افغانستان

سرزمین حماسه و فاجعه

میر عنایت الله سادات

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی
بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامهٔ کتاب:

عنوان: **افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه**
نویسنده: **میر عنایت‌الله سادات**
چاپ نخست: **مارچ ۱۹۹۸**

بازتایپ و تدوین دیجیتال: **محمدقاسم آسمایی**
بازپخش: **انتشارات راه پرچم اکتوبر ۲۰۲۶**



راه پرچم ناشر اندیشه‌های دموکراتیک
www.rahparcham1.org

اهداء:

این اثر را به آن منورین ملی افغان که سرشار از حب وطن و بدون اغراض شخصی در آغاز، وسط و اواخر قرن جاری، بخاطر اعتلای کشور و ترقی جامعه ما با عزم راسخ گام نهادند، اما لطایف‌الحیل و دسایس اجنبی آنها را در هر سه مرحله ناکام ساخت، اهداء می‌نمایم.

میر عنایت‌الله سادات



دربارۀ مؤلف

میرعنایت الله سادات بسال ۱۹٤٥م در شهر کابل تولد یافته است. تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در لیسۀ عالی حبیبیه فراگرفته و متعاقباً بسال ۱۹٦٥م شامل پوهنتون کابل شد. و با فراغت از فاکولتۀ اقتصاد و سپری نمودن دورۀ مکلفیت عسکری، بسال ۱۹۷۱م در پوهنتون شهر بن ابتداء به فراگیری زبان آلمانی و سپس به تحصیلات عالی در رشتۀ اقتصاد ملی پرداخت.

سادات هنوز ۱۳سال عمرداشت که پدرش (میرعزیزالله سادات) همراه با تعدادی زیادی از وطن‌خواهان، مورد غضب خانوادۀ حکمران قرار گرفته و سال‌های ۱۹۵۷. ۱۹٦۳م را در حبس خانگی بسر برد.

برداشت‌های مستقیم و عینی مؤلف از منشاء اختناق در همان سال‌ها، همچنان مطالعۀ تاریخ پرطلاطم وطنش، اورا کمک کرد تا در عنفوان جوانی علیه استبداد و مظاهران به پا خاسته و در تمام حرکات سیاسی و منورانه در داخل و خارج کشور شرکت فعال داشته باشد. در همین راستا وی با عضویتش در اولین «اتحادیۀ محصلان افغان مقیم خارج» مساعی روشنگرانۀ خودرا در کشور آلمان ادامه داد.

سادات طی سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۹۲ نخست در وزارت پلان‌گذاری و متعاقباً در وزارت امورخارجۀ جمهوری افغانستان، عهده‌دار وظایف دولتی گردید. او معتقد بود که به همت جوانان آگاه مردم و وطنش از کوره راه تاریخ عبورکرده و به کاروان تمدن همگام می‌شوند. ولی موانع در داخل و ماحول افغانستان، سرسخت‌تر از تصور او بود.

سادات در بهار سال ۱۹۷۹ از جانب رژیم خودکامۀ آن وقت به زندان افتاد تا اینکه در اخیر دسامبر همان سال، با سقوط رژیم مذکور دروازۀ زندان‌ها گشوده شده و او یکجا با سایر زندانیان آزاد گردید. با برگشت به زندگی روزمره، ابتدا د ررأس ادارۀ اطلاعات و نشرات وزارت خارجه و سپس در رأس سفارت افغانستان مقیم جرمنی توظیف گردید. او در سال ۱۹۸٤م بوطن برگشت و در داخل کشور به وظایف در عرصۀ سیاست خارجی ادامه داد. تا اینکه بخاطر شرکت در یک حرکت اعتراضی علیه انحصارگری‌های مقامات عالیۀ دولت در سال ۱۹۸۷م یکجا با چند اعتراض

کنندۀ دیگر از سمت اش سبکدوش گردید. بیکاری او ادامه داشت تا بالاخره بالاثر نرمش در رفتارمقامات، در مارچ ۱۹۹۰م بار دیگر در سفارت جمهوری افغانستان مقیم بن توظیف شد. او مصروف انجام وظایف محوله بود که در اپریل ۱۹۹۲م حاکمیت دولتی سقوط و قدرت به تنظیم‌های "جهادی" انتقال یافت، بنابرآن وی نیز از مقام سفارت جمهوری افغانستان کنار رفته و منحیث مهاجر در کشور آلمان اقامت گزید.

همین وقت بود که مهاجرانی زیادی به آنجا می‌آمدند، ولی سرنوشت آنها روشن نبود. بناءً سادات در همکاری با شماری از دوستان تازه وارد، ضرورت همبسته ساختن مهاجران افغان را بخاطرحل مشکلات خود شان مطرح ساخت. این طرح از جانب شمار زیادی افغان‌های مهاجر که بسال ۱۹۹۳ در یکی از سالون‌های بزرگ پوهنتون شهر کلن جمع شده بودند، مورد استقبال قرار گرفت و بر بنیاد آن، «شورای مهاجران افغان» تأسیس شد.

سادات از طریق انتخابات مستقیم و سری، پنج سال عهده دارریاست این شورا بود. تا آنکه به خاطر آغاز اقامت اش در ایالات متحدۀ امریکا به وظایف اش در امور شورای ذکر شده پایان داد.

این وقتی است که مؤلف فرصت یافت تا سرگذشت و سرنوشت وطنش را بیشتر مورد مداقه قرار دهد. بخشی از بررسی‌های وی بصورت کتب طبع شده و یا در قالب مقالات در سایت‌های انترنتی انعکاس یافته است.

آثار مؤلف که تا حال طبع و نشرشده اند، ازین قراراست:

۱. «حال واحوال وطن ما» (این کتاب توسط انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال پخش شده است)
۲. «سرنوشت خانواده در جوامع غربی» (این کتاب توسط انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال پخش شده است)
۳. «افغانستان - یک نگاه به گذشته، حال و مستقبل» به لسان جرمنی
٤. «افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه» (کتاب حاضر)

فهرست

دربارهٔ پخش دیجیتال اثر I

چرا این اثر را نوشتم؟ .....أ

فصل اول افغانستان در مسیر مقدر و تلاش بسوی دولت مدرن ۱

فصل دوم بازتاب دوبارهٔ هویت قبایل افغانی در تأسیس دولت مرکزی ۲۲

فصل سوم دولت مقتدر درانی مانع در سر راه قدرت‌های استعماری..... ۳۰

فصل چهارم کشمکش قدرت میان اخلاف تیمورشاه و تضعیف دولت مرکزی ۳۷

فصل پنجم اهمیت جیوستراتیژیك افغانستان از دیدگاه سیاست‌های استعماری قدرت‌های رقیب ٤٤

فصل ششم بروز اختلاف و جنگ میان اخلاف تیمورشاه و سردار پاینده‌محمدخان و اتخاذ سیاست تعرضی از طرف استعمار..... ۵۰

۱- جنگ میان اخلاف تیمورشاه و سردار پاینده‌خان (۱۸۱۸ - ۱۸۲۳) ۵۰

۲ - حمله مشترك دولت قاجاری ایران و افسران روسی و فرانسوی برهرات: ۵۲

۳ - استعمار انگلیس با تیغ برهنه: ۵۳

٤.افغان‌ها از وطن شان دفاع می‌کنند (۱۸۳۸-۱۸٤۲): ۵۵

۵ - قراردادهای تحمیلی با شاهان و سران افغان: ٦۲

٦ - رقابت میان اخلاف سردار پاینده‌خان: ٦۵

۷ - افغانستان بمثابه دانه گندم میان دو سنگ آسیا: ٦۸

۸ - تهاجم مجدد انگلیس و معاهدهٔ گندمگ (۱۸۷۸-۱۸۸۰): ۷۱

۹ - مردم افغانستان موفقانه بر متجاوزین می‌تازند (نوامبر ۱۸۷۸ الی اگست ۱۸۸۰): ۷٤

فصل هفتم پیروزی در میدان جنگ و شکست در عرصه سیاست..... ۷۹
۱. امیر عبدالرحمن‌خان در راس یك دولت حایل (۱۸۸۰ -۱۹۰۱): ۸۰
۲ - ادغام حریصانه پنجده (۱۸۸۵)..... ۸۳
۳ - تحمیل معاهدهٔ دیورند بر افغانستان آزاد: ۸۵
فصل هشتم نهضت آزادی‌خواهی ۸۹
۱. متن موافقتنامه سال ۱۹۰۷ دولتین روس و انگلیس در مورد افغانستان: ۹۵
۲. جنگ آزادی‌بخش (۳/٦/۱۹۱۹ - ۳/۵/۱۹۱۹) : ۹۷
۳ - دسایس استعماری و آشوب علیه نهضت امانی: ۱۰۱
فصل نهم برگشت جنرال نادرخان از مهاجرت ۱۱٤
۱- شورش‌ها و هرج و مرج داخلی:..... ۱۱٤
۲ - تحکیم مجدد قدرت مرکزی در همکاری با متنفذین محلی ۱۲۰
۳ - مناسبات محدود بین‌المللی: ۱۲٤
فصل دهم تلاش‌های متقابل «متحدین» و «کشورهای محور» بخاطر کشانیدن افغانستان در مدار سیاست‌های نظامی شان: ۱۳۰
فصل یازدهم ختم جنگ جهانی دوم، تناسبب و آرایش مجدد قواء در منطقه ۱۳۸
۱ - ایجاد دوگانگی در نیم قارهٔ هند پیدایش پاکستان: ۱٤۲
۲ - انعکاس مستدام مسأله دیورند در مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان: ۱٤۷
۳ - بروز پیمان‌های نظامی در منطقه:..... ۱۵۲
۴ - انکشاف مناسبات «همکاری نزدیك» میان افغانستان و اتحادشوروی: ۱۵۵

۵ - گوگرد روسی و سگرت امریکائی ۱۶۰
فصل دوازدهم دیموکراسی تاجدار و انقطاب فکری ۱۶۶
فصل سیزدهم انکشافات اوضاع در منطقه و افغانستان طی دهه ۱۹۷۰ .. ۱۸۲
۱ - در پاکستان: ۱۸۲
۲ - در ایران: ۱۸۵
۳- در افغانستان: ۱۸۷
فصل چهاردهم افغانستان، میدان تصفیه حساب‌های دو ابرقدرت شوروی و امریکا ۲۱۷
۱ - مقابله مخفی ابرقدرت‌ها در افغانستان ۲۱۸
۲ - مسابقه ابرقدرت‌ها از طریق حکومت و مخالفان: ۲۲۴
۲ - تشکیلات و عملیات در "جنگ "مقدس"": ۲۴۶
ب - مداخله نظامی اتحادشوروی: ۲۶۰
۳ . تشنج زدائی میان ابرقدرت‌ها و توافقات ژنیو: ۲۷۴
٤. مساعی ناکام ملل متحد: ۲۸۱
۵ . قدرت‌های جدید و تشنج جدید: ۲۹۶
٦ . تیل و یا شریعت؟ افغانستان در موقف جدید استراتیژیك، این بار کلید آسیای میانه. ۳۰۶
فصل پانزدهم استنتاج ۳۲۱
۱.تأثیرات موقعیت جغرافیائی، ساختار اجتماعی، وضع طبعی، استقلال‌طلبی و روحیهٔ ملی بر سیر حوادث تاریخی افغانستان: ۳۲۱
۲. اثرات معکوس مسأله پشتونستان و خط تحمیلی دیورند: ۳۲۶
۳ . افغانستان قربانی جنگ سرد شد: ۳۲۷

٤.راد یکالیزم فکری و سیاسی عامل انقطاب جامعه و نفاق ملی بوده، تمامیت ارضی افغان‌ها را به خطر مواجه می‌سازد: ۳۲۸

٥ - اشتباه روشنفکران در گذشته، و رسالت آنها بخاطر وحدت ملی و وفاق همگانی در آینده: ۳۲۹

٦ . زیر بنای تخریب شده‌یی اقتصادی و کمبود سرمایه انسانی مانع مهم در راه اعمار مجدد کشور است: ۳۲۹

۷- تاثیرات جنگ "مقدس" در تکامل سیاسی افغانستان و کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی، مصر و الجزائر: ۳۳۰

دربارۀ پخش دیجیتال اثر

«افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه» عنوان اثر ارزشمندی است که با استفاده از ده‌ها منبع قابل اعتبار و آرشیف شخصی نگارنده، نگاشته شده است.

در بخش اول کتاب، مرور زودگذری بر سوابق تاریخی خطۀ کنونی که امروز بنام افغانستان مسماست، صورت گرفته و مؤلف نتیجه گیری نموده است:

«بخش‌های از افغانستان امروزی و قسمت‌های از کشورهای مجاور، تاریخ مشترك داشته و حوادث تاریخی طوری با هم تداخل دارند که به مشکل می‌توان آنرا مجزاء از هم مطالعه کرد.»

این برداشت، در حقیقت جواب آنهایی است که تلاش دارند تا با مخدوش ساختن تاریخ مشترک، زمینه‌یی برای تحقق تملایات عظمت طلبانه‌یی دشمنان وطن و مردم فراهم نمایند.

کتاب را می‌توان تاریخ مختصر و فشردۀ دورۀ تاریخی نامید که با به قدرت رسیدن احمدشاه بابا و ایجاد دولت مرکزی (۱۷٤۷) آغاز و تا پیروزی بار اول طالبان بر نیروهای "جهادی" در سال ۱۹۹٦را دربر می‌گیرد.

نویسنده حین نگارش، عوامل داخلی از جمله اختلافات خانوادگی، کشمکش‌های برای غصب قدرت و حرص آز سلطه جویی، در سقوط حاکمیت ها و در نتیجه از دست دادن ساحه های وسیع از خاک‌های تاریخی را حلاجی نموده و برعلاوه نیروها و فکتورهای تأثیرگزار خارجی بر رویدادهای داخلی وطن از جمله مقابله مخفی ابرقدرت‌ها در افغانستان، پلان‌های توسعه‌طلبی استعمار انگلیس و پیشروی نیروهای روسیه تزاری در اشغال آسیای میانه و تلاش‌های اخلاف نادر افشار در همدستی انگلیس‌ها را توضیح نموده است.

فصل نهایی کتاب (فصل پانزدهم) وقف نتیجه گیری از مجموع کتاب شده و در آن پیروزها، دستاوردها وهمچنان شکست‌ها، ناکامی‌ها و ویرانی‌های وطن با علل آن بصورت مختصر، اما به شیوۀ جذاب بیان شده است.

با ذکر این مختصر و اظهار سپاس از نویسنده که اجازهٔ پخش دیجیتال این اثر را برای انتشارات راه پرچم اعطا نموده اند، برای موصوف صحت کامل و طول عمر آرزو می‌نمایم تا حوادث بعدی و رویدادهای وطن را بعد از سال ۱۹۹۶ نیز حلاجی و در ادامهٔ این کتاب، آنرا در اختیار هموطنان قرار دهد.

با حرمت

محمدقاسم آسمایی

چرا این اثر را نوشتم؟

بنام آن که دارای جهان اســـت
خداوند تن و عقل و روان است

وضع رقت بار وطن عزیز ما افغانستان و انکشافات نامساعد در منطقه، هر افغان با احساس و وطندوست را نسبت به سرنوشت و آینده وطنش نگران ساخته و به تعمق و تفکر وامی‌دارد. ولی درك دقیق و همه‌جانبهٔ حوادث و پدیده‌های مرتبط با این وضع، امر ساده و سهل‌الوصول نیست. زیرا از یکطرف ارقام دقیق و گزارش‌های منصفانه کمتر وجود دارند، و از جانب دیگر، نیروهای درگیر جدال داخلی و حامیان خارجی آنها بخاطر پیشبرد مقاصد و به غرض جلوگیری از کشف حقایق، پوششی از تبلیغات دلخواه شان را بر روی حقایق و واقعیت‌ها کشیده اند که به مشکل می‌توان وضع را آنطوری که هست بیان کرد.

همینطور طرز دیدهای ستاتیك و منوط به یک مقطع زمانی نمی‌تواند نتائیج منطقی بدست بدهد. مگر آنکه چگونگی منشاء پیدایش حوادث را در مقاطع قبلی آنها جستجو کرد. یعنی یك مطالعه دینامیك قضایای کشور در گذشته، حال و مستقبل می‌تواند کلید شناخت حقایق و واقعیت‌ها را بدست دهد. طبعاً چنین مطالعه باید از جهات مختلف صورت گرفته، اندیشه‌ها، نظریات و پلان‌های جوانب مختلف درگیر قضایا را به بررسی بگیرد. لازم به توضیح است که گنجانیدن مباحث تاریخی درین اثر بمقصد تشریح تاریخ نبوده، بلکه بخاطر تحلیل آن می‌باشد.

همین طرز برخورد با حوادث و پدیده‌ها، نگارندهٔ این مؤلفه را علاقمند ساخت تا نشرات جوانب درگیر و حامیان بیرونی آنها را به ارتباط هریك از قضایا به مقایسه گرفته و به کمك شناخت شخصی خود، آنها را بطور واقعبینانه و منصفانه توضیح نماید.

منابعی که در تدوین این اثر مورد استفاده قرار گرفته است، قسماً در آرشیف شخصی مؤلف که طی چندین سال جمع‌آوری شده اند و متباقی از کتب و آثاری اقتباس گردیده اند که نگارنده طی تحقیقات‌اش از پوهنتون‌های امریکائی در کالیفورنیا و پوهنتون‌های آلمان بدست آورده است. بخش دیگر چشم دیدهای خود مؤلف می‌باشد که طی ماموریت هایش در داخل و خارج افغانستان به آن برخورده است.

در اثر حاضر عوامل بازدارنده رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه افغانی به تفکیك عوامل خارجی و داخلی برجسته می‌گردد. زیرا از نظر نگارنده، چگونگی تعاملات هردو عامل سرنوشت ملت افغان را به گونه که امروز مشاهده می‌نمائیم؛ تعین می‌نماید.

شناخت واقع‌بینانهٔ این عوامل بمنظور مقاومت و مجادله علیه آن، که صرفاً در پرتو اتحاد شعوری نیروهای ملی و وطندوست ممکن است، محتوی اصلی این مؤلفه را تشکیل می‌دهد.

درین راستا گام‌های محکمی قبلاً از جانب برخی از نویسندگان ارجمند افغانی برداشته شده که اینجانب با تدوین این اثر افتخار آنرا خواهم داشت، اگر گامی کوچکی در قفای آنها برداشته بتوانم. همینطور آرزومندم که خواننده گرامی وجود نارسائی‌ها و کاستی‌ها را در اثر حاضر به بزرگواری خود بخشیده و در صورت امکان این حقیر را در روشنائی قرار بدهند.

در فرجام این معروضه، خودرا مکلف می‌دانم تا از تمام دوستانی که مرا در نوشتن این اثر تشویق و یا کمك نموده اند، اظهار سپاس و امتنان نمایم.

به امید اعادهٔ صلح و گشایش راه ترقی و پیشرفت در سرزمین آزادهٔ ما افغانستان پرافتخار.

میر عنایت الله سادات

شهر بن - مارچ ۱۹۹۸

فصل اول

افغانستان در مسیر مقدر و تلاش بسوی دولت مدرن

اثر حاضر مسیر عمومی تاریخ وطن ما را به بررسی نگرفته، بلکه به جهات مشخصی که از شرایط خاص جغرافیائي، جیوپولیتیك و جیواستراتیژیك آن ناشی می‌شود، اختصاص دارد. به عبارت دیگر پروسهٔ تحدید تمامیت ارضی و تضعیف حاکمیت ملی افغان‌ها که بالاثر رقابت قدرت‌های ذینفوذ خارجی، بجان افتادن (به جان هم انداختن) متنفذین محلی علیه همدیگر شان و بمقابل حکومت مرکزی که باعث بروز جنگ‌های داخلی و کشمکش‌های دامنه دار گردیده است، مورد توجه اثر حاضر می‌باشد.

گر چه ملت افغان در مقاطع معین تاریخی، بر این عوامل پیروز شده و دشمنان خارجی را در فضای تفاهم جمعی، با قیام‌های وسیع و سرتاسری ملی بیرون رانده اند، ولی دیری نگذشته است که اجانب با براه انداختن دسایس، بار دیگر، بر سرنوشت این ملت رقم زده و در میان مردم ما طرف‌های متخاصم را بمیان آورده اند. نمونه یا ادامهٔ مداخلات نیروهای رقیب همین اکنون در کشور ما جریان دارد.

بسیاری از مورخین، سرزمین ما را گذرگاه مهاجمین و جهان‌کشایان تعریف کرده اند، که بخا طر حفظ تسلسل تاریخی و ارتباط منطقی آن با وقایع بعدی، تذکار نهایت مختصر تاریخ کهن آن، در این فصل ضروری به نظر می‌رسد، تا ما را در ارائه موضوع مورد بحث کمك نماید.

این اثر سیر وقایع تاریخی را بعد از تأسیس دولت مرکزی افغانستان، مرتبط به نقش رو به تزاید قدرت‌های استعماری در منطقه، اجمالاً بررسی می‌نماید؛ اما حوادث سه دههٔ اخیر در محراق توجه آن قرار دارد.

افغانستان محاط به خشکه امروزی، بالاثر تجاوزات و تهاجمات پیهم اجانب، توام با انحطاط دولت ابدالي بروی نقشه جغرافیای سیاسی منطقه ترسیم شده است.

مساحت آن حدود هشتصد هزار کیلومتر مربع می‌باشد. کشور کوهستانی ما در آسیای جنوبی واقع بود و بوسیله دریای آمو (اوکسوس)[I] از آسیای مرکزی جدا می‌شود.

موقعیت آن در کره زمین میان ٦٠ درجه و ٣٥ دقیقه و ٧٥ درجه و ٥٠ دقیقه طول‌البد شرقی و ٢٩ درجه و ٣٠ دقیقه و ٣٨ درجه و ٣٠ دقیقه عرض‌البلد شمالی قرار دارد. تقریباً تمام افغانستان مرکزی و شرقی کوهستانی می‌باشد. کم ارتفاع‌ترین نقاط کشور عبارت اند از سیستان در جنوب غرب با ارتفاع ٣٥٦ متر، وادی جلال‌آباد ۴۲۰ متر و ساحه باختر در کنار رود آمو ٢٦٠ تا ۴۰۰ متر بلندتر از سطح بحر موقعیت دارند.

قسمت اعظم کشور از صحرا و قسماً از تپه‌ها متشکل بوده و یك حصهٔ کوچك از جنگلات طبیعی پوشیده شده است. عبور و مرور از طریق کوتل‌های کم ارتفاع صورت می‌گیرد. از همین معابر در گذشته کاروان‌های تجارتی و جهان‌کشایان عبور می‌نمودند.[١]

جمهوری‌های ازبیکستان، تاجکستان، و ترکمنستان در شمال، طی فاصلهٔ پامیر الی دهنه ذوالفقار با کشور ما هم‌سرحد می‌باشند. جمهوری اسلامی ایران در غرب و جنوب غرب و جمهوری خلق چین در شمال شرق آن، جائیکه کوه‌های پامیر به کوه همالیا منتهی می‌شود، موقعیت دارند.

خط نفاق‌برانگیز و تحمیلی دیورند[II] از وسط سلسله جبال کوه سلیمان عبور و بخشی از سرزمین افغان‌ها را از پیکر اصلی آن مجزا ساخته است. این خط به طول ١٦٠٩ کیلو متر حدود فعلی افغانستان را در فاصله شمال شرق و جنوب غرب با پاکستان تمثیل می‌کند.

بخش‌های از افغانستان امروزی و قسمت‌های از کشورهای مجاور، تاریخ مشترك داشته و حوادث تاریخی طوری با هم تداخل دارند که به مشکل می‌توان آنرا مجزاء

[I] Oxus
[II] Diurand

از هم مطالعه کرد.

سرزمین باستانی افغانستان مهد یکی از کهن‌ترین مراکز تمدن‌های جهان بود. از کوه‌های شامخ آن فرهنگ و مدنیت به اطراف و اکناف آن انتشار یافته است. بهمین جهت آنرا به قلب آسیا ملقب کرده اند.

آســیا یك پیکر آب و گل اســت ملت افغان در آن پیکر دل است
از فســاد او فســاد آســیاســت از گشــاد او گشــاد آســیاســت

(علامه اقبال)

زراعت در ین سرزمین حدود پنجهزار سال قبل ترویج یافت و سپس صنایع دستی، علم و فرهنگ رشد درخشان نمود. مراودات فرهنگی و تجارت با مراکز متمدن جهان آن‌وقت در چین، هند، شرق میانه، آسیای‌میانه و کناره‌های بحیرهٔ مدیترانه وجود داشت. امنیت قابل اعتبار آن‌وقت، تبادلات تجارتی شرق و غرب را از طریق «راه ابریشم» ممکن می‌ساخت.[۲] این راه از هرات آغاز گردیده و از طریق فاریاب بطرف شمال افغانستان و از آنجا با امتداد از بالای بدخشان و واخان با عبور از پامیر به سینگ کیانگ در چین منتهی می‌گردید.[۳]

آثار باستانی که از حفریات افغانستان به دست آمده اند، قدامت تاریخی تمدن افغان‌ها را ثابت می‌سازد. از همین جهت تاریخ شمال هند و ایران با تاریخ افغانستان پیوند محکم دارد.[٤] مراحل اولین پیدایش تمدن در افغانستان هم در شمال (باکتریا)[I] و هم در جنوب واقع در کندهار و سیستان کشف گردیده است. گنجینه‌های یافت شدهٔ تاریخ گذشته در هردو قسمت کشور، ثابت می‌سازد که یك کلتور شهری پیش از مسیحیت در افغانستان امروزی وجود داشت.

امروز گنجینه‌های یافت شدهٔ تاریخی در بلخ، هرات، کندهار سیستان، گندهارا[II] (جلال‌آباد - پیشاور) پارپامیزاده[III]، (بامیان، بگرام، سرخ کوتل و کابل) و آی‌خانم در

[I] Baktria
[II] Gandahara
[III] Paropamisadae

بدخشان یك تصویر روشن از سطح تمدن آریانا را بدست ما می‌دهند. به عقیده مستشرقین غربی، بعضی آثاری یافت شده به دوره‌های تا بیش از سی هزار سال قبل از میلاد مربوط می‌باشند.

در سال ۱۹۵۱ آقای سی. کون[I] افزاری را در قره کمر کشف کرد که سی و دو هزار سال قدامت داشتند و مربوط به مرحلهٔ دوم عصر حجر[II] می‌شدند.[۵] سرزمین افغان‌ها در قرون قدیمه به نام آریانا و بعد از انتشار اسلام بنام خراسان[III] (مطلع آفتاب)[۶] و طی قرون جدیده بنام افغانستان یاد شده است.

یما پادشاه پنجهزار سال قبل درفش آریانا را در این سرزمین بلند کرد. اولین پایتخت آریائی‌ها به نام «بخدی»[IV] مسمی شد که افاده‌یی از کلتور واحد و پایتخت یك مجتمع واحد بود. بخاطر تمدن بلند آوازهٔ بخدی‌ها، شهر بلخ لقب ام‌البلاد را احراز کرد. اما به اثر تهاجمات، رشد مدنیت آریایی در باختر (باکتریا) دنبال شده نتوانست. آریائی‌ها پادشاه‌نشینی خودرا باکتریا می‌نامیدند.[۷]

در آریانای کهن ثلاله‌های پیشدادی‌ها، کیانیان، و اسپه جمعاً یکهزار سال حکومت کردند تا آنکه حاکمیت سلالهٔ بیگانگان با حمله سیروس مؤسس دولت هخامنشی بر شمال و غرب سرزمین آریائی‌ها مقارن دو هزار و پنجصد سال قبل از امروز شروع شد و تا ظهور اسکندر ادامه یافت. بمقابل قوای مهاجم اسکندر مقدونی (۳۳۱ تا ۳۳۸ ق.م) مقاومت‌های سرسختی در کوه‌پایه‌های هندوکش (پاراپامیزوس)[۷] صورت گرفت که نظیر آن در هیچ نقطهٔ دیگر آسیا بوقوع نپیوست. بدنبال هخامنیشیان فارس، یونانی‌ها، موریاهای هند، شاهان مستقل یونان باختری،

[I] F. C. coon

[II] Upper Palaealithic

[III] رودکی کلمه خراسان را به مفهوم مشرق و یا سرزمین مشرق بکار برده است:
مهر دیدم با مدادان چون بتافت / از خراسان سوی خاور می‌شتافت

[IV] Bokhdi

[۷] Parapomisus

ساک‌ها و پهلوها[I] یکی پی دیگر بر این سرزمین مسلط شدند. تا آنکه با ظهور کوشانیان، تسلط آنها پایان یافت. امپراتوری کوشان‌ها سه صد سال دوام کرد. ساحهٔ حاکمیت شان سرا سر شمال هند و از جمله مناطق پنجاب، کشمیر، اوتراپردیش و قسمت‌های عمده‌ئی از آسیای‌میانه را احتوا می‌کرد. پایتخت آنها ابتدا کابل و سپس پیشاور بود.[۸] کنشکا سومین شاه این سلاله هوادار مذهب بودائی بود، اما وجود پیروان مذاهب دیگر را در آریانا تحمل می‌کرد. در تحت رهبری کوشانی‌ها زندگی شهری نفس دوباره یافت.[۹] کوشانیان توانستند تا انتشار اسلام (٦٥٢م) سلطنت‌های مستقل شانرا حفظ نمایند.

اعراب از دو مسیر هرات و سیستان به افغانستان داخل شدند. در مسیر هرات لشکر اعراب توانست که بعد از مقاومت‌ها و زدوخوردها راه شانرا بسال ۷۰۷ بصوب بلخ باز نموده و از آنطریق به ماوراالنهر پیش بروند.[۱۰] ولی از مسیر سیستان به جانب کابل، با مقاومت‌های سرسخت و دوامدار کابل شاهان مواجه گردیدند. این مقاومت‌ها دو صد سال ادامه داشت تا آنکه در زمان یعقوب لیث صفاری که مؤسس اولین دولت بومی اسلامی در سیستان است، کابل بطور نهایی مفتوح و زمینهٔ ترویج دین اسلام مساعد گردید.[۱۱] پس از سقوط شاهان برهمنی کابل، سرزمین آریانا (حال خراسان) بدست امویان و عباسیان عرب افتاد.

قبل از انتشار اسلام ادیان دیگری در آریانا منتشر شده بودند. چنانچه در دورهٔ اسپه (قرن ششم ق.م) دین زردشتی و در عهد سلسله موریائی آئین بودایی در شرق و شمال این کشور بوجود آمد. همچنان پرستش خدایان یونانی - رومی[II] و مذهب هندو درین کشور وجود داشت که تا هنوز آثار مدنیت آنها بالاثر حفریات بدست می‌آیند. قسمت اول ریکویدا[III]، کتاب برهمن‌ها میان سال‌های ۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد در افغانستان آماده شده و بعداً در هندوستان مکمل گردید.[۱۲]

[I] Die Persischen Akhamanischis, die Griechen, die indischen Mauryals, unabhängige Herrscher des hellenisch-baktrischen Reiches, die Saken, Parten und Pahlos

[II] Die grischich-römische Götter

[III] Rikwieda

دین زردشتی در زمان ویستاسب (گشتاسب)[I] شاه باختر (بلخ کنونی) از طرف مقنن بزرگ اجتماعی بنام زردشت بصورت مجموعه‌یی که به کتاب اویستا شهرت دارد تدوین شد. زوراستر و یا زردشت[II] احتمالاً در شمال افغانستان متولد و در همین جا درگذشت.[۱۳] دیانت زردشتی سریعاً از باکتریا (بلخ) به سایر نواحی توسعه یافت و بصورت دین رسمی ایران درآمد. امروز گروه‌های از مردم ایران و نیز پارس‌های پاکستان و هند که هزار سال بعد از روزگار زردشت، به دنبال هجوم مسلمانان به ایران، به آن نواحی گریخته بودند، کماکان زردشتی اند.[۱٤] مرکز این مذهب با آتشکده‌یی بزرگی بنام «نوبهار» در بلخ وجود داشت. زائرین از ایران، عراق، هندوستان و ماورالنهر می‌آمدند و عید نوروز را در آنجا تجلیل می‌کردند.[۱۵]

آئین بودائی در عصر آشوکا پادشاه موریا به شرق و شمال وطن ما شیوع یافت که هنوز هم آثار تاریخی آن به چشم می‌خورد. مجسمهٔ بزرگ بودا میان قرن سوم و چهارم میلادی به ارتفاع ۵۲ متر در بامیان احداث شد. این سرزمین برای پنجصد سال مرکز رهبانیت[III] بود[۱٦] و با امتزاج آئین بودائی و صنعت یونانی، صنعت محلی بنام «گریکو بودیك»[IV] یا «صنعت باختر» درین سرزمین بوجود آمد.

در دورهٔ اسلام اولین دولت مستقل ملی افغانستان در ولایات شمالی و غربی افغانستان بسال ۸۳٦ م از طرف طاهر خراسانی اعلان شد.[۱۷] به این ترتیب به حاکمیت امویان و عباسیان عرب پایان داده شد و قدم به قدم راه تشکیل یك دولت مستقل باز شد. صفاری‌های افغان، مناطق مرکزی و سامانیان بلخ، ماورالنهر و قسمت‌های بزرگ از فارس را بر آن افزودند. غزنویان افغان (۹٦۲ - ۱۱۸٦) دین و سیاست را با هم تلفیق نموده، بر بخش‌های بزرگ هند و ایران مسخر شدند. غوری‌ها (۱۱٤۹ - ۱۲۲۱) مراکز هندوستان را تسخیر کردند. شهاب‌الدین غوری در سال ۱۱۹۲ حکومت مسلمانان را در هند مستقر ساخت که به تدریج تا سال ۱۳۴۰ حکومت مسلمانان بر قسمتی وسیعی از جنوب هند

[I] Wistaseb, oder Gestaseb
[II] Avista, Sor-ister, Sor-aster oder Sardoscht
[III] Das zentrum mönschischen Klosterleben
[IV] Graco-Budhik

نیز منبسط گر دید.[۱۸]

سلاله‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و غوریان تا ۱۱۴۹ در خراسان حکومت کردند. تحت زمامداری این سلاله‌ها، علم و ادب شگوفائی یافت. ادباء و شعرای خراسان پربهاترین گنجینه‌ای شعر و ادب را بمیان آوردند. از مظاهر این ادوار شهرهای بست در کنار رودهای ارغنداب و هلمند، و هرات در جوار رودخانه هریرود و تمدن غزنه می‌باشند. علمائی چون فردوسی و البیرونی درین دوره‌ها سر برافراشتند. ولی با تأسف که تندباد تهاجم از توران و مغلستان، رونق علم و دانش را برهم زد.

سلطان‌محمد خوارزم شاه بر خراسان دست دراز کرد و متصرفات غوریان را اشغال نمود. (اوایل قرن سیزده). اما به زودی در برابر حمله مغل‌ها به رهبری تموچین (چنگیزخان) سقوط کرد. هجوم مغل و چنگیز شهرها را به غارت کشید، قصرها و آبادی‌ها را ویران و هزاران نفر را قتل عام کرد. تیمورلنگ یکی از احفاد چنگیزخان دو صد سال بعد (۱۳۷۰) خونریزی‌های او را تکرار کرد. مغل‌های بت‌پرست ضربهٔ شدید بر تمدن اسلامی زدند. ولی با مسلمان شدن اولاده‌های آنها دولت‌های اسلامی (تیموری‌های هرات و بابری هند) بوجود آمد.

طی سال‌های اخیر قرن چهاردهم حاکمیت غلزائی‌ها، لودی ها و سوری‌های افغان در هند آغاز گردید. سلطان جلال‌الدین غلزایی معروف به فیروز شاه در سال ۱۳۹۰ به تخت دهلی نشست. سپس لودی‌ها قدرت را بدست آوردند. سلطان بهلول بسال ۱۳۵۱ تاج سلطانی بر سر گذاشت. متعاقباً با به قدرت رسیدن فریدخان مشهور به شیرشاه، سوری‌ها بر هندوستان مسخر شدند.

هر سه سلاله جمعا ۷۵ سال بر هند حکومت کردند تا آنکه حاکمیت آنها بدست حکمرانان سلسله بابری مغل سقوط کرد. بابری‌ها بر خراسان نیز مسخر شدند. این تغییر و تبدیل سلطنت ها دوصد سال ادامه یافت.[۱۹]

آغاز قرن شانزدهم با تجزیه خراسان میان دولت‌های صفوی و مغلی همراه بود. صفویان ایران در وسط قرن شانزدهم بر غرب افغانستان (از جمله هرات) مسخر شدند. ولی تسخیر شان پیوسته با جنبش‌های آزادی‌خواهی روبرو بود. همینطور

بمقابل مغل‌ها، قیام‌های مردمی و تحریکات نیرومند آزادی‌خواهی در میان ساکنان کوه‌های سلیمان در جریان بود که معروفترین آن بنام‌های «جنبش روشانی‌ها» به رهبری پیر روشان و شاعر حماسه آفرین خوشحال‌خان ختك (۱۶۱۳ -۱۶۹۰) ثبت تاریخ مردمان اطراف دره خیبر گردیده است.

جنبش‌های آزادی‌خواهی در غرب کشور بخصوص قیام ۱۷۰۹ به زعامت حاجی میرویس‌خان هوتکی علیه تسلط صفوی‌ها، به پیروزی نایل آمد که در نتیجه «گرگین» حکمران خون آشام ایرانی مقتول گردید. با طرد سلطهٔ دولت صفوی ایران، حکومت‌های مستقل افغانی تأسیس شد. حاجی میرویس‌خان هوتك توانست که اتحاد قبایل ابدالی و غلزایی را بوجود آورد. پیروزی قیام، روحیه ملی افغان‌ها را تقویت بخشید. هوتکی‌ها پس از احراز آزادی، ساحه حاکمیت شانرا وسعت داده و اصفهان را تسخیر نمودند. آنها به عوض سلاطین صفوی بر اریکه قدرت آنکشور نشستند. شاه حسین آخرین شاه سلاله صفوی بتاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ با تمام اراکین دولت‌اش به قرارگاه شاه‌محمود هوتکی (پسر میرویس‌خان) رفته تاج سلطنتی ایران را بر سر او گذاشت.[۲۰]

شانزده سال قدرت خراسان در دست شاهان هوتکی بود تا آنکه قدرت هوتکی‌ها بخاطر کشمکش‌های داخلی تا اندازهٔ ضعیف شد که نادرقلی مشهور به نادر افشار بسال ۱۷۳۸ از بی‌اتفاقی سران هوتکی استفاده کرده، ایران را از تسلط هوتکی‌ها آزاد و طی لشکر کشی به غرب افغانستان، کندهار را محاصر کرد. به ادامهٔ این محاصره سلطنت هوتکی‌های غلزائی بدست نادر افشار پایان یافت.

نادر افشار طی چند سال محدود، قلمروهای خود را توسعه داد و هنوز در حال عروج بیشتر بود که بدست افسران ناراضی خودش کشته شد. پس از کشته شدن نادر افشار، احمدخان ابدالی (درانی) بلافاصله بسال ۱۷۴۷ با لشکر سواره چهار هزار نفری به کندهار برگشت و طی جرگه ملی عنعنوی به اشتراك سران تمام اقوام غلجائی، ابدالی، ازبیك، هزاره، بلوچ و تاجك به مقام پادشاهی انتخاب شد.

اشتراك قبایل و اقوام مختلف درین جرگه می‌رساند که شهر کندهار در آن‌وقت به یك مرکز بین‌الاقوامی افغان‌ها مبدل شده بود. بخاطر همین اعتبار، شهر کندهار

حیثیت پایتخت را احراز کرد. و سرزمین ما بعد ازین حادثۀ بزرگ تاریخی با تمام قلمروهای آن وقتش به «افغانستان» شهرت یافت. «بدین ترتیب بر چندین قرن تاخت و تاز اقوام بیگانه در افغانستان و دست بدست شدن این سرزمین میان ایشان، مهر پایان نهاده شد.»[۲۱] تحت زعامت احمدشاه‌بابا پراگندگی‌های قومی و قبایلی مرتفع و وحدت ملی افغان‌ها بوجود آمد که در پرتو آن تشکیل مجدد دولت مرکزی افغانستان ممکن گردید. روحیه عشق به آزادی و غرور ملی به قیادت او در فتوحات افغان‌ها و موفقیت دولت بازتاب یافت.[۲۲] در عهد او ایالات افغانی پنجاب و کشمیر در شرق، مشهد و خراسان در غرب، رود آمو در شمال و سند در جنوب، حدود اربعه افغانستان را تشکیل می‌دادند.

احمدشاه‌بابا شخص با هوش، چیز فهم، شاعر متواضع و از شجاعت و شهامت عالی برخوردار بود. بزودی توانست اساسات یك نظام با اعتبار دولتی را در مرکز و ولایات پی ریزی کند. در پهلوی ملیشای قومی یک قوای مسلح که مستقیماً از جانب دولت تمویل و رهبری می‌شد، بخاطر حفظ وحدت و تمامیت ارضی مملکت ایجاد کرد.[۲۳] او هفت پسر داشت که بعد از مرگش (۱۷۷۳)، پسر بزرگ او شهزاده تیمور (تیمورشاه) بر مسند امپراتوری افغانستان نشست.

تیمورشاه (۱۷۷۳- ۱۷۹۳) بخاطر موقعیت جغرافیائی و سوق‌الجیشي کابل، این شهر را که در طول تاریخ همواره محل تقاطع راه‌های بازرگانی بود، دارالسلطنۀ خود انتخاب کرده و پایتخت افغانستان را از کندهار به کابل منتقل ساخت.

تیمورشاه مانند پدر، انسان با هوش، شاعر، ولی برخلاف پدر به عیاشی و تعدد ازواج علاقه داشت که حاصل آن ۳۳ پسر و ۱۳ دختر بود. کم توجهی او به سران اقوام، نارضایتی‌هایی را موجب شد که همین نارضایتی‌ها و وجود پسران متعدد وی، بعداً عامل انقراض قدرت مرکزی افغانستان گردید. کشمکش اخلاف تیمورشاه بخاطر احراز قدرت، یك ربع قرن ادامه یافت. این کشمکش درست هنگامی اتفاق می‌افتاد که انگلیس‌ها بخاطر تسخیر هند و روس‌ها جهت ادغام آسیای‌میانه پیش‌روی داشتند. در همین فرصت از جانب فرانسه نیز تلاش‌های بمنظور تسخیر هند براه افتاده بود. فرانسوی‌ها (به رهبری ناپلیون) بخاطر نیل به این هدف شان،

از یکطرف دولت قاجاری را علیه دولت مرکزی افغانستان تحریک می‌کردند، و از جانب دیگر در جنوب هند با انگلیس‌ها در کشمکش بودند. همچنان بعد از معاهده صلح ۱۷۹۹ با روسیه، مشترکاً طرح اشغال هند را از طریق افغانستان و ایران با روس‌ها عقد نمودند که در عمل پیاده شده نتوانست.

اختلاف اولادۀ تیمورشاه باعث تحدید قلمروهای افغانستان گردید. همینطور کشمکش اخلاف تیمورشاه و پسران سردار پاینده‌محمدخان، باعث تضعیف دولت مرکزی افغانستان شده و موجب انتقال قدرت به سلسله محمدزائی گردید. کشمکش قدرت میان اولادۀ سردار پاینده‌محمدخان افغانستان را به جنگ‌های داخلی فرو برده و ضعف دولت مرکزی را مضاعف ساخت. طبعاً دست خارجی در عقب همه‌ای این اضطرابهای داخلی وجود داشت.

انگلیس‌ها سلطنت زمان‌شاه سدوزائی را مانع اولی در راه اشغال هند می‌شمردند. در حالیکه مسلمانان هند امیدهای شانرا به فتوحات او بسته بودند. انگلیس‌ها بخاطر مصروف نگهداشتن زمان‌شاه، قاجاری‌هارا به مداخله مستقیم و یا غیرمستقیم از استقامت غرب تشویق نموده و در شرق قلمرو او سک‌ها را پیهم به آزادی و جدا شدن از افغانستان تحر یك می‌نمودند.

زمان‌شاه پارۀ از خصایل نیك جدش، مانند شجاعت و قوت اراده را به ارث برده و بخاطر استحکام دولت مرکزی و حفاظت سرحدات افغانستان افکار او را در سر می‌پرورانید. اما نارضایتی خوانین ناشی از محدود ساختن صلاحیت و امتیازات ملوك‌الطوائفی آنها به نفع تقویۀ حکومت مرکزی، همچنان مخالفت برادرانش زمینه‌های تفتین انگلیس‌ها را مهیا ساخت که در نتیجه او نتوانست به اهداف بزرگش نائل شود.

بعد از سقوط زمان‌شاه، انگلیس‌ها موفق شدند که سلطۀ استعماری شانرا در پنجاب، سند و بلوچستان تأمین کنند. انگلیس‌ها از خانه‌جنگی و نفاق میان شاهان، شهزادگان و سرداران سلله‌های سدوزائی و محمدزائی مفاد اعظمی شانرا بدست آوردند.

در آوانیکه محمدزائی‌ها سرگرم مبارزه برای گرفتن قدرت از سدوزائی‌ها بودند،

هرات در محاصره ایرا نی‌ها قرار داشت. امیر دوست‌محمدخان بی‌توجه به د فاع هرات، بخاطر اعاده حاکمیت خود بر پیشاور، د ست به دامان تزار روس گردید. بالمقابل وایسرای هند شعار حاکمیت دولت دوست در کابل را به پیش کشید. آنها با هر شاه، شاهزاده و سردار توافق جداگانه بستند و گام به گام حلقه، استعماری شانرا بر گلوی مردم افغانستان تنگ‌تر ساختند.

انگلیس‌ها در سال ۱۸۳۸ با شاه‌شجاع معاهده در لاهور بستند که به اساس آن ولایات سند، ملتان، کشمیر، اتك، دیره‌جات را از پیکر شرق افغانستان مجزا ساخته شد. سپس گام را جلوتر نهاده، با امیر محمدیعقوب‌خان که موازنهٔ روحی خود را در زندان پدر از دست داده بود، معاهدهٔ دیگری را در سال ۱۸۷۹ به متن انگلیسی امضا کردند که به «معاهدهٔ گندمك» شهرت دارد. بر طبق این معاهده استقلال سیاسی افغانستان سلب شد.

دستاورد بعدی انگلیس‌ها «معاهده د یورند»[1] بود که در سال ۱۸۹۳ میان امیر عبدالرحمن‌خان و سرهانری مارتیمر دیورند نمایندهٔ انگلیس در کابل به امضاء رسید. مطابق این معاهده، امیر قطعات وسیع خاک افغانستان را به انگلیس‌ها واگذار شد.

موازی با پیش‌روی‌های برتانیا علیه استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، روس‌ها نیز به پیش‌روی شان در آسیای‌میانه ادامه می‌دادند. روس‌ها بعد از توافق پشت‌پرده با انگلیس‌ها در سال ۱۸۸۵ موفق به جدا کردن پنجده از خاك افغانستان شدند. در حالیکه ملت افغانستان طی دو جنگ اول (۱۸۳۱-۱۸۳۸) و دوم (۱۸۷۸ - ۱۸۸۰) افغان و انگلیس به موفقیت‌های بزرگی نظامی در برابر استعمار انگلیس نائل آمد و با سربلندی کامل قوای متجاوز را از کشور راند. اما بالاثر موافقات امیران و سرداران با استعمار، حالت تحت‌الحمایگی بر کشور ما تحمیل گردید.

چنین وضع برای افغان‌های آزاده و وطندوست دیگر قابل تحمل نبود. امیر

[1] Sir Mortimer Diurand

حبیب‌الله‌خان نه تنها حاضر به پیوستن با خواست برحق مردم نمی‌شد، بلکه خود منحیث مانع بر سر راه جنبش آزادی‌خواهی و مشروطه‌خواهی آنها قرار داشت. سال‌های اخیر سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان که مقارن با ادامهٔ جنگ جهانی اول بود، منورین افغان معتقد بودند که باید از فضای جنگ اول جهانی و مصروفیت انگلیس‌ها درین جنگ استفاده شده، اقدامات فیصله کن بخاطر احراز استقلال سیاسی افغانستان براه انداخته شود. ولی امیر حاضر به استفاده ازین فرصت نمی‌شد.

سیاست رکود امیر در جامعه، انزجار منورین را علیه او برانگیخته بود. در درون دربار نیز موقف محتاطانه او بمقابل انگلیس‌ها، تشنج به ظاهر آرام را بمیان آورده بود که همین تشنج موجب قتل او شد.

متصل با مرگ امیر و بقدرت رسیدن شاه امان‌الله، موج وسیع آزادی‌خواهی سراسر شهرها، دهات و قبایل را فراگرفت. افغان‌ها توانستند طی جنگ آزادی‌بخش در سال ۱۹۱۹ به زعامت شاه امان‌الله، استقلال وطن شانرا از استعمار انگلیس بازستانند. کشور آزاد شد و دولت امانی طی قریب به یك دهه در عرصهٔ داخلی و مناسبات بین‌المللی موفقیت‌های بزرگی را بدست آورد. روحیه استقلال‌طلبی و ضد استعماری شاه امان‌الله برای مردم تحت استعمار در نیم قاره هند، بخصوص مسلمانان آنجا منبع الهام گردید. همین طور اصلاحات در بخش‌های اداری، مالی، تجارتی، قوانین، معارف و عمرانات یکی پی‌دگری براه می‌افتاد و مردم بار اول خود را از استبداد دولتی و سلطه بیگانگان آزاد احساس می‌کردند.

اما تطبیق اصلاحات در جامعهٔی عقب نگهداشته شده افغانستا ن، بدون تغییرات در زیربنای اقتصادی ناممکن بود. بدون آنکه پایه‌های تشکیلات دولت مرکزی در محلات استحکام یابند و اردوی نیرومند ملی تشکیل گردد. قدرت متنفذین محلی بوسیلهٔ قوانین محدود ساخته شد. متنفذین محافظه‌کار با سوءاستفاده از پارهٔ اشتباهات و اقدامات غیرضروری دولت امانی، مقاومت‌های محلی را بمقابل مجموع اصلاحات دولت براه انداختند. مقاومت متنفذین محافظه کار، زمینه‌های مساعدی را برای تطبیق توطئه‌های استعمار فراهم ساخت. شورش‌های محلی

سرتاسری شد و افغانستان طی سال ۱۹۲۹ درکام جنگ داخلی فرو رفت و ملت افغان رنج و الم فراوانی را در دورهٔ اغتشاش و اقتدار حبیب الله کلکانی متحمل شد.

با ازهم پاشیدن نهضت امانی مقصد انگلیس‌ها برآورده شد. آنها بیش ازین آرزونداشتند که آتش جنگ داخلی وسعت یابد. اشتعال و سرایت قیام‌های مسلحانه در سرحد شمال غربی هند برتانوی هر لحظه متصور بود. بناءً راه برگشت جنرال نادرخان و همراهانش را به جنوب افغانستان مفتوح گذاشتند.

باورود جنرال نادرخان اغتشاش قسماً فروکش شده، هستهٔ آن سرکوب گردید. نادرخان در مصالحه با سران قبایل و متنفذین، قدرت مرکزی را سرو سامان داد. بخشی کوچکی از اصلاحات امانی را مرعی‌الاجرا، و قسمت‌های مربوط به حقوق و آزادی‌های فردی را حذف کرد. در مشی دولت ذهنیت متنفذین محافظه‌کار انعکاس وسیع داشت. دولت، سیاست خارجی محافظه‌کارانه را در پیش گرفت و منافع همسایگان شمال و جنوب را رعایت می‌کرد. خودداری دولت نادرخان از حمایه قبایل سرحد، روابط حسنه او را با انگلستان منعکس می‌سازد.

برخورد خصمانه و خشن جنرال نادرخان با رقبا، در حلقات حاکمیت، سوءتفاهم با بعضی محلات و سرکوبی و مربوطین نهضت امانی موجب نارضایتی‌ها و بالاخره ترور او شد.

با کشته شدن نادرخان سیا ست اختناق دولت جدی‌تر دنبال گردیده، رکود اقتصادی و فکری بر جامعه مستولی، و در عرصه بین‌المللی، افغانستان به یك کشور منزوی مبدل گردید. تا آنکه در آستانه جنگ جهانی دوم توجه قدرت‌های متحارب رقیب به این کشور افزایش یافت. هر یك از جناح‌های جنگ می‌خواستند افغانستان را به طرف خود بکشانند. افغانستان در کشاکش قدرت‌های «متحدین» و «محوری‌ها»[1] سهم نگرفته، با حزم و احتیاط سیاست بی‌طرفی را دنبال کرد.

در سال ۱۹۴۷ انگلیس‌ها از نیم قارهٔ هند بیرون رفتند، اما قبل از خروج شان،

[1] «Verbündeten» und «Axenländer»

اختلافات هندو و مسلمان را دامن زده و بخاطر دوام تشنج در مستقبل، دو دولت هند و پاکستان را به رسمیت شناختند. همچنان در جریان پروسهٔ این تجزیه، از خواست برحق پشتون‌ها و بلوچ‌ها مبنی بر حق تعین سرنوشت شان چشم پوشی نمودند.

با این ترتیب دانهٔ «نفاق برانگیز» دیورند همچنان شخم زده در منطقه باقی ماند. دولت افغانستان درین لحظات سرنوشت‌ساز حالت اغماض و خاموشی اختیار نموده، بعد از آنکه لایحه آزاد ساختن هند از تصویب مجلس اعوام انگلستان گذشت، به عکس‌العمل‌های دیپلوماتیك متوسل شد. نماینده افغانستان در سازمان ملل‌متحد به تأسیس دولت جدیدالتشکیل پاکستان را ی مخالف داد.

اتخاذ چنین سیاست در میان قبایل آنطرف سرحد و منورین وطندوست موج نارضایتی‌ها را بوجود آورده و حتی برخی از مهره‌های سلطنت از آن متحسس شدند. سردار محمدداودخان به این قضیه علاقه خاص گرفته، روی همین موضوع، تفاهماتی را با حلقات ناراضی و آزادی‌خواه در جامعه، و در سطح بین‌المللی با اتحاد شوری که ظاهراً خود علاقمند طرح مسأله پشتون‌ها و بلوچ‌ها بود، بوجود آورد.

بعد از ختم جنگ جهانی دوم، جهان میان قدرت‌های فاتح جنگ، مجدداً به ساحات نفوذ تقسیم شد که به ادامه آرایش مجدد تناسب قواء، قدرت ایالات متحده امریکا بعوض انگلیس در منطقه جابجا شد. «پایگاه یو ۲»[1] امریکا در پیشاور مستقر گردیده و مقابلاً، دولت اتحادشوروی بیشر متوجه افغانستان شد. که در قبال آن بعد بین‌المللی خط دیورند افزایش یافت و این خط به سرحد جنگ سرد میان ابرقدرت‌ها در منطقه مبدل گردید.

دفاع افغانستان در دورهٔ صدرات ده‌ساله داودخان از حقوق ملی پشتون‌ها و بلوچ‌ها و بالعکس انکار پاکستان از حقایق تاریخی درین مورد، سیاست دو کشور را در حالت تقابل و رویارویی قرارداد.

[1] U۲

بخاطر حمایه امریکا از موضع پاکستان، روابط همکاری آنکشور با افغانستان در سطح نازل باقی ماند. توسعه مناسبات، به شمولیت افغانستان در پکت‌های نظامی منطقه مشروط ساخته شد. در حالیکه چنین شمولیت به خاطر موقف حساس جغرافیائی افغانستان ممکن نبود. شمولیت افغانستان و پاکستان در عین پکت نظامی، ایجاب به رسمیت شناختن سرحدات میان دو کشور (دیورند) را می‌نمود.

دولت افغانستان که قبول چنان شرایط را مستحیل و خود را از عملی کردن آن عاجز می‌یافت، لاجرم به رقیب امریکا، یعنی اتحادشوروی رو آورد و طالب کمك تخنیکی، اقتصادی و نظامی گردید. شوروی‌ها بدون طرح چون و چرا، به تقاضای افغانستان جواب مثبت دادند. بدین ترتیب پروسهٔ نقض بی‌طرفی افغانستان از جانب ابرقدرت‌های رقیب بر کشور ما تحمیل گردید.

مناسبات با اتحادشوروی در عرصه‌های نظامی، اقتصادی، تخنیکی و فرهنگی لاینقطع در حالت متزاید بود. بخصوص در عرصه‌های اقتصادی و نظامی وابستگی از اتحادشوروی بوجود آمد. حکومات دوره‌ای مشروطیت هم هیچکدام در جهت ایجاد دوباره توازن در مناسبات بین‌المللی افغانستان نبرآمدند. تا آنکه در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ محمدداودخان مجدداً قدرت دولتی را بوسیلهٔ کودتا بدست آورد. او در نخستین بیانیهٔ خود که جمهوریت را اعلام کرد، متذکر شد که «پاکستان یگانه کشوریست که با آن روی قضیه پشتونستان اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده ایم سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.»[۲۴]

پاکستان علیه جمهوریت محمدداود به مخالفت برخاست و اتحادشوروی منحیث اولین کشور، دولت جدید را به رسمیت شناخته و در دفاع از محمدداودخان قرار گرفت. این موضعگیری‌های متضاد دو همسایه، روی حادثه واحد را می‌توان بازتاب تشنج عمیق تاریخی در منطقه دانست.

نظام جمهوریت بدون هیچگونه مقاومت در جامعه پذیرفته شد. ولی عملیات مخفی آی.اس.آی پاکستان در داخل افغانستان، مانند واقعه پنجشیر سال ۱۹۷۵ و طرح کودتاها تشدید یافت. کار تسلیح و تمویل خرابکاران و ناراضی‌های رژیم به

سرعت پیش رفت.

گرچه محمدداودخان توطئه‌ها را سرکوب کرد، ولی آنطوریکه انتظار داشت برادران پشتون و بلوچ با او همکاری نکرده و حکومت پاکستان را تحت فشار متقابل قرار داده نتوانستند. پالیسی شوروی‌ها هم تغییر خورده بود. و مانند سابق حتی ظاهراً هم به قضیهٔ پشتو نستان علاقه نمی‌گرفتند. آنها پلان امنیت د ستجمعی آسیا را که به دکتورین بریژنیف معروف شد، مطرح کرده بودند. مطابق این پلان، حل اختلافات مرزی میان کشورهای آسیائی شرط اولی محسوب می‌شد.

محمدداود که حامیان خارجی داعیهٔ پشتونستان را به حالت بی‌تفاوتی دید، مجبور شد تا حالت نزاع میان دو کشور را خاتمه داده و با عادی ساختن مناسبات با پاکستان، پیش شرط پرداخت کمک‌های وعده شده‌یی کشورهای عربی، ایران و ایالات متحدهٔ امریکا را برآورده سازد. محمدداود این چرخش را در مناسبات خارجی افغانستان زمانی در پیش گرفت که افغانستان از نظر راه مواصلاتی، تجارت، اموال، کمک‌های تخنیکی و نظامی عمیقاً به اتحادشوروی وابسته شده بود. کارشناسان غربی تنها تعداد مشاورین شوروی را در قطعات نظامی آن‌وقت افغانستان ۸۵۰ نفر تخمین می‌نمودند.

با وجود خودکامگی محمدداود و اطرافیان بی‌هدف او، هنوز هم موصوف در میان نیروهای سیاسی منجمله جناح پر چم. ح.د.خ.ا به حیث یگانه الترناتیف محسوب می‌شد. ولی حادثه ترور میراکبر خیبر یکی از رهبران حزب بتاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ چرخش ناگهانی را درین قضاوت‌ها بوجود آورد. عاملین ترور نامکشوف ماندند. ولی انگیزهٔ آن غیر از برهم زدن مناسبات. ح.د.خ.ا با محمدداودخان، چیزی دیگری نمی‌توانست باشد. رهبری حزب ارتجالاً حکومت محمدداود را عامل ترور قلمداد کرد. برعکس محمدداودخان، از تظاهر قدرت حزب به خشم آمده، تعدادی از رهبران دست اول آنرا زندانی ساخت.

به این ترتیب خشم عاجل جمهوری محمدداودخان علیه ح.د.خ.ا و مقابله نظامی تعدادی از افسران این حزب به دستور حفیظ‌الله امین، صفحه جدیدی حمایت اتحادشوروی از رژیم نورمحمد تره‌کی را ورق زد. بالمقابل، مخالفت شدید و

بی‌سابقه پاکستان را برانگیخت. درین مقطع، ابعاد ذات‌البیني مخاصمت افغانستان و پاکستان مورد سوءاستفاده دو ابرقدرت شوروی و امریکا قرار گرفت. هردو قدرت به بی‌طرفی عنعنوی و نقش تاریخی عدم تعهد افغانستان پشت‌پا زدند.

برای پاکستان فرصت استثنائی میسر شده بود؛ زیرا اکنون می‌توانست در مخاصمت با همسایه رقیب خود، کمك مستقیم یك ابرقدرت را بدست آورده، نه تنها مسأله متنازع فیه دو کشور را به باد فراموشی بسپارد، بلکه با سوق و ادارهٔ مخالفان رژیم، در آینده افغانستان نیز دست دراز داشته باشد.

بالمقابل، پس از براه افتادن شورش‌ها در برخی از ولایات، نورمحمد تره‌کی بخاطر تقویه، بیشتر رژیم‌اش به شوروی سفر نمود و قرارداد مورخ ۵ /۱۲/۱۹۷۸ (قرارداد دوستی، همکاری و همسایگی نیك) را با لیونید بریژینف در ماسکو عقد کرد. امضاء این قرارداد نتوانست حلال مشکلات باشد. زیرا پاکستان قبلاً تعهد تعدادی زیادی کشورها را بخاطر حمایه "مجاهدین" بدست آورده بود.

مجاهدین تجهیز شده از پاکستان، در حالت رویاروئی کامل با دولت قرار گرفته بود. این رویاروئی، جامعهٔ افغانی را به انقطاب مواجه ساخت. و هر قطب در گرفتن کمك از متحدان بیرونی شان از هیچگونه تلاش مضایقه نکردند.

با ورود قطعات اتحادشوروی به افغانستان، وطن ما که تا آن‌وقت منحیث کانون عملیات مخفی جنگ سرد میان قدرت‌های رقیب جهانی قرار گرفته بود، به داغ‌ترین میدان جنگ مبدل شد.

شام روز سرکوبی حفیظ‌الله امین و بقدرت رسیدن ببرك کارمل، اعلامیه از نام «هیأت رئیسه شورای انقلابی» پخش شد. که ظاهراً «قطعات محدود اتحادشوروی» را به افغانستان دعوت می‌کرد. ولی واقعیت اینست که این قوت‌ها قبل از آن در نقاط استراتیژیك (میدان‌های هوائی و شاهراه‌ها) افغانستان جابجا شده بودند. واضح است که اعزام قوا به افغانستان بر اساس منافع و محاسبات استراتیژیك خود شوروی‌ها جهت مقابله با رقباء صورت گرفت و دران منافع افغانستان و ثبات منطقه مدنظر نبوده است.

موجودیت قوای شوروی در افغانستان موجب انقطاب بیشتر جامعهٔ افغانی و استحکام مزید پاکستان از رهگذر اقتصادی و نظامی گردید. تا آنکه در پرتو فضای جدید میان اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا قرار داد ژنیو در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ میان افغانستان و پاکستان به سرپرستی ملل‌متحد و تضمین عملی شوروی و امریکا امضاء شد. که در ۱۵می ۱۹۸۸ نافذ گردید.

اهداف این قرارداد عبارت بودند از:

- قطع مداخله و تجاوز در امور داخلی همدیگر و احترام به حاکمیت ملی طرفین.
- برگشت داوطلبانهٔ مهاجرین به وطن شان.
- بیرون رفتن قطعات مسلح شوروی در ظرف نه ماه.
- امریکا و شوروی تطبیق موافقت‌نامه ژنیو را تضمین کردند. و ملل‌متحد بائیست از تطبیق آن نظارت می‌نمود.

بغیر از یك بخش که عبارت از بیرون رفتن قطعات مسلح شوروی بود، سایر فقرات موافقتنامه هیچگاه در عمل پیاده نشد. با آنکه توافق روی قطع مداخله و احترام به حاکمیت ملی طرفین حکم می‌کرد تا پاکستان مخالفان مسلح افغانی را از خاك خود اخراج کند. پاکستان نه تنها به این توافق پشت‌پا زد، بلکه کمک‌های مالی و تسلیحاتی دیگری را نیز از کشورهای دوست خود در اختیار آنها قرار داد.

دولت افغانستان نیز سلاح‌های جدید منجمله راکت‌های سکاد[I] را از اتحادشوروی بدست آورد.

جارج آرنی و دیتر برون[II] تداوم ارسال کمك به جوانب درگیر را نتیجهٔ پیمان«تناظر مثبت»[III] می‌دانند که مخفیانه میان ماسکو و واشنگتن درست در آستانهٔ توافقات ژنیو به امضاء رسیده است.[۲۵] بعد از سقوط میخائیل گرباچف در شوروی هر نوع

[I] Scout-Raketen
[II] George Orny und Dieter Braun
[III] positive Symmetrie

کمك مالی، اقتصادی و نظامی به دولت افغانستان قطع شد. اما مجرای تسلیح، تمویل و صدور مجاهدین مانند سابق سخاوتمندانه مفتوح ماند. ادامه کمک‌ها و پلان بقدرت رسانیدن مجاهدین زیر پوشش راه حل سیاسی از جانب پاکستان و متحدین آن ماهرانه دنبال می‌شد.

داکتر نجیب‌الله زیر فشار خارجی که در پروگرام به اصطلاح راه حل سیاسی سازمان ملل‌متحد فورمولبندی شده بود، استعفاء خود را به بیننسیوان نماینده آن سازمان تسلیم کرد و می‌خواست که از کشور خارج شود، اما موفق نشد و به نمایندگی سازمان ملل‌متحد در کابل پناه برد. اصرار بخاطر استعفاء داکتر نجیب‌الله، بدون ارائه یك الترناتیف مناسب عمداً خلای قدرت را در کشور بوجود آورد و موجب بروز ناآرامی‌ها و سلب روحیه در قوای مسلح و حزب گردید. هیچ یك از رهبران حزب به احیاء مورال آنها تلاش نکردند. تعدادی از آنها به تنظیم‌های مجاهدین رو آورده و یا قبلاً به آنها ملحق شده بودند.

بدینترتیب زمینهٔ تحقق پلان بین‌المللی برای احراز قدرت از طرف مجاهدین فراهم شد. هفت تنظیم مخالف در منزل نوازشریف صدراعظم پاکستان جلسه کرده، به حکومت‌های دو ماهه، چهار ماههٔ مجددی و ربانی موافقه کردند.

مطابق این معاهدهٔ اسارت‌بار هردو رئیس دولت حال و مستقبل بکابل صادرشدند. صبغت‌الله مجددی بتاریخ ۲۶ اپریل ۱۹۹۲ دولت را از بقایای رژیم سابق تسلیم شد. ولی هنوز بر مسند قدرت تکیه نزده بود که جنگ قدرت میان تنظیم‌های رقیب شعله ور گردید. و هنوز هم که قریب شش سال از آن می‌گذرد [در زمان نشر کتاب ۱۹۹۸] با حدت و شدت کامل ادامه دارد. همه روزه صدها فرزند افغان در آتش این جنگ بی‌مفهوم می‌سوزند. مظاهر تمدن به خاک یکسان شده و شهر بین‌الاقوامی کابل به میدان نبرد جنگ سالاران و اجیران خارجی مبدل شده است.

بعد از فروپاشی اتحادشوروی، استراتیژی نظامی امریکا و متحدانش نیز به افغانستان از هم پاشید و اکنون سرنوشت ملت افغان در گرو قدرت‌های منطقه که رو به عروج اند، قرار دارد. روس‌ها، ایرانی‌ها، سعودی‌ها و پاکستانی‌ها هر کدام به جناح مورد نظرشان کمك رسانیده و امیدوار به حفظ مواضع شان در کشور

بلاکشیده‌ای ما می‌باشند. گروه‌های مسلح و مجاهدین سابق به مجریان اهداف استراتیژیك شان مبدل شده اند. اخیراً انتقالات نفت و گاز جمهوری‌های آسیای مرکزی و تجارت با آنها مورد توجه کمپنی‌های بزرگ امریکائی قرار گرفته و افغانستان در مسیر راه تجارتی آنها قرار دارد. به این ترتیب خصلت«کلیدی» افغانستان تغییر نخورده است. اگر دیروز افغانستان«کلید هند» محسوب می‌شد، امروز کلید نفوذ به جمهوریت‌های مسلمان‌نشین آسیای‌میانه می‌باشد، که بخاطر بدست آوردن این «کلید» مردم، اقتصاد، آثار تاریخی و نظم اجتماعی آن پامال مداخلات قدرت‌های منطقه و حامیان بین‌المللی آنها می‌گردد. خلاصه اینکه افغانستان کماکان در شرایط جدید بین‌المللی نیز در محراق رقابت ها قرار دارد.



مآخذات فصل اول

[1] گروتس بخ، ایروین.«افغانستان - شناسائی علمی کشورها »، (آلمانی) جلد ۳۷، دارم شتات ۱۹۹۰ صفحه اول.
[2] کلیفورد، مری، لوئیس.«افغانستان: کشور و مردم افغانستان»، (دری) مترجم مرتضی اسدی، تهران، ۱۹۹۳ صفحه ۱۳۲
[3] گروتس بخ، ایروین. همانجا صفحه ۲
[4] غبار، میر غلام‌محمد.«افغانستان در مسیر تاریخ»، کابل ۱۹٦٥ صفحه ۳۳
[5] دوپری، لوئیس.«افغانستان» نشرات پوهنتون برنستون، نیوجرسی، ۱۹۸۰ صفحه ۲٦۱ -
[6] حبيبي، عبدالحی - «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» تهران ۱۹۸٤ صفحه ۱٤۱
[7] ژوبل، محمد حیدر « آریانا نام تاریخی کشور افغانستان است »، د کابل کالنی، کابل ۱۹٥٤/۱۹٥۳ صفحات ۲٦۸-۲٦۷
[8] نهرو، جواهر لعل.«نگاهی به تاریخ جهان»، جلد اول (دری) مترجم: محمود تفضلی، تهران ۱۹٦۷ صفحه ۱۸۹
[9] گروتس بخ، ایروین، همانجا صفحه ٥
[10] گروتس بخ، ایروین، همانجا صفحه ٦
[11] کهزاد، احمدعلی،» افغانستان و یك نگاه اجمالی به اوضاع مملکت مذکور »، د کابل کالنی، کابل، ۱۹٤۷۱۹٤۷ صفحه ۲٤٦
[12] غبار، میر غلام‌محمد ؛ همانجا صفحه ۳٦
[13] کهزاد، احمدعلی «مدنیت اویستائی »، د کابل کالنی، کابل ۱۹۳۹ صفحات ۱۸٦- ۱۸۸
[14] - کلیفورد، مری لوئیس. همانجا صفحات ۱۳۳- ۱۳۲
[15] رنجبر، احمد. «خراسان بزرگ»، تهران، ۱۹۸٤ صفحه ۹٥
[16] آرنی، جارج، «افغانستان گذرگاه کشور کشایان» (دری) (مترجمین: سید محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن‌هاله، پیشاور، ۱۹۹۱ صفحه ۳
[17] کهزاد، احمد علی، «افغانستان و یك نگاه اجمالی به اوضاع مملکت مذکور »، د کابل کالنی، کابل ۱۹٤٦۷۱۹٤۷ صفحه ۲٤٦
[18] نهرو، جواهر لعل، جلد اول همانجا، صفحات ٤٥۳ - ٤٥۲
[19] غبار، میر غلام‌محمد، همانجا صفحات ۳۱۲ - ۳۱۱
[20] توکلی، احمد.«افغانستان »، پوهنتون تهران، تهران، ۱۹٤۸ صفحه ۱٥
[21] کلیفورد، مری، لوئیس، همانجا صفحه ۱٦
[22] شواگر، یوزف.«تکامل افغانستان بحیث دولت و مناسبات بین المللی آن» (آلماني)، لایپزیك ۱۹۳۲ صفحه ٥
[23] روبین، برنیت.«از هم پاشیدن افغانستان» (انگلیسی)، نشرات پوهنتون باله ۱۹۹٥، صفحه ٤٦
[24] انیس، روزنامه کابل؛ مورخ ۱۸ جولائی ۱۹۷۳
[25] برون، دیتر.«افغانستان بعد از خروج قطعات اتحادشوروی». (آلماني (نشرات مؤ سسه تحقیقات مرکزی برای شرق و اوضاع بین المللي، آلمان، ۱۹۹۰ صفحه ۹۰، آرنی، جارج. همانجا صفحه ۲٥۸

فصل دوم

بازتاب دوبارهٔ هویت قبایل افغانی در تأسیس دولت مرکزی

بعد از آنکه نادر افشار از طرف یك افسر ناراضی بنام صالح بیگ قوماندان گارد مخصوص خود حین اتراق در فتح‌آباد خپوشان[۱] واقع در دو فرسنگی مشهد به قتل رسید. احمدخان ابدالی که غالباً در آن‌وقت ۲۲ سال داشت و در دربار نادر افشار به رتبه ایشك اقاسی و سرلشکر چهار هزار سوار قوم ابدالی بود، به کندهار مراجعت کرد،[۲] سایر بزرگان و سران افغانی که تا آن‌وقت در کنار نادر افشار قرار داشتند، نیز به صوب کندهار در حرکت شدند.

سران قبایل فرصت را برای تبارز ارادهٔ ملی افغان‌ها مساعد دانسته و علاقمندی شانرا به احیای دولت و انتخاب پادشاه ابراز نمودند. ولی هر کدام آنها (به غیر از احمدخان ابدالی) خود را مستحق تاج و تخت می‌دانستند. بناءً بخاطر نیل به تفاهم جمعی، جرگه منصفانه‌یی به اشتراك اقوام غلجائی، ابدالی، ازبیك، هزاره، بلوچ و تاجك در اکتوبر ۱۷۳۷ در عمارت «مزار شیر سرخ» واقع در حومه کندهار دایر شد. جرگه در لغت به معنی نشست حلقه‌ئی و یا دائره‌یی است که شرکت کنندگان آن بدون سلسله مراتب دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند. جرگه در سرزمین افغان‌ها قدامت تاریخی داشته و مخصوص کدام قوم معین نیست. چنین نشست‌ها در عهد آریائی‌ها نیز وجود داشت و بنام سب‌ها یاد می‌شد. قبایل آریائی بمقصود اتخاذ تصمیم جمعی در سیمیتی[I] (جرگه) جمع می‌شدند. در جرگهٔ تاریخی و سرنوشت‌ساز کندهار، مباحثات نه روز دوام کرد تا آنکه روحانی مورد احترام (صابرشاه کابلی)[II] که به هیچ یك از قبایل کندهار تعلق‌نداشت، از میان حضار احمدخان ابدالی را به این امر بزرگ برگزید.[۳]

شرکت‌کنندگان جرگه انتخاب او را بمثابه راه حل و فیصله نهائی جرگه احترام کردند.

[I] Sabha, Semity

[II] صابرشاه کابلی از طرف شهنوازخان حکمران مغلی هند بسال ۱۷۴۷ در لاهور به شهادت رسید.

صابرشاه هیچگونه قدرت مادی و قبایلی‌نداشت. پذیرش نظر او از جانب سران پرنفوذ قبایل و اقوام، معرف شخصیت والا و با اعتبار او بوده و احترام حاضرین جرگه را به تصوف و عرفان بازگو نموده و مبین سطح کلتوری شرکت کنندگان جرگه می‌باشد.

احمدشاه‌بابا شخص با درایت، با فهم، شجاع و شاعر بود که بوسیله اشعارش وطنداران خود را به فرا گرفتن علم تشویق می‌کرد:

څو ډیوې د علم دي همېشـــه بلې
د غفلت په تیاری څو ګرځي عجوزه
دا تعین علم له ځانه سره مله کړه
د هـمـت پـه وزر الـوزه الـوزه

احمدشاه‌بابا پس از دونیم قرن آشوب و تجزیه، کوشید تا دولت مرکزی را احیاء و مردم را از شر ملوك‌الطوائفی برهاند.[٤] مساعی بخاطر دفاع از سرزمین افغان‌ها و مفکوره‌ای تأسیس یك دولت مرکزی قبلاً در اوایل قرن هجده در جنبش ضد صفوی‌ها از جانب هوتکی‌ها و ابدالی‌ها متبارز گردید. همینطور بمقابل سلطهٔ مغل‌ها در نیمهٔ دوم قرن هفده در دره‌های کوه سلیمان و اطراف درهٔ خیبر جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌یی از جانب پیر روشان و خوشحال‌خان ختك براه افتاده بود که در تاریخ بنام جنبش مقاومت روشانی‌ها شهرت یافته است.[٥]

پیر روشان مرد دانشمند و مؤلف آثاری خجسته به زبان‌های دری و پشتو است.«خیرالبیان» اثر معروف او می‌باشد.

خوشحال‌خان ختك مرد مبارز و شاعر حماسه آفرین در زبان پشتو بود. او مفکورهٔ وطندوستی خود را اینطور بیان می‌دارد:

د افغـان پـه ننـګ مې‌وتړلـه توره
ننګیالی د زماني خوشحال ختك یم

اهداف هوتکی‌ها در غرب و از روشانی‌ها در شرق، دفاع از سرزمین مشترك و قدرت

واحد بود. به این ترتیب یکنوع ناسیونالیزم[1] افغانی بوجود آمد که ممیزهٔ آن افادهٔ «افغانستان منحیث معرف دولت سرزمین بود.»[6]

احمدشاه‌بابا برای دولت واحد افغانستان نشان دولتی مرکب از شمشیر، ستاره و خوشه گندم انتخاب کرد. با تشکیل دولت مرکزی، روابط نزدیك فرهنگی و تجارتی میان قبایل همسایه و اقوام مختلف رونق یافت و فشار سران قبائل و متنفذین محلی محدود گردید.

شرایط خارجی هم برای پیدایش یك افغانستان نیرومند مساعد بود. دولت‌های مجاور افغانستان (ماورالنهر، ایران و هند) دچار معضلات داخلی بودند. ایران پس از مرگ نادر افشار دچار هرج و مرج داخلی گردیده و دولت مغلی هند پس از مرگ اورنگزیب (۱۷۰۷) در مسیر انحطاط قرار داشت.[7] جنبش مرته و تحریکات سك‌ها، هردو انگیزهٔ مذهبی داشته و علیه حاکمیت مسلمانان در هند براه افتاده بود. در ماورالنهر دولت جنیدی بخارا با مدعیان تازه تاج و تخت دست بگریبان بود. در آنجا طی چهل سال ده پادشاه یکی دیگر کشته شده بودند.[8] همینطور در جنوب هند، محاربات شدید میان فرانسوی‌ها و انگلیس‌ها بخصوص طی سال ۱۷۳۸ جریان داشت.[9] دولت تزاری روسیه هم در ین مقطع بیشتر متوجه مدیترانه بود تا استقامت جنوب.

در داخل افغانستان مردم از جنگ‌های قبیلوی و قدرت‌های محلی به ستوه آمده و علاقمند تشکیل یك دولت مرکزی و برقراری امنیت قابل اعتبار بودند، تادر پرتو آن تجارت و فرهنگ رشد کرده بتواند.

«احمدشاه‌بابا بلافاصله پس از احراز قدرت [در کندهار] کابل را تصرف و همه سرزمین‌های واقع در غرب رود سند را از کشمیر تا بحر عمان با هر سختی که ممکن بود از مغلان هند پس گرفت. هرات را به محاصره درآورد و بر سراسر این سرزمین تا رود جیحون تسلط یافت. در سال ۱۷۶۱ مرته‌ها را در هند شکست داد. قلمرو مملکت بیش از هر زمان دیگر توسعه یافت.»[10]

[1] afghanischer Protonationalismus

در تحت زعامت احمدشاه‌بابا سلسله وسیعی از اقدامات روی دست گرفته شد. مقررات مالیاتی و نظامی را ایجاد، محاکم و سایر دوایر دولتی از قبیل دفتر نظام، ادارهٔ جمع‌آوری مالیات، خزائن، دفاتر حمل و نقل، شهرداری، استخبارات و دارالانشاء سلطنت را تأسیس کرد. نقشه شهر احمدشاهی کندهار را ترتیب و حصار قدیم شهر کابل را از نو ا عمار کرد. یکی از رازهای موفقیت احمدشاه‌بابا، رفتار منصفانه او با تمام گروه‌های نژادی، مذهبی و قبیلوی بود. در تعینات او هیچگاه برتری‌های لسانی، و منطقوی متبارز نبود. والی‌های او به اقوام مختلف تعلق داشتند. «درویش علی‌خان هزاره یکی از والیان مقتدر عهد او بود»[۱۱] رئیس دفترش یکنفر قزلباش بنام میرزا هادی‌خان و خزانه‌دار دولت یك نفر هندی بنام یوسف‌علی‌خان بود. او توانست که با تضعیف فیودال‌ها و حکمرانان محلی، حقوق فیودالي منجمله حق‌العبور را لغو کرده و با توسعه ساحه تجارت عواید مالیاتی دولت را افزایش دهد. اما از اینکه دو بر سه حصه عواید صرف بخش‌های نظامی و ملکی شده و متباقی در خزینه دولت محافظه می‌شد، احیای فرهنگ گذشته انکشاف و اقتصادی رونما نگردید.[۱۲] ولی با آنهم بخش‌های معین صنایع از قبیل باروت سازی، اسلحه و مسکوکات ایجاد شدند.

احمدشاه‌بابا طرح ناتمام میرویس‌خان هوتکی را در رابطه به تشکیل مجدد دولت مرکزی تکمیل و توانست که در ظرف چهار سال وحدت سیاسی افغانستان را تأمین کند. برای حفظ قلمروهای افغانستان بزرگ، لشکر منظم و مستقل از قبایل (مرکب از بخش‌های سواره، پیاده و توپخانه) را بوجود آورد که در وقت ضرورت قطعات جلبی از مناطق و عشایر مختلف برآن افزوده می‌شد.[۱۳] «همینطور یك نیروی محدود مسلکی غیرپشتون را تحت رهبری مستقیم خویش مرکب از شیعه‌ها و تاجک‌های کوهستانی [شمال کابل] ایجاد کرد»[۱۴]

برخورد احمد شاه بابا با سران قبایل و فیودال‌ها در دو سطح عیار شده بود:

- آنهائي را که به دولت مرکزی و موازین وضع شده آن وفادار بودند، در استحکام دولت نقش داده و پاره از صلاحیت‌های دولت را به آنها واگذار می‌شد.

- کسانی که به خودکامه‌گی و حفظ قدرت‌های محلی خود علاقمند بودند، سرکوب می‌شدند

اکثر خوانین را بادادن القاب و امتیازات تحت نظر خود در مرکز نگهداشته و مردم را از شر آنها نجات داده بود. همه مسایل که اهمیت ملی داشت، به نحوی متمرکز مورد رسیدگی و حل و فصل قرار می‌گرفت. ایالات غیرافغانی مدغم شده به امپراتوری، بالاثر تجویز احمد شاه [بابا] از جانب گورنرهائی که مورد تائید مرکز قرار گرفته بودند، اداره می‌شد.[۱۵] احمدشاه بابا شاهرخ شاه پسر نادر افشار را به حکومت مشهد و عالمگیر ثانی پادشاه بابری هند را دوباره به حکومت هند منسوب ساخت.

دولت مرکزی که به قیادت احمد شاه‌بابا به شمول قلمروهای در ایران و هند بوجود آمد، تا پایان قرن هجده یکی از قدرت‌های عمدهٔ شرق محسوب می‌شد. قدرت‌های استعماری روس و انگلیس بمقابل آن رفتار محتاطانه داشتند.

«انگلیس‌ها از تسلط افغان‌ها در هند پریشان و نگران بودند. سیاست آنها بر حفظ مواضع و انتظار خلاصه می‌شد. مسلمانان هند، فاتحان سدوزیی را ناجی خویش دانسته و انگلیس‌ها هیچگاه جرأت حمله بر قوای مسلمانان را نداشتند»[۱۶] زیرا دولت افغانستان به سهولت می‌توانست طی چند هفته چندین صد هزار سرباز را جلب و احضار کنند. در حالیکه انگلیس‌ها بخاطر بعدمسافه از هند جهت چنین احضارات محاربوي حداقل یکسال را ضرورت داشتند. بهمین جهت احمدشاه بابا هیچوقت خطر انگلیس‌ها را در محاسبه نگرفت. انگلیس‌ها با تعقیب سیاست «بجان هم انداختن» راجه‌ها و تطمیع روز تا روز آنها، پایه استعماری شان را استحکام داده و رقبای تجارت استعماری را از صحنه بیرون می‌راندند.

بعد از آنکه واسکو دوگاما پرتگالی[I] در سال ۱٤۹۸ به کلکته پیاده شد، تجارتخانه‌های پرتگال، هالندی، هسپانوی و فرانسوی یکی پی دیگری در هندوستان مفتوح شدند.

[I] Vas Co de Gama

در سال ۱۶۳۹ انگلیس‌ها کمپنی خودرا در خلیج بنگال تأسیس و متدرجاً شهر بزرگ تجارتی را در آنجا بمیان آوردند. رقابت میان تأسیسات تجارتی این کشورها پیوسته شدت یافته و حتی بشکل زدوخوردها متبارز می‌شد. بالاثر همین رقابت‌ها تنها تأسیسات انگلیسی و فرانسوی در آنجا مستقر باقی ماندند. در سال ۱۷۶۳ فرانسوی‌ها نیز از ادعای شان نسبت به هندوستان منصرف شده و کمپنی انگلیسی، یگانه نیروی بلامنازع در هند باقی ماند.[۱۷]

احمدشاه‌بابا طي يك توافق با دولت جنیدی بخارا در شمال، رود آمو را حد فاصل میان دو کشور تعین کرد و در غرب اخلاف نادر افشار را به ولایت مشهد و سرداران بیات را در نیشاپور مقرر کرد که تا آخر به سلطنت درانی و فادار ماندند[۱۸] مشهد و نیشاپور تا عهد زمان‌شاه ولایات متصرفه‌ای افغانستان بودند.

کابل و پیشاور را از سلطهٔ شاهان بابری هند رهانید و هفت بار به هندوستان لشکر کشید. طی این سوقیات، ملتان، پنجاب و کشمیر را مفتوح نموده و تا دهلی پیش رفت. عالمگیر ثانی پادشاه بابری هند، سلطنت هندوستان را به او پیش کش کرد، ولی احمدشاه‌بابا بعد از داخل شدن به شهر دهلی، تاج و تخت دهلی را دوباره به او تفویض کرد.[۱۹] طی این عملیات قوت‌های جات‌ها در جنوب هند، سک‌ها و راجپوت سرکوب شدند و جنبش مذهبی مرته در جنگ پانی پت شکست قطعی خورد.

دولت قوی مرته که مانع بزرگی در برابر توسعه طلبی استعمار انگلیس بود، به سال ۱۷۶۱ از هم پاشید، که ازین هم پاشیدگی بدرجهٔ اول سک‌ها نفع بردند. زیرا برای آنها در پنجاب میدان خالی شد. هدف احمدشاه‌بابا از سرکوبی جنبش مذهبی مرته، استحکام مجدد امپراطوری مسلمانان بابری هند بود که این هدف برآورده نشد. جنبش مرته سرکوب گردید ولی بابری‌ها استحکام نیافتند.

این خلای قدرت، زمینهٔ مساعدی را برای پیشرفت انگلیس‌ها و قوی شدن سک‌ها بمیان آورد. چنانچه بعد از مرگ احمدشاه‌بابا، سک‌ها نقش قوی‌تر در منطقه بدست آورده و در تحدید ساحه حاکمیت دولت درانی افغانستان نقش قابل توجه را بازی می‌کنند.

دوره‌ای حکومت بیست و شش ساله احمدشاه‌بابا یکی از ادوار پرجلال تاریخ کشور ما محسوب می‌شود. مردم افغانستان درین دوره موفق شدند که پس از یك دورهٔ طولانی رکود و انحطاط، باردیگر عظمت گذشته سرزمین شان را در محدودهٔ شرایط همان وقت احیاء نمایند.

احمدشاه‌بابا به اثر مریضی درجون ۱۷۷۳ به عمر پنجاه سالگی در کندهار داعی اجل را لبیك گفت.

مآخذ فصل دوم

[1] توکلي، احمد.«افغانستان »، پوهنتون تهران، ۱۹٤۸، صفحه ۱۹
[2] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی،«تیمور شاه درانی»، کابل ۱۹۵۸، صفحه ۱۷
[3] غبار، میر غلام‌محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ »، کابل، ۱۹٦۵، صفحات ۳۵۵ ۳۵٤
[4] شواگر، یوزف.«تکامل افغانستان منحیث دولت و روابط بین‌المللی آن»، (آلماني)، لایپزیك ۱۹۳۲ صفحه ۵
[5] گریف مایر، جان هیرین.«افغانستان: تحولات اجتماعی و دولت در قرن بیستم» آلمانی، برلین، ۱۹۸۷ صفحه ۱۱
[6] گریف مایر، جان هیرین. همانجا صفحه ۱۱
[7] غبار، میر غلام‌محمد. همانجا صفحه ۳۵٦
[8] غبار، میر غلام‌محمد. همانجا صفحه ۳۵٦
[9] «احمد شاه بابا و انگلیس‌ها»، د اردو مجله، کابل، شماره، مارچ و اپریل، ۱۹٦٦، صفحه ۱٦
[10] کلیفورد، مری لوئیس.«افغانستان کشور و مردم افغانستان» (دری)، ترجمه مرتضی اسدی، تهران، ۱۹۹۳، صفحه ۱٦٤
[11] اسناد جرگه سرتاسری شورای ملیت هزاره، شورای ملیت هزاره، کابل، ۱۹۸۸
[12] غبار، میر غلام‌محمد. همانجا صفحه ۳۵۸
[13] غبار، میر غلام‌محمد. همانجا صفحه ۳۵۸
[14] روبین، برنیت.«از هم پاشیدن افغانستان» ، ایالات متحده، امریکا، پوهنتون بله ۱۹۹۵ صفحه ٤٦
[15] شواگر، یوزف. همانجا صفحه ۳٦
[16] «احمدشاه بابا و انگلیس‌ها »، د اردو مجله، همانجا صفحات ۱۶ و ۲٤
[17] فرخ، سید مهدی.«تاریخ سیاسی افغانستان»، ایران - قم، ۱۹۹۲، صفحات ۵۰/٤۹
[18] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی.«درة الزمان»، کابل، ۱۹۵۸ صفحه ۱۰۰
[19] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی.«درة الزمان» همانجا صفحه ۱۰۰

فصل سوم

دولت مقتدر درانی مانع در سر راه قدرت‌های استعماری

بعد از وفات احمدشاه‌بابا پسر بزرگش شهزاده تیمور زمام امور را بدست گرفت. او هنگام وظیفه داری اش در سمت والی ولایت هرات، تجارب دولتمداری و اداری فراوانی کسب کرده بود. تیمورشاه شخص با معرفت و چیز فهم بود و می‌خواست تا قدرت دولت مرکزی را از نفوذ سران قبایل مستقل ساخته، و تشکیلات یك دولت مقتدر را بمیان آورد. هدف اش مطیع ساختن قبایل مقتدر به رژیم سلطنتی او بود. بخاطر استقلالیت دولت از نفوذ قبایل، بخصوص آن خانواده‌های درانی که خود را گروپ سلطنتی می‌دانستند.[1] و نیز بخاطر موقعیت سوق‌الجیشی کابل، پایتخت را در سال اول سلطنت خود به آن شهر منتقل ساخت. زیرا درۀ خیبر بصوب هند و هندوکش بطرف شمال افغانستان از طریق کابل خوبتر کنترول و اداره شده می‌توانند.[2]

اطاعت و وفاداری سران قبایل آنچنانکه بمقابل پدرش (احمدشاه‌بابا) بدون دردسر وجود داشت، در برابر تیمورشاه متفاوت بود. هنوز او از هرات به کندهار نرسیده بود که وزیر شاه‌ولی‌خان برادر دیگرش (شهزاده سلیمان) را که داماد او بود به پادشاهی منتصب کرد. گرچه وزیر شاه‌ولی‌خان از اقدامش منصرف شده و در بیرون شهر کندهار به استقبال تیمورشاه رفته و از او معذرت خواست، اما مورد عفو قرار نگرفته و اعدام شد.

عکس‌العمل خونین روزهای تاج‌پوشی تیمور شاه و تدابیر او در جهت محدود ساختن اقتدار سران، موجب پاره‌یی از نارضایتی و حتی شورش‌های بعضی از سران و اراکین دولت علیه او گردید که از جانب تیمورشاه عقیم ساخته شد.

او بیشتر رجال و اراکین دولت را از طبقه متوسط برمی‌گزید. و بخاطر تنظیم امور دولتی، مناصب و اورگان‌های را بوجود آورد که مستلزم اساسات اولی یك دولت قوی مرکزی بود. تیمورشاه بخاطر حفظ قدرت دولت مقتدر درانی، لشکرکشی‌های

به مشهد، نیشاپور، کشمیر و ولایات شمالی افغانستان انجام داد. لشکر بزرگ سک‌ها را متلاشی ساخت و تجاوز پادشاه بخارا را از ولایت بلخ عقب زد.

در تمام قلمروهای افغانستان گورنرهای ایالتی به شمول سلطنت دهلی به او وفادار بودند. تنها سك‌ها تشکیلات مذهبی و نظامی خود را حفظ کرده و در حالت مقاومت قرار داشتند. گرچه انگلیس‌ها بر قدرت استعماری رقیب شان (فرانسه) در جنوب هند تفوق یافته و پلان‌های سلطه بر هندوستان را طرح کرده بودند، اما طی ۴۵ سالی که امپراتوری درانی بصورت یکپارچه و مقتدر، قدرت بزرگی در آسیا بود، آنها نتوانستند عملیات نظامی را براه اندازند. انگلیس‌ها زمانی به اهداف شان در منطقه دست یافتند که اختلافات در درون دولت درانی بوجود آمد. تعدد ازواج تیمور شاه، خود عامل داخلی‌ئی دیگر بود که دولت اورا از هم پاشیده ساخت.

عزیز الدین وکیلی فوفلزانی در کتاب درةالزمان[۳] توانسته است که اسمای ۲۷ پسر او را مرقوم دارد. میر غلام‌محمد غبار تعداد ۳۳ فرزند و ۱۳ دختر را در «افغانستان در مسیر تاریخ»[٤] قید کرده است. ازواج تیمورشاه به قبایل و اقوام مختلف پشتون، تاجك، افشار، هندی و کشمیری تعلق داشته و سوءتفاهمات میان آنها اجتناب ناپذیر بود. که در فصل بعدی بر اختلاف في مابین آنها روشنی انداخته می‌شود. تیمورشاه بعد از بیست سال سلطنت در سال ۱۷۹۳ به عمر ۴۷ سالگی در گذشت.

ششمین فرزندش، زمان‌شاه والی کابل، زمام امور را بدست گرفت. همزمان با پادشاهی زمان‌شاه، تغییرات عمده‌ئی در وضع جهان و منطقه بروز کرد. «همه مشکلات داخلی و رقابت شهزادگان درانی در اثر مشی جدید دول خارجی مثل انگستان، روسیه، ایران و حتی فرانسه مشکل‌تر شده و قضایای تاریخی افغانستان این وقت علاوه برداشتن اهمیت محلی، جنبه‌های بین‌المللی هم پیدا کرد.»[٥] نه‌تنها تضعیف دولت مقتدر افغانستان بلکه وضع جیوپولیتیك این سرزمین نیز مورد توجه قدرت‌های استعماری رقیب قرار داشت.

اوج گیری قدرت ناپلیون در فرانسه و تعقیب مشی دست یابی به هندوستان،

انگلیس‌ها را سراسیمه ساخته بود. آنها هراس داشتند که مبادا علاقه فرانسه به هند مجدداً احیاء شده و مشکلاتی را در هند برای ایشان ایجاد کند. از نظر انگلیس‌ها، احتمال آن وجود داشت که فرانسه جهت رسیدن به هندوستان، با دولت درانی افغانستان و دولت قاجاری ایران همدست شده، انگلیس‌ها را از منطقه برانند. اوضاع آشفته و هرج و مرج سیاسی ایران در بخش غربی متصرفات افغانستان (مشهد و نیشاپور) بی‌تأثیر نبود. ولایت مشهد سه بار معروض خطر قرار گرفت. اما تیمورشاه توانست که خطرات را دفع و شاهرخ بن رضاقلی میرزا بن نادر افشار را در راس قدرت آن ولا حفظ کند.[٦] تا آنکه بعد از پنجاه سال آقامحمدخان قاجار مشهد را از گورنر انتصاب کرده افغانستان (نادر میرزا فرزند شاهرخ) بدست آورد و خود شاهرخ را به اسارت گرفت. نادر میرزا به دربار زمان‌شاه در کابل پناه و سپاهیان زمان‌شاه او را بار دیگر بر حکومت مشهد مسخر ساختند. بالاخره پس از تسلط سلسله قاجاری بر ایران (پایان قرن هجده)، ایالت مشهد بدست فتح علیشاه قاجار افتاده و زیر تسلط دولت مرکزی ایران قرار گرفت.[٧]

در روسیه کاترین دوم[I] (١٧٦٢-١٧٩٧) متوجه آسیا شده و قسمتی از قفقاز را از ایران جدا کرد. جانشینان او با توجه به موقعیت جغرافیائی هرات، می‌خواستند راه شانرا بکمك ایران، بصوب هند باز نمایند، تشویش انگلیس‌ها افزایش یافت. آنها هم حملهٔ احتمالی و مشترك ناپلیون و تزار روس را به هند، بعید از امکان نمی‌دانستند. بخاطر جلوگیری از چنین احتمال، انگلیس‌ها علاقمند انسداد راه‌ها و محورهای نفوذی به نیم قاره بودند.

همینطور فتوحات افغان‌ها طی نیمه دوم قرن هجده جلو چشم آنها بود. لهذا از یکپارچه شدن قدرت دولتی افغانستان و سلحشوری افغان‌ها هراس داشتند. در شمال هند هنوز دولت مغلی هند وجود داشت، ولی سک‌ها در حال عروج بودند.

برای انگلیس‌ها، هندوستان منبع امید بزرگ شان بود. زیرا قبل ازین آنها مستعمره وسیع خودرا بسال ١٧٧۶ در امریکای شمالی از دست داده بودند. لذا اکنون می‌بائیست تا توجه خودرا بخاطر حفظ هندوستان در مدار استعماری شان، بیشتر

[I] Katharina II

متمرکز می‌ساختند.

در سال ۱۷۹۳ قشون شاه مرادبیگ امیر بخارا، بار دیگر به بلخ حمله کرد. زمان‌شاه با ارسال پیام تهدیدآمیز، موصوف را به موافقات قبلی او با احمدشاه‌بابا و تیمورشاه متوجه ساخت. مرادبیگ تهدید شاه افغان را جدی گرفته و سفیر خودرا بغرض عذر خواهی بکابل فرستاد. زمان‌شاه معذرت امیر بخارا را پذیرفت. طرفین بار دیگر بر توافقات گذشته صحه گذاشته و رود آمو را مکرراً منحیث سرحد مملکتین به رسمیت شناختند.[۸]

زمان‌شاه انسان دارای آیدیال‌های بزرگ بود و اهداف او در دو نقطه متمرکز می‌گردید:

- تحکیم پایه‌های دولت مقتدر مرکزی افغانستان
- نجات هندوستان از تسلط استعمار انگلیس

بناءً او با دو قوای مخالف داخلی و خارجی طرف بود. این دو قوه عبارت بود از نفوذ فیودال‌های قومی (ملاکین طوائف) و استعمار اروپائی. از همین خاطر او توجه خاصی به قوای مسلح افغانستان مبذول می‌داشت. شمار سربازان تحت رایت زمان‌شاه به یکصد و پنجاه هزار نفر می‌رسید. این کمیت با روحیهٔ رزمی که داشتند، مانع بزرگی را بمقابل پیش‌روی‌های انگلیس در منطقه بوجود آورده بود. انگلیس‌ها به تشویش بودند که مبادا او بار دیگر به فتوحات در هند علاقه بگیرد.

به نظر احمدعلی کهزاد «مارکي ولسلی»[۱] حکمران انگلیسی معاصر زمان‌شاه، اولین کسی بود که به قدرت او پی برده و در صدد دفع آن برآمد. زمان‌شاه نه تنها شخصاً صاحب قدرت اراده و عزم بود، بلکه لشکر نیرومند او، انگلیس‌ها را به وحشت می‌انداخت. مسلمانان هند و سلاطین بومی هند به قدرت زمان‌شاه دل بسته و او را به مقابله علیه انگلیس‌ها دعوت می‌نمودند.[۹]

روی همین ملحوظ انگلیس‌ها می‌کوشیدند که بخاطر جلوگیری از قدرت دولت

[۱] Marki Wellecy

درانی در هند، مانعی را ایجاد نمایند. چنین مانع را آنها در وجود سک‌ها دریافته بودند. مقصد انگلیس‌ها از حمایه حکومت سک‌ها این بود. تا بشکل حایل میان هندوستان و افغانستان قرار بگیرند.

انگلیس‌ها همیش از همسایگی با یك دولت نیرومند در هراس بوده و بخاطر جلوگیری از اصطكاك، دولت‌های حایل را ایجاد می‌کردند.. آنها بر اساس همین پالیسی، مهابت سنگ را به نافرمانی علیه قدرت مرکزی افغانستان تحریک می‌کردند..

زمان‌شاه به جهت خنثی ساختن این تحریکات در سال ۱۷۹۹ از میان ۲۳ سر دسته سک‌ها، جوان بیست ساله‌ئی را لقب مهاراجه داده و به حکومت لاهور انتصاب کرد. این جوان رنجیت سنگ بود که با مهابت سنگ در عداوت قرار داشته و به دولت درانی وفادار بود. تا آنکه او در نتیجهٔ تأثیر عوامل داخلی جامعه سك‌ها، زیر نفوذ انگلیس‌ها قرار گرفت.[۱۰]

پالیسی دیگر انگلیس‌ها به دادن اهمیت برای شاه قاجاری تمرکز داشت. آنها از فتح علیشاه قاجار که مرد عیاش، تسلیم طلب و بی‌اراده‌یی بود، استفادهٔ دوگانه می‌نمودند. بکمك او، از یکطرف نزدیك شدن فرانسه را به ایران جلوگیری کرده و از جانب دیگر برای دولت زمان‌شاه درد سر ایجاد می‌کردند.

«وقتی که زمان‌شاه در پاسخ به استعانت اهالی هندوستان، به هند لشکر کشید تا تیپ سلطان، پادشاه میسور را از شر انگلیس‌ها نجات دهد[۱۱]»، «آنها مهدی علی‌خان نامی ملقب به بهادر ختک را که از معروفترین رجال عهد هندوستان بود به ایران اعزام کردند تا شهریار ایران را به جلوگیری از زمان‌شاه برانگیزند.»[۱۲]

در دسامبر (۱۸۰۰) سرجان ملکم که به کپیتان ملکم[I] معروف بود، وارد تهران گردید و در جنوری (۱۸۰۱) قرارداد سیاسی و تجارتی بین ایران و انگلیس منعقد گردید که مواد (۲) و (۳) آن در مورد تضعیف افغانستان بود.»[۱۳]

[I] Kapitän Sir john Malcolm

بر طبق یك برنامهٔ منظم، انگلیس‌ها در شرق (پنجاب) و در غرب (خراسان) متناوباً هنگامه ایجاد می‌کردند، تا نیروی دولت درانی را مضمحل نمایند. مطابق این برنامه، شاه قاجاری برادران زمان‌شاه (شاه‌محمود و فیروزالدین) را به شورش در سرحدات غربی و در داخل افغانستان تحریک می‌کرد.

وقتی که زمان‌شاه با لشکر کوبنده از لاهور بخاطر سرکوبی شاه‌محمود به غرب افغانستان می‌رفت، شاه‌محمود که تاب مقاومت‌نداشت، یکجا با برادرش فیروزالدین به ایران فرار می‌کرد. زمانی که زمان‌شاه مصروف برقراری مجدد نظم در هرات می‌بود. لارد ولسلی در لاهور، مهابت سنگ را دوباره به نافرمانی تحریک می‌نمود. زمان‌شاه پسر خود قیصر را منحیث والی هرات گماشته و خود با عجله عازم پنجاب می‌شد. خلاصه اینکه زمان‌شاه همیش بدو طرف سرحد قلمرو خویش یعنی خراسان غربی و پنجاب در حالت سفر بری بود.

مآخذ فصل سوم

[۱] روبین، برلیت.«از هم پاشیدن افغانستان» ایالات متحده امریکا، پوهنتون بله، ۱۹۹۵ صفحه٤٦
[۲] بوخرر - دیجی، باول «حمله استراتیژیك - بطور مثال افغانستان» (آلمانی)، سویس، موسسه تحقیقاتی افغانستان، ۱۹۹۱ صفحه ۲۱
[۳] فوفلزانی، عزیزالدین وکیلی.«درة الزمان» کابل ۱۹۵۸ صفحات ۹ و ۱۰
[٤] غبار، میر غلام‌محمد.«افغانستان در مسیر تاریخ»، کابل، ۱۹٦٥ صفحه ۳۷۲
[٥] کهزاد، علی‌احمد. «زمانشاه »، دکابل کالنی، ۱۹۵۱ صفحه ۲۳۳ ٦-
[٦] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی، «درة الزمان» همانجا صفحات ٤٧- ٥٠
[۷] توکلی، احمد. «افغانستان» ، پوهنتون تهران ۱۹٤۸ صفحات ٤۱٤۳
[۸] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی. «درة الزمان »، همانجا، صفحات ٥٠-٤۷
[۹] کهزاد، علی احمد. همانجا، صفحات ۳٤۲ - ۳٤۱
[۱۰] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی. «درة الزمان» همانجا، صفحات ۱٤۲ ۱۲۳
[۱۱] توکلی، احمد. همانجا، صفحه ۱۰۹
[۱۲] محمود، محمود. «تاریخ سیاسی روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹»، تهران، ۱۹۵۱، جلد اول صفحه ۱۱
[۱۳] محمود، محمود، همانجا، صفحات ۳٤ـ ۳۳

فصل چهارم

کشمکش قدرت میان اخلاف تیمورشاه و تضعیف دولت مرکزی

طوریکه قبلاً ذکر شد، تیمورشاه از ده زوج خود ۳۳ پسر و ۱۳ دختر داشت. معروفترین پسران او همایون، محمود، فیروزالدین، عباس، زمان‌شاه و شجاع‌الملک بودند. با مرگ تیمورشاه کشمکش میان آن پسرانی که بیشتر از همه ادعای سلطنت را داشتند، آغاز گردید.

زمان‌شاه گرچه پسر ششم بود، ولی توانست با زیرکی و شجاعت، نظر سران قبایل و ارد و را به خود جلب نماید. وظیفهٔ او بحیث والی پایتخت در گذشته به او این امکان را میسر ساخته بود تا با بیشتر از برادرانش با اراکین دولت روابطی را تأمین نماید. زمان‌شاه به کمک یکی از روحانیون مقیم در شهر کابل خود را پادشاه اعلان کرد. اعلان پادشاهی او در پایتخت بدون مقاومت انجام یافت. اما در بعضی ولایات، مخالفت مدعیان تاج و تخت را برانگیخت.

همایون والی کندهار و محمود والی هرات که از نظر سن بالترتیب پسران اول و دوم تیمورشاه بودند، بمقابل او بغاوت کردند. زمان‌شاه خوب می‌دانست که اگر در قلع و قم مدعیان سلطنت درنگ کند، کشور بسوی تجزیه پیش می‌رود. بناءً بصوب همایون و محمود شتافت. مقاومت همایون را در بیرون شهر کندهار در هم کوبید. موصوف نزد نصیرخان بلوچ پناه برد. و نظر به توصیهٔ موصوف از فعالیت علیه زمان‌شاه دست کشید. اما بعد از مرگ نصیرخان، دوباره به کمك پسر او محمودخان بلوچ به کندهار حمله کرده، آن شهر را تسخیر و خودرا پادشاه اعلان کرد. اما بمقابل قوای اعزامی زمان‌شاه مقابله نتوانسته فرار کرد.[۱] همایون در مسیر فرار بصوب کشمیر، دستگیر شده با حرمان از نعمت بینائی در بالاحصار کابل زندانی ساخته شد.[۲] سرنوشت همایون ابتداء محمود را ترسانده و وادا ر به معذرت خواهی کرد. زمان‌شاه راضی شده و او را کمافی‌السابق منحیث والی هرات مقرر نمود. اما دیری نگذشت که مجدداً محمود بسال ۱۷۹۷ به کندهار حمله برد.

زمان‌شاه، رنجیت سنگ را که در آن‌وقت ۲۳ سال داشت، در راس ادارهٔ ولایت پنجاب توظیف و خود به مقابل محمود شتافت. محمود در هرات شکست خورد و یکجا با پسرش کامران در آغوش شاه قاجاری پناه بردند. زمان‌شاه پسرش شهزاده قیصر را والی هرات تعین کرده و خود بکابل برگشت.[۳]

بار دوم قوای مشترك محمود و قاجاری به هرات نزدیك شدند که زمان‌شاه بمقابل آنها شتافت. شاه افغان به شاه قاجاری پیامی اخطارآمیزی فرستاد که از جانب شاه قاجاری جدی گرفته شده و از مناطق مرزی خودرا عقب کشید.[٤]

آنطوریکه قبلاً اشاره شد، زمان‌شاه می‌دانست که موجودیت انگلیس‌ها در هند و وجود نظام ملوك‌الطوائفی در افغانستان موجب سقوط دولت درانی خواهد شد. لذا در جلوگیری از دسایس انگلیس‌ها و محدود ساختن قدرت سران و متنفذین محلی به سرعت عمل می‌کرد. او در سال ۱۷۷۹ اطلاع یافت که تعدادی از متنفذین مربوط به دربار مخفیانه در خانه فقیر هندی موسوم به میان غلام‌محمد هندوستانی اجتماع نموده، می‌خواهند وزیراعظم وفادارخان را مقتول، شاه را عزل و برادر تنی‌اش شجاع الملك راکه والی پیشاور بود، بجای او پادشاه بسازند. سران شامل توطئه از جانب زمان‌شاه احضار و بلادرنگ اعدام شدند. تنها «فقیر هندی» موفق به فرار شد که بعدها در قسمت‌های بلوچستان دستگیر و به قتل رسید.

در زمرهٔ اعدام شدگان سردار پاینده‌خان نیز شامل بود. اعدام این گروهی از سران، نه تنها بنیاد دولت زمان‌شاه را به مخاطره انداخت، بلکه تأثیرسوء آن تا پایان جنگ دوم افغان و انگلیس یعنی سه ربع قرن دوام کرد و در طی آن صدمه‌های جبران ناپذیر به پیکر ملی، قوهٔ اداری و حدود ارضی افغانستان رسید.[٥]

میر غلام‌محمد غبار فقیر هندی را یکی از مربوطین استخبارات انگلیس می‌داند که وظیفه داشت تا گوشت را از ناخن جدا سازد.[٦]

فتح‌خان پسر سردار پاینده‌محمدخان بغرض تدارك شورش علیه زمان‌شاه راهی ایران شد و در آنجا با محمود پیوست. در سال ۱۸۰۱ که زمان‌شاه مصروف فرونشاندن سک‌ها بود، محمود به کمك متنفذین ناراضی از جمله (فتح‌خان) و حمایهٔ نظامی قاجاری‌ها، به کندهار هجوم برد که پس از زد و خورد شدید مؤقتاً

عقب نشینی نموده و مجدداً به جانب غزنی پیش‌روی کرد.

این بار زمان‌شاه گرچه قوای بزرگی بمقابل او آماده ساخت، اما نسبت به همکاری و صداقت برخی از سران قواء مشکوك شده، جبهه را رها و با قوای محدودی بسوب مشرقی رفت، تا از برادر تنی خود شجاع‌الملک امداد بگیرد.

محمود بدون مقاومت بر کابل مسخر شد. زمان‌شاه در بین راه، شب را به قلعه ملا عاشق‌الله در ننگرهار اتراق کرد و می‌خواست که فردا مسیر خود را بصوب پیشاور تعقیب کند. عاشق الله دانست که شاه و وزیر در راه فرار اند، آنها را تحت محاصره گرفته و به محمود از اقامت آنها در قلعهٔ خود خبر داد. محمود دستگیری او را به فتح‌خان محول ساخت و او برادر خود اسدالله‌خان را با دسته‌یی از قواء و یکنفر جراح گسیل کرد تا زمان‌شاه را کور کرده و وزیرش رحمت‌الله‌خان را اعدام نمایند. زمان‌شاه با حرمان از نعمت بینائی در بالاحصار زندانی ساخته شد.

به این ترتیب او پس از هشت سال سعی و مجاهدت بخاطر حفظ سرحدات امپراتوری درانی و ایجاد حکومت مرکزی نیرومند، در کمال مأیوسیت سقوط کرد.

پس از سقوط زمان‌شاه، انگلیس‌ها خطری را از جانب افغانستان متوجه هند برتانوی نمی‌دیدند. آنها این خطر را به کمک ایران و سک‌ها رفع کردند. اکنون وقت آن بود که متوجه تحدید قدرت ایران و جلوگیری از نفوذ فرانسه در منطقه شوند.

انگلیس‌ها کوشیدند تا با نزدیك ساختن کشور افغانستان و نیروهای سندی و پنجابی با همدیگر شان، آنها را به جنگ علیه ایران کشانیده و از تحقق پیمان مشترک ایران - فرانسه جلوگیری نمایند.

در ماه می۱۸۰۷ دولت ایران برعکس خواست انگلیس‌ها با دولت فرانسه عهد نامه‌یی بست که طی ماده دهم آن چنین متعهد شده بود:

«اعلیحضرت پادشاه ایران تمام نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افاغنه و سکنهٔ دیگر کندهار را با قشون خود بر ضد انگلیس متحد سازد. و پس از آنکه راهی به مساکن شان باز کرد. لشکری بر ضد متصرفات انگلیس در هند بفرستند.[۷]

شاه‌محمود دو سال بر اریکه قدرت کابل تکیه زد. مهمترین حامی او وزیر فتح‌خان بود که به مقام وزارت منتصب شد. قیصر پسر زمان‌شاه مقام ولایت هرات را ترك گفته و به ایران پناه برد و فیروزالدین برادر شاه‌محمود به جای او زمام امور ولایت هرات را بدست گرفت. شجاع‌الملك برادر عینی زمان‌شاه که والی پیشاور بود از بیعت به شاه‌محمود سرباز زد.

از خبر سقوط زمان‌شاه متنفذین محلی خوشنود شدند. زیرا او امتیازات شان را محدود کرده بود. همزمان با سقوط زمان‌شاه دولت مرکزی تضعیف و وضع کشور به بحران مواجه شد. با استفاده از بحران داخلی افغانستان شهزاده‌ها در هر کنج و کنار اعلان سلطنت کردند. به این صورت قرن نزدهم با پیدایش اداره مستقل محلی و تضعیف دولت مرکزی آغاز شد.

ضعف دولت مرکزی اثرات ناگوار در مناطق دور دست قلمرو افغانستان داشت. بخصوص ولایاتی که با کشورهای همسایه هم‌سرحد بودند، ازین حالت قدرت‌های همسایه و استعمار انگلیس نفع فراوان بردند. دولت قاجاری ولایت خراسان را گرفت و رنجیت سنگ در پنجاب اعلان سلطنت کرد. قشون بخارا دریای آمو را عبور نمود. اما از جانب دولت شاه‌محمود شکست خورد. در کابل و کندهار قوای غلجائی جنگ‌های شدیدی علیه شاه‌محمود نمودند. شجاع الملك با ده هزار نفر رهسپار کندهار شد، ولی شکست خورد.

مردم کابل از شخصیت شاه‌محمود شناخت بیشتر پیدا کرده و به مخالفت او برخاستند. آنها بالاحصار را محاصره و از شجاع الملك خواستند که وارد کابل شود. شجاع الملك با قوای یکصد و پنجاه هزار نفری از مسیر لوگر داخل بالاحصار شده (۱۸۰۳) و شاه‌محمود را در همانجا محبوس کرد. در همین سال «لارد لاك حکمران انگلیس دهلی را گرفت ».[۸]

شاه‌شجاع شخص با انظباط و فعال بود، اما نتوانست که امنیت از دست رفته را به کشور باز گرداند. تمام وقت او در جنگ با سرداران سدوزائی و وزیر فتح‌خان بارکزئی و برادران موصوف گذشت. بعضی از سرداران، خود را به شاه‌شجاع تسلیم می‌کردند. ولی پس از یافتن دوباره امکانات مجدداً به شورش می‌پرداختند.

شاه‌شجاع که به نیروی متنفذین محلی قدرت را بدست آورده بود، امتیازات زیادی به آنها می‌داد تا قد رت محلی خودرا محافظه کنند. این وضع سبب شد که دولت مرکزی ضعیف و قدرت در دست متنفدین محلات منقسم شود.

در خلال این بی‌نظمی‌ها شاه‌محمود هم از زندان فرار کرد و به کمك وزیر فتح‌خان، کندهار را بدست آورد. او از آنطریق دوباره به قصد تسخیر کابل روانه شد. شاه‌شجاع که درین فرصت مصروف گوشمالی والی کشمیر بود، بغرض دفاع پایتخت عودت کرد. اما شاه‌محمود قبلاً کابل را متصرف شده و در استقامت پیشاور حرکت نمود. شاه‌شجاع با او مقابله کرد، اما شکست خورد و به کندهار رفت باز هم موفق نشد. سپس عقب نشینی نموده به پنجاب رفت. در آنجا رنجیت سنگ، شاه‌شجاع را در زیر نظارت گرفت.«رنجیت سنگ با سلوك بیرحمانه، شاه‌شجاع را زندانی نموده، و الماس معروف کوه نور را که حالا در تصرف حضرت ملکه انگلستان است، از او گرفت.

شاه‌شجاع بعد از سختی‌های زیاد با اهل حرامسرای خود از مجلس رنجیت سنگ فرار نموده و داخل خاك [مستعمره] انگلیس شد.»[۹]

به این ترتیب شاه‌محمود بار دوم به سال ۱۸۰۹ در کابل به تاج و تخت رسید. بخاطر اینکه شخصیت‌های سرشناس زیادی در جریان خانه‌جنگی تلف شده بودند، نقش وزیر فتح‌خان بالا گرفت. او عملاً امور دولت را در دست داشت.

وزیر فتح‌خان برادران خود را به مناصب عالی و در راس ولایات انتصاب کرد. افزایش نقش او حسادت شهزاده کامران پسر شاه‌محمود را بر انگیخت. درست هنگامی که وزیر فتح‌خان خدمات بزرگ را انجام داده و در هرات قوت‌های ایرانی را به شکست مواجه ساخته و آنها را از تسلط بر آن شهر عقب رانده بود، از جانب کامران کور ساخته شد.

با استماع خبر کور ساختن وزیر فتح‌خان، برادرانش در مناطق تحت نفوذ شان شورش نمودند. شاه‌محمود و پسرش کامران، وزیر فتح‌خان را کشتند و خود بطرف غرب رفته بر هرات مسلط شدند. به این ترتیب دولت درانی به استثنای هرات بسال ۱۸۱۸ در سرتاسر افغانستان سقوط کرد. هرات منحیث یك شهزاده نشین

کوچك تا سال ۱۸٦۳ باقی ماند. اما سلسله درانی دران ولایت با مرگ کامران بسال ۱۸٤۱پایان یافت. با سقوط دولت سدوزیي، دورۀ ملوك‌الطوائفی برادران محمدزائی آغاز شد.

مآخذات فصل چهارم

[1] کهزاد، احمدعلی.«زمانشاه»، د کابل کالنۍ. کابل، ۱۹۵۱ صفحات ۲۴۰.۲۳۷
[2] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی.«درةالزمان»، کابل، ۱۹۵۸ صفحه ۷۱
[3] کهزاد، احمدعلی. همانجا، صفحه ۳۴۲
[4] فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی. همانجا صفحه ۷۴
[5] کهزاد، احمدعلی. همانجا صفحه ۳۵۵
[6] غبار، میر غلام‌محمد محمد. «افغانستان در مسیر تاریخ» ، کابل، ۱۹۶۵ صفحه ۳۸۶
[7] محمود، محمود. «تاریخ سیاسی روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹»، تهران: ۱۹۵۱ صفحه ۶۶
[8] حبیبي، عبدالحی.«جنبش مشروطیت در افغانستان»، کابل ۱۹۸۴ صفحه ۷۷
[9] امیر عبدالرحمن‌خان.«تاج‌التواریخ »، جلد دوم، بمبئ ۱۹۰۴ صفحات ۱۵۴ - ۱۵۵

فصل پنجم

اهمیت جیوستراتیژیك افغانستان از دیدگاه سیاست‌های استعماری قدرت‌های رقیب

موقعیت جغرافیائی افغانستان، خصلت خاص جیوپولیتیك و جیوستراتیژیك به این سرزمین داده است. همین خصایل در سمت‌دهی مسیر تاریخ و چگونگی حوادث اجتماعی و سیاسی آن تأثیر مهم داشته و حتی اغلب اوقات تعین کننده نیز بوده است. این کشور طی سده‌های قدیم و وسطی نه تنها نقطهٔ تلاقی تجارت آسیا، بلکه گذرگاه مهاجمین و استیلاگران نیز بود و در جریان قرون جدیده معروض کشاکش استعمارگران رقیب قرار گرفت. بارها، ساختار دولتی، اقتصاد و فرهنگ این سرزمین بالاثر تهاجمات تخریب گردیده و کشور در گرداب تضادهای داخلی گیر مانده است.

اختراع ماشین بخار موجب رونق راه‌های تجارتی بحری و تمدید قطارهای آهن در مجاورت افغانستان شده و اهمیت راه خشکهٔ تجارتی از طریق افغانستان (راه ابریشم) را از میان برد. آنچه که باقی ماند و حتی بر اهمیت آن افزایش یافت، همانا خصلت جیوپولیتیك و جیوستراتیژیك این سرزمین بود. زیرا اختراعات و اکتشافات متذکره، تهاجم قدرت‌های اروپائی را با وسایل جدید آراسته ساخت. آنها با تکنالوژی جدید وارد آسیا شدند. در سال ۱۶۰۸ کشتی‌های انگلیسی بسواحل هند رسیدند و از جانب «جهانگیر» شاه مغلی، امتیازات تجارتی را بدست آوردند.[۱] آنها پس از افتتاح «کمپنی هند شرقی»[I]، برای یك قرن بلامنازع انحصار تجارت هند را در دست داشتند. و رقبای تجارتی را مغلوب نمودند.

پس از انقراض دولت مغلی هند و شکست مرته که هردو بدست احمدشاه‌بابا مغلوب شدند، آهسته آهسته از قسمت‌های جنوبی و شرقی هند بطرف مرکز و

[I] Eastindia Company

شمالی هند پیش آمدند و گام به گام جای هردو قوۀ متذکره را گرفتند.

بعد از آنکه سلطنت سدوزائی بالاثر رقابت‌های داخلی شهزادگان پارچه پارچه شد، انگلیس‌ها از اختلافات آنها و اختلاف میان سدوزائی ها و محمدزائی‌ها استفاده کرده، سک‌ها را تقویه نمودند. پس از آن هردوی آنها را از شمال هند بیرون رانده و خود بجای آنها نشستند.[۲] آنها قدم به قدم نیم قارۀ هند را تسخیر و خودرا با افغانستان همسرحد ساختند.

در شمال افغانستان قدرت استعماری دیگری در حال پیدایش و نزدیك شدن به سرحدات افغانستان بود. روسیه در قرن شانزده به توسعه طلبی آغاز کرد، اما دو قرن دوام کرد تا به آسیای‌میانه لشکرکشی نمودند. روس‌ها تسلط شانرا بر آسیای‌میانه در قرن هجده سروسامان دادند. توجه آنها بیشتر به استانبول و شمال ایران معطوف بود. تا آنکه مفکورۀ حمله به هندوستان در اخیر قرن هجده نزد روس‌ها قوام یافت.

کاترین امپراطوریس روس طرحی را بسال ۱۷۹۱ جهت تسخیر هند از طریق بخارا و کابل ریخته بود که به منصه اجرا در نیامد. در سال ۱۸۰۰ پاول اول امپراطور روس و ناپلیون بناپارت[I] جهان‌گشای فرانسه آمادگی گرفتند که مشترکاً به هندوستان سوقیات نموده و در آنجا بمقابل انگلیس‌ها بجنگند. ولی بروز اختلافات ذات‌البینی میان آنها این پلان را به تعلیق در آورد تا آنکه در تابستان ۱۸۰۷ ناپلیون و الکساندر امپراطورهای فرانسه و روس توافق شانرا تجدید کردند. این بار پای ایران هم از طریق فرانسه به ماجرا کشانید شده بود. ولی باز هم طولی نکشید که میان امپراطورهای مذکور نزاع واقع شده و پلان مشترک شان به تعویق افتاد.[۳]

چون عبور از هندوکش برای مهاجمین روسی مشکل بود، آنها در استراتیژی جنگی شان به هرات اهمیت فراوان قایل بودند. نقش هرات نزد فرانسوی‌ها نیز برجسته بود. انگلیس‌ها می‌دانستند که اگر رقبای اروپائی شان هرات را اشغال کنند، راه آنها

[I] Russland Zar Paul I. und französischer Kaiser Napoleon Bonaparte

بصوب هندوستان باز می‌شود. فرانسوی‌ها پس از شکست شان به مقابل انگلیس‌ها در جنگ‌های جنوب هند (۱۷۵٦- ۱۷٦۳) به فکر ایجاد نفوذ در دولت از هم پاشیده ایران افتاده و می‌خواستند که از طریق هرات بصوب هند بروند. مطبوعات هر سه قدرت استعماری، در تحلیل‌های‌شان از هرات بمثابه «دروازه یا کلید» هندوستان یاد کرده اند. استراتیژیست‌های فرانسوی بیشتر متوجه این ولایت بوده اند. آنها می‌گفتند که «سقوط هرات، ناقوس مرگ هندوستان خواهد بود.» در قرون گذشته تقریباً همه مهاجمین تاریخ از مسیر هرات به صوب هندوستان عبور کرده اند.

مقصد روس‌ها از جهان‌کشایی در آسیای‌میانه محدود به همان مناطق نبود، بلکه این هم بود تا به کناره‌های رود آمو برسند. «روس‌ها به مرو جلو آمده و رود جیحون (آمو) را به تصرف درآوردند. اهمیت این رود عظیم برای روس‌ها مثل اهمیت رود سند برای انگلیس‌ها» بود.[٤] انگلیس‌ها بعد از پیش‌روی به جانب افغانستان آرزو داشتند تا هندوکش را سرحد طبعی امپراتوری خود تعین کنند. آرزوی که بالاثر مقاومت دوامدار افغان‌ها عملی شده نتوانست.

باهم‌سرحد شدن قدرت‌های اروپائی روس و انگلیس در افغانستان، این کشور چنانکه رودیارد کیپلینگ[I] تعریف کرد «در بازی بزرگ درگیر شد.»[٥] سر الفریدلایل[II] وزیرخارجه هند برتانوی موقعیت آسیب‌پذیر افغانستان را طی شعری به لسان انگلیسی بیان کرده است که ترجمه مطلع آن چنین است:

«افغان چو دانه بین دو سنگ است ز آسیا کاخر دران میانه شود همچو توتیا»[٦]

امیر عبدالرحمن‌خان، افغانستان را به گوسفند بیچاره تشبیهه می‌کند که از دو طرف میان شیر و خرس گیر شده است.[٧]

پلان‌های ستراتیژیك هردو قدرت بمقابل افغانستان تابع مناسبات آنها در سطح اروپا نیز بود. به این معنی که هر وقت مناسبات این دو، با فرانسه و یا جرمنی تیره

[I] T-Rudyard Kipling
[II] Sir Alfred Layl

شده است، زودتر روی تعین ساحه‌یی نفوذ شان درین گوشه آسیا به موافقه رسیده اند، تا از تصادم و اصطکاک میان همدیگر شان جلوگیری کرده باشند.

در پرتو تقرب هردو قدرت استعماری با همدیگر شان، سرحدات افغانستان امروزی تعین شد. کمسیون مشترک انگلیسی و روسی میان سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۹۵ سرحد شمالی افغانستان را تعین کرد. از جانب یك حَکَم انگلیسی طی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۲ منطقه سیستان در جنوب غرب کشور میان ایران و افغانستان تقسیم شد. سرحد شرقی بسال ۱۸۹۳ از وسط مناطق مسکونی پشتون‌ها کشیده شد (سرحد کنونی با پاکستان) که بنام خط «دیورند» یاد می‌شود. بالاثر آن راه افغان‌ها از طریق بلوچستان به بحر مسدود شد .[۸]

افغانستان در قرن ۱۹ به انزوا کشانیده شد. این انزوا قسماً اجباری و از جانب قدرت‌های استعماری رقیب بر این کشور تحمیل شد. اما جهات اختیاری هم داشت، امیر عبدالرحمن بادرك پهلوهای منفی انزواپذیری، اخلاف خودرا به تعقیب این روش دعوت می‌کرد. که البته مطمح نظر او قطع مداخله خارجیان بود. نتائیج منفی جهات اجباری این سیاست چند سال بعد از مرگ او در قرارداد ماسکو میان روس و انگلیس بسال ۱۹۰۷ وضاحت یافت. مطابق این قرارداد هردو قدرت به افغانستان نقش حایل را داده و آنرا از سیاست جهان منزوی ساختند (به متن قرارداد در ادامه فصل هشتم این مؤلفه توجه شود.)

سیاست استعماری انگلیس به ارتباط افغانستان نه تنها از زاویه دفاع در برابر خطر احتمالی روس‌ها بمقابل مستعمره پر منفعت شان (هند)تعین می‌شد، بلکه آنها می‌دانستند که «سلحشوری افغان‌ها »می‌تواند به منبع الهام مردمان تحت انقیاد نیم قارهٔ هند مبدل گردد. لذا به منظور خشکانیدن روحیه آزادی‌خواهی مردمان هند، اجازهٔ نفوذ هیچ‌نوع روحیه‌یی استقلال‌طلبی را نمی‌دادند. پالیسی پیش‌روی و تفرقه اندازی آنها در افغانستان از همین «شناخت» سرچشمه می گرفت. آنها گاهی این شهزاده و زمانی آن امیر را د فاع می‌کردند تا جنگ‌های داخلی تداوم یابد. هر کسی از هر طرفی که کشته می‌شد، به سود آنها بود.

یك مورخ ایرانی در مورد علاقه بی‌حد و حصر انگلیس‌ها به هندوستان می‌نگارد:

«هندوستان یکی از جواهرات گران‌بهای تاج امپراطوری انگلیس به شمار می‌رفت و ممالک همجوار هندوستان نیز یکی بعد دیگری قربانی هندوستان شدند و اگر این سیاست دنباله داشته باشد. دنیا باید قربانی هندوستان گردد.»[۹]

با بمیان آمدن دگرگونی‌ها در روسیه و قایم شدن حاکمیت بلشو یک‌ها در آن کشور، باز هم موقعیت جیوپولیتیك افغانستان در محاسبات استراتیژیك آنها مانند گذشته لاتغیر باقی ماند. جواهرلعل نهرو صدراعظم فقید هند، سیاست‌های دو قدرت اتحادشوروی و انگلیستان را بمقابل افغانستان اینطور تعریف می‌نماید: «افغانستان کشور فاصل و پوشالی در میان دو قدرت بزرگ استعماری روسیه و انگلیستان بوده است. اکنون مدتی است که امپراطوری تزاری روسیه از میان رفته و جای خودرا به اتحاد جمهوری‌های شوروی سپرده است. اما افغانستان هنوز هم نقش قدیمی پوشالی خود را دارد و در آنجا انگلیس‌ها و شوروی‌ها هر دو به دسیسه‌های می‌پردازند و می‌کوشند اولیت را برای خود بدست آورند.»[۱۰]

خلاصه اینکه موقعیت جغرافیائی افغانستان، مناسبات بین‌المللی و حدود جغرافیائی آنرا معین ساخته و بر استقامت دهی تاریخ این کشور اثر عمده دارد که اثرات آن طی قرن بیست، در فصول بعدی انعکاس می‌یابد.

مآخذات فصل پنجم

[۱] عطائی، ابراهیم. «د پشتونستان مسئله»، (پشتو)، کابل، ۱۹٦۹ صفحه ۸۹
[۲] عطائی، ابراهیم. همانجا صفحات ۸٦ - ۸۵
[۳] امیر عبدالرحمن‌خان«تاج التواریخ »، بمبی ،جلد اول صفحه ۱۵۷
[٤] محمود، محمود«تاریخ سیاسی روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹» جلد اول، تهران ۱۹۵۱ صفحه ۵۸٤
[۵] آرنی، جارج «افغانستان گذرگاه کشور کشایان» (دری)، پیشاور ۱۹۹۱ صفحه ۷
[٦] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه ۱۱۸
[۷] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه
[۸] بوخرر - دینجی، بول.« حمله استراتیژیك - مثال افغانستان» شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس، ۱۹۹۱ صفحه ۲۳
[۹] محمود، محمود. همانجا، صفحه ۷٤۹
[۱۰] نهرو، جواهر لعل«نگاهی به تاریخ جهان» جلد سوم ؛ تهران ۱۹٦۷ صفحه ۱٦۰۰

فصل ششم

بروز اختلاف و جنگ میان اخلاف تیمورشاه و سردار پاینده‌محمدخان و اتخاذ سیاست تعرضی از طرف استعمار

۱- جنگ میان اخلاف تیمورشاه و سردار پاینده‌خان (۱۸۱۸ - ۱۸۲۳)

بعد از آنکه شاه‌محمود و پسرش کامران وزیر، کارآگاه و با نفوذ خود وزیر فتح‌خان را کشتند، برادران وزیر در سراسر کشور علیه سلطنت شاه‌محمود شوریده و قدرت‌های ایالتی را متصرف شدند. بدین ترتیب قدرت دولتی به استثنای هرات بدست اولادهٔ سردار پاینده‌خان افتاد و عدم مرکزیت در کشور حاکم گردید:

- کندهار بدست برادران کندهاری (پردل‌خان، شیردل‌خان، مهردل‌خان، احمدخان و کهندل خان) افتاد.
- دوست‌محمدخان به ولایت غزنی قناعت کرد.
- کابل برادر بزرگ آنها سردار محمداعظم‌خان ظاهراً به حیث وزیر (یکی از پسران گمنام تیمورشاه را بنام ایوب‌شاه، لقب شاهی داده بود) تمام قدرت را بدست داشت.
- پیشاور در تسلط عطامحمدخان، یارمحمدخان، سلطان‌محمدخان، سعیدخان و پیر محمدخان قرار گرفت که در تاریخ ایشان بنام سرداران پیشاور معروف اند.
- کشمیر در دست نواب جبارخان بود.
- نواب صمدخان و نواب زمان‌خان در دیره غازی‌خان حکمرانی داشتند.

با استفاده از شرایط ملوك‌الطوائفی پسران سردار پاینده‌خان، رنجیت سنگ بر ملتان، کشمیر و دیره جات دست درازی کرد. برای بدست آوردن مجدد این مناطق جنگ و گریزهای میان سرداران محمدزائی و رنجیت سنگ ادامه داشت، تا آنکه سردار محمداعظم‌خان به عمر ۳۷ سالگی وفات یافت. بعد از مرگ او بار دیگر نزاع

بخاطر تاج و تخت کابل میان برادران در گرفت. شهر کابل طی سال ۱۸۲۴ شاهد صحنه‌های خونین بود تا آنکه امیر دوست‌محمدخان بسال ۱۸۲٦ از استقامت غزنی وارد بالاحصار شده و ساحهٔ حاکمیت خود را از غزنی الی مشرقی توسعه داد.

امیر دوست‌محمدخان زیر فشار ذهنیت عامه و قبایل، بخاطر آزاد ساختن پیشاور از تسلط سک‌ها با لشکر بزرگ عازم پیشاور شد. ولی چون برادر بزرگش سردار سلطان محمدخان از جانب انگلیس‌ها تطمیع شده بود، بدون کوچکترین مقاومت خموشانه بکابل برگشت.

در میان برادران محمدزائی، امیر دوست‌محمدخان یگانه فردی بود که در دورهٔ اول امارت خود می‌خواست دولت مرکزی دوباره احیاء شود. او بسال ۱۸۳۴ خود را در کابل پادشاه اعلان کرد و بنام خود سکه ضرب زد. اما برادران او گسترش قدرت مرکزی را منافی منافع خود می‌دانستند. همینطور انگلیس‌ها با احیای مجدد دولت مرکزی مخالف بودند. زیرا با قدرت پراگنده‌یی برادران محمدزائی آنها بهتر می‌توانستند مقابله کنند و یا با هر یك از آنها جداگانه معامله نمایند. «خود برادران نیز یا بخاطر دفع خطر علیه همدیگر شان و یا بخاطر تعرض بمقابل همدیگر، عندی‌الموقع به کمك خارج متوصل می‌شدند. چنانچه سرداران پیشاور با رنجیت سنگ متحد شدند و برادران کندهاری دم از دولت‌خواهی ایران زدند. در حالیکه به رخ همدیگر شمشیر از نیام می‌کشیدند.»[1]

هنگامی که خانه جنگی در داخل افغانستان جریان داشت، سک‌ها قوت زیاد کسب کردند و انگلیس‌ها هم ایشانرا تقویه نمودند. زیرا از آنها بمقابل افغانستان و مسلمانان هند استفاده می‌کردند.

زمانی که دولت ایران در نوامبر ۱۸۳۷ یکجا با افسران روسی بر آخرین شهزاده‌نشین درانی در هرات حمله کردند، برادران کندهاری درین جنگ، ایران را کمک نظامی کردند. زیرا شهزاده‌نشین هرات، یگانه و آخرین بقایای حاکمیت دودمان سدوزائی بود. حتی «امیر دوست‌محمدخان این حمله را تشویق می‌کرد.»[2] هرات نقطهٔ تقاطع تمام راه‌های بود که به هندوستان منتهی می‌شدند. حمله متحد روس‌ها یعنی ایران به هرات، انگلیس‌ها را به حرکت در آورد.[3] انگلیس‌ها خواهان توقف

حمله ایران در استقامت هرات بودند و بخاطر این امر کمك امیر دوست‌محمدخان را ضرورت داشتند. امیر دوست‌محمدخان آمادگی مشروط خودرا بخاطر دفاع از هرات به انگلیس‌ها اظهار داشت و متقاضی شد که بائیست در عوض، رنجیت سنگ(متحد انگلیس‌ها) پیشاور را به او مسترد نماید. اما انگلیس‌ها این معامله را نپذیرفتند. امیر دوست‌محمدخان بخاطر «اعادهٔ حاکمیت خود دست به دامان تزار روس گردید.»[٤]

نمایندهٔ آن دولت [روسیه] بنام ویتکوویچ[I] بسال ۱۸۳۷ به دربار امیر دوست‌محمد به کابل آمد.»[٥] انگلیس‌ها نه تنها از ارتباط امیر با روس‌ها، بلکه از تماس‌هایش با دولت ایران مطلع شده بودند و می‌دانستند که دو نامه یکی از شاه ایران و دیگری از سفیر روسیه مقیم تهران به امیرد وست محمدخان رسیده است.[٦] «لارد اوکلند[II] نائب‌السلطنه دولت استعماری انگلیس در کلکته برای جلوگیری از هجوم محتمل لشکر تزاری طرح پیش‌قدمی و یورش به افغانستان را ریخت.»[٧] او «این بار خطر را خیلی جدی می‌دید. لذا اعلام کرد که حفظ هند انگلیسی در مقابل دست اندازی‌های روس‌ها مستلزم آن است تا در کابل حکومت دوست [با انگلیس] بر سرکار باشد ».[٨] بناءً انگلیس‌ها دنبال الترناتیف دیگر به عوض امیر دوست‌محمدخان برآمدند. آنها بعد از بیست و نه سال بسراغ شاه‌شجاع رفته و از او در معاهده مورخ ٢٦ جون ۱۸۳۸ منحیث پادشاه نام بردند.

۲ - حمله مشترك دولت قاجاری ایران و افسران روسی و فرانسوی برهرات:

دولت ایران به آسانی نمی‌توانست داخل هرات شود. زیرا استحکامات دفاع آن شهر منظم بوده و قاطبهٔ مردم برای دفاع آمادگی داشتند. لذا آنها هرات را به محاصره گرفتند. محاصره هرات بتاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ آغاز و مدت نه ماه و پانزده روز ادامه یافت. شاه قاجاری لشکر سی هزار نفری را سوق و اداره می‌کرد و تعدادی از افسران روسی و فرانسوی نیز او را همراهی می‌کردند. توپخانه‌یی قوی در اختیار و روزانه هزاران توپ به داخل شهر فیر می‌شد. قوای مهاجم در ۲۳ جنوری

[I] Kapitan Wikowitsch
[II] Lord Auckland, Britischer Generalgouverneur

۱۸۳۸ یورش وسیعی را بصوب قلعه هرات انجام دادند که به همت دلاوران هراتی دفع شد. دفاع مردم، مصممانه و قاطع بود و بیشتر شکل یك مقاومت ملی را داشت.

دفاع افسانوی هرات همه متجاوزین را به حیرت انداخت. شاه قاجاری که کدام پیشرفتی درین جنگ بدست نیاورده و دریافت که حمله او به ناکامی منتهی شده است. خودرا از اشغال شهر هرات عاجز یافته و بالاخره بتاریخ نهم سپتمبر ۱۸۳۸ هرات را بصوب تهران ترك گفت. و هرات تا سال ۱۸۶۳ منحیث یك شهزاده‌نشین مستقل از سلطهٔ سلالهٔ محمدزائی باقی ماند.

۳ - استعمار انگلیس با تیغ برهنه:

بعد از معاهده سه جانبه مورخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ میان مکناتن نماینده دولت انگلیس، رنجیت سنگ پادشاه پنجاب و شاه‌شجاع پادشاه بدون تاج و تخت افغانستان در لاهور، لارد اوکلند حکمران هند برتانوی بتاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸ علیه افغانستان صف آرائی نمود. قوای بالغ بر پنجاه و چهار هزار نفری انگلیس از راه کنار دریای سند، کویته و گذر کوژك بر کندهار سوق یافت.[۹] قوت‌های انگلیس از طرف جنرال کین رهبری شده و مکناتن به صفت "سفیر"، شاه‌شجاع را همراهی می‌کرد.

قوای مهاجم در اپریل ۱۸۳۹ وارد شهر کندهار شد و برادران کندهاری بدون مقاومت شهر را ترك گفته و به ایران پناه بردند. قوای انگلیس دوماه در آن شهر توقف کرده و سپس بصوب کابل در حرکت شدند. گرچه امیر دوست‌محمدخان در غزنی و استقامت مشرقی تدابیر دفاعی اتخاذ کرده بود، ولی نسبت محدود بودن وسایل حربی و خریده شدن تعدادی از سران و افسران، بر قوای تحت رایت خود اطمینان نکرده و بدون مقاومت با تعدادی از افراد مورد اعتماد خود از طریق بامیان به جانب شمال کشور فرار کرد. دوست‌محمدخان به بلخ رفت و از آنجا بخاطر دریافت کمك راهی بخارا شد. در آنجا، او با دو پسرش محمدافضل‌خان و محمداکبرخان محبوس گردید.

انگلیس‌ها پس از برخوردهای خونین بر نقاط ستراتیژیك کندهار، غزنی، کابل، بامیان و جلال‌آباد مستقر شدند. شاه‌شجاع بتاریخ هفت جولای ۱۸۳۹ در حفاظت قوای انگلیسی وارد کابل شد. «در رکاب [شاه شاه‌شجاع] سرویلیام مکناتن[I] و سر الکساندر برنس[II] روان بودند. سکنه کابل که به تماشا آمده بودند، به فرنگی‌های اطراف شاه بیشتر توجه داشتند تا به خود شاه. چونکه همه می‌دانستند این دولت انگلیس می‌باشد که اورا به افغانستان آورده و روی تخت مینشاند.»[۱۰]

هدف انگلیس‌ها از معاهده سه جانبه [لاهور] این بود تا سلسله سدوزائی را دوباره احیاء نموده و در بدل آن به کمک این سلسله افغانستان را تحت حاکمیت خود قرار بدهند. همینطور حاکمیت رنجیت سنگ را بر کشمیر و پیشاور مستحکم نموده و امرای سند را از قلمرو افغانستان آزاد سازند.»[۱۱]

در اعلامیه لارد اوکلند اضافه شده بود که پس از جلوس شاه‌شجاع به تخت پادشاهی افغانستان، قوای بریتانیا افغانستان را ترک خواهد کرد. اما اینکار صورت نگرفت و معلوم شد که این مطلب فریبی بیش نبود. مکناتن"سفیر" نه بلکه نقش نائب‌السلطنه را بخود داد. انگلیس‌ها رجال و شخصیت‌های با اعتبار را از پست‌های دولتی بر کنار نمودند،[۱۲] آنها را زندانی و یا به هندوستان فرار کردند. به عوض آنها افراد فرومایه و گوش به فرمان را در مقامات و مناصب مهم انتخاب نمودند. جنرال برنس وزارت داخله و موهن لال اداره استخبارت را سرپرستی می‌کرد.

به این ترتیب انگلیس‌ها امکان آنرا یافتند تا با استفاده از شرایط درهم و برهم قدرت دولتی و موجودیت امرای محلی که هر کدام علیه دیگر شان قرار داشتند، ساده‌تر وارد افغانستان شوند. اما توده‌های مردم که اسارت بیگانه را تحمل نمی‌توانستند، به زودی بدور قهرمانان ملی شان حلقه زده و آمادگی دفاع از خود و مادروطن شانرا به نمایش گذاشتند.

[I] General kin, Sir William MacNaghten
[II] General Sir Alexander Burnes

٤.افغان‌ها از وطن شان دفاع می‌کنند (۱۸۳۸-۱۸٤۲):

در اوایل سال ۱۸۴۰ مخالفت‌های مسلحانه علیه الکلیس‌ها آغاز شد. قیام‌ها در گرشك، غزنی و کندهار نیرومندتر شده و راه مواصلات میان کابل و کندهار قطع شد. اندکی بعدتر در تابستان همین سال امیر دوست‌محمدخان از حبس پادشاه بخارا فرار کرده، وارد بلخ و از آنجا با قوای داوطلب ازبیك بطرف بامیان در حرکت شد.

برگشت امیر از جانب حلقات وطندوست استقبال شد و مردم با شور و هلهله به حرکت آمدند. سران قومی و موسفیدان محلی در طول خط‌السیر امیر دوست‌محمدخان، اورا از نظر افراد مسلح و تجهیزات یاری رسانیدند. در پروان میر مسجدی‌خان قیام مردم را رهبری می‌کرد.

انگلیس‌ها بمقابل قیام‌کنندگان لشکر منظم و مجهزی را با توپخانه قوی به قوماندانی شهزاده تیمور و جنرال سیل[1] و برنس فرستادند. امیر دوست‌محمدخان به پروان رسید و پسرش محمدافضل‌خان به صفوف مبارزین پیوست. د فاع مبارزین افغان قاطع و کوبنده بود. بناءً مکناتن در صدد مصالحه با امیر دوست‌محمدخان برآمد. امیر که از نفرت سرتاسری مردم علیه انگلیس‌ها هنوز اطلاع کافی‌نداشت و از سازوبرگ نظامی انگلیس‌ها خوف در دلش بوجود آمده بود، راه مقاومت را رها کرده و باب سازش را با انگلیس‌ها باز کرد.

ناگهان او باردیگر صف مقاومت را ترك گفته، بدون قوه بادو نفر یاور خود مخفیانه داخل کابل شد. امیر سر راست به بالاحصار نزد انگلیس‌ها رفته و خود را به مکناتن تسلیم کرد. او این حرکت را طوری انجام داد که حتی پسرش محمدافضل‌خان نیز از آن بی‌اطلاع بود. تا آنکه بر حسب تقاضای کتبی و محرمانهٔ پدر به او پیوست. انگلیس‌ها امیر و عایله او را بتاریخ ۱۲/ ۱۱/۱۸۳۰ به هند منتقل ساخته، مصارف و معاش او را متقبل شدند.

بعد از تسلیم شدن امیر دوست‌محمدخان، رهبران مقاومت دور هم جمع شده و

[1] General Seal

نیروهای پراگنده خودرا متحد ساختند. بتاریخ اول نوامبر به ریاست نواب امین‌الله‌خان لوگری و عبدالله‌خان اچکزائی طی جلسه در باغ نواب کابل پلان قیام را طرح نمودند. فردای آنروز (دوم نوامبر) قیام آغاز شد.

جنرال سر الکساندر برنس در چوك کابل حلق آویز شد و برادرش چارلس بالاثر مقاومت کشته شد. همینطور کپیتان براد فوت زخمی و موهن لال[I] اسیر گردید. موهن لال محکوم به مرگ شد، اما بخاطری که کلمه خوانده و ظاهراً به دین اسلام مشرف شد، به خان شرین‌خان سپرده شده و در منزل او تحت نظارت قرار گرفت. جنرال کمپل[II] نیز اسیر شد. و طی جنگ‌های تن به تن هفتصد انگلیس بر روی زمین کشته افتادند.

مبارزین ابتدا، نقاط مختلف شهر را که در آنها انگلیس‌ها متمرکز بودند، فتح کردند. خوف و هراس بر انگلیس‌ها مستولی شده و از سایر نقاط کوچیده، خود را به بالاحصار و بی‌بی مهرو متمرکز ساختند. به این ترتیب شهر در حاکمیت مبارزین قرار گرفت. شاه‌شجاع بخشی از قوت‌های هندی تحت قو مانده خود را از داخل بالاحصار به کمك انگلیس‌ها فرستاد اما آنها مقاومت نتوانسته و به قرارگاه شان عقب نشینی نمودند.

در جریان حمله مبارزین بر قلعه بی‌بی مهرو، عبدالله‌خان اچکزائی توسط یکی از گماشتگان انگلیس از پشت زخم خورده و بروز ۲۳ نوامبر وفات یافت.[۱۳]

انگلیس‌ها از مواصلت آذوقه و قوای تازه دم بکابل مایوس شده بودند. زیرا مسیر راه کابل - کندهار در کنترول مبارزین قرار داشت. افسران انگلیسی محصور در قلعه بی‌بی مهرو و بالاحصار بقاء و اقامت شانرا معروض خطر جدی دیده و طبعاً به یك راه حل فوری که زندگی شان را نجات دهد، علاقمند بودند. اما مکناتن می‌خواست وقت کمایی کرده و تا مواصلت قوای تقویتی، آنها را به بالاحصار که دارای استحکامات بهتر بود منتقل سازد. او انتظار بهار را می‌کشید تا هوا گرم شده و راه

[I] Charles, kapitän Bradfoot,Mohanlal
[II] Campsell

عبور قوای کمکی مساعد شود. لذا می‌کوشید تا مبارزین را با لطایف‌الحیل اغواء کند. بتاریخ هشت نوامبر وزیر اکبرخان پسر امیر دوست‌محمدخان و سلطان‌احمدخان پسر محمداعظم‌خان بکابل رسیده، با قوای مقاومت پیوستند. از آنجائیکه شجاعت و فهم اکبرخان در جنگ با سک‌ها مورد تائید مبارزین بود، آنها رهبری قیام را به او سپردند.

سیاست اغواء، و تفتین مکناتن کارگر نیفتاده و لاجرم حاضر شد که بتاریخ ۱۱/۱۲/۱۸۳۱ در بیرون از اردو گاه قرارداد خروج نیروهای انگلیس را در ظرف نه روز امضا کند. این آمادگی لفظی مکناتن بازهم صادقانه نبود. زیرا همزمان با این آمادگی، محرمانه به وزیر اکبرخان پیامی فرستاده و تقاضا کرده بود که اگر نائب امین‌الله‌خان لوگری را به او بسپارد، برایش امتیازات مادی خواهد داد.

وزیر اکبرخان از پیشنهاد خدعه آمیز او سند تحریری بدست آورده و سایر مبارزین را در جریان قرار داد. او در جرگه مبارزین فرصت‌طلبی مکناتن را افشا کرده و سیاست تفتین او را برملا ساخت. بناءً مبارزین پلان اسیر گرفتن او را طرح نمودند

در ملاقات مورخ ۱۲/۱۸۳۱/ ۲۳وزیر اکبرخان مکناتن را به عهد شکني و خدعه متهم ساخته و بکمك سلطان احمدخان می‌خواست او را بطرف اسپ‌ها ببرند. درین وقت همراهان وزیر، سه نفر همراه مکناتن را (تریور، مکنزی و لارنس)[I] را بر بالای اسپ‌ها سوار کرده و با خود بردند. اما مکناتن مقاومت کرد تا آنکه به ضرب گلوله وزیر اکبرخان از پا درامد.

بعد از مرگ مکناتن مورال انگلیس‌ها برهم خورد. آنها به رهبری جنرال الفنستن[II] بروز ششم جنوری ۱۸۳۲ کابل را تخلیه کردند. قوت‌های دیگر انگلیس به قوماندانی جنرال سیل در جلال‌آباد و جنرال نات در کندهار متمرکز بودند. در کندهار قوای شان بحال محاصره بود. افغان‌ها می‌خواستند که آن قوا خاك شان را ترك کرده و به هند مراجعت کند، اما آنها عودت نکردند. وقتی قوای آنها از کابل

[I] A-Trevor, Mcanzie, Lawrence
[II] General Elphinstone

بصوب جلال‌آباد آهنگ عزیمت نمود. زمستان شدید بود و قوا از شبخون‌های مبارزین عرض راه مصئونیت نداشت. جنرال الفنستن مجبوراً خود را به وزیر اکبرخان تسلیم کرد.

تمام قوای انگلیس در عرض راه تلف شدند. تنها یکنفر داکتر بنام برایدن[I] بتاریخ ۱۳ جنوری خبر تباهی کامل قوا را به جنرال سیل در جلال‌آباد رسانید.*

انگلیس‌ها قوت‌های تازه نفس به جلال‌آباد (به قوماندانی جنرال پالك) و کندهار (به قوماندانی انگلند[II]) فرستادند. زیرا در هردو مرکز، قوت‌های انگلیس به محاصره افتاده بودند، و قوت‌های متمرکز دیگرشان در فاصله کابل - کندهار تار و مار شده بودند.

شاه‌شجاع می‌خواست خود را به دسایس‌الحیل به جلال‌آباد برساند. به این منظور از بالاحصار خارج شد. ولی در نزدیکی بالاحصار بروز ۳/۳/۱۸۴۲ به ضرب گلوله یکی از مبارزین از پادر آمد.

پس از قتل شاه‌شجاع بخاطر جانشینی او میان سران اختلاف نظر بمیان آمد. بعضی از رهبران نمی‌خواستند که امیر دوست‌محمدخان بر اریکه قدرت برگردد. درین فرصت قوای جنرال پالک بمنظور به جای ساختن آبروی از دست رفته انگلیس‌ها از اسقامت غرب وارد کابل شد.

قوای پالك در قسمت شرق کابل (تیزین) با قوای وزیر اکبرخان درگیر شد که بعد از تفاهم، اکبرخان گروگان‌ها را برایشان تسلیم کرد. قوای انگلیسی با آتش زدن بازار وسیع و مقبول شهر کابل انتقام مکناتن و برنس را به نمایش گذاشتند. همینطور در پروان قصبه استالف و چاریکار را حریق کردند.

[I] Dr. Bryden

** رویداد این جنگ در کتاب «انتقامجویان جگدلک» نوشته نفتولا خالفین روایت و جنرال گل‌آقا آنرا بزبان دری ترجمه و انتشارات راه پرچم آنرا بشکل دیجیتال همگانی ساخته است. لینک دسترسی به آن در اخیر کتاب گذاشته شده است.*

[II] General Noth, General England,

جنرال پالک در ماه نوامبر همین سال از کابل بصوب هند عزیمت کرد. آنها دروازه مقبره سلطان محمودرا که به دروازه سندل شهرت داشته و هشتصد سال قبل دروازۀ معبد سومنات بود، بخاطر خوشنودی اهل هنود با خود بردند.

سیاست نظامیگری انگلیس در افغانستان ناکام شده و انگلیس‌ها هم مفتضح شدند. جان ویلیام کی[I] در کتاب «تاریخ جنگ‌های افغانستان» می‌نگارد:

«بعد از ضایعات زیاد و تلفات مالی و جانی مجبور شدیم از تمام افغانستان چشم بپوشیم و خارج شویم. قبل از رفتن ما به افغانستان، نام دولت انگلیس یک ابهت و احترامی داشت و... ولی جای آنرا قشون مضمحل شده ما گرفت که کار آن به افتضاح کشید.»[۱۴] هنوز جنرال پالک در کابل بود که مفاهمات میان امیر دوست‌محمدخان و انگلیس‌ها صورت گرفت. انگلیس‌ها می‌خواستند که او بعد ازین به خطر روس‌ها و ایرانی‌ها متوجه شده و از ادعای خود در مورد پیشاور منصرف شود.

فشار نظامی پسرش وزیر اکبرخان بخاطر رهایی امیر دوست‌محمدخان زیاد بود. بناءً انگلیس‌ها مجبور شدند به کسی که خود سه سال قبل باعث سقوط او شده بودند، اتکاء کرده و راه برگشت او را به قدرت باز بگذارند.

امیر دوست‌محمدخان بکابل مراجعت کرده و در بالاحصار بر تخت نشست (۱۸۴۳). انگلیس‌ها با برگردانیدن امیر مذکور از کلکته به کابل [قیام را] خاموش ساختند[۱۵] و سپس بسال ۱۸۳۹ دولت سیکهه پنجاب را از بین برده و از دریای سند گذشته و پیشاور را گرفتند.[۱۶] در نتیجه هند برتانوی مستقیماً حضور نظامی شانرا در امتداد سرحدات افغانستان دائمی ساخته و خودرا با افغانستان هم مرز ساختند.

با جلوس امیر دوست‌محمدخان، سلطنت سلاله محمدزائی آغاز یافت. وی این بار کوشش نکرد که دولت مرکزی قوی را بوجود آورده‌T قلمروهای افغانستان را حفظ و خاک‌های از دست رفته را دوباره متصرف شود. بلکه می‌خواست قدرت

[I] John William Key

تقسیم شده میان برادرانش را متحد ساخته و خود در رأس آن قرار داشته باشد.

به این صورت او خود باعث ادامه ملوك‌الطوائفی می‌گردید. اردوی او تا اخیر دوره سلطنت اش (از ۱۳۷۰۰ سرباز با ۸۱ عراده توپ۱۲) تجاوز نکرد. طبعاً بکمك برادرانش که در ولایات بودند، می‌توانست «یك صد هزار ملیشا» را عندالضرورت بسیج سازد.[۱۷]

امیر عبدالرحمن نواسه امیر دوست‌محمدخان در تاج‌التواریخ پیرامون شیوه دولت‌داری پدر کلان‌اش و تأثیرات سوء آن بر وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان می‌نگارد:

«بواسطه جنگ و جدائی که اولاد تیمورشاه بین خود داشتند، جدم دوست‌محمدخان به سلطنت کابل نایل گردید. ولی خودش هم سلطنت افغانستان را بین پسرهای خود تقسیم نموده، برای هریك از آنها لشکر علیحده ترتیب داده، مرتکب همان اشتباهی که تیمورشاه شده بود، گردید. و در نتیجه این رویه آن شد که پسرهای خودرا بدست خود مستعد نمود که بتوانند به مخالفت یکدیگر برخیزند».[۱۸]

عدم توجه بخاطر تأسیس دولت نیرومند مرکزی و اردوی سراسری، مطالبی اند که با ایزاد موارد ذیل غالباً از جانب انگلیس‌ها بر او تحمیل می‌شد:

- تمام رهبران مقاومت افغان در جنگ اول افغان و انگلیس به شمول نائب امین‌الله‌خان را زندانی، تبعید، ضبط و تاراج کرد.
- بعد از مرگ رنجیت سنگ که زمینهٔ برگردانیدن قلمروهای شرقی افغانستان میسر شده بود، امیر هیچ اقدامی نکرد. حتی از ابتکار پسرش وزیر اکبرخان اطلاع حاصل کرده و او را مانع شد.
- افغان‌ها هر سه معاهده منعقده فی مابین شاه‌شجاع و انگلیس‌ها را به زور شمشیر از بین بردند. اما امیر دوست‌محمدخان با «معاهده جمرود» بسال ۱۸۵۵ دست خود را از سواحل راست سند و بلوچستان کوتاه کرده و آنرا به دشمن مغلوب واگذار شد.
- طی سال‌های ۱۸۵۷ -۱۸۵۹ قیام بزرگی در هندوستان علیه انگلیس‌ها

براه افتاد بسیاری از سران افغان او را ملتفت این حادثه ساخته و می‌خواستند که بخاطر آزادی قلمروهای شرقی، امیر اعلان جهاد کند، ولی او ازین خواست سر بازد.

- مرگ نابهنگام وزیر اکبرخان بسال۱۸۳٦، به امیر فرصت بیشتر داد تا در برابرانگلیس، سیاست محافظه کارانه‌یی خودرا پیگیرتر دنبال کند. زیرا وزیر اکبرخان کسی بود که با رهبران مقاومت روابط حسنه داشته و مخالف سرسخت انگلیس‌ها بود. وزیر خواهان گسترش قدرت مرکزی منجمله در مناطق شرقی افغانستان بود.

در سال ۱۸۵۶ بارد یگر ایرانی‌ها به دستور ناصرالدین شاه به هرات حمله بردند. این بار هم مردم آن‌ولا در برابر قوای مهاجم دلیرانه ایستادند. تا آنکه در سال ۱۸۵۷ معاهده‌ئی میان انگلیس و فرانسه در پاریس عقد شد که بموجب آن فرانسوی‌ها حمایت شانرا از تهاجم ایرانی‌ها به هرات واپس گرفتند. مطابق مادۀ ٦ این معاهده، انگلیس‌ها در منازعات بعدی میان افغانستان و ایران مقام حَکَم را احراز کردند.[۱۹]

پیشرفت ایران بسوی افغانستان، بدون حمایت فرانسوی‌ها امکان‌نداشت. پس ازین معاهده، فرانسوی‌ها نمی‌توانستند که ایرانی‌ها را در تعرضات علیه افغانستان یاری رسانند. لذا چند بار دیگر قوای مهاجم از تعرض بسوی افغانستان مایوس گردید.

امیر دوست‌محمدخان موفق شد تا چندروز قبل از مرگش هرات را که تا آن‌وقت مستقل از حکومت سلسله محمدزائی قرار داشت، فتح نماید.[۲۰] امیر دوست‌محمدخان که حیله گری‌های هردو قدرت استعماری روس و انگلیس را درك کرده و شخصاً در اسارت هردو قدرت، سال‌های از حیات خودرا سپری کرده بود، به درستی می‌دانست که گرایش به یکی ازین قدرت‌ها موجب فاصله گیری از قدرت رقیب آن می‌شود و هر نوع فاصله گیری با یك قدرت، دشمنی آن قدرت را تحریك کرده، موجب مداخله آن در امور داخلی افغان‌ها می‌شود. بناءً باید بر مبنای تعقل سیاسی سعی بخرج داده شود تا در وسط قرار گرفته و در رابطه به هردو قدرت

بی‌طرف بود. همین پالیسی اساس سیاست بی‌طرفی افغانستان را بوجود آورد. امیر دوست‌محمدخان بسال ۱۸۶۳ بعد از یك دوره، طولانی سلطنت، در هرات وفات یافت.

قسمی که قبلاً تذکر رفت، او طی زمامداری خود موفق نشد که توازن قدرت را در برابر قوت‌های محلی تغییر دهد. برخلاف، قدرت قبایل بزرگ و قدرت نظامی غیرقبایلی را نیز به پسران خود واگذار شد[۲۱] که نتیجه آن حفظ ملوك‌الطوائفی برادران محمدزائی با موجودیت یك دولت ضعیف مرکزی بود. چنین شرایط سبب شد که با نزدیك شدن قدرت‌های استعماری شمال و جنوب به سرحدات افغانستان، ابتکارات دولت مرکزی به وسیله متنفذین محلات محدود بماند. این محدودیت، امکان دفاع سراسری و ملی را از بین برد و افغانستان به سادگی زیر فشار قدرت‌های رقیب روس و انگلیس قرار گرفت.

۵ - قراردادهای تحمیلی با شاهان و سران افغان:

بمنظور خودداری از طوالت کلام، صرفاً آن مواد این قرار دادها درینجا انعکاس می‌یابد که به موضوع اثر حاضر ارتباط می‌گیرند:

الف: معاهده پیشاور با انگلیس‌ها در دورهٔ اول اقتدار شاه‌شجاع (۱۸۰۹/۶/۱۷):

ماده اول: نظر به اینکه دولت ایران و دولت فرانسه برعلیه دولت کابل عهد نامه‌ئی منعقد نموده اند، بنابراین در صورتی که دولتین مذکور بخواهد به اراضی ذات شاهانه داخل شوند، حکومت کابل ممانعت نموده و در حین لزوم اعلان جنگ خواهد داد و مانع خواهد شد که دولتین مذکور به سمت هندوستان پیش‌روی نمایند.

ماده دوم: در صورتی که ایرانی‌ها و فرانسوی‌ها متحداً بطور خصمانه بخواهند از اراضی شاه عبور کنند، دولت انگلیس برای جلوگیری از اقدامات آنها تدابیر لازمه را اتخاذ نموده و درین خصوص مخارج لازمه را به عهده خواهد گرفت و در صورتی که اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه باقی بماند، معهذا مفاد این دو ماده برقرار بوده و از طرف دولتین به مفاد دو ماده فوق عمل خواهد شد.

ماده سوم: مابین دولت انگلیس و دولت کابل دوستی و اتحاد دائمی برقرار بوده، دولتین به هیچوجه به امورات داخلی یکد یگر مداخله نخواهند نمود. شاه کابل اجازه نخواهد داد حتی یك نفر فرانسوی از اراضی افغانستان عبور کند.

ب - معاهده سه جانبه لاهور (برتانیا، رنجیت سنگ و شاه شجاع) مورخ ۲۶/۶/۱۸۳۸

ماده چهارم: دربارهٔ شکارپور و علاقه سند که در راست رود سند واقع است هر رویه و فیصله ئی که کلاد مارتین[1] از طرف کمپنی انگلیس و مهاراجه معین نماید شاه‌شجاع بر طبق آن عمل خواهد نمود.

ماده چهاردهم: دوست و دشمن کمپنی انگلیس و مهاراجه و شاه‌شجاع یکی خواهد بود.

ماده شانزدهم: علاقه‌جات سند متعلق به میرهای سند بوده و شاه‌شجاع نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن، حق آنها را می‌شناسد و خانواده سدوزایی به هیچوجه ادعائی نسلاً بعد نسل به علاقه جات سند نمی‌نمایند و میرهای سند، سالی شش کرور یا سه ملیون روپیه کلدار به شاه شجاع می‌پردازند و شاه شجاع نصف آنرا به مهاراجه خواهد داد. و پرداخت این مبلغ از طرف میران سند بعد از تصویب کمپنی انگلیس به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

ماده هفدهم: بعد از اینکه شاه‌شجاع کابل و کندهار را تصرف نمود، به هیچ وجه متعرض برادرزاده خود، حاکم هرات نشده و به امور هرات د خالت نخواهد کرد.

ماده هجدهم: شاه‌شجاع و سایرخانواده سدوزایی بدون اجازه و تصویب کمپنی انگلیس و مهاراجه رنجیت سنگ، معامله و سر و کاری با احدی از پادشاهان غیر نخواهد داشت و هرگاه یك پادشاه خارجی عزم لشکر کشی از راه افغانستان به خاک کمپنی انگلیس یا مهاراجه بنماید، شاه‌شجاع متعهد می‌شود با قوای خود از آنها جلوگیری کند.

[1] Clad Martin

ج - معاهده سوم انگلیس‌ها با شاه‌شجاع در کندهار (۷/۵/۱۸۳۹):

ماده اول: معاهده سه جانبه مورخ ٦/١٨٣٨/ ٢٦بین بریتانیا، رنجیت سنگ و شاه‌شجاع بحال خود بوده، پابرجا و برقرار می‌باشد.

ماده دوم: بمنظور ارتباط و تداوم ارتباط فی مابین انگلیس و شاه، یك نفر ایلچی از طرف دولت انگلیس در نزد شاه‌شجاع مقیم خواهد بود و در صورت مصلحت و لزوم، یکنفر هم از طرف شاه ممدوح نزد گورنر جنرال هندوستان اعزام خواهد شد.

ماده سوم: شاه‌شجاع متعهد می‌شود که به خاطر اتحاد و یگانگی با انگلیس احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمرهٔ نوکران، منتظم و منسلك نخواهد کرد.

ماده چهارم: فوج منظم و مرتب که سرکرده و صاحب‌منصبان آن تمام انگلیس خواهد بود، همیشه در افغانستان مقیم خواهد بود. و برای مطیع نمودن مخالفین با تصویب شاه و ایلچی دولت اقدام خواهد نمود.

ماده پنجم: خرج فوج مذکور طوریکه الحال است، در آینده به قرار فعلی دوام خواهد داشت. ولی عدهٔ صاحب‌منصبان انگلیس از پنجاه نفر تجاوز نخواهد کرد، مگر اینکه شاه‌شجاع ازدیاد فوج و صاحب‌منصبان را تقاضا نماید

ماده ششم: کلیه مخارج و حقوق فوج مذکور و صاحب‌منصبان را شاه‌شجاع حتی‌الوسع از خزانه خود خواهد پرداخت.

ماده هفتم: برای رفاه تجارت و آزادی تجار هر تدبیر و نظری که ایلچی انگلیس مقتضی بداند، شاه شجاع عمل خواهد نمود. و اگر موانعی پیش آید بر حسب صواب دید ایلچی انگلستان، موانع را مرتفع خواهد ساخت.

ماده هشتم: مواد هفتگانهٔ فوق برای همیشه و دائماً تا بقای سلطنت‌خانواده، سدوزائی برقرار و مجری خواهد بود

د – معاهدهٔ جمرود (۱۸۵۵) میان امیر دوست‌محمدخان و انگلیس‌ها:

این معاهده که شامل سه ماده بود، میان نماینده گورنرجنرال هند (سر جان

لارنس)[1] و پسر امیر دوست‌محمدخان (سردار غلام‌حیدرخان) بتاریخ ۳۰/۳/۱۸۵۵ در جمرود امضاء شد. این معاهده که نوعی از پیمان دوستی را تمثیل می‌کند، در حقیقت بر تعهدات شاه‌شجاع صحه گذاشته است.

ماده اول: مابین عالی مقام ایست اندیا کمپنی و جناب امیر دوست‌محمدخان والی کابل و آن ممالك افغانستان که در قبضه او می‌باشد و ورثهٔ امیر مذکور صلح و دوستی دائمی خواهد بود.

ماده دوم: مقام عالی اندیا کمپانی تعهد می‌نماید که احترام آن علاقه‌جات افغانستان را که حالا در تصرف امیر مذکور می‌باشد.، بکنند و ابداً در آنها مداخله ننمایند.

ماده سوم: جناب امیر دوست‌محمدخان والی کابل و آن علاقه جات افغانستان که حالا در قبضه او می‌باشند، عهد می‌نمایند از طرف خود و از طرف ورثهٔ خود علاقه جات مقام عالی ایست اندیا کمپنی را احترام نماید. و ابداً در آنها مداخله ننمایند. و با دوستان مقام عالی ایست اندیا کمپنی دوست باشند و با دشمنان کمپنی مذکور دشمن با شند.

٦ - رقابت میان اخلاف سردار پاینده‌خان:

بعد از وفات امیر دوست‌محمدخان، ولیعهدش شیرعلی‌خان بتاریخ ۱۲/ ٦/١٨٦٣ به سلطنت رسید

گرچه شیرعلی‌خان از جانب پدر، ولیعهد تعین شد و حتی حکومت هند برتانوی بسال ۱۸۵۸ از موضوع مستحضر ساخته شده بود[۲۲] اما عده‌ای از برادرانش به شمول محمدامین‌خان والی کندهار که برادر عینی او بود، با اعلان سلطنت او مخالفت کردند. امیر شیرعلی‌خان نیروهای تحت فرمان سلطنت را بسیج کرده و به سراغ برادران نافرمان برآمد. ابتدا لشکری به جانب کرم و زرمت فرستاد و برادر بزرگش محمداعظم‌خان را شکست داد. موصوف نزد انگلیس‌ها پناه برد. برادر بزرگ دیگرش محمدافضل‌خان پس از یك مقابله، حاضر به مصالحه شد. ولی بعد

[1] Sir John Lawrence

از آنکه پسر او عبدالرحمن نزدامیر بخارا پناهنده شد، محمدافضل‌خان را هم زندانی ساخت.

امیر شیرعلی‌خان بمقابل برادر عینی خود محمدامین‌خان، ولیعهد خود سردار محمدعلی را در راس قوا به کندهار فرستاد که در جریان جنگ کاکا و برادرزاده هردو کشته شدند. کشته شدن پسر و برادر بر روان امیر اثر عمیق گذاشت. او قدرت دولت را معلق گذاشته و در خرقه مبارک به اعتکاف نشست.

درین وقت عبدالرحمن از بخارا و محمداعظم‌خان از هند وارد کابل شدند. آنها با استفاده از فرصت محمدافضل‌خان را از حبس رها ساخته و امیر اعلان کردند به این صورت دو پادشاه در یک اقلیم بوجود آمد.

خبر اعلان سلطنت محمدافضل‌خان برای امیر شیرعلی‌خان آنقدر تحریک کننده بود که او دفعتاً گوشهٔ عزلت را ترك گفته و دوباره شمشیر از نیام برآورد. امیر شیرعلی‌خان سه بار به گرفتن کابل اقدام کرد. بار اول در وردك ودوم در بازارك پنجشیر شکست خورد. بعد از آنکه عبدالرحمن‌خان موفق به درهم شکستن قوای امیر شیرعلی‌خان در دره پنجشیر شد، پدرش محمدافضل‌خان سه روز بعد (۸/۱۰/۱۸٦۷) به مرض وبا وفات یافت و برادرش محمداعظم‌خان به جایش نشست. حالیکه مطابق اصل وراثت عبدالرحمن‌خان خودرا مستحق تاج و تخت می‌دانست. بهمین جهت روابط ذات‌البینی کاکا و برادرزاده خوب نبود، محمداعظم‌خان برادرزاده‌اش را از کابل دور ساخته، او را بخاطر تصرف بلخ و میمنه به استقامت شمال فرستاد. تا آنکه محمدیعقوب‌خان بر کندهار مسخر شد و بصوب قلات به پیش‌روی پرداخت. درین وقت محمداعظم‌خان به برادر زاده‌اش ضرورت احساس کرده و او را به کابل احضار نمود. اما قبل از مواصلت او بکابل یکی از سر لشکرهای نزدیک به محمداعظم‌خان (اسماعیل‌خان) که او نیز بغرض معاونت از مزار بکابل فرا خوانده شده بود، حمایت خود را از محمداعظم‌خان قطع کرده و بالاحصار را به حمایت از شیرعلی‌خان متصرف شد. درین وقت محمداعظم‌خان در غزنی بمقابل امیر شیرعلی‌خان مصروف جنگ بود. عبدالرحمن‌خان که راه برگشت بکابل برایش وجود نداشت، لاجرم استقامت غزنی

را در پیش گرفته و در آنجا با کاکایش ملحق شد. با حفظ اختلافات ذات‌البینی آنها در منطقه ششگاو بمقابل امیر شیرعلی‌خان به جنگ پرداختند که شکست خورده و با عده معدودی (قریب سه صد نفر) راه فرار از معرکه را در پیش گرفتند. آنها بعد از تحمل مشکلات فراوان به ایران رسیدند. محمداعظم‌خان در ایران باقی ماند ولی عبدالرحمن‌خان که علاقمند برگشت مجدد به تخت کابل بود، امکانات شاه ایران را ناچیز دانسته، با اتکاء به معرفتی که با امیر بخارا داشت، غرض دریافت کمك به آنجا رفت.

امیر شیرعلی‌خان مجدداً ادارۀ حکومت مرکزی را بدست گرفت. او جمعاً پانزده سال سلطنت کرده است. طوریکه دیدیم پنجسال اول آن در جنگ با برادرانش گذشت. در ده سال اخیر مشکلی در داخل بمقابل او رخ نداد. اما درین سال‌ها مشکل دولت او با خارج بود.

امیر شیرعلی‌خان اداره دولت را سرو سامان داد و به اساس نظریات سید جمال‌الدین افغانی پارۀ از اصلاحات را در اداره دولت، اقتصاد و فرهنگ عملی ساخت. قوه اجرائیه‌ئی مرکب از چند وزیر و صدراعظم و نیز شورای دولت را ایجاد کرد. لویه جرگه عندالضرورت تدویر می‌یافت. پست و مخابرات را تأسیس و ریفورم مالیاتی را عملی ساخت. اولین فابریکه اسلحه سازی را که در آن تعداد محدودی توپ و تفنگ تولید می‌شدند، اعمار کرد. تأسیس اولین مطبعه و اولین نشریه در سال ۱۸۷۳ بنام شمس‌النهار از ابتکارات با ارزش او بود. مکتب ملکی و عسکری گشایش یافت و کتب عسکری از انگلیسی به زبان‌های دری و پشتو برای تدریس طلاب آماده گردید.[۲۳] امیر شیر علی‌خان «عساکر را مکلف به پوشیدن یونیفورم نمود. تعداد سربازان شامل خدمت در قطعات عسکری آن‌وقت به ۵۱۹۹۰ نفر می‌رسید. همینطور ۲۴۰۰۰ ملیشا، عندالضرورت مجهز به سلاح شده، آماده سوق و اداره می‌شدند. اردو جمعاً با ۷۴۸۲۵ تفنگ و ۳۶۹ توپ مختلف‌النوع انگلیسی و افغانی مجهز بود.»[۲۴]

با وجود درایت و علاقمندی امیر شیرعلی‌خان به پیشرفت کشورش، متأسفانه او نتوانست که به ارتباط خلف خود تصمیم معقول اتخاذ کند. عواطف شخصی بر

او غلبه کرد و به عوض یکی از دو پسران بزرگش، پسر کوچک خود عبدالله جان را به حیث ولیعهد در حلقات دربار معرفی کرد. دو فرزند بزرگش محمدیعقوب‌خان و محمدایوب‌خان عصیان نموده و هرات را متصرف شدند. محمدیعقوب‌خان به همین جرم، گرچه در ابتدا مورد عفو قرار گرفت، هفت سال در زندان بالا حصار باقی ماند.

۷ - افغانستان بمثابه دانه گندم میان دو سنگ آسیا:

امیر شیرعلی‌خان با استفاده از تجارب پدرش، نمی‌خواست که به یکی از دو قدرت استعماری، دولت افغانستان را متکی سازد. او می‌خواست که قیودات تحمیل شده از جانب انگلیس‌ها مرفوع گردیده و در میان دو قدرت سیاست بی‌طرفی را دنبال نماید. امیر شیرعلی‌خان طی مسافرت‌اش به هندوستان خواهان تعدیل معاهده سلف خود گردید. انگلیس‌ها علی‌الرغم دادن چهل هزار تلفات در میدان جنگ اول افغان و انگلیس که به شکست مفتضحانه آنها منتهی شده بود، خواهش امیر را نپذیرفتند. روابط هردو قدرت طی سال ۱۸۷۷ خیلی سرد بود. آنها امیر شیرعلی‌خان را تحت فشار قرار داده و می‌خواستند تا با استراتیژی نظامی آنها به پیوندد ولی امیر نمی‌توانست که قدرت رو به توسعه روس‌ها را در آسیای مرکزی نادیده بگیرد. او برخلاف «می کوشید تا از رقابت رو به تزاید میان روسیه و انگلستان مفاد اعظمی ممکن را برای کشور خود و حکومت خود بدست آورد»[۲۵]

روس‌ها به سال ۱۸٦۳ ترکستان، بسال ۱۸٦۵ تاشکند و در سال ۱۸٦۸ سمرقند را تسخیر کردند.[۲٦] وقتیکه روس‌ها به سال ۱۸۷۴ اشغال خیوا را تکمیل کردند، انگلیس‌ها مجدداً سیاست پیش‌روی را در قبال افغانستان، سرلوحه‌ای کارشان قرار دادند. آنها اشغال هندوکش را طرح نمودند. از نظر استراتیژست‌های انگلیسی هندوکش سرحد طبعی آسیا بود. آنها بخاطر برآورده شدن مقاصد شان به اقدامات ذیل متوصل شدند:

- مشروط و محدود ساختن روابط خارجی افغانستان و جابجا ساختن نمایندگان انگلیس در شهرهای افغانستان. این تقاضا از طرف آنها در کنفرانس سمله پیش کش شد.

- توطئه قتل امیر و سازماندهی شورش‌های محلی به کمك عمال نفوذی شان که در اداره دولت حایز مقامات بودند.

در نزاع سرحدی که به اثر تجاوز ایران برسیستان افغانی بوجود آمده بود، هیأت حکم انگلیس (گولدسمت و ریچارد پالک)[I] قضیه را به نفع ایران فیصله نمود (۱۹/۸/۱۸۷۳) و سیستان را میان افغانستان و ایران تجزیه کرد.[۲۷]

- تمرکز قوت‌های انگلیسی در قلات و کویته و از آنطریق در زیر آتش قرار دادن کندهار. این عمل انگلیس‌ها مغایر معاهده ۱۸۳۱ با نصیرخان والی قلات بود. زیرا مطابق آن معاهدهٔ قلات جز افغانستان باقی مانده بود.
- اساس قرار دادن معاهده جمرود در جریان مذاکرات با نمایندگان دولت امیر شیرعلی‌خان و چشم‌پوشی از شکست‌های نظامی و تعهدات ناشی ازین شکست‌ها.

علی‌الرغم این اقدامات، سیاست امیر شیرعلی‌خان بمقابل پالیسی پیش‌روی انگلیس قاطع و واضح بود:

- او خواهان تعدیل قراردادهای سابق افغان - انگلیس بشکل دو جانبه و مبتنی بر منافع هردو کشور گردید. اما انگلیس‌ها این تقاضا را رد می‌نمودند.

وایسرای جدید هند لارد لیتن[II] با صراحت کامل موجودیت یك افغانستان بی‌طرف را رد نموده و می‌گفت: این کشور باید به دولت انگلیس متکی باشد و یا به روس‌ها بپیوندد. در غیر آن باید تجزیه و تقسیم شده، موجودیت‌نداشته باشد. او در پیام اخطاریه خود به امیر متذکر شد که «اگر شرایط انگلیس پذیرفته نشود، در آنصورت مستقیماً با روس‌ها مفاهمه نموده و افغانستان به مثال دانه گندم میان دو سنگ آسیاب نابود خواهد شد.[۲۸]

[I] Richard Pollock, Goldsmith
[II] Lord Lyton

امیر به جواب این تهدید ویسرای انگلیس گفت :«که افغانستان دانه گندم نه بلکه شاهین ترازو است که اگر به یک پله میلان کند، پله دیگر را به هوا می‌پراند.»[۲۹]

امیر شیرعلی‌خان بخاطر آنکه مانند دانه گندم میان دو سنگ آرد نشود، هیأت روسی را به ریاست جنرال ستولیتوف در یازدهم اگست ۱۸۷۸ بکابل پذیرفت. پذیرش هیأت بهانه‌یی در دست انگلیس‌ها برای براه انداختن جنگ بخاطر جلوگیری از میلان افغان‌ها بطرف روس‌ها شد.[۳۰]

متناسب با پذیرائی گرم امیر از هیأت روسی، تشویش انگلیس‌ها افزایش یافت. هنوز طرح توافقات جانبین بر روی کاغذ ریخته نشده بود که قوای انگلیسی جهت تجاوز به افغانستان از دریای سند عبور کرد. هم‌زمان با مسافرت هیأت بسوب کابل میان ترکیه و روسیه قرارداد صلح به امضاء رسید که به دنبال آن علاقمندی جدی روس‌ها به توافقات کابل تقلیل یافت. توافقات بدون امضاء و بحالت مسوده باقی ماند و ستولیتوف[I] زیر نام مشوره در اواخر سپتمبر به روسیه برگشت.

علت اصلی برگشت عاجل هیأت روسی به کشورش ناشی از توافقات کنگره مورخ ۱۳ جون ۱۸۷۸ برلین بود. درین کنکره «روس‌ها [با انگلیس‌ها] کنار آمدند که دست از افغانستان بردارند و حمایت خودشان را از امیر شیرعلی‌خان بگیرند و نماینده امپراطور روس را از کابل احضار کنند.»[۳۱]

انگلیس‌ها در ماورای سرحد نقاط استراتیژیك را اشغال و منتظر بهانه برای آغاز حمله بودند. آنها بدون آگاهی امیر، هیأتی را به رهبری جنرال نوئل چمبرلین و سرلوئیس کیوناری[II] به افغانستان فرستادند که به تاریخ۲۱/۹/۱۸۷۸ از طرف سرحددار افغانی در ناحیه علی مسجد اجازه ورود نیافت. متعاقب برگشت این هیأت بعد از ۲۷ سال بار دیگر حمله دوم اردوی انگلیس از سه مسیر (پکتیا، ننگرهار و کندهار) آغاز شد و افغانستان از جانب روس‌ها تنها گذاشته شد.

امیر به عساکر افغانی در هر سه ولایت امر عقب‌نشینی به صوب هرات و کابل

[I] General Stolietov
[II] General Noel Chamberlien, Sir Louis Cunar

داده و خودش با شش هزار نفر مسلح عازم بلخ شد. چون نسبت به وفاداری برخی از سرداران مشکوك بود، لذا امیدش را به کمك خارجی بسته و می‌خواست تا بکمك روسیه، جلو تجاوز انگلیس را در مسیر هرات بگیرد. در حالیکه علاقه روس‌ها نظر به دلایل که قبلاً تذکر رفت، فروکش نموده و آنها مایل به دادن کمك نظامی به افغانستان و درگیر شدن با انگلیس‌ها نبود. امیر بی‌خبر از زدوبند پشت پرده هردو قدرت استعماری، پس از دریافت جواب منفی دفعتاً مریض شده و در ۲۱ فبروری ۱۸۷۹ بعمر ٥٦ سالگی در مزار شریف وفات یافت.

۸ - تهاجم مجدد انگلیس و معاهدۀ گندمگ (۱۸۷۸-۱۸۸۰):

الف: تهاجم مجدد انگلیس‌ها:

امیر شیرعلی‌خان قبل از عزیمت به صوب شمال (۱۸۷۸) معاریف کابل را در بالاحصار جمع و آنها را از مقصود خود حالی ساخت. حاضرین مجلس موافق نبودند که امیر از مرکز قدرت دور رفته و بر نیروی آزمون شدۀ ملت اتکا نکند. ولی امیر بر عزم خود اصرار می‌ورزید. معاریف کابل برای آنکه در مقاومت علیه انگلیس، یکی از اعضای‌خانواده سلطنت را با خود داشته باشند، تقاضای رهایی پسرش محمدیعقوب‌خان را نمودند. امیر به این درخواست تن در داد و پسرش را بعد از هفت سال زندان آزاد ساخته، منحیث والی کابل مقرر کرد. وی بعد از مرگ پدر در مارچ ۱۸۷۹ رسماً بر تخت کابل جلوس نمود. ولی بالاثر رنج زندان شجاعت خود را از دست داده و دیگر آن «شیر بچه‌ای» نبود که شهریان کابل به او دل بسته بودند

اردو و قوت‌های قومی در ولایات سرحدی، بدون دریافت قوماندۀ مرکز و هرگونه سوق و اداره در برابر قوای مهاجم مقاومت نکرده و انگلیس‌ها بطرف مرکز پیش‌روی نمودند. امیر محمدیعقوب‌خان راه مصالحه را با انگلیس‌ها در پیش گرفت. اما انگلیس‌ها برخواسته‌های‌شان با فشاری نموده و تقاضا داشتند تا علاوه بر تحمیل سفارت شان در کابل و تسلط بر سیاست خارجی افغانستان، معابر مهم سوق‌الجیشي در شرق کشور نیز به آنها واگذار گردد.

امیر محمدیعقوب‌خان بدون پایداری در برابر توقعات انگلیس از خود ضعف نشان داده و مطابق امیال انگلیس معاهده گندمک را با نمایندگان آن امضا کرد. معاهده گندمک به اهداف جنگ تحقق بخشید. نیروهای انگلیسی از افغانستان عقب‌نشینی نموده و مطابق ماده هفتم این معاهده سفیر شانرا (سر لوئیس کیوناری) با دسته ٥٦٠ نفری محافظین مسلح در بالاحصار جابجا کردند. کیوناری در کابل به تعمیق روابط با سرداران خوشبین به انگلیس مصروف گردیده و مداخله او روز تا روز در امور مملکتی افزایش می‌یافت.

ماموریت کیوناری هنوز بیشتر از یکنیم ماه ادامه نیافته بود که بتاریخ سوم سپتمبر ۱۸۷۹ سربازان و تعدادی از اهالی شهر کابل بر مقر او هجوم بردند. هجوم مردم هنوز ادامه داشت که محل اقامت او آتش گرفته، خودش و محافظین‌اش از بین رفتند.

انگلیس‌ها مرگ کیوناری را مجدداً بهانه‌یی برای تجاوز قرار داده و بصوب کابل پیش‌روی نمودند. حملات انتقامی انگلیس‌ها از سر گرفته شد. آنها قلعه بالاحصار را تخریب و به آتش کشیدند و صدها نفر را به دار آویختند. معذرت خواهی و وفاداری امیر محمدیعقوب‌خان به معاهده گندمك مؤثر واقع نشد. امیر محمدیعقوب‌خان خودرا به انگلیس‌ها تسلیم کرد. آنها استعفاء او را بدست آورده و خودش را بتاریخ اول دسامبر ۱۸۷۹ بغرض تبعید به هند فرستادند. به این ترتیب جنگ دوم افغان و انگلیس پس از ۲۷ سال متارکه دوباره شعله ور گردید.

ب- معاهده گندمك (۲٦/٥/۱۸۷۹):

معاهده گندمك حاوی ده ماده بود که در سرحد هند برتانوی و افغانستان واقع در منطقه‌یی بنام گندمك تحت شرایط کاملاً نامساعد و تحمیلی میان امیر محمدیعقوب‌خان و کیوناری افسر سیاسی در امور مخصوص به متن انگلیسی امضاء شد. لیتن گورنرجنرال هند برتانوی چهار روز بعد به تاریخ ۳۰/٥/۱۸۷۹ در پای این معاهده امضاء کرد.

مواد این معاهده حلقات سلسله‌یی زنجیر انقیادی بودند که بوسیله آن استقلال سیاسی افغانستان در بند کشیده شد و تمامیت ارضی آن کوچك‌تر گردید. مواد

(۳)، (۴) و (۹) آن اهداف و کرکتر استعماری جانب انگلیسی را وضاحت داده و اضرار عایده به ملت افغان را بر ملا می‌سازد. سایر مواد آن جهات تشریفاتی و فرعی دارند.

«ماده سوم: امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط با حکومت‌های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیا بوده و با این حکومت‌ها عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد و در صورت حمله خارجی، امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیسی بغرض دفاع طوریکه انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد. سپاه انگلیسی بعد از انجام کار دفاع، از افغانستان به قلمرو برتانوی مراجعت خواهد نمود.

ماده چهارم: برای حفظ ارتباط نزدیك بین حکومت برتانیه و والاحضرت و هم بغرض حفظ سرحدات مقبوضات والاحضرت، طرفین متعهد می‌شوند که در کابل یک نماینده انگلیسی با دسته نظامی محافظ در منزل شایان شان، خود مقیم خواهد شد. و در صورت بروز یك معامله مهم خارجی، برتانیه حق دارد که در سرحدات افغانستان نمایندگان انگلیسی و عساکر محافظ اعزام نماید. در موقع ضروری که مفاد طرفین متصور باشد، والاحضرت امیر افغانستان هم می‌تواند نماینده ئی بدربار گورنر جنرال مقیم نماید، همچنین در سایر جاهای هند که رضای طرفین باشد.

ماده نهم: چون بین هردو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیا شهرهای کندهار و جلال‌آباد و علاقه‌هائی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد تخلیه کرده، واپس می‌سپارد. به استثنای: کرم، پیشن و سیبی (طبق نقشه، ملحقه) که تحت تسلط و انتقام برتانیه است، اما این سلطه دائمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی، سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت برتانیا انتظام میچنی و خیبر را که بین پیشاور و جلال‌آباد واقع است، در دست خود می‌گیرد و هم انتظام امور رفت و آمد قبایلی را که درین دو منطقه تعلق دارند، برتانیا به دست خواهد گرفت.»

با بررسی حقوقی هر سه مواد، این تعابیر به میان می‌آید که بوسیله ماده سوم،

اهلیت معاملاتی ساحه بین‌المللی و تماس با ممالک خارجی محدود گردید. بموجب این ماده افغانستان از موقف یک کشور مستقل، به موقف یک کشور نیمه مستقل به شکل پروتکتورات[1] تنزل داده شد.[۳۲] امیر افغانستان بالاثر همین ماده خودرا مکلف ساخت تا ارتباط خود را با ممالک خارجی، مطابق به مشوره‌ها و فیصله‌های حکومت انگلستان قایم بسازد. و هیچگونه ارتباطی را با ممالک خارجی قایم نساخته و هم برعلیه هیچ کشور خارجی دست به اسلحه نخواهد برد. مگر آنکه یکجا با حکومت انگلستان.

از طریق ماده چهارم، انگلیس‌ها می‌خواستند نماینده‌های انگلیس و دسته‌های نظامی محافظ آن را در کابل و ولایات مستقر ساخته و بدان وسیله جریانات داخلی مملکت را تحت نظر داشته و حسب‌الخواهش خود آنرا رهنمائی کنند.

بر طبق ماده نهم مناطق مذکور در معاهدهٔ از پیکر افغانستان مجزا گردید.

۹ - مردم افغانستان موفقانه بر متجاوزین می‌تازند (نوامبر ۱۸۷۸ الی اگست ۱۸۸۰):

زمانیکه اردوی انگلیس بتاریخ ۲۱ نوامبر از سه مسیر (کندهار، پکتیا و جلال‌آباد) داخل افغانستان شد، زعامت ملی در کشور وجود نداشت و اردوی پنجاه هزار نفری افغان منحل شده بود. اما به ابتکار خود ملت بزودی شبخون‌ها و مقاومت‌های پراگنده علیه دشمن متعرض آغاز شد. حملات دسته‌های کوچك بر مواصلات و قوای لوژیستیکی دشمن موجب تلفات در مسیر حرکت آنها گردید تا آنکه قطعات انگلیس از هر سه مسیر به تعداد جمعاً بیست هزار نفر به قوماندانی جنرال رابرتس وارد کابل شد.

یکی از افسران اردو بنام محمدجان‌خان وردک به رهبری یکدسته نظامی وارد غرب کابل شد. در مناطق دیگر نیز به زودی رهبران قیام علیه انگلیس سر بلند کردند. که از جمله می‌توان از میر بچه‌خان در کوهدامن، محمدعثمان‌خان صافی در کاپیسا و غلام‌حیدرخان چرخی در لوگر نام برد. روحانیون هم منتظر شاه نمانده،

[1] Protektorat [تحت‌الحمایه]

خودشان به رهبری ملا مشك عالم، فتوای شرعی جهاد را صادر کردند.

همزمان با مقاومت کابل، سردار محمدایوب‌خان (برادر امیر محمدیعقوب‌خان) که در هرات بود، از راه فراه و گرشک به استقامت کندهار حرکت کرده و بتاریخ ۲۷/۷/۱۸۸۰ در میدان میوند جنگ شدیدی میان قوای ملی و انگلیس‌ها در گرفت که مقاومت حماسه آفرین افغان‌ها درین جنگ باعث نابودی آخرین سرباز انگلیس گردید.

در جنگ میوند دوازده هزار عسکر و افسر انگلیسی شرکت داشت که از جمله صرف بیست و پنج نفر زنده و متباقی همه تلف شدند.[۳۳] حماسه میوند در زمره‌ئی مقاومت‌های بی‌نظیر افغان‌ها مقام شامخ تاریخی کسب کرده است.*

انگلیس‌ها لشکر تازه دم و بزرگی را به قوماندانی جنرال رابرتس[I] به کندهار فرستادند. سردار ایوب‌خان به هرات عقب نشینی کرده و قوای خود را در آن ولایت مستقر ساخت. همینطور با آغاز مقاومت در کابل قوای ملی به زودی سلسله جبال اطراف شهر را تسخیر کردند. انگلیس‌ها جبراً به قلعه مستحکم شیر پور پناه بردند. در اطراف قلعه زدوخوردهای شدید میان قوای ملی و مهاجمین انگلیس صورت گرفت.

مورخ ایرانی محمود محمود در مورد جنبش مقاومت افغان می‌نویسد: این سپاه بی‌سردار و بدون اسلحه حسابی با توپ و تفنگ‌های سرپر انگلیس‌ها مقابله نمودند و از دامنه تپه بالا رفته به انگلیس‌ها حمله می‌کردند.. در میان آنها چهارصد زن بود که ۸۳ نفر آنها در همان روز شهید شدند و پس از شش ساعت جنگ، انگلیس‌هارا از بالای کوه آسمائی راندند و مواضع آنها را اشغال کردند.[۳٤]

درین موقع (مارچ ۱۸۸۰) سردار عبدالرحمن از ترکستان روسی برگشت. او ظاهراً علم جهاد را بلند کرده و مشغول بسیج قوا از میان مردم شد. بخاطر خلای

* رویداد این جنگ در کتاب «شیپورهای پیروزی میوند» نوشته نفتولا خالفین بیان و جنرال گل‌آقا آنرا بزبان دری ترجمه و انتشارات راه پرچم آنرا بشکل دیجیتال همگانی ساخته است. لینک دسترسی به آن در اخیر کتاب گذاشته شده است.

[I] General Robert

زعامت، تبلیغات سردار عبدالرحمن در بسیاری حصص مورد استقبال قرار گرفت.

انگلیس‌ها که بار دیگر به مقاومت سرسخت قوای ملی مواجه شده و ناکامی نظامی خود را بچشم سر می‌دیدند، متوسل به نیرنگ سیاسی شده و باردیگر به سرداران جاه‌طلب توجه شانرا معطوف کردند. آنها امیر محمدیعقوب‌خان را منحیث مسئول حادثه کیوناری باخود برده و بقای او را در قدرت بی‌نتیجه می‌دیدند. همینطور به برادرش سردار ایوب‌خان که قاطعانه علیه آنها در میدان میوند رزمیده بود، نظر مساعد نداشتند. لذا سردار عبدالرحمن‌خان طرف توجه ایشان قرار گرفت. گرچه رهبران ملی مانند ملا مشك عالم و محمدجان‌خان وردك موافق به بقدرت رسیدن سردار عبدالرحمن‌خان نبودند، اما با وارد کردن ضربه بر نیروی مقاومت در غزنی و وردك، انگلیس‌ها مواضع قوای ملی را تضعیف و زمینه افزایش نفوذ عبدالرحمن‌خان را بیشتر ساختند.

روس‌ها هم در چنین وضع غالباً به نشستن سردار عبدالرحمن‌خان به تاج و تخت افغانستان رجحان می‌دادند. زیرا او دوازده سال را نزد آنها در ترکستان روسی سپری کرده بود. به این ترتیب سردار عبدالرحمن‌خان به حمایه روس‌ها وارد افغانستان شد. ولی با دریافت کمك انگلیس‌ها، خود را در برابر رقبای چون سردار ایوب‌خان امیر ساخت.[۳۵] انگلیس‌ها تضمین عدم حمله بر قوای معاودت کننده انگلیس را بر سردار موصوف تحمیل کردند و با آوردن فشار اهدافی را که در میدان جنگ به آن نایل شده نتوانسته بودند، در میز مذاکره جبراً بدست آوردند.

مآخذ فصل ششم

[1] غبار .، میر غلام‌محمد «افغانستان در مسیر تاریخ "، کابل، ۱۹٦٥ صفحه ٥١١
[2] رشتیا، سید قاسم «افغانستان در قرن ۱۹» کابل، ۱۹٥۰ صفحه ٦٤
[3] شواگر، یوزف «انکشاف افغانستان منحیث دولت و روابط بین المللی آن» لایپزیك، ۱۹۳۲ صفحه ۳۸
[4] کلیفورد، مری لوئیس، «افغانستان: سرزمین و مردم افغانستان» دری، تهران ۱۹۹۳ صفحه ۱٦۸
[5] حبیبی، عبدالحی،«جنبش مشروطیت در افغانستان»، کابل، ۱۹۸٤ صفحه ۲
[6] توکلي، احمد «افغانستان» پوهنتون تهران، تهران ۱۹٤۸ صفحه ۲٤
[7] حبيبي، عبدالحي. همانجا صفحه ۲
[8] کلیفورد، مری، لوئیس، همانجا صفحه ۱٦۹
[9] حبيبي، عبدالحی. همانجا صفحه ۲
[10] محمود، محمود. «تاریخ سیاسی روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹» جلد اول، تهران، ۱۹٥۱ صفحه ٤٤۹
[11] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۰
[12] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٥۳۷
[13] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٥٥٤
[14] محمود، محمود، همانجا، صفحه ٦۳٥
[15] حبيبي، عبدالحي. همانجا، صفحه ۲
[16] حبيبي، عبدالحي. همانجا صفحه ۳
[17] «تشکیلات عسکری افغانستان در قرن ۱۹»، د اردو مجله، کابل، شماره مارچ و ابریل، ۱۹٦٦ صفحه ٤٥
[18] امیر عبدالرحمن‌خان تاج التواریخ »، بمبئی ۱۹۰٤۰ صفحه ۱٦
[19] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۲
[20] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۳
[21] روبین، برنیت.«از هم پاشیدن افغانستان»، پوهنتون بله، کانتی کت، ۱۹۹٥ صفحه ٤۷
[22] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۳
[23] غبار، میر غلام‌محمد . همانجا، صفحات ٥۹۲ - ٥۹٥
[24] د اردو مجله، هیأت تحریر، «تشکیلات عسکری افغانستان در قرن ۱۹»، همانجا، صفحات ٤٦ - ٤۷
[25] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۳
[26] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱۳
[27] بوخرر - دینجی، ب.«حمله استراتیژیك - مثال افغانستان »، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس، ۱۹۹۱ صفحه ۲۳
[28] غبار ، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٦۰۱
[29] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٦۰۲
[30] شواگر، یوزف. همانجا، صفحه ۱٤

[۳۱] محمود، محمود. همانجا، صفحه ۱۱۳۷
[۳۲] مصئون، غلام سخی. «روابط بین‌المللی افغانستان»، کابل، ۱۹۷۵ صفحه ۱۲
[۳۳] دانش، سرور. «مقدمه بر کتاب تاریخ سیاسی افغانستان "، اثر سید مهدی فرخ، تهران، چاپ مجدد، ۱۹۹۲
[۳٤] محمود، محمود. همانجا، صفحه ۱۱۵۰
[۳۵] شواگر، یوزف. همانجا صفحه ١٦

فصل هفتم

پیروزی در میدان جنگ و شکست در عرصه سیاست

انگلیس‌ها طی جریان جنگ دوم افغان و انگلیس بار دیگر معتقد شدند که دوام موجودیت شان در سرزمین کوهستانی افغانستان نه تنها پرخرچ و همراه با تلفات سنگین انسانی است، بلکه ناممکن نیز می‌باشد. آنها نفرت مردمان سلحشور افغان را کمایی کرده بودند. چون عشق و علاقه افغان‌ها به آزادی و استقلال ملی به مثابه سد تسخیر ناپذیر در برابر آنها متبارز بود. بناءً یگانه وسیله‌یی که در اختیار آنها باقی می‌ماند، همانا حیله و نیرنگی بود که در آن انگلیس‌ها ممارست فوق‌العاده داشتند. انگلیس‌ها پس از شکست نظامی شان، بخاطر حفظ منافع خود در افغانستان ترجیح دادند تا شخصی مطلوبی، عنان جنبش آزادی‌خواهی مردم را بدست گرفته و از نام مردم افغانستان سیاست سازشکارانه ئی را بمقابل انگلستان تعقیب نماید.«گریفین[1] نماینده سیاسی انگلیس، ناچار شهزاده عبدالرحمن‌خان را که در سمرقند فراری بود، فرا خواند و مملکت را در تحت حمایه انگلیس بدو سپرد «۱۸۸۰.»[1] به این ترتیب علی‌الرغم پیروزی افغان‌ها در جنگ دوم افغان و انگلیس موقف پروتکتورات افغانستان کمافی‌السابق ادامه یافت.

امیر عبدالرحمن‌خان برای بازی کردن چنین نقشی آماده و مستعد بود. وی حاضر شد تا تنظیم روابط خارجی افغانستان را به انگلیس‌ها واگذار شده و خودش اداره دولت را بدست گیرد. او مخالف نبود که «انگلیس‌ها افغانستان را به سپری برای جلوگیری از تصادم و اصطکاك میان روسیه و انگلیس» مبدل سازند. امیر جدید با دادن امتیازات و توافقات جدید، حمایت انگلیس‌ها را بدست آورده و در ازای این سیاست، زمینه سرکوبی داعیان تاج و تخت را فراهم نمود.

بدین ترتیب انگلیس‌ها توانستند تا شکست‌های نظامی شانرا در عرصه سیاست

[1] Grevin

جبران نمایند.

۱. امیر عبدالرحمن‌خان در راس یك دولت حایل (۱۸۸۰ -۱۹۰۱):

امیر عبدالرحمن‌خان بعد از عودت قوای انگلیس از کابل، در راس دولت افغانستان قرار گرفت. در حالیکه مناطق غربی کندهار و هرات زیر نفوذ سردار ایوب‌خان باقی مانده و مردم او را بخاطر رشادت‌اش در معرکه میوند نسبت به دیگران ترجیح می‌دادند. ولی از جانب امیر عبدالرحمن‌خان شکست خورده و به ایران رفت. همینطور پسر کاکای امیر، سردار اسحق‌خان در جنگ مغلوب گردیده و با هفت هزار نفر از مزارشریف به دولت بخارا پناهنده شد.

دورهٔ زمامداری امیر عبدالرحمن‌خان همراه با شورش‌های خورد و بزرگ بود. بعضی ازین شورش‌ها بوسیله سرداران براه افتاد و متباقی قیام‌های بودند که انگیزه سیاسی و مالیاتی داشتند. امیر عبدالرحمن‌خان چهل قیام و شورش را بوسیله‌ای اردوی منظم و ملیشای قبایلی سرکوب کرد که مهمترین آنها سرکوبی در مناطق کندهار، هرات، میمنه، بلخ، مناطق هزاره نشین و الحاق نورستان بود.

خوانین هزاره که بنابر رفتار ظالمانه مالیه‌گیران حکومت به ستوه آمده بودند، از پرداخت مالیات سر باز زدند که مقاومت آنها با زور سرنیزه در هم شکسته شد. استعمال قوه بمقابل مردم هزاره في‌الواقع خلاف موازین اسلامی صورت گرفت. اما امیر بی‌جهت می‌کوشید تا رفتار بی‌رحمانه خودرا انگیزه مذهبی بدهد. هزاران دختر و جوان هزاره منحیث کنیز و غلام مورد داد و ستد قرار گرفتند مردم نورستان که تا آن‌وقت به حالت بت‌پرستی زندگی داشتند، از همین جهت بنام کافرستان یاد می‌شد، بزور قوه و با درایت نائب سالار غلام‌حیدرخان چرخی در مجموع سیستم دولتی مدغم و به دین اسلام مشرف ساخته شدند.

امیر عبدالرحمن‌خان به فکر استحکام مجدد دولت مرکزی گردید و از همین سبب تضعیف قدرت متنفذین محلی و ایجاد یك اردوی نیرومند در دستور کارش قرار گرفت. تقسیمات ملکی افغانستان را که شامل ولایات و واحدهای کوچکتر ماتحت آن بود، بمیان آورد. تعداد منسوبین قوای مسلح در اواسط دوره بیست ساله

سلطنت او به یکصد و هشت هزار و چهار صد نفر بالغ می‌گردید که بر این رقم سی هزار ملیشای پیاده و ده هزار ملیشای سوار افزود می‌شد. ششصد توپ در قطعات او موجود بود.[۲]

امیر عبدالرحمن‌خان صنعت نظامی را رونق داد. ماشین بخار به قوت یکصد اسپ در داخل کشور ابتیاع شد. به کمك همین ماشین، روزانه حداقل پانزده میل تفنگ‌های هنری مارتینی با فشنگ‌های آن و توپ‌های بزرگ در کابل تولید می‌شد.

استحصال بالمقطع مالیات از جانب متنفذین محلی جای خود را به تحصیل مستقیم از اهالی بوسیله اورگان‌های دولتی داد. اما وضع مالیات بر پایه و مقیاس واحد استوار نبود و نظر به ولایات، اقوام و گروپ‌های نژادی فرق می‌کرد.[۳] منبع دیگر عواید دولت کمك انگلیس‌ها به امیر بود. این کمك در سال ۱۸۸۲ بالغ بر یك عشاریه دو ملیون روپیه تعهد شد. که بعد از امضاء دیورند بسال ۱۸۹۳ حجم آن به یك عشاریه هشت ملیون ارتقاء یافت.[٤] بعد از قبولاندن کریدور واخان (پامیر کلان به روسیه و پامیر خورد و واخان به افغانستان ملحق باقی ماند) از جانب روس و انگلیس، پنجاه هزار روپیه‌یی دیگر نیز بر کمك انگلیس‌ها افزود گردید.[٥]

امیر عبدالرحمن‌خان نقش جرگه‌ها را به بازی گرفته و اعضای آنها را خود انتصاب می‌کرد. «جرگه‌های او مرکب بود از سه گروپ: سرداران فامیل سلطنتی، خوانین ملکی و روحانیون ».[٦] او بکمك روحانیون وفادار به خودش درین جرگه‌ها، خود را ضیاءالملت والدین لقب داده و حق سرکوب مخالفین را برای خود محفوظ ساخت.

قدرت امیر حدود قانونی نداشت (قانون اساسی وجودنداشت). مخالفین و آزادی‌خواهان از جانب قوای امنیتی و دستگاه «اخباریه» روانه زندان‌ها و سیاه‌چاه‌ها می‌شدند. استخبارات رژیم در نزد مردم به «نام گیرك» معروف بود. زیرا اختطاف شبانه افراد از منازل شان بوسیله همین ارگان صورت می‌گرفت. انواع شکنجه‌ها از قبیل تیل‌داغ، قین و فانه، واسکت بریدن و زنده بگور کردن از جانب شخص امیر تعین و به وسیله«میر غضب» (نائب میر سلطان‌خان کوتوال) که در راس دستگاه اخباریه قرار داشت، عملی می‌شد.[۷] امیر حتی قهرمانان ملی چون

محمدجان‌خان وردك و سایرین را به زندان انداخت. او با کوچانیدن قبایل و تبعید متنفذین مخالف، قدرت قبایل را در برابر دولت مرکزی محدود ساخت. خودش درین ارتباط می‌نگارد: « کسانی را که حکومت مرا قبول نه نمودند از مملکت خارج کردم و حالا در تمام مملکت افغانستان احدی از خوانین یا رعایا نمی‌باشند که دارا، یا مدعی قوه‌ئی بوده باشد که بدولت من یا بعد از وفات من با اخلافم بتواند مخالفتی نماید.[۸]

امیر عبدالرحمن‌خان نظریات خودرا دربارهٔ دولت و نقش رهبر، از «سیاست‌نامه نظام‌الملك» به عاریت گرفته است. توصیه‌های او در عرصهٔ دولتمداری و اوتوریته مطلق رهبر با هم منطبق اند. نظام‌الملك یك مامور دولت غزنوی بود که پس از کسب تجارب در دولت سلجوقی‌ها بسال ۱۰۴۰ به رتبه وزارت رسید و در سال ۱۰۸٦ کتابی بخاطر رهنمائی آیندگان نوشت.

امیر عبدالرحمن‌خان اوتوریته قبیلوی و مذهبی را با هم تلفیق نموده خود را ضیاءالملت والدین لقب می‌داد.[۹] همینطور بخاطر تفاهم با قبایل و نفوذ در میان آنها گروپ غلام بچه‌ها و پیشخدمت‌ها را که مرکب از فرزندان متنفذین محلی و مناطق سرکوب شده بودند، بمیان آورد. آنها فی‌الواقع گروگان‌های بودند که تحت نظر قدرت مرکزی تربیه و آموزش می‌دیدند. امیر عبدالرحمن‌خان در نظر داشت تا آنها را بعداً در مناطق شان فرستاده و بوسیله آنها روحیه‌یی وفاداری به دولت مرکزی را تقویه کند. اما خلاف پیش‌بینی و توقع امیر، شخصیت‌های از میان آنها سر برافراشت که در طرد مطلقیت، نقش ارزنده داشتند.

با تفاهمی که درین مقطع زمانی میان قدرت‌های روس و انگلیس بوجود آمد، طرفین به یك دولت حایل در افغانستان موافقت کردند. چنین دولت می‌بائیست طبعاً در تحت حمایت دولت انگلیس قرار می‌داشت و نمی‌گذاشت که سرحدات دو قدرت با هم تصادم نمایند. در اثر مذاکرات روس و انگلیس، کمیسیون سرحدی میان سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۵ سرحد امروزی شمال افغانستان را تعین کرد.[۱۰]

امیر اداره مرکزی افغانستان را در حدود مجوزات جیواستراتیژیك دو قدرت شمال و جنوب ایجاد کرد. او در توافق با انگلیس‌ها حاضر شد که اداره دولتی خود را به

آنطرف دیورند گسترش‌ندهد. «انگلیس‌ها ایالت شمال‌غرب را حفظ کردند... دولت [افغانستان] در گیر جنگ بود. روس‌ها و انگلیس‌ها افغانستان را روی نقشه جغرافیائی ترسیم کردند تا واقعاً یك دولت حایل از آن بوجود آورند. هردو قدرت این کار را بدون مشوره افغان‌ها نمودند.[۱۱] امیر عبدالرحمن‌خان فیصله هردو قدرت را پیرامون تعین سرحدات حمایت کرد. چنانچه خود درین مورد می‌نگارد: «بتاریخ بیست و دوم ماه جنوری سال ۱۸۸۷ میلادی پروتوکول آخری در سنت پیترزبورگ[I] امضاء شد و به تاریخ اول ماه اوت لارد فرین[II] مراسله ئی در ین باب بمن نوشت و من از همراهی که دولت انگلیس با من نموده، سرحد شمالی و مغربی مملکت مرا تحدید نمودند، کمال اظهار امتنان را نمودم.»[۱۲]

توافق قدرت‌های روس و انگلیس بخاطر حفظ یك دولت حایل در افغانستان پس از مرگ امیر عبدالرحمن‌خان ادامه داشت و خلف او نیز خودرا به آن مقید می‌دانست. امیر حبیب‌الله‌خان به تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ معاهده‌یی را با نماینده انگلیس در کابل عقد کرد که به تأسی از آن تداوم حالت تحت‌الحمایگی و حایل بر افغانستان تحمیل شد. دوسال پس از آن دولتین روس و انگلیس طی موافقتنامه ۱۹۰۷ در ماسکو بر آن مهر تائید زدند که شرح در فصل بعدی ارائه می‌شود.

۲ - ادغام حریصانه پنجده (۱۸۸۵):

در سال ۱۸۸۴ مناقشات پیرامون نقاط سرحدی افغانستان - روسیه باعث تغیرات وضع‌الجیشي محافظین سرحدی دو طرف گردید. قوای افغانی به قوماندانی جنرال غوث‌الدین در پنجده متمرکز شد. و روس‌ها به قوماندانی جنرال کامروف[III] در قسمت پل خاتون که دوازده میل از پنجده فاصله دارد، رسیدند. پیش از این، روس‌ها از جانب انگلیس‌ها ترغیب شده بودند تا در تعین قسمت متباقی سرحد شمالی افغانستان مذاکراتی را با آنها انجام دهند. این پیشنهاد مورد قبول جانب روسی واقع شده و کمیسیون سرحدی مرکب از نمایندگان دو طرف برای تعین

[I] St. Petersburg
[II] Lord Ferin
[III] General Khamarov

سرحد توظیف گردیده بودند. درینجا باید متذکر شد که امتداد واخان تا خمیاب قبلاً در عهد امیر شیرعلی‌خان میان روس و انگلیس موافقه شده و این قسمت سرحد بوسیله مسیر دریاهای آمو و پنج معین شده بود.

هیأت بائیست در سرخس به مذاکره می‌پرداختند. روس‌ها ابتداء جنرال علی‌خانوف و سپس جنرال زین لوپی را مؤظف به مذاکره نمودند. از جانب انگلیس‌ها جنرال سر پتر لومسدون[I] تعین شده بود. موصوف در جولائی ۱۸۸۴ به محافظت ۵۰۰ نفر محافظ هندی به محل مذاکره مواصلت کرد. درین فرصت به لومسدون اطلاع رسید که همتای روسی وی مصروف بوده و نمی‌تواند تا بهار با سر پیتر لومسدون ببیند.[۱۳]

در ماه مارچ جنرال کماروف رئیس هیأت حدبخشی روس به قوماندان قوای افغانی اخطاریه فرستاد و تقاضا کرد که قوای افغانی در ظرف ۲۴ ساعت پنجده را ترك کند. به ارتباط این اخطاریه هیأت انگلیسی به افغان‌ها نظر می‌داد که روس‌ها قادر به حمله نیستند. ولی حقیقت آنطور نبود.[۱٤]

روس‌ها بروز ۳۰ مارچ ۱۸۸۵ به پنجده حمله کردند. قوای افغانی به مدافعه پرداخت. انگلیس‌ها بدون آنکه لااقل سلاح شان را به افغان‌ها بدهند، منطقه را ترک گفتند. با آنکه مطابق قرارداد ۱۸۸۰ میان امیر عبدالرحمن‌خان و انگلیس‌ها بائیست در صورت تجاوز يك كشور خارجی به افغانستان، افغان‌ها را کمک می‌نمودند. اما در عمل برخورد معکوس آن صورت گرفت. فرمانروای هندوستان، صرف به دادن تسلیت به امیر عبدالرحمن‌خان که در حال بازدید از هند بود، اکتفا کرد.[۱۵]

درین برخورد قوت‌های نظامی و قدرت آتش هردو طرف ازین قرار بود:

قوای افغانی مرکب از پنجصد نفر عسکر منظم با شش عراده توپ شش پونده و هشتصد نفر ملیشه سوار بودند. در مقابل، روس‌ها چهارهزار عسکر منظم با هشت عراده توپ را در معرکه سوق دادند.[۱٦] قدرت آتش آنها به مراتب بیشتر از

[I] General Ali Khanov, General Sinluie, General Sir Peter Lomsdon

توپ‌های قوای افغانی بود علاوه بر قوای منظم، ملیشه‌های سوار ترکمن در خط مقدم جبهه حرکت می‌نمودند. درین جنگ نابرابر سه صد سرباز افغانی شهید و ۸۳ نفر دیگر مجروح گردیدند. همینطور قریب یك هزار متجاوز روسی کشته شدند.[۱۷]

بدین ترتیب منطقه پنجده که طی صد سال گذشته بلاوقفه به افغانستان تعلق داشت، بدست روس‌ها افتاد. برخورد سازش‌کارانه انگلیس‌ها بمقابل تجاوز روس‌ها در پنجده از آن ناشی می‌شود که دولت انگلیس در همین فرصت بخاطر تصاحب مصر با فرانسه داخل جدال بود و در آن قضیه به کمك روس‌ها نیاز داشت.

چگونگی عملکرد انگلیس‌ها در قبال پنجده، گویای همکاری پنهانی دو قدرت استعماری پیرامون سرنوشت افغان‌ها بود. هردو قدرت در جولائی ۱۸۸۷ با امضای پروتوکولی در سنت پیترس‌بورگ این قسمت متنازع فیه سرحد روسیه و افغانستان (دهنه ذو الفقار تا سرکول) را تعین و علامه گذاری نمودند.[۱۸]

امیر عبدالرحمن‌خان هم بمقابل ادغام پنجده اقدامی نکرد و بیشتر در فکر آن شد تا با استفاده از فرصت، کمک‌های بیشتر انگلیس‌ها را بدست آورد. این کمك عبارت بود از یك ملیون روپیه و بیست هزار تفنگ.

پس از واقعه پنجده خاطر انگلیس‌ها راحت شد. زیرا دیگر خطر احتمالی نزدیك شدن افغانستان به روس‌ها مرفوع شده و روابط سیاسی با آنکشور قطع گردید.

۳ - تحمیل معاهدهٔ دیورند بر افغانستان آزاد:

انگلیس‌ها بخاطر تعین سرحد میان افغانستان و هند برتانوی دولت امیر عبدالرحمن‌خان را میان خوف و رجا قرار می‌دادند. از یکطرف آنها سرداران فراری مخالف امیر را در نوار سرحدی و پیشاور به شورش و حملات مسلحانه به داخل حدود افغانستان تشویق می‌نمودند و از جانب دیگر امیر را از خطر تجاوز روسیه به هراس انداخته، توجه اورا به امکانات خود جلب می‌کردند.

در پرتو چنین سیاست، هیأت انگلیسی جهت تثبیت سرحد شرق و جنوبی افغانستان (از واخان تا سرحد ایران) بکابل وارد شد. در رأس آن سر مارتیمر دیورند

وزیرخارجه هند برتانوی قرار داشت.[۱۹] همزمان با ورود هیأت، قوای انگلیسی در امتداد سرحد بحالت آماده باش قرار گرفته و هر لحظه خطر بروز جنگ متصور بود. در جریان مذاکرات، جانب انگلیسی دولت افغانستان را به قطع مذاکره و آغاز جنگ تهدید می‌نمود. تا آنکه معاهده دیورند در یك فضای متشنج میان دو طرف بتاریخ ۱۳ نوامبر ۱۸۹۳ امضاء شد.[۲۰]

بر طبق این معاهده امیر عبدالرحمن‌خان از قلمروهای افغانستان واقع صوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن منصرف شد. او درك نتوانست که استقرار سیاسی، استحکام و رشد اقتصادی افغانستان بستگی به استرداد پیشاور دارد و بدون آن موقعیت استراتیژیك افغانستان ضعیف می‌شود.

امیر دوست‌محمدخان (در دورهٔ اول خود) و امیر شیرعلی‌خان در زمان زمامداری خود موقعیت جیواستراتیژیك پیشاور را درك کرده بودند و مساعی خود را متوجه آن ساخته بودند که آن شهر را دوباره بدست آورند تا اتصال افغانستان به بحر تضمین گردد. همین موضوع همیشه مطمح نظر افغان‌ها بود. ولی امیر عبالرحمن‌خان آنرا رعایت نکرده و در مذاکرات نادیده گرفت. اغماض امیر، اشتباهی جبران ناپذیری بود که مردم افغانستان آنرا نپذیرفته و از همین ناحیه تا کنون پیوسته تحت فشار قرار می‌گیرند.

خط دیورند معرف سرحد میان افغانستان و هند برتانوی گردید. بدون آنکه سوابق و علایق تاریخی، مناسبات قو می‌و نژادی دو طرف خط رعایت شده باشد. از همین جهت بود که قبایل مختلف پشتون در مناطق تحت سلطه انگلیس‌ها علیه انقسام دیورند اعتراض نمودند. اعتراض آنها با سیاست سرکوب‌گرانه انگلیس‌ها مواجه شد که موجب درگیری‌های شدید انگلیس‌ها با قبایل گردید.

امیر عبدالرحمن‌خان در کتاب خاطرات خود به این قیام‌ها چنین اشاره می‌نماید:

«جنگ چترال و جنگ باجور و جنگ ملکند و جنگ وزیری و جنگ افریدی تماماً بعد از تاریخ مذکور با همین طوایف سرحدی که در حوزه اقتدار دولت انگلیس آمده بودند، حادث شد.»[۲۱] افغان‌ها خط دیورند را به مثابه سرحد مناطق اشغالی می‌دانستند که حدود تمرکز قوای نظامی انگلیس‌ها را معین می‌ساخت، نه منحیث

سرحد جنوبی و شرقی کشور شان. زیرا این خط به جبر و زور از جانب استعمار انگلیس یعنی قدرتی که بارها بمقابل آن مردانه جنگیده بو دند، ترسیم شده بود.

مآخذ فصل هفتم

[1] حبيبي، عبدالحي.«جنبش مشروطيت در افغانستان» ، كابل، ۱۹۸٤ صفحه ٤
[2] -«تشکیلات عسکری افغانستان در قرن ۱۹»، هیات تحریر، د اردو مجله، کابل، شماره فبروری و مارچ، ۱۹٦٦ صفحه ٤۷ و ۵۲
[3] روبين، برنيت «از هم پاشيدن افغانستان» (انگليسی)، پوهنتون بله كانيك تيكت، ۱۹۹۵ صفحه ۳۱
[4] غبار - میر غلام‌محمد «افغانستان در مسیر تاریخ» ، کابل، ۱۹٦۵ صفحات ٦٤۷ - ٦٤۸
[5] روبين، برنيت. همانجا، صفحه ٤۹
[6] مولت من، گیرهارد. «انکشاف قوانین در افغانستان از ۱۹۰۱ الی ۱۹۸۱ »، (آلمانی) موسسه تحقیقاتی برای شرق نصرتی، محمد حسین، کاروان، شماره ۳۱، ماه جولائی ۱۹۹٦ صفحه ۱۳ ۱۹۸۲ صفحه ۸
[7] نصرتی، محمد حسین. کاروان شماره ۳۱، ماه جولای ۱۹۹٦ صفحه ۱۳
[8] امیر عبدالرحمن‌خان.« تاج التواریخ» بمبئی، ۱۹۰٤ صفحه ۱۲۳
[9] گلزاد، زلمی. «نفوذ بیرونی و انکشاف دولت افغانستان در قرن »۱۹ (آلمانی)، هیتر لانگ، نیویارك، ۱۹۹٤ صفحه ۱٦۵
[10] بوخرر - دیتجی پول. «حمله استراتیژیک - مثال افغانستان»، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس، ۱۹۹۱ صفحه ۲۳
[11] روبين، برليت، همانجا صفحه٤۸
[12] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه ۱۰۸
[13] بربریتو، ج. م.«بحران پنجده - ۱۸۸۰»، تاریخ امروز، شماره ۲۹، جنوری ۱۹۷۹ صفحه ٤۷
[14] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ۷۷
[15] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه ۱۰۸
[16] بربریتو، ج. م. همانجا، صفحه ٤۷
[17] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٦۷۷
[18] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه ۱۰۸
[19] ادمك، لودویش «لغت ن مه تاریخی افغانستان» سکاریکو پریس، نیو جرسی، ۱۹۹۱ صفحات ٦٦ - ٦۷
[20] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحه ٦۸۸
[21] امیر عبدالرحمن‌خان، همانجا، صفحه ۱۱۷

فصل هشتم

نهضت آزادی‌خواهی

امیر عبدالرحمن بسال ۱۹۰۱ چشم از جهان بست و به پسرش امیر حبیب‌الله یك دولت مطلقه و قدرت نظم یافته‌یی مرکزی را که خودمختاری داخلی داشته و تجرید از خارج در تحت‌الحمایه انگلیس بود، به ارث گذاشت. امیر حبیب‌الله‌خان از نظر دانش و فرهنگ در سطح بهتر قرار داشت. مقررات استبدادی پدر را تخفیف داد که مهمترین اقدامات او درین عرصه، قرار ذیل است:

جزای قطع اعضای بدن به غیر از موارد شرعی ممنوع شد. سیاه‌چاه‌ها تخلیه و زندانیان عفو عمومی شدند. به تبعیدشدگان و مهاجران اجازه برگشت داده، مایملك آنها را به ایشان مسترد کرد. حقوق غصب شده قوم هزاره را بر اراضی و ملکیت‌های غیرمنقول آنها اعاده کرده و ناقل کوچانیده شده به آن منطقه را در حصص دیگر کشور که اراضی دولتی موجود بود، زمین داده و مسکن گزین نمود. قیود وضع شده بر ذمهٔ آنها همچنان پابرجا ماند. امیر مالیات ماضی دهاقین را معاف و سلسله‌یی از احکام شرعی را منتشر ساخت. میان سال‌های ۱۹۰۱- ۱۹۱٤ مجموعه‌یی از احکام شرعی در سه هزار صفحه بداخل چهار جلد توسط گروپی از علمای اسلام به لسان دری تدوین شد. که بنام «سراج‌الاحکام في معاملات الاسلام» یاد می‌شد. درین مجموعه وظائف و نقش قضات، مسایل شهود و شهادت، وکالت، کفالت، حوالت، دعوا و طرزا لعمل در محاکم توضیح شده بود.[۱]

در زمرهٔ عودت‌کنندگان از ترکیه عثمانی و هند برتانوی اشخاص تعلیم یافته و صاحب نظر به کشور برگشتند. غلام‌بچه‌ها و عودت کنندگان نقش مهمی را در پیشبرد اداره دولت و ارتقاء سطح دانش و فرهنگ بعهده گرفتند. نادرخان و برادرانش به رتب نظامی رسیدند و محمود طرزی که در تبعید از نظریات سید جمال‌الدین افغانی و مبارزه و علیه مطلقیت در ایران و ترکیه متحسس شده بود،، مسئولیت نشر مجدد «سراج‌الاخبار» را عهده دار شد. لیسه حبیبیه به ظرفیت

نهایت محدود و تعدادی از مکاتب ابتدائی تأسیس شدند. شبکه تلفون، مطبعه کوچك و تعدادی از پروژه‌های سریع‌الثمر و چند صنعت کوچك به میان آمدند. تجارت رونق یافت.[۲] محصولات زراعتی و پشم به هند برتانوی صادر شده و از آنجا احتیاجات اولیه به کشور وارد می‌گردید. گرچه امیر حبیب‌الله قیودات استبدادی پدر را تا اندازه‌یی تخفیف داده، و با رشد علم و دانش مخالفت نمی‌ورزید. اما فساد اداری و رشوت ستانی اهل دربار، معاشات نسبی محمدزائی‌ها، عیاشی و مخارج کمرشکن حرم سرای وی، همینطور حالت تحت‌الحمایگی افغانستان، انگیزه‌های بودند که جوانان افغان را از نظر سیاسی بمقابل رژیم او به حرکت درمي‌آ ورد.

نشریه پانزده روزه سراج‌الاخبار که از طرف «انجمن سراج الاخبار» بسال ۱۹۰۶ تنها اولین شماره آن اجازه نشر یافت، گامی نخست در جهت بیدار ساختن مردم و آشنائی آنها با رشد تکنالوژی و وقایع تازه دنیا بود. انجمن مرکب از ده نفر بود. مولوی عبدالروف کندهاری متخلص به خاکی رئیس و مولوی محمد سرور «واصف» وظیفه منشی انجمن را داشت. واصف با گذشت دو، سه سال در رأس انجمن قرار گرفت.[۳]

امیر که از توافقات ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان (این موافقه افغانستان را از نظر وضع‌الجیشي غیرقابل تعرض تعریف می‌کرد. به متن موافقتنامه در اخیر این مبحث توجه شود) خیال اش راحت شده بود، دست به سرکوب روشنفکران زده، افتتاح مکاتب جدید را جلوگیری و رشد جدیدالشمولان را در مکاتب موجود متوقف ساخت. زیرا لیسه حبیبیه به سنگر معنوی روشنفکران افغان مبدل شده بود.

روشنفکران روش مطلقه رژیم را انتقاد کرده و علاقمند مشروطیت بودند. در سال ۱۹۰۶ مؤسسین این جنبش بدور هم آمده و روی پرنسیپ‌های اساسی جنبش به توافق رسیدند.[٤] به همین جهت در سال ۱۹۰۹ چهل و هفت نفر از فعالان «جنبش مشروطیت اول» یا «جمعیت سری ملی» راهی زندان گردیدند. که تعداد از آنها اعدام و متباقی محکوم به حبس شدند. اکثریت حبس شدگان تا آغاز دوره امانی در زندان باقی ماندند.[٥]

اهداف کلی جمعیت سری ملی عبارت بود از:

- احترام و اطاعت از دین مقدس اسلام
- تبدیل سلطنت مطلقه به رژیم شاهی مشروطه
- تحصیل استقلال سیاسی افغانستان
- نشر تمدن، فرهنگ و معارف.[٦]

بعضی از مورخین خارجی، جنبش مشروطیت اول را با جمعیت «جان نثاران اسلام» که مرکب از معلمان هندی شامل خدمت در لیسه حبیبیه به رهبری داکتر غنی هندی بود، مغالطه نموده و یا به این اندیشه اند که جنبش مشروطیت اول از افکار آنها متأثر بوده است.

عبدالحی حبیبی به نقل قول از میر سیدقاسم خان که یکی از مؤسسین برجسته جنبش بود، می‌نگارد که جنبش مشروطیت اول زادهٔ فکر خود افغان‌ها بوده و به هیچوجه از خارجی‌ها الهام نمی‌گرفت.[٧]

با سرکوب جمعیت سری ملی، فعالیت‌های سیاسی بخاطر مشروطیت تحت تعقیب قرار گرفته و به فعالیت‌های فرهنگی اجازه داده نمی‌شد تا آنکه بسال ١٩١١ محمودطرزی بخاطر قرابت‌اش با دربار، امکان اشاعه هفته‌وار سراج‌الاخبار را بدست آورد.

محمود طرزی پس از ٢٣ سال تبعید، بسال ١٩٠٢ اجازت یافت که با خانواده اش به وطن عودت نماید. امیر عبدالرحمن خان پدر طرزی (غلام محمدخان طرزی) را به خاطر تمایلی که با سردار ایوب خان (فاتح) میوند داشت، همراه با ٣٦ نفر اعضای خانوادهٔ شان از مملکت تبعید کرده بود. محمود طرزی در آنوقت ١٦ سال عمر داشت.[٨]

طرزی تحت تأثیر معارف ترکیه و افکار سید جمال‌الدین افغانی علاقمند مشروطیت، ترقی و استقلال افغانستان بوده و نظریات او در داخل دربار، بخصوص شهزاده امان‌الله‌خان تأثیر بارز داشت. طرزی با برخورد انتقادی از سیاست «رکود» دربار وظایف آتی مردم افغانستان را طی یکپارچه شعر در

سراج‌الاخبار اینطور خلاصه می‌دارد:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جد و جهد غفلت و تن‌پروری بگذشت و رفت
عصر، عصر موتر و ریل است و برق گام‌های اشتری بگذشت و رفت
فهم عفریت سیه صنعت پری قصه دیو و پری بگذشت و رفت
تلگراف آرد خبر از شرق و غرب قاصد و نامه‌بری بگذشت و رفت
سیم آهن در سخن آمد ز برق تلیفون بشنو گری بگذشت و رفت
کوه‌ها سوراخ و برها بحر شد جانشینی را گری بگذشت و رفت
شد هوا جولان‌گه نوع بشر رشك پي بال و پری بگشت و رفت
گفت محمود این سخن را و برفت سعی کن تنبل گری بگذشت و رفت

جنبش مشروطیت با اشاعه مجدد سراج‌الاخبار، نفس تازه یافت. برخی از روشنفکران زیر نام «مشروطیت دوم» در «حزب سری دربار» جمع شدند. این حزب مرکب از رجال دربار و غلام‌بچه‌گان نزدیگ به شهزاده امان‌الله بود.[۹]

روشنفکران افغانی درین مقطع، علاقمند شیوه‌های مختلف مبارزه بخاطر تحقق اهداف شان بودند. در میان آنها اصلاح‌طلبان و حلقات رادیکال که به فکر کودتا و ترور امیر مطلق‌العنان بودند، وجود داشت. اما وجهه مشترك همه آنها، ضدیت با شخص امیر و استقرار نظام شاهی مشروطه بود.

آنها با تعهدنامه مورخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ امیر حبیب‌الله به نماینده انگلیس لوئیس ویلیام دین[I] را در کابل که گونه‌یی از صحه گذاشتن بر توافقات سال ۱۸۸۴ امیر عبدالرحمن خان با لارد فرین در را ولپندی بود، مخالفت ورزیدند.[۱۰] اما امیر نمی‌خواست که از دایرهٔ نفوذ انگلیس‌ها بیرون شود. بناءً حتی مهره‌های کلیدی دولت او، چون برادرش سردار نصرالله‌خان و سردار امان‌الله و تعدادی از جنرال‌ها و مامورین عالیرتبه نیز به این قضاوت رسیدند که شخص امیر منحیث مانعی در برابر مشروطیت و استقلال افغانستان قرار گرفته است. روشنفکران خارج و داخل

[I] Sir Louis Dane

دربار به تحصیل استقلال کشور عجله داشتند. زیرا از نظر آنها شرایط بین‌المللي مساعد بود و افغانستان می‌توانست در پر تو آن استقلال خود را در اتکاء به نیروی رزمنده ملت باز ستاند.

در جریان جنگ جهانی اول، ترکیه عثمانی علیه روس و انگلیس شامل جنگ بود. و «سلطان عثمانی که خودرا خلیفه می‌خواند، علیه کفار و مشرکان حکم جهاد داده بود»[۱۱] ترکیه می‌خواست تا مشترکاً با آلمان‌ها جبهه جدیدی از طریق افغانستان بمقابل انگلیس‌ها در هند گشوده شود.

با این طرح تعدادی از آزادی‌خواهان هندی و دولت آلمان علاقه گرفتند. که مشوق اصلی آنها انورپاشا پان‌تورانیست معروف و وزیر آن‌وقت جنگ ترکیه بود. به همین جهت هیأتی مرکب از فرستادگان آلمانی و ترکی در همراهی با دو نفر آزادیخواه هندی به نام‌های مهندرا پراتاپ (هندو) و مولینا برکت‌الله و گارد کوچکی از محافظین در اواخر تابستان ۱۹۱۵ وارد کابل شدند که تا اواخر ماه می۱۹۱۶ در آنجا اقامت داشتند.

وزارت خارجه آلمان بخاطر کشفیات هیأتی را به ریاست ویرنر اوتوفن هنتیك[I] جوان ۲۹ ساله‌یی که سکرتر امور عدلی بود و در جریان جنگ منحیث بریدمن در جبهه شرقی می‌جنگید، فرستاد. در ایران گروپ دیگر کشف آلمانی به ریاست اوسکار فن نیدر مایر[II] با این گروپ پیوست. هیأت آلمانی مکتوبی از قیصر ویلیم دوم[III] عنوانی امیر حبیب‌الله‌خان با خود داشت که محتوی آن به رسمیت شناختن دولت افغانستان از جانب دولت آلمان و پیشنهاد قرارداد اتحاد و همکاری مشترک در پیشبرد عملیات جنگی بود تا از طریق افغانستان بمقابل انگلیس‌ها در هند براه افتد.[۱۲]

فرستاده ترک‌ها شخصی بود از همکاران انورپاشا بنام دگروال کاظم بیگ که فتوای شیخ‌الاسلام استانبول و نامه .عنوانی امیر را با خود داشت. در مکتوب انورپاشا

[I] Leutnant Werner Otto von Hentig, Legationssekretär
[II] Oskar von Niedermayer, Leiter der Expeditionsgruppe
[III] Kaiser Wilhem II

چهار مطلب زیر درج بود[۱۳]:

- چون سلطان عثمانی جهاد را اعلان داشته، باید امیر هم چنین نماید.
- آیا امیر عبور عساکر ترکیه عثمانی را از خاک افغانستان بسوی هند اجازت می‌دهد؟
- باید افغانستان روابط خودرا با انگلیس قطع نماید.
- امیر باید تمام ملاهای متنفذ و با رسوخ را به اعلان جهاد بگمارد

وایسرای هند لارد هوردینگ[I] از اقامت این هیأت دچار تشویش شد، اما بعد از آنکه امیر حبیب‌الله‌خان به تقاضاهای ترک‌های مسلمان و آزادی‌خواهان هندی موافقت نکرد، انگلیس‌ها مطمئن و از امیر خوشنود شدند. امیر همچنان طرح هیأت آلمانی را نه پذیرفت، زیرا با شروع جنگ جهانی اول بی‌طرفی افغانستان را اعلام کرده و مایل نبود که همچو تماس‌ها برقرار گردد.[۱۴] هیئات آلمانی عودت نمودند ولی آزادی‌خواهان هند در کابل اقامت گزیدند. عبدالحی حبیبی در مورد تفاوت نظر امیر حبیب‌الله‌خان و اعضای‌خانواده او به ارتباط پیشنهاد آلمان‌ها می‌نگارد:

«قرار اسناد که در آرشیف ملی موجود است، سردار نصرالله‌خان می‌کوشید تا آنها نروند و وعده می‌داد که قبایل سرحدی را برخلاف میل امیر برای جنگ با بریتانیا آماده خواهند ساخت. ولی اعضای هیأت به این وعده اعتبار نداده و نیدر مایر برگشت»[۱۵]

درین مقطع زمانی تناسب قوا در جهان و منطقه تغییر یافته و در منطقه نیروها مجدداً آرایش می‌یافتند. «وقوع انقلاب اکتوبر (۱۹۱۷) در روسیه نیز خطر تهدید امپریالیزم روسیه از جانب شمال را منتفی ساخته[۱۶] و از جانبی روس‌ها درگیر دگرگونی‌های اجتماعی خود بودند. انگلیس‌ها هم بخاطر مصروفیت شان در جنگ جهانی اول نمی‌توانستند هزینه یك جنگ دوامدار علیه افغانستان را تمویل کنند. همینطور حکومت نظامی در پنجاب برقرار بوده و نارضایتی در سراسر هند وجود

[I] Generalgouverneur Lord Hording

داشت و بر مسأله خلافت هم در میان مسلمانان هند هیجان‌های توسعه می‌یافت.[۱۷]

با استفاده از نظم خاص قبایل ماورای دیورند که دست پولیتکل ایجنت انگلیس را در امور داخلی قبایل کوتاه می‌ساخت، قبایل محیط مناسب برای اختفاء و فعالیت‌های مخفی آزادی‌خواهان هندی و محرکین خلافت شده بود. آنها بوسیله فعالین قبایل به مرکز افغانی در کابل معرفی می‌شدند. باغ بابر کابل مقر آزادی‌خواهان هندی بود. از آنجا آنها به اجازت نائب‌السلطنه سردار نصرالله‌خان حکومت مؤقتی شانرا در سال ۱۹۱٦ اعلان کردند.[۱۸]

درگیر شدن انگلیس‌ها با نیروهای مردمی در داخل هند و مقابله نظامی آنها با رقیب استعماری شان در اروپا، هردو موجب می‌شد که با وجود ساز و برگ بزرگ نظامی، روحیه جنگی خود را از دست بدهند. بالاثر همین انکشافات اوضاع، خوش‌بینی‌ها نسبت به سرنوشت افغانستان در نزد منورین بخصوص «حزب سری دربار» قوام می‌یافت.

سراج‌الاخبار در جهت دفاع از ترکیه موضع می‌گرفت و ذهن تعداد زیادی از اهل دربار درین استقامت معطوف شده بود. تعدادی از منسوبین دربار متمایل بودند که نه تنها به کمك مسلمانان ترك، بلکه به کمك متحدین عیسوی آن، حالت بی‌طرفی را ترك گفته و علیه انگلیس داخل اقدام شوند. ولی امیر حبیب‌الله خان که امکانات نظامی و اقتصادی خودرا ضعیف دیده و کمك آلمان نیز از فاصله دور به او مؤثر واقع نمی‌شد، ترجیح داد تا همسایگان پرقدرت شمالی و جنوبی را تحریك نکرده، بی‌طرفی خودراحفظ کند.

بدون در نظرداشت دریافت کمك آلمان‌ها، روحیه روشنفکران در سطح عالی قرار داشت. قوام یافتن خوش‌بینی‌ها و روحیات عالی، موجب سرعت حرکات سیاسی شد و سرانجام با قتل امیر در شب بیست فبروری ۱۹۱۹ در لغمان، راه برای قیام ملت علیه متجاوز خارجی گشوده شد.

۱. متن موافقتنامه سال ۱۹۰۷ دولتین روس و انگلیس در مورد افغانستان: موافقتنامه طی پنج ماده از جانب سر ارتورنیکسن سفیر انگلیس و الکساندر

ایزولسکی وزیر امورخارجه روسیه به شرح ذیل در ماسکو امضا ش:

ماده اول: حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نیت خود را راجع به عدم تغیر اوضاع سیاسی افغانستان رسماً اظهار می‌دارد. بعلاوه حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تعهد می‌کند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در طریقی صلح اعمال نماید و هیچگاه خود وسایل خصومت‌آمیزی در آن مملکت برخلاف د ولت روسیه اتخاذ ننموده و محرك دولت افغان نیز واقع نگردد. حکومت امپراطوری روسیه از جانب خود نیز اظهار می‌کند که مملکت افغانستان را خارج از منطقه نفوذ خود دانسته و متعهد می‌شود که در کلیه مناسبات سیاسی خود با این مملکت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را واسطه قرارداده و تعهد می‌کند که از فرستادن عمال خود به افغانستان خودداری نماید.

ماده دوم: حکومت بریتانیای کبیر در معاهده مورخه ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ امضاء شده در کابل، اظهار داشته است کلیه مقررات و تعهداتی که با مرحوم امیر عبدالرحمن خان منعقد داشته است برسمیت شناخته و ابداً نظر مداخله در اداره امور داخلی مملکت افغانستان ندارد متعهد می‌شود برخلاف معاهدهٔ فوق‌الذکر قسمتي از خاک افغانستان را تصرف یا ضمیمه خاك خود ننموده و از دخالت در ادارهٔ امور داخلی آن مملکت تا زمانی که بر وفق همان معاهده شخص امیر در انجام تعهداتی که با دولت اعلحضرت پادشاه بریتانیا بر عهده گرفته است، کوتاهی نورزیده خود داری نماید .

ماده سوم: مامورین روسی و افغانی که مخصوصاً برای انجام این مقصود انتخاب می‌شوند، می‌توانند در سرحد و در ایالات سرحدی برای تنظیم مسایل محلی که عاری از جنبه سیاسی باشد روابط متقابله داشته باشند.

ماده چهارم: دولتین بریتانیا و روسیه رسماً اعلام می‌دارند که در افغانستان در امور تجارتی متساوی خواهند بود و موافقت نمودند که کلیه تسهیلاتی که دربارهٔ تجارت با تجار انگلیسی و تجار هندی تبعه انگلیس در آتیه معمول خواهد شد، عیناً دربارهٔ تجارت و تجار روس نیز معمول گردد. هرگاه توسعه دامنه تجارت لزوم نمایندگان تجارتی را الزام نماید، دولتین متعاهدین با یکدیگر داخل مذاکرات لازمه خواهند

شد والبته بدیهی است که حقوق حاکمیت امیر را در نظر خواهند داشت.

ماده پنجم: این مقررات فقط زمانی بموقع اجرا گذاشته خواهد شد که دولت بریتانیا موافقت امیر افغان را به اطلاع دولت روسیه رسانیده باشد.

۲. جنگ آزادی‌بخش (۳/٦/۱۹۱۹ - ۳/۵/۱۹۱۹) :

بعد از قتل امیر حبیب‌الله خان، پسر سومی وی سردار امان‌الله در اجتماع بزرگی مورخ ۲۳/۲/۱۹۱۹ بمقابل ارگ در میدان مرادخانی کابل ظاهر شده، در برابر ملت مشتاق به آزادی و استقلال بیانیه هیجان‌انگیزی ایراد کرد که حاوی یك مشی جدید در سیاست داخلی و خارجی بود.

سردار امان‌الله رعایت و تطبیق حقوق و آزادی‌های فردی را وعده داده و استقلال کشور را اعلان کرد. اعلان استقلال در میان قبایل آنطرف سرحد و آزادی‌خواهان شور و هیجان را بمیان آورد.

متعاقب این اعلامیه قوت‌های انگلیسی با احساسات آزادی‌خواهی در سراسر هند درگیر شده و تلاش ورزیدند تا قیام‌های مسلحانه را بخصوص در پیشاور و اطراف آن سرکوب کنند. زیرا این نه تنها افغانستان بود که از سلطه شان خارج می‌شد، بلکه توسعه جنبش آزادی‌خواهی در هند، حاکمیت آنها را در آنجا نیز به خطر مواجه می‌ساخت.

شاه امان‌الله ده روز بعد از جلوس اش، کتباً از نائب‌سلطنه هند خواهان تعدیل معاهده ۱۹۰۵ افغان - انگلیس به یك تعهد متساوی‌الحقوق شد و بدون انتظار جواب نامه، منحیث یك کشور مستقل با سایر دولت ها روابط مستقلانه را آغاز کرد. همینطور بخاطر حفظ تمامیت ارضی به استقامت‌های شرق، غرب و جنوب کشور، عساکر تقویتی ارسال و قوماندانان جبهات را به شرح ذیل توظیف کرد:

الف - محاذ شرقی: سپه سالار صالح‌محمد خان وزیر دفاع قوماندان قوا و جگرن محمدگل‌خان مهمند رئیس ارکان مقرر شدند. تشکیلات قوا عبارت بود از هشت کندك شامل صنوف پیاده، توپچی و سوار با ۴۸ توپ.

پلان عمومی چنان بود که قبل از شروع عملیات قوای منظم نظامی می‌بائیست یك سلسله شورش‌ها در هند و در نقاط سرحدی براه می‌افتاد. بعد از آنکه قوای انگلیسی در گیر این شورش‌ها می‌شد، قوت‌های نظامی افغان به تعرض شروع می‌کردند.. صالح محمدخان بدون آنکه این اقدامات براه افتاده و به دو جبهه دیگر جنوبی و کندهار قوت‌های تقویتی مواصلت کرده باشد. به تعرض آغاز کرده، وارد لندی کوتل شد.

این امر باعث شد که انگلیس‌ها قوای شان را به مدخل دره خیبر سوق داده و پلان قیام پیشاور را کشف کنند. قوای نظامی انگلیس در ین جنگ از نظر کمیت و تخنیك برتری فوق العاده داشت. قوت‌های زمینی آنها با بمباردمان‌های هوائی و آتش توپخانه ثقیل همراهی می‌شد. انگلیس‌ها مقاومت شهر پیشاور را درهم کوبیده و با مواصلت قوت‌های تقویتی شان بمقابل قوای افغانی تعرض را آغاز کردند.

بمقابل این تعرض، قوماندان و رئیس ارکان قطعات افغانی از خط مقدم جبهه عقب نشینی نمودند.[۱۹] ولی با مواصلت قطعات و قوماندان‌های جدید، بخصوص مواصلت غلام‌نبی‌خان چرخی، سوق و اداره قوت‌ها دوباره انسجام یافت و نقاط عقب‌نشینی شده دوباره اشغال گردید. همچنان گروه‌های داوطلب قبایلی به حملات پراگنده بر قوای انگلیس اغاز کرده و در پیشاور علی‌الرغم سیاست اختناق انگلیس‌ها «کمیته انقلابی» بسیج گروه‌ها را برای مقاومت در دست گرفت. سربازان قبایلی با سلاح‌های شان قوماندۀ انگلیس‌ها را ناشنیده پنداشته به مقاومت کنندگان پیوستند.

در داخل افغانستان نیز قوت‌های قومی موجب تقویت خطوط عقبی جبهه و استحکام شهر جلال‌آباد گردیدند. در میدان‌های معرکه خیبر، قوای افغانی و انگلیس آنقدر نزدیك در مقابل هم قرار گرفتند که صدها عسکر قطعات پیاده دشمن به نوك برچه قوای افغانی در قسمت‌های باسول و دکه از صف محاربه خارج گردیدند. هنوز حمله دوم قوای افغانی شروع نشده بود که انگلیس‌ها در سوم ماه جون ۱۹۱۹ اعلان متارکه نمودند.

ب - محاذ غربی:

درین محاذ قبل از مواصلت قوای تقویتی و قوماندان قواء صدراعظم سردار عبدالقدوس‌خان، انگلیس‌ها بر محافظین سرحدی در سپین بولدك حمله کردند. کندك سرحدی از مواضع خویش شجاعانه دفاع کرد تا آنکه نصف افراد کندك کشته و متباقی زخمی شدند. صدراعظم عبدالقدوس‌خان در مسیر حرکت به جانب محاذ، اعلامیه استقلال را میان مردم تشریح و قوت‌های وسیع داوطلب را به دفاع از تمامیت ارضی و استقلال جلب و برای دفاع مسلحانه آماده ساخت. او بعد از مواصلت در کندهار، کفن پوشیده در پیشاپیش هزاران نفر قوای مسلح منظم و قومی بجانب سرحد غربی در حرکت افتاد. انگلیس‌ها با مشاهده عظمت قوای افغانی مواضع شان را در سرحد ترك گفتند و به مناطق چمن و کویته عقب‌نشینی نمودند. قوای افغانی دیورند را عبور و به صوب قرارگاه آنها پیشرفتند. هنوز قوای افغانی بر قوای دشمن اتش نگشوده بود که متارکه اعلان شد .

ج - محاذ جنوبی: قوای افغانی درین محاذ از جانب سپه سالار محمدنادرخان سوق و اداره می‌شد. او نیز مانند عبدالقدوس خان در مسیر راه با قبایل مختلف در تماس شده، آنها را به دفاع از وطن تشویق می‌کرد. در نتیجه، هزاران داوطلب از قبایل باشور و هلهله با قوای منظم دولتی پیوستند. قوای منظم درین محال جمعاً هشت کندک بود که شامل قطعات توپچی، پیاده و سوار بودند. در حالیکه قوای دشمن پنج مرتبه بیشتر بوده و با طیارات بمب افگن، زره‌پوش و توپخانه قوی تجهیز بود. هنوز قطعات مسلح دولتی به جبهات جنگ نرسیده و با دشمن رویاروی نشده بودند که رزمندگان قبایل مسعود و تنی حملات پراگنده شان را بر قوای لوژستیکی دشمن وارد و قشون انگلیس را در قلعه جنگی «وانه» به محاصره گرفته بودند. طبق تصمیم قوماندان عمومی محاذ، قوت‌های افغانی در استقامت‌های وزیرستان، پیوار و تل سوق شدند. هزاران رزمنده وزیر و مسعودی بر قوای مستقر و تازه سوق یافته انگلیس هجوم بردند. در استقامت وزیرستان ستون‌های پر قدرت قوای انگلیس منهدم شد و روابط قوت‌های باقیمانده زیر ضربات لاینقطع قبایل قرار گرفت.

در منطقه پیوار وضع مشابهه بوجود آمد. قوای افغانی در ظرف یکروز پیوار را بدست آورده و هنوز هم در عمق خطوط دفاعی دشمن در حرکت بودند که مطابق هدایت قوماندان عمومی جبهه از پیوار عقب‌نشینی صورت گرفت.

در جبهه تل موفقیت افغان‌ها هنوز هم درخشان‌تر بود. بعد از دو روز قلعه جنگی تل سقوط کرد و قوای افغانی بر قرارگاه انگلیسی مسلط شدند و هنوز هم در حال پیشرفت بودند که متارکه اعلان شد.

افغانها در معرکه سوم (استقلال) علی‌الرغم فقدان وسایل مخابراتی، کمبود تجهیزات نظامی، اعاشه و خدمات صحی و نداشتن سیستم منظم تشکیلاتی در برابر دشمن که به تازگی فاتح جنگ اول جهانی شناخته شده بود، فایق آمدند. اگر هماهنگی میان قوت‌ها، ایجاد شده می‌توانست و سوق واداره بصورت متمرکز دنبال می‌گردید. هکذا اگر در متارکه چند هفته دیگر تأخیر صورت می‌گرفت به یقین کامیابی‌های نظامی بزرگتر از آنچه بدست آمد، نصیب افغان‌ها می‌شد که در آنصورت سرنوشت زندگی مردمان این منطقه جهان مسیری دیگری بخود می‌گرفت.

طوریکه دیده شد قبل ازانکه قوت‌ها در دو محاذ دیگر جابجا شوند، در محاذ خیبر قوای دولتی به جنگ آغازید. و در محاذ کندهار پس از اعلان متارکه قوای اعزامی از مرکز وارد جبهه شدند. به هر حال مورال و معنویت افغان‌ها درین جنگ چه در داخل جبهه و چه در عقب آن خیلی قوی بود. قشون های ملی داوطلب نقش بزرگی را در پیروزی جنگ داشتند. آنها حتی بعد از اعلان متارکه مدت‌ها قوت‌های انگلیسی را مصروف نگه می‌داشتند.

ملت افغان به قیمت خون فرزندان رشید خود سرنوشت خودرا بدست گرفت. ولی با وجود این دست آورد بزرگ، بازهم می‌توان گفت که معاهده مورخ ۱۱ اگست ۱۹۱۹ راولپندی با آمادگی رزمی ملت افغان هماهنگ نبوده و دست‌آوردهای میدان‌های جنگ در میز مذاکره انعکاس نیافت. سلطه انگلیس‌ها همچنان بر مناطق آنطرف دیورند باقی ماند. مردمان مناطق با ارسال نمایندگان و مشران خود بارها توجه دولت امانی را به مسأله تعین سرنوشت شان جلب نمودند.

همینطور دولت افغانستان بارها این خواست آنها را با انگلیس‌ها مطرح ساخت، ولی استعمارگران برتانوی با لجاجت به این خواست برحق تن درنداده و مذاکرات را معروض خطر می‌ساختند. تا بالاخره بعد از مذاکرات طولانی معاهده مفصل که حاوی به رسمیت شناختن استقلال افغانستان بود بتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در کابل امضا شد که به معاهده صلح کابل شهرت دارد. به این ترتیب افغانستان عضو خانواده بین‌المللی و جامعه اسلامی گردید[۲۰] اما با ادامه استعمار انگلیس در آنطرف خط دیورند، راه افغانستان به آب‌های بین‌المللی گشایش نیافته، کمافی‌السابق وابسته به راه‌های ترانزیتی از طریق همسایه‌های شمال و جنوب باقی ماند.

۳ - دسایس استعماری و آشوب علیه نهضت امانی:

با پیروزی افغان‌ها در جنگ آزادی‌بخش، سیاست انزواپذیری کنار گذاشته شد و مساعی بخاطر ایجاد مناسبات با جهان خارج آغاز گردید. محمدولی‌خان ابتداء منحیث سفیر در بخارا تعین شد و بعداً وظیفه گرفت تا در رأس هیأتی به پایتخت‌های ممالک مختلف مسافرت نموده، شناسائی رسمی دولت مستقل افغانستان را از دولت‌های آنها مطالبه کند.

دولت روسیه شوروی طی اعلامیه مورخ ۲۷/۳/۱۹۱۹ خود افغانستان مستقل را به رسمیت شناخت. همسایه غربی ما (ایران) هنوز تحت سلطه انگلیس قرار داشته و نمی‌توانست با افغانستان مناسبات مستقیم سیاسی داشته باشد. روابط با این همسایه دوسال بعد ایجاد شد. «در واشنگتن هیأت ولی اهانت شده و با تأخیر از جانب رئیس جمهور هاردینگ[I] توام با شك و تردید پذیرفته شد. اما به رسمیت شناختن [افغانستان] چهارده سال به حالت تعلیق قرار گرفت.»[۲۱]

در شناختاندن دولت مستقل ا فغانستان به جهان و برقراری مناسبات افغانستان با دول مختلف جهان سفر هفت ماهه شاه امان‌الله به اروپا نقش مهم داشت. او درین مسافرت از کشورهای ایران، ترکیه، هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، بلجیم،

[I] Präsident Harding

سویس، جرمنی، بریتانیه، پولند و شوروی دیدن کرد. شاه امان‌الله می‌خواست سفری دوستانه به امریکا نماید. «اما خواهش او با یك جواب تحقیرآمیز مواجه شد. بدین معنی که: امان‌الله غیررسمی و به مصرف شخصی آنجا سفر کند. شاه می‌تواند نان چاشت را با رئیس جمهور صرف کند. شاه امان‌الله [این را] نه پذیرفت و از طریق شوروی، جائیکه یك حکومت کمونستی مشکلی دران نمی‌دید تا یك شاه آسیائی را بصورت پرجلال استقبال نماید، به وطن برگشت»[۲۲]

با به قدرت رسیدن شاه امان‌الله، عصر جد یدی از حیات دولتی و روابط بین‌المللی برای افغانستان آغاز شد[۲۳] در دورهٔ ده ساله امانی معاهدات و قراردادهای دوستی و مودت با کشورهای مختلف از جمله اتحادشوروی، جمهوری ترکیه، ایطالیه، فرانسه، ایران، برتانیه، جرمنی، بلجیم، مصر، جاپان، سویس، پولند، لیتوانیا، فنلند، چین، دولت‌های مستقل عربی و لایبریا عقد گردید.

شاه امان‌الله می‌خواست که یك فدراسیون بزرگ اسلامی مرکب از پشتون‌ها و بلوچ‌های آنطرف دیورند و مسلمانان خیوا و بخارا در تحت رهبری کابل بمیان آید. ازین جهت با وجود روابط حسنه با اتحادشوروی، نظر به خواهش امیر بخارا (سید عالم شاه) شاه امان‌الله تعدادی از نظامیان افغانی را با چهار عراده توپ و دو فیل به کمك او فرستاد که با سقوط امیر موصوف، نظامیان افغانی بدست (کمیته جوانان) در اسارت دولت جمهوری بخارا در آمدند و خود امیر در خزان ۱۹۲۰ به افغانستان پناه آورد.[۲۴] انورپاشا یکی از پان تورانیست‌های معروف[۱] کشته شد. ولی بسماچی‌ها به رهبری ابراهیم بیگ به مقاومت شان دوام می‌دادند، تا آنکه او هم در سال ۱۹۲۸ با طرفداران مسلح خود به افغانستان پناه آورد.[۲۵]

افغانستان پس از آن در قضایای داخلی بخارا و فرغانه موقف بی‌طرف اتخاذ کرد. نظامیان دستگیر شده افغانی نیز به اثر مساعی هیأت فوق‌العاده افغانی به ریاست عبدالهادی داوی رهاشدند. همینطور اختلاف نظر پیرامون جزیره، «در قد» (بین

[۱] پان تورانیزم: مجموعه، افکار و خواسته‌ها به ارتباط احیای مجدد توران بزرگ

دریای آمو) با تفاهم حل شده و شوروی‌ها جزیره مذکور را به افغانستان واگذار شدند.[۲۶]

شاه امان‌الله از یکطرف، موقف دولت اتحادشوروی را در رابطه به استقلال افغانستان استقبال کرده، علاقمند روابط نیك با آن کشور بود و از جانب دیگر بخاطر رفتار استیلا گرانه روس‌ها در آسیای مرکزی و متواری شدن امیر بخارا، آینده مناسبات شوروی‌ها را بمقابل رژیم شاهی افغانستان خوش‌بینانه نمی‌دید.[۲۷]

پس از حل اختلافات میان دولتین افغانستان و اتحادشوروی «قرارداد بی‌طرفي و عدم تعرض» میان طرفین امضاء شد.

«دولت امانی بعد از امضاء قرارداد دوستی مورخ ۲۲ فبروری ۱۹۲۱ سالانه نیم ملیون دالر سبسایدی از اتحادشوروی دریافت می‌کرد که سال‌های زیادی تادیه می‌شد.»[۲۸]

شاه امان‌الله در عرصهٔ داخلی اصلاحات وسیعی را روی دست گرفت. اولین قانون اساسی افغانستان (نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان) بتاریخ نهم اپریل سال ۱۹۲۳ مورد تصویب لویه جرگه قرار گرفته و از طرف شاه نافذ شد. رژیم شاهی مشروطه در قانون اساسی تسجیل یافت و امان‌الله‌خان لقب پادشاه را دریافت کرد. این قانون از نظر حقوقی ارزش‌های لیبرال را در خود مندرج داشت. در حالیکه تا آن‌وقت عنعنه و شریعت یگانه پایه حقوق افغانی را تشکیل می‌داد.[۲۹]

مطابق این قانون تمام اتباع از حقوق مساوی برخوردار شدند. صدها زن و مرد هزاره از یوغ بردگی آزاد و قیودات متکی بر تبعیض مذهبی در برا بر اهل هنود رفع شد. ساختار دولتی بر پایه قوای ثلاثه و مجالس مشوره در سطح حکومت مرکزی، ولایات و ولسوالی‌ها با اشتراك مساوی اعضای انتخابی و نمایندگان دولت تشکیل شد. یکصد و پنجاه وکیل انتخابی در لویه جرگه شرکت داشتند. در جلسات لویه جرگه، رای گیری سری بوده و با رأی اکثریت فیصله‌ها به تصویب می‌رسید. آزادی بیان عملاً تضمین بود.

طی سال ۱۹۲۳ چهل قانون نافذ شد و تا اخیر دوره امانی بیست و پنج قانون دیگر

نیز انفاذ یافت.[۳۰]

اولین مجموعه قانون جزاء افغانستان به نام «تمسك‌القضاة الامانیه» بسال ۱۹۲۱ زیر نظر مولوی عبدالواسع تدوین شد.[۳۱]

نظم بردگی و کار اجباری ملغی گردید.. امتیازات متنفذین محلی قطع و آنها مکلف به پرداخت مالیات شدند.[۳۲] مالیات جنسی به نقدی تبدیل و واحد پول افغانی جای روپیه را گرفت. سبسیدی در عرصه تجارت و صنایع دستی افزایش یافت و گمرکات داخلی لغو گردید. بالاثر تشویق تجارت سهم عواید گمرکی به یك بر چهار حصه عواید ملی بالا رفت. اولین شرکت تجارتی تأسیس و پلان‌های تأسیس بانک مرکزی و احداث خط آهن روی دست گرفته شد.[۳۳]

تذکره نفوس توزیع و ریفورم عسکری به مشوره مشاوران ترکی تطبیق شد. غرور ملی و شعور ملی افغان‌ها که بوسیله میرویس‌خان و احمدشاه‌بابا تبارز یافته بود. این بار توسط مدافعان مفکوره د ولت ملی وارد سیاست و فرهنگ گردید. آنها بر مفاهیمی چون احساس ملی، حاکمیت ملی، شعور سیاسی و اقتصادی تاکید می‌ورزیدند.

پایه‌گذاران این رونق سیاسی - ادبی عبارت بو دند از محمود طرزی، غلام محی‌الدین افغان، عبدالهادی داوی، میر غلام‌محمد غبار و د یگران. این شخصیت‌ها نمایندگان واقعی مفکوره یك دولت ملی و بنیان گذاران یك کلتور سیاسی ملی بودند.[۳٤]

برای بار اول پروگرام وسیع فرهنگی و رشد کلتور طرح و عملی گردید. تعلیمات ابتدائی اجباری شده مکاتب توسعه یافت. علاوه بر لیسه حبیبیه، لیسه‌های امانیه (استقلال)، امانی (نجات) و غازی برای پسران و لیسه ملالی برای دختران در مرکز تأسیس گردید. تعدادی از دختران برای تحصیل به ترکیه اعزام شدند. در هر ولسوالی یك مکتب ابتدائیه و مکاتب سیار برای کوچی ها تأسیس شد. همینطور در مرکز و ولایات، مکاتب متوسط گشایش یافت. مکتب‌های مسلکی در رشته‌های لسان، تلگراف، هنر رسامی، نجاری، زراعت، موزیك، قالین بافی، مهندسی، طب،

پولیس، تدبیر منزل، مستورات افتتاح و دارالعلوم عربی کابل و دارالمعلمین هرات گشایش یافت.

یك سینما در کابل و یك تیاتر در پغمان و کتابخانه ملی به فعالیت شروع کردند. صدها جوان افغان بغرض تحصیل به اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه اعزام شدند.

جراید هفته‌وار «ارشادالنسوان»، «اتحاد مشرقی»، «امان افغان»، «اتفاق اسلام»، «بیدار»، «اتحاد»، «ستاره افغان»، «طلوع افغان» و مجلات «معرف معارف» (آینه عرفان)، «مجله اردو»، همچنان روزنامه «امان افغان»، «ابلاغ» و «حقیقت» به نشرات شروع کردند. هکذا به نشرات غیردولتی در سال ۱۹۲۷ اجازه نشر داده شد که بر اساس آن جریدۀ هفته‌وار «انیس»، «نسیم سحر» و جریدۀ ماهانه «نوروز» به نشرات آغاز کرد. دستگاه رادیو اساس گذاشته شد و شهر کابل با برق تنویر گردید.

در مرکز و ولایات شفاخانه‌ها احداث، سناتوریم، دارالمعلمین و دارالایتام تأسیس شدند.

شاه امان‌الله و ملکه ثریا هردو شخصاً سهم انفرادی شانرا مستقیماً منحیث معلم کورس‌های اکابر سوادآموزی برای مردان و زنان انجام می‌دادند.

در عرصه نظامی هم اصلاحات اساسی بوجود آمد. مراکز تعلیمی افتتاح، قوای هوائی، دافع هوا، قوای زرهی و مخابرات بی سیم برای بار اول در اردوی افغانستان ترویج یافت. بخاطر دست‌یابی به مهارت های نظامی، طلاب عسکری به کشورهای اتحاد شوروی، فرانسه، ایطالیا و ترکیه اعزام شدند.

«مهندسان روسی برای احداث راه میان کابل و ولایات شمال افغانستان وارد این کشور شدند. سی تن از خلبانان روسی برای هدایت هواپیماهای که این کشور از شوروی دریافت داشته بود، به استخدام نیروی هوائی افغانستان در آمدند.[۳۵]

شاه امان الله می‌خواست که به تعقیب آزادی کشور، ملت افغان را از قید متنفذین و فیودال‌های محلی نیز برهاند و راه کشور را بسوی رشد اقتصادی و اجتماعی

هموار سازد. او «می‌خواست که بوسیله اصلاحات دولتی، جامعهٔ بمیان آید که تنها با دولت و مارکیت ارتباط داشته باشد.»[۳۶] یعنی رسم و رواج‌ها و متنفذین حایل میان جامعه و دولت، جامعه و بازار را کنار بزند. اما عوامل حایل به تخریب و مقاومت پرداخته و تعداد از مامورین بی‌کفایت اصلاحات را عاملانه و در عمل پیاده نتوانستند که باعث سوءتفاهمات بمقابل اصلاحات دولت گردید. و زمینه آنرا میسر ساخت که د شمن شکست خورده (انگلیس) دوباره از کمین دست بکار شود.[۳۷]

دشمن از احساسات پاک مردم بر ضد منافع خودشان و علیه وطن‌شان استفاده کرده و سوءتفاهمات را به تضاد فی مابین دولت و مردم مبدل ساخت. مخالفت علیه دولت «قسماً از بیرون تشویق، تحریك و سازماندهی گردید.» ظاهراً پول‌های فراوانی برای تبلیغات برضد امان‌الله خرج می‌شد و هیچکس نمی‌دانست این پول ها از کجا می‌آمد ... آیا چه کسی این تبلیغات وسیع و پرخرج را اداره می‌کرد؟ افغان‌ها نه پولی برای این کار داشتند و نه این کارها را بلد بودند و نه وسایل مادی مناسبی در اختیارشان بود.

در کشورهای خاورمیانه و اروپا همه عقیده داشتند که در ماورای تمام این اقدامات دستگاه پلیس مخفی انگلستان قرار دارد.[۳۸] باوجودیکه شاه امان الله به مهاجران بخارائی و ترکستانی همدردی داشته و آنها را در افغانستان پناه داد و حتی سقوط دادن امیر بخارا موجب سردی در روابط افغانستان و شوروی شده بود[۳۹] ولی آنها بالاثر تحریکات خارجی‌ها به شورشیان ضد نهضت امانی در شمال کابل علاقه گرفته و با حمایه شان از حبیب‌الله کلکانی در امور داخلی کشور میزبان مداخله نمودند. برخی از نویسندگان افغانی اخیراً در نشرات بیرون مرزی مرقوم می‌دارند که حبیب‌الله کلکانی دوشاوش بسماچی‌ها در ترکستان جنگیده بود و شخصاً با آنها علایق داشت.

اصلاحات در هنگامی براه افتاد که تشکیلات دولت مرکزی هنوز رشد کافی نیافته بود. خدمت اجباری زیر بیرق با تأخیر زیاد در لویه جرگه ۱۹۲۸ تصویب شد و هنوز درست ترویج نیافته بود. اما قبایل و مردم در محلات مسلح بودند.

نهادهای اقتصادی که تحقق اصلاحات اداری وا جتماعی از آنها مشروط بود، تا هنوز بوجود نیامده بودند. همینطور دولت هیچگونه شبکه کشف خارجی که بتواند جواسیس بیگانه و تخریبات آنها را مکشوف سازد، در اختیار نداشت. پاره‌ای از تصامیم دولت مانند قیود بر تعدد ازواج، محاکمه ملاهای قادیانی و سلفی «مشروط ساختن حق تدریس ملاها به شهادتنامه، ممنوع‌الورود قراردادن ملاهای دیوبندی، الغای مرشدی و مریدی»[۴۰]، افزایش مالیات مواشی و زمین، مکلف ساختن متنفذین محلی به پرداخت مالیات و قطع معاشات نَسَبی موجب نارضایتی برخی از مامورین وابسته به متنفذین و متعلقین نسبی دربار نیز گردیده بود. هکذا در درون حاکمیت کشمکش میان نمایندگان مشروطیت و نمایندگان اعادۀ مطلقیت شدت می‌یافت.

برخی ریفورم‌های شاه امان‌الله با آنکه در جامعه عنعنوی افغانستان جهات انطباق نداشت، اما او بدون آنکه عواقب اقدامات خودرا در نظر داشته باشد با بی‌صبری تمام و از عمق احساس وطن دوستی‌اش می‌کوشید آنرا گام به گام عملی ساخته و به زعم خودش می‌خواست خدمتی برای مردم خویش انجام بدهد. برخی از اقدامات ا و مورد تائید حتی منورین طرفدار نهضت مشروطیت هم نبود.

هم‌زمان با تصامیم عجولانه دولت، خرابکاری‌های ذهنی دشمن در محلات بالا می‌گرفت. در سال ۱۹۲۳ ملا عبدالله معروف به ملای لنگ بمقابل برخی مواد قانون جزای دولت اعتراض نموده، و زیر نام شریعت در پکتیا دست به شورش زد.[۴۱]

شبکه‌های تخریبی انگلیس نه تنها ازین شورشیان در پکتیا حمایت کردند، بلکه تحریکات مخفی‌شان را در ولایت مشرقی و حتی ولایت کابل سازماندهی نمودند. چنانچه در کابل و حومه آن تنی چند از ملاهای قادیانی و افراد وابسته به انگلیس کشف و دستگیر شدند. ناآرامی‌ها تا اندازه گسترش یافت که انگلیس‌ها فرصت را مناسب یافته و فردی را از هند بنام "عبد الکریم " منحیث پسر امیر محمد یعقوب خان داخل ولایت پکتیا نمودند. این شخص رهبری شورش جدران را بدست گرفته خود را امیر اعلان کرد (۱۹۲۳). وثیقه امارت او باگذاشتن نشان شصت از جانب

تعدادی از متنفذین جدران در نوه کوت[۴۲] ترتیب شد. تعدادی از روحانیون او را حمایت کردند. ولی با افشاء چهرهٔ واقعی او قبایل در همبستگی با دولت، وی را مجبور به فرار از وطن نمودند.

شاه امان الله خواهان استرداد عبدالکریم شد. اما انگلیس‌ها او را شخص جنایت پیشه و غیرسیاسی معرفی کرده از استرداد وی شانه خالی کردند. دولت انگلیس بخاطر مصئونیت جان او، موصوف را به برما منتقل ساخت که در همانجا از جانب آزادی‌خواهان تعقیب گردیده و به قتل رسانیده شد.[۴۳]

شورش پکتیا ضعف نظامی دولت امان‌الله را به طور عجیبی برملا ساخت و این امر او را واداشت تا به تشکیل قطعات ضربتی منجمله قطعات هوائی تقدم بی چون و چرا قایل شود.

چون برتانیای کبیر از دادن کمك سر باز زد، لذا شوروی‌ها مطرح شدند. آنها سیزده هواپیما را با ۱۲۰ متخصص بکابل فرستادند تا آمادگی عملیات ماشین‌ها را بگیرند.[۴۴]

شاه امان‌الله در حالیکه طی مسافرت هفت ماهه اش بسال ۱۹۲۸ در کشورهای مسلمان به حیث یك مجاهد بزرگ و در اروپا بحیث فاتح جنگ علیه استعمار انگلیس تقدیر می‌شد، در داخل آماج تبلیغات زهرآگین و فتنه‌گرانه انگلیس‌ها قرار گرفته بود. هنگام غیابت شاه امان الله از کشور، شایعه پخش شد که گویا وی قصد نابود کردن عنعنات افغانی را داشته، کافر و دشمن دین است. به خاطر استناد این شایعه «عکس‌های نامناسبی از ملکه ثریا در لباس‌های شب اروپائی هزاران نسخه چاپ می‌شد و در دهکده‌های افغانستان پخش می‌گشت تا بمردم نشان دهند او چگونه لباس‌های نامناسبی می پوشد.[۴۵]

چهار ماه بعد از تدویر لویه جرگه پغمان (۱۹۲۸) که در آن اضافه از هزار نفر شخصیت با نفوذ شرکت کرده بودند. «آخندزاده صاحب تگاو، حبیب‌الله کلکانی را امیر حبیب الله (خادم دین رسول‌الله) لقب داد.»[۴۶] بعضی ها معتقد اند که این لقب بار اول از جانب شمس‌الحق مجددی در جمال آغه کوهستان به او داده شده است.[۴۷] همینطور حضرت محمدصادق مجددی و برادرزاده‌اش

محمدمعصوم مجددی به اشتراک چهار صد تن علمای دینی فتوای تکفیر شاه را امضاء نموده و جهت شوراندن مردم در میان قبایل پکتیا رفتند.

آنها نه تنها به استقبال مردم مواجه نشدند، بلکه مردم خودشان را اسیر گرفته و به دولت تسلیم کردند.[۴۸] عبدالغنی‌خان قوماندان حاجی آنها را تحت‌الحفظ به مرکز فرستاد. آنها در یك محکمه نظامی به ریاست عبدالعزیزخان وزیر حربیه محاکمه شدند. نظر به تعلقات هردو مجددی با منسوبین دربار، جزای آنها به حبس ابد تعدیل گردیده، ولی تعدادی از همدستان‌شان که فاقد چنین تعلقات بودند، اعدام گردیدند.[۴۹]

در نیمه دوم ماه نوامبر قبایل شینوار شورش نموده و قصر شاهی جلال‌آباد را آتش زدند. قوت‌های که از مرکز بخاطر فرونشاندن شورش اعزام شد، قسماً به شورشیان پیوسته و قسماً از جانب آنها خلع سلاح شدند.

گرچه شاه امان‌الله از جانب آزادی‌خواهان، افسران و تعداد زیادی از سران قبایل و روحانیون که در جهاد علیه انگلیس عملاً جنگیده بودند و علت مخالفت انگلیس با شاه افغان را درک کرده بودند، حمایه می‌شد و نیز درانی‌های کندهار بخاطر (تعلق قومی) و هزاره‌ها که یوغ بردگی را از شانه آنها برانداخته بود، در جهت دفاع مسلحانه از تاج و تخت او آمادگی قاطع داشتند، ولی شاه امان‌الله خودش نخواست که بخاطر حفظ قدرت، جنگ بین‌القومی را براه اندازد. بناءً کابل را ترك گفت.

با از میان رفتن رهبر، دولت ضعیف و کنترول آن به اطراف و اکناف کشور از بین رفت و دوباره سیستم قبایلی سر از آب بیرون کرد[۵۰] و حماسه‌ئی آغاز شده به فاجعه منتهی شد. چهره ناشناخته‌ئی که مشغول دزدی و قطاع الطریقی در منطقه پروان بود از میان آشوب داخلی سر ب افراشت.

با بیرون رفتن شاه امان‌الله از کابل برادرش سردار عنایت‌الله‌خان بروز ۱۳ جنوری ۱۹۲۹ پادشاه شد. اما ساحه حاکمیت او صرف شهر کابل را احتوا می‌کرد. سردار عنایت‌الله‌خان بروزا ول جلوس‌اش هیأتی را نزد حبیب‌الله کلکانی در ده کیپك کابل فرستاد تا وی را قانع ساخته و از حمله به کابل باز دارند.«سردار عنایت‌الله‌خان

فقط ۷۴ ساعت سلطنت کرد و در نتیجهٔ ضعف دولت و قدرت شورشیان مجبور شد با حبیب‌الله باغی قراردادی ببندد تا به او اجازه دهند که با فامیلش از کابل خارج شود.»[۵۱] حضرت [محمد صادق] مجددی میان بچه سقاء حبیب‌الله کلکانی، سردار عنایت‌الله‌خان و سفیر انگلیس وساطت نموده و در نتیجه سردار عنایت‌الله‌خان با فامیل و مامورین بلند پایه‌اش ذریعه طیاره انگلیسی بسوب پیشاور پرواز کرد. عنایت‌الله‌خان از آنجا بوسیله ریل از طریق چمن به کندهار رفت که بعد از دو روز با شاه امان‌الله ملحق شد.[۵۲]

شاه امان‌الله در کندهار حامیان زیادی داشت. هزاران نفر مسلح آماده دفاع از سلطنت او بودند. ولی بخاطر جلوگیری از تشدید مخاصمت میان اقوام افغانستان، نخواست که به مساعی خود در احراز مجدد قدرت سلطنت ادامه بدهد. بناءً بمقابل اجتماع بزرگی مردم در شهر کندهار ظاهر شده، نیأت صلحجویانه خودرا توضیح، و با کمال تأثر گام بعدی خود را که باید جبراً برمی‌داشت، با قرائت این بیت واقف لاهوری خلاصه کرد:[۵۳]

جنگ تو صلح، صلح تو جنگ است
میروم تـا تو نشـــنوی دیگر نـامم
من به قربانت این چه نیرنگ است؟
اگر از نـام من ترا ننـگ اســـت

شاه امان‌الله، مردی که جنگ آزادی‌بخش افغان‌ها را بمقابل استعمار دلیرانه رهبری کرد و از همین جهت مردم به او لقب غازی داده بودند، از کشور خارج شد و بعد از اقامت مختصر در دهلی به ایطالیا رفت و در آنجا مسکن گزید. اما خاطره استقلال‌طلبی، آزادی‌خواهی و عشق او به تحول و پیشرفت افغانستان برای همیشه نزد منورین افغان جاویدان و الهام بخش خواهد بود.

چون اردوی افغان در جنگ علیه شورشیان در ولایات سرحدی مصروف بود و در کابل قطعات منظم وجودنداشت. حبیب‌الله کلکانی به سهولت کابل و ارگ تاریخی آنرا تسخیر کرد. آشوب سرتاسری گردید و برای مدت نه ماه هستی ملت افغان بالاثر اغتشاش داخلی و مداخلات دستان مخفی استعمار بریتا نیا بسوخت. منورین

و چیز فهمان زیر نام"لاتي" و ملحد بوسیله جلادان کلکانی سر به نیست شدند. دولت مستقل، ملی و مرکزی افغانستان سقوط کرد. اما خوانین و سران قبایل نتوانستند با هم متحد شوند و یا لااقل حدود تسلط خود را در برابر همدیگر محافظت کرده، آتش‌خانه جنگی را در محلات مربوط به خویش، خاموش سازند.

انگلیس‌ها هم از سرایت آشوب در ساحه تسلط شان به آنطرف مرز دیورند، دچار اندیشه بودند. دوام آشوب و موجودیت طرفداران امان‌الله منجمله چرخی که آنطرف دریای آمو نشسته بود، انگلیس‌ها را ترساند که مبادا دوباره امان‌الله بیاید[٥٤] (۵۴).«بناءً [آنها] راه برگشت نادرخان را باز گذاشته و به ایجنت‌های قبایلی وظیفه دادند که راه عبور وی و همراهانش را بگشایند.»[٥٥]

مآخذ فصل هشتم

[1] طبيبي، لطيف.«حقوق دولتي و طبعی در افغانستان»، (آلماني) انقلاب در ايران و افغانستان، سنديكات، فرانكفورت ۱۹۸۰ صفحات ۲۳۸ - ۲٤۰
[2] ناظمی، لطیف«ادبیات جدید در زبان دری»، (آلمانی) موسسه روابط بین‌المللی، جلد ٥٤، شتوتگارت ۱۹۷۷ صفحه ۱۵
[3] حبيبي، عبدالحي .«جنبش مشروطیت در افغانستان»، کابل، ۱۹۸٤ صفحات ٦ - ۸
[4] پوهنیار، سید مسعود. «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان»، جلد اول، پیشاور، ۱۹۹٦ - صفحات صفحات ۳۷ - ۳۸
[5] غبار، میر غلام‌محمد .«افغانستان در مسیر تاریخ »، کابل، ۱۹٦٥ صفحات ۷۱۸ - ۷۱۹
[6] دولت آبادی، بصیر احمد.«شناسنامه احزاب و جمعیت‌های سیاسی افغانستان»، تهران ۱۹۹۲ صفحه ۳۷۲
[7] حبيبي، عبدالحی، همانجا، صفحات ۱٤ - ٤۹
[8] حبیبی، عبدالحی، همانجا صفحه ۱۲۷
[9] غبار، میر غلام‌محمد . همانجا صفحات ۷۲٤ .۷۲٦
[10] حبيبي، عبدالحی. همانجا، صفحه ۷۷
[11] کلیفورد، مری، لوئیس. «افغانستان: سرزمین و مردم آن»، دری)، ترجمه مرتض اسدی، تهران، ۱۹۹۳ صفحه ۱۷۵
[12] مجله شپیگل، شماره (٦)، فبروری ۱۹۸۰ صفحه ۱۳۳
[13] حبيبي، عبدالحی. همانجا، صفحات ۸٤ - ۸۹
[14] مصئون، غلام سخی.«روابط بین‌المللی افغانستان»، کابل، ۱۹۷٥ صفحه ۲۱
[15] حبيبي، عبدالحی. همانجا، صفحه ۹۲
[16] کلیفورد، مری لوئیس، همانجا، صفحه ۱۷٦
[17] نهرو، جواهر لعل.» نگاهی به تاریخ جهان) دری) جلد دوم، ۱۹٦۷ صفحات ۱٦٦۲ - ٦۳
[18] حبيبي، عبدالحی. همانجا، صفحات ۸۱ و ۹۳
[19] غبار، میر غلام‌محمد ، همانجا، صفحات ۷٥۸ - ۷٥۹
[20] مصئون، غلام سخی. همانجا، صفحات ۳۱ - ۳۳
[21] - بولادا، لیون .ب. «افغانستان و ایالات متحده امریکا »، میدل ایست ژورنال، شماره (۳٥)، ۱۹۸۱ صفحه ۱۷۹
[22] بولادا، لیون ب. همانجا، ۱۷۹
[23] شواگر، یوزف.«الکشاف افغانستان منحیث دولت و روابط بین المللی آن» لایپزیك، ۱۹۳۲ صفحه ٦۱
[24] غبار، میر غلام م محمد. همانجا، صفحات ۷۸٤ - ۷۸٥
[25] شهرانی، عنایت الله، کاروان، شماره (۳۱)، ایالات متحده امریکا، جولائی ۱۹۹٦ صفحه ٦
[26] غبار، میر غلام‌محمد . همانجا، صفحه ۷۸۷
[27] تولو، گونتر / ویهه‌هانس یورگین، همانجا صفحه ۱۱۸.
[28] تولو گونتر / ویهه‌هانس بورگین، همانجا صفحه ۱٦۳

[۲۹] مولت من، گیرهارد «انکشاف قانون اساسی در افغانستان ۱۹۰۱- »۱۹۸۱ ، موسسسه آلمانی برای شرق، هامبورگ ۱۹۸۲ صفحه ۲۸
[۳۰] مولت من، گیرهارد، همانجا صفحه ۱۱
[۳۱] طبیبی، لطیف. همانجا، صفحه ۲٤۰
[۳۲] مولت من، گیرهارد. همانجا، صفحه ۱۱
[۳۳] روبین، برنیت «از هم پاشیدن افغانستان» نشرات پوهنتون بله، کانیك تیکت، ۱۹۹۵ صفحه ۵۵
[۳٤] شپون، سعدالدین اشرف غنی «ادبیات مدرن در پشتو»، (آلمانی) موسسسه برای روابط خارجی، جلد سعدالدین ٥٤ شتوتگات، ۱۹۷۷ صفحه ۳۷
[۳۵] کلیفورد، مری، لوئیس. همانجا، صفحه ۲۰۱
[۳٦] روبین، برنیت. همانجا، صفحه ٥٦
[۳۷] مولت من، گیرهارد. همانجا، صفحه ۱۲
[۳۸] نهرو، جواهر لعل. همانجا صفحات ١٦٦٥ - ١٦٦٦
[۳۹] وختر، یوهانیس. «انکشاف روابط افغان - شوروی تا سال ۱۹۷۸ »، حمله استراتیژیك - مثال افغانستان، جلد اول، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس ۱۹۹۱ صفحه ۳٤
[٤۰] ادمك، لودویگ «مسایل خارجی افغانستان در وسط قرن بیست» پوهنتون اریزونا، ۱۹۷٤ صفحه ۱٤۳
[٤۱] غبار، میر غلام‌محمد . همانجا، صفحه ۸۰۷
[٤۲] ستیواردت، ریا تالی.» اتش در افغانستان: ۱۹۱٤ - ۱۹۲۹، نیویارك ۱۹۷۳ صفحات ۲٦٥ - ۲٦٦
[٤۳] ستیوارت، ریا تالی. همانجا، صفحات ۲۸۳ - ۲۸۵
[٤٤] وختر، یوهانیس. همانجا، صفحه ۳٤
[٤٥] نهرو، جواهر لعل، همانجا، صفحه ١٦٦٥
[٤٦] روبین، برلیت. همانجا صفحه ٥٦
[٤۷] مجددی، شاه‌آقا. «امیر حبیب‌الله خادم دین رسول الله» صفحات ۱٤ - ۱٥
[٤۸] بولادا، لیون ب.» ریفورم و شورش در افغانستان ۱۹۱۹ - ۱۹۲۹، پوهنتون کورنیل، نیویارك ۱۹۷۳ صفحه ۱۲۸
[٤۹] غبار، میر غلام‌محمد . همانجا، صفحه ۸۱۷
[٥۰] روبین، برلیت ر. همانجا، صفحه ۰۸
[٥۱] توکلي، احمد.«افغانستان »، پوهنتون تهران، تهران، ۱۹٤۸ صفحه ۲۸
[٥۲] پولادا، لیون ب. همانجا، صفحه ۱۷۷
[٥۳] حبیبي، عبدالحی. همانجا، صفحه ۱۷۱ - ۱۷۲
[٥٤] دوپری، لوئیس.«افغانستان»، پوهنتون برینسیتون، لیوجرسي، ۱۹۷۳ صفحه ٤٥۸
[٥٥] روبین، برنیت ، همانجا، صفحه ۰۸

فصل نهم برگشت جنرال نادرخان از مهاجرت

۱- شورش‌ها و هرج و مرج داخلی:

جنرال نادرخان تا هشتم فبروری ۱۹۲۹ با دو برادرش محمدهاشم‌خان و شاه‌ولی‌خان در جنوب فرانسه اقامت شخصی داشت.

موصوف در هند برتانوی بزرگ شده است. فامیل او از جمله مهاجرانی بودند که بعد از مرگ امیر عبدالرحمن‌خان اجازۀ عودت به وطن را دریافت کردند. نادرخان در دربار امیر حبیب‌الله‌خان به رتب عالی نظامی نایل آمد و بسال ۱۹۱۲ بخاطر موفقیت در برابر شورش منگل، نائب‌سالار و دوسال بعد سپه‌سالار شد. او در تحت زعامت شاه امان‌الله میان سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۴وزیر حربیه بود. سپس بخاطر مخالفت‌های پنهانی با پالیسی‌های دولت، جنرال نادرخان و برادرانش از حلقه اولی دربار بیرون رانده شدند. جنرال نادرخان بسال ۱۹۲۴ به حیث وزیرمختار در پاریس توظیف شد که تا سال ۱۹۲٦ دران پست باقی مانده و بعد از آن ظاهراً به دلایل مریضی استعفاء کرده و در جنوب فرانسه اقامت گزیده و زندگی شخصی داشت.[۱]

او در جریان جنگ داخلی، غرض برگشت به وطن از سفارت انگلستان در پاریس ویزه ترانزیت اخذ و ذریعه کشتی به صوب هندوستان حرکت کرد که به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۲۹ به بمبی مواصلت ورزید. در بمبئی حضرت فضل‌عمر مجددی که قبلاً در آنجا به حالت تبعید بسر می‌برد، با موصوف یکجا شد. نادرخان دو روز بعد، پس از ملاقات با نمایندگان انگلیس و برخی از مسلمانان هند عازم پاره چنار، جائیکه برادر دیگرش شاه‌محمودخان انتظار شان را داشت، گردیدند.

شاه‌محمودخان در اواخر دورۀ اغتشاش از جانب حبیب‌الله کلکانی در پست ریاست تنظیمیه در جنوبی منتصب شده بود.[۲] موصوف ترك وظیفه نموده و آماده همکاری با برادران شد. جنرال نادرخان با دو برادرش شاه‌محمودخان و شاه‌ولی‌خان بتاریخ هشتم ماه مارچ از طریق جنوب داخل افغانستان شده و

هاشم‌خان را به استقامت مشرقی فرستادند.[۳]

انگلیس‌ها راه برگشت نادرخان را از میان قبایل تحت کنترول شان مفتوح گذاشته و از همبستگی قبایل آنطرف سرحد با نادرخان ممانعت نکردند. همزمان با برگشت نادرخان از سمت جنوبی، از استقامت شمالی و غربی کشور، مساعی دیگری به رهبری شخصیت‌های طرفدار امان‌الله در جریان بود. آنها نیز می‌خواستند تا قدرت کلکانی را سرکوب نموده، نظم و امنیت را در مملکت قایم سازند. به همین ملحوظ شجاع‌الدوله وزیر مختار حکومت امانی در لندن، از طریق شوروی وارد هرات شده بود. با ورود مذکور اوضاع در هرات آرامش یافت. ولی در وسط ماه می جنرال عبدالرحیم‌خان کوهستانی که قبلاً با قوای تحت قومانده خود به کلکانی پیوسته بود، از طریق مزار شریف به هرات حمله کرد.[٤]

حمله جنرال کوهستانی و تبلیغات روحانیون مخالف شاه امان‌الله در قوای طرفدار شجاع‌الدوله تزلزل ایجاد کرده، موجب تشتت و عدم همکاری با موصوف گردید. شجاع الدوله اوضاع را نامساعد یافته، از مقاومت منصرف شده و به خارج رفت.

همینطور از استقامت شمال، غلام‌نبی‌خان چرخی که قبلاً در ماسکو سفیر بوده، خود و برادرانش از جمله طرفداران جدی شاه امان‌الله محسوب می‌شدند، با یك لشکر مختلط که تعلیم یافتگان افغانی مقیم خارج در آن شامل بودند، با عبور از دریای آمو وارد شهر مزار شریف شد.[٥]

یوهانیس وختر محقق روابط افغان - شوروی و هانس یورگن ویحه[۱] نویسنده کتاب«نقش پای سرخ در شرق» معتقد اند که در ترکیب این لشکر مختلط یك قطعه هزار نفری اردوی سرخ نیز موجود بود. چرخی مزار شریف را تسخیر کرد و در جنوب مزارشریف طرفداران دیگری را با خود ملحق نموده، آمادگی پیشرفت بصوب کابل داشت.[٦] در مسیر حرکت چرخی بطرف کابل قوت‌های طرفدار حبیب‌الله کلکانی که عمدتاً از مهاجران ازبیکی و ترکمنی تشکیل شده بودند، موضع گرفته و منحیث مانعی بر سر راه عبور قوت‌های چرخی قرار داشتند. در همین موقع، چرخی

[۱] Johannes Wachter, Hans - Jurgen Wiehe

مکتوبی از شاه امان‌الله دریافت کرد. او درین مکتوب از موصوف تقاضا کرده بود که جنگ را قطع کرده و موجب خون ریزی ناحق نشود.[۷]

هنگامی که غلام‌نبی‌خان چرخی در شمال کمین می‌گرفت، رقیب دیگرش در جنوب تلاش داشت تا کابل را فتح کند. این رقیب جنرال نادرخان و برادرانش بودند که از جنوب بکابل برمی‌گشتند. قوای چرخی هنوز در حال آمادگی برای پیشرفت بود که ناگهان بطرف رود آمو عقب نشيني نمود. دلیل آن آگاهی چرخی از تصمیم نهائی شاه امان‌الله مبنی بر انصراف قطعی او از سلطنت افغانستان بود.

غلام‌نبی‌خان چرخی که برای برگشت شاه امان‌الله وارد معرکه شده بود، پیام ارسالی (از دهلی) او را به طرفدارانش ابلاغ و یکجا با قوای معیتی خود به خاك اتحادشوروی برگشت. بعد از آن ماسکو هم در کشمکش داخلی افغانستان موقف بی‌طرفانه اتخاذ نمود. شوروي‌ها بعد از سقوط حبیب‌الله کلکانی سعی کردند، تا هر چه زودتر رژیم جدید را به رسمیت بشناسند.[۸]

از استقامت جنوب قوت‌های قبایلی و قومی از هردو طرف نوار سرحدی جلب گردیده و بخاطر سوقیات آمادگی گرفته می‌شد. قوت‌های تدارک شده به قوماندانی شاه‌محمود خان بار اول در لوگر (۲۸) اپریل و بار دوم در گردیز (ماه جون) بمقابل قوای کلکانی شکست خوردند[۹] تا آنکه قوماندان قوای ده هزار نفری کلکانی موسوم به جنرال محمدعمر (مشهور به سور جرنیل) علی‌الرغم دست‌آورد نظامی خود تغییر موضع داده و مخفیانه به نزد همکار سابق خود، جنرال نادرخان شتافت. با فرار جرنیل بی‌نظمی در قوای طرفدار کلکانی بمیان آمد و در نتیجه نادرخان توانست این بار به همکاری قوم وزیر و به قوماندانی شاه‌ولی‌خان، راه خود را بطرف کابل بگشاید.

نادرخان در بازگشت به وطن، سوال تاج و تخت را مطرح نکرده و چنان وانمود می‌کرد که گویا منحیث يك افسر وظیفه‌شناس بغرض ختم اغتشاش و اصلاح وضع وارد میدان شده است. با طرح چنین پالیسی نادرخان توانست که حمایت حلقات وفادار به امان‌الله خان و حتی مسلمانان هند را بخود جلب کند. شعارها و خواسته‌های نادرخان در جریده هفته وار «اصلاح» منعکس می‌شد. اولین شماره

اصلاح در هفتم اگست ۱۹۲۹ در پکتیا منتشر شد.

جواهر لعل نهرو صدراعظم فقید هند در مورد موفقیت جنرال نادرخان می‌نگارد: «نادرخان درین ماجرا به نفع خودش عمل کرد و موقعی که پیروز شد شخصاً به نام «نادرشاه» سلطنت را به عهده گرفت. بازهم شورش‌ها و آشفتگی‌های در کشور اتفاق افتاد. اما چون نادرشاه نسبت به انگلیس‌ها دوست بود و از ایشان کمك میگرفت، حکومتش ادامه یافت و حکومت بریتانیا مبلغ هنگفتی بدون سود به او وام داد و اسلحه و مهمات برایش تهیه کرد.[۱۰]

نیروهای طرفدار نادرخان از استقامت جنوب وارد شهر کابل شدند و در نتیجه قوای حبیب‌الله کلکانی شکست خورد و خودش به کوهدامن فرار کرد. بعد از تسلط بر اوضاع، نادرخان از جانب جرگه که در آن سردسته‌های مسلح هم رکابش، وزنه تعین کننده داشتند به تاریخ ۱۵/۱۰/۱۹۲۹ منحیث پادشاه برگزیده شد.[۱۱]

نادرشاه توانست که حبیب الله کلکانی و یارانش را بوسیله افراد میانجی با تعهد کتبی در قرآن عظیم‌الشان که حاوی عفو و اعطای منصب به آنها بود، بکابل احضار کند. همینطور برخی از چهره‌های شناخته شده طرفدار کلکانی که نمی‌خواستند مفروریت آنها موجب تجاوز بر خانواده‌ها و دهات‌شان شود، خود را بدولت جدید تسلیم کردند. اما برخلاف تعهدات قبلی، ظاهراً بنا به درخواست مدعیان حق‌العبدی (سوال حق‌الله و حق‌العبد از جانب سردسته های مسلح هم‌رکاب نادرشاه مطرح شد) حبیب‌الله کلکانی با شانزده نفر همدست دیگرش در عصر روز اول می۱۹۲۹ در زیر دیوار ارگ بدون حضور در محکمه شرعی اعدام شدند.[۱۲]

اعدام این گروه که به اثر وساطت روحانیون با اعتبار و موافقهٔ قبلی نادرخان به رژیم جدید تسلیم شده بودند، نقطهٔ اعتبار دولت را لطمه زده و موجب اشتعال مجدد خشم در میان طرفداران حبیب‌الله کلکانی گردید.

ضعف دیگر رژیم، چور و چپاولی بود که از جانب مدافعان مسلح رژیم صورت می‌گرفت. در مرحله انتقال قدرت، منازل شخصی مردم در کابل و پروان از طرف ملیشای طرفدار نادرشاه بغارت برده شد. آنها زنان زیادی را از منطقه پروان اسیر

گرفته و با خود بردند. عمارات دولتی و تعداد از سفارتخانه‌ها را چپاول کردند.[۱۳] نادرخان که امکاناتی مالی برای پاداش خدمات ملیشه‌های قومی و سر دسته‌های آنها را در اختیار نداشت و نیز نمی‌خواست آنها را به مقامات دولتی منسوب نماید، حالت سکوت را در برابر چپاول ایشان اختیار کرد.

رژیم جدید در اوضاع و شرایط بغرنج سیاسی و اقتصادی که اثرات دورهٔ اغتشاش در آن بازتاب می‌یافت، بمیان آمد. خزاین دولت تاراج شده بودند و افراد تشنه چپاول در کنار دولت قرار داشتند. اساسات نظام دولتی در مراکز و محلات بهم خورده و نخستین وظیفه حکومت همانا اعاده نظم و ایجاد یك دولت مرکزی مقتدر در کشور بود.[۱۴]

گرچه قدرت نادرشاه نسبتاً سریع در مملکت گسترش یافت، ولی مبارزه او بمقابل وفاداران شاه امان‌الله و سرکوب شورش‌های محلی در کوهستان، مشرقی و کوچی‌های ولایت پکتیا تا پایان زندگی‌اش ادامه داشت.

در ماه می ۱۹۳۰ شینواری‌ها بطرفداری شاه امان‌الله شوریدند و دو ماه بعدتر (جولای ۱۹۳۰) اهالی کوهستان به رهبری پردل به پا خاسته، ولی شکست خوردند. پردل در جنگ کشته شد. در اکتوبر ۱۹۳۳ شورشی در ولایت پکتیا شکست خورد و رهبر آن لیونی فقیر خود را تسلیم کرد.[۱۵]

در ۲۱ جولای ۱۹۳۲ روزنامه اصلاح خبر داد که میان نادرخان و صدیق چرخی نامه‌های تبادله شده است. به تعقیب این مکاتبات، غلام‌نبی‌خان چرخی یکجا با شاه‌ولی‌خان وارد کابل شدند و از آنها پذیرائی مفصل صورت گرفت...

طی همین سال جنبش خدائی خدمتگار در سرحدات ناآرامی‌های را بوجود آورده و شعارهای بطرفداری از شاه امان‌الله را بلند کرد. شاه‌محمودخان از منطقه بنو گزارشی را بدست آورد که از دست داشتن غلام‌نبی‌خان چرخی در آن ناآرامی‌ها حکایت می‌کرد.[۱۶] نادرشاه این شایعات را اساس محکومیت فامیل چرخی قرارداده، غلام‌نبی‌خان چرخی را احضار و پس از گفت و شنود عتاب‌آمیز دستور قتل اورا في‌المجلس صادر کرد.

مشابه این برخورد خشن بمقابل طرفداران برجسته شاه امان‌الله، از جمله محمدولی‌خان وکیل سلطنت و چهره‌های شناخته شده جنبش «جوانان افغان» مانند عبدالرحمن لودین و دیگران دنبال شد.

اهالی کوهستان بخاطر تعلقات گذشته شان با حبیب‌الله کلکانی و هزاره‌ها نسبت ممنونیت‌شان از شاه امان‌الله که آنها را از ظلم بردگی نجات داده بود، آماده پذیرش رژیم جدید به رهبری نادرشاه نبودند. اختلاف اپوزیسیون و سلطنت وقتی به اوجش رسید که نادرشاه به روز ۸ نوامبر ۱۹۳۸ (سالروز مرگ غلام‌نبی‌خان چرخی)* حین توزیع جوایز به شاگردان ممتاز مکاتب امانی و لیسه استقلال هدف آتش یکی از متعلمین بنام عبدالخالق قرار گرفت.[۱۷] انتقام چرخی در همین جا پایان نیافت، بلکه محمدعزیزخان یکی دیگر از برادران نادرشاه را که سفیر افغانی در برلین بود، نیز مورد اصابت گلوله‌یی یکی از محصلین افغانی بنام سیدکمال قرار داد.

نحوه برگشت نادرشاه و اتخاذ سیاست‌های داخلی و خارجی او در میان منورین شك و تردیدی را در زمینه روابط او با انگلیس‌ها بوجود آورده بود. «گرچه نادرشاه در رابطه به شایعه کمك انگلیس‌ها به او یکبار در جلسه شورای ملی موضعگیری نموده و آنرا با این استدلال رد کرد: من قدرت خودرا از قبایل گرفتم و کمك انگلیس‌ها بمن بعد از تعین من بحیث پادشاه صورت گرفته است.»[۱۸] اما واضح است که در آن حال و احوال هیچ کسی قادر به گرفتن قدرت نمی‌شد تا موافقت انگلیس‌ها را با خود نمی‌داشت.

با مرگ نادرشاه یگانه پسرش (محمد ظاهرشاه) که تازه ۱۹ سال داشت و بر طبق قانون اساسی ولیعهد شاه بود. از جانب برادران نادرشاه به تخت شاهی نشانده شد.[۱۹]

با جلوس ظاهرشاه در شیوهٔ اداره مطلقه تأثیری رونما نشد. زیرا کمافی السابق

* سرگذشت تأثرآور خانوادهٔ چرخی در کتاب «از خاطراتم» نوشته خالد صدیق چرخی بیان و این کتاب از جانب انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال همگانی و لینک دسترسی به آن در اخیر این کتاب گذاشته شده است.

شخص متنفذی چون سردارهاشم‌خان (کاکای شاه) زمام امور را منحیث صدراعظم بدست داشت و تا سال ۱۹۳۷ سلطنت مطلقه را رهبری کرد. سپس جای خودرا به کاکای دیگر شاه، شاه‌محمودخان خالی کرد که تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت.

شاه‌محمودخان در روش دولت تغییر آورده و سیاست نرمش و انعطاف را بمقابل مردم در پیش گرفت. همینطور کوشید تا روابط بین‌المللی افغانستان را فعال ساخته و کشور را از حالت انزوا بیرون سازد. این موضوع در فصل یازد هم مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲ - تحکیم مجدد قدرت مرکزی در همکاری با متنفذین محلی

رژیم نادرشاه با محدودیت‌های کثیرالجوانب مالی، اداری، نظامی و سیاسی مواجه بود که عامل پیدایش هر یك آنها از هم فرق داشتند. در جریان دورهٔ اغتشاش خزاین دولتی چپاول شده و جریان تولید و تجارت اموال متوقف گردید. گام نخست که بائیست از جانب دولت برداشته می‌شد، احیای مجدد ذخایر دولتی بود. یگانه راه رفع این معضله جمع‌آوری اعانه از ثروتمندان و جلب کمك خارجی بود. قدرت‌های رقیب انگلیس و شوروی بدرخواست رژیم نادرخان پاسخ مثبت داده، بخاطر احیای مجدد سیاست پولی دولت کمك نمودند. «کمك ۱۷۵ هزار پوند سترلنگ انگلیس‌ها»[۲۰] و «طلاهای سبسدی شده به ارزش یك ملیون دالر از اتحاد شوروی»[۲۱] اساس ذخایر پولی دولت را تشکیل داد. تحصیل گمرك از تجارت خارجی یگانه منبع عایداتی دولت بود.

عرصهٔ تجارت خارجی می‌بائیست از دست دراز تاجران هند برتانوی بیرون کشیده می‌شد. بنابران دولت کار تشویق و حمایت تاجران عمدهٔ افغانی را که توان رقابت با تاجران هندی را داشتند، روی دست گرفت. آن تاجرانی که به این امر موفق شدند، عبارت بودند از عبدالمجید زابلی، شیرخان ناشر و عبدالعزیز لندنی.

در سال ۱۹۳۱ کوشش شد تا با تعین تعرفه‌های گمرکی، عواید گمرکات افزایش یابد. در تعین تعرفه‌های گمرکی میان اموال لوکس و ضروری تفریق نشده و دولت بیشتر

متوجه افزایش مجموعی عواید گمرکی بود. زیرا دو بر سه حصه عواید دولت ازین مدرك و یك بر سه حصه متباقی از محصول مواشی، مالیات مستقیم و عواید صکوك بدست می‌آمد.[۲۲] نادرشاه نمی‌خواست که با افزایش مالیات مواشی و زمین، متنفذین محلی را آزرده ساخته و اشتباه شاه امان‌الله را تکرار کند. بناءً دولت بیش از همه متوجه عواید گمرك و کمك منابع خارجی بود.[۲۳] نه تنها تأثیرات جنگ داخلی، بلکه بحران جهانی و سیاست قیمت گذاری کشورهای پیشرفته صنعتی بر اقتصاد ضعیف افغانستان اثرات ناگوار از خود به جا می‌گذاشت. افغانستان در بدل قره قل و سایر اقلام عنعنوی که هفتاد فیصد صادرات افغانستان را تشکیل می‌داد، بمقایسه سال ۱۹۲۸ صرفاً پنجاه و پنج فیصد آنرا بدست آورد.[۲۴]

سهم تجارت با اتحادشوروی طی سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۵ به هفت فیصد می‌رسید. این رقم در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ به هفده فیصد رشد کرد. سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۹ این سهم به بیست و چهار فیصد افزایش یافت.

با آغاز جنگ جهانی دوم تجارت با شوروی سقوط کرد و تمام واردات و صادرات از طریق هند برتانوی اجراء می‌شد تا آنکه بعد از ختم جنگ، دولت‌های پاکستان و هندوستان جانشین آن شدند. تغییرات در نیم قاره عامل دیگری بودند که دوباره بر افغانستان و مناسبات آن با شوروی، اثر می‌گذاشت.[۲۵]

در سال ۱۹۳۳ بانک ملی به سرمایه مختلط دولتی و شخصی بشکل سهامی به ریاست عبدالمجید زابلی تأسیس شد. زابلی هنگام اقامتش در ماسکو با سردار محمدهاشم خان که در آنوقت سفیر افغانی در اتحادشوروی بود، روابط دوستانه داشت. پس از برگشت به وطن مساعدت‌های بخصوص مالی منجمله قرضه های دولتی برای زابلی و شرکای نزدیکش از جانب محمدهاشم‌خان که اکنون مقام صدارت را عهده دار گردیده بود، کارسازی شد. زابلی مشابه چنین مساعدت‌ها را قبلاً از جانب دولت اتحادشوروی نیز دریافت کرده بود. بانك ملی به زودی بخش اعظم تجارت خارجی را در کنترول خود در آورده و صدور اجازه‌نامه‌های تجارتی به موافقه این بانک مشروط ساخته شد.

در تحت رهبری بانك ملی ۳۰ شرکت تجارتی به سرمایه نود ملیون افغانی طی

سالهای ۱۹۳۷- ۱۹۳۹ تأسیس شد. این سرمایه طی سال‌های ۱۹۳۸- ۱۹۳۹ به مبلغ ۲۹۲ ملیون افغانی بالا رفت.[۲۶] دولت بسال ۱۹۳۰ عایدات و سهم خودرا از بانک ملی واپس گرفته و دافغانستان بانك (بانك مركزی) را تأسیس کرد. تأسیس دافغانستان بانک تا اندازه‌یی کنترول دولت را بر تشبثات نوظهور صنعتی و شرکت‌های تجارتی بوجود آورد. متعاقباً سرمایه‌گذاری‌های خارجی از کشور رانده شدند.

طی سال‌های ۱۹۳۰ رقابت‌های بریتانیا، جرمني، ایطالیا، جاپان و امریکا در عرصه تجارت با افغانستان تشویق شد، که از آن میان آلمان نقش عمده را احراز کرد.[۲۷]

سیاست اقتصادی که از جانب نادرشاه طرح و تا سال ۱۹۵۳ ادامه داشت، به نظر تحلیل گران می‌تواند منحیث اقتصاد آزاد یا لسه فیر اکونومی[۱] ارزیابی شود. طی این مدت حکومت نمی‌خواست که کنترول دولت را بر سرمایگذاری‌های شخصی ایجاد کند. البته همه توجه درین جهت معطوف بود که پیشرفت اقتصادی بدون اخلال هرگونه سیاست‌های داخلی دنبال گردد.[۲۸]

در دورهٔ اغتشاش نه تنها خزاین دولتی غارت شده بودند، بلکه غارت سلاح‌های دولتی و قرار گرفتن آن در دست قبایل و متنفذین محلی مشکل دیگری بود که امنیت را در سراسر کشور به مخاطره انداخته و اوتوریته دولت را محدود می‌ساخت. نادرشاه بخاطر تسلیح اردوی نوبنیاد افغانستان، ده هزار میل تفنگ در سال ۱۹۳۰ از دولت انگلیس بدست آورد. همینطور پنج‌هزار میل تفنگ دیگر را از انگلیس‌ها و شانزده هزار میل تفنگ از فرانسوی‌ها با مقدار مجموعی ۲/۳ ملیون مرمی خریداری کرد.

به اساس کریدیت که در زمان شاه امان‌الله قبلاً دولت جرمنی متعهد شده بود، جرمن‌ها پنجهزار تفنگ و نیم ملیون مرمی بدولت افغانستان واگذار شدند.[۲۹]

بخاطر تعلیم وتربیه افسران، مکتبی بنام احضاریه تأسیس و بیش از چهل هزار سرباز شامل قوای مسلح گردیدند. با احیای مجدد اردو، اوتوریته از بین رفتهٔ دولت

[۱] Laissez faire Ökonomie

تا اندازه‌یی دوباره احیاء شد و کشور از نظر تقسیمات ملکی به نه ولایت تقسیم گردید.

در دورهٔ اغتشاش وضع صحی رقت‌آور بود. حکیم‌ها دست به عملیات می‌زدند، موسسات تعلیمی و مکاتب مسدود بودند. اما نادرشاه علی‌الرغم وابستگی اش با قبایل و روحانیون محافظه کار که منحیث مانع در راه مدرنیزه شدن جامعه قرار داشتند، گام‌های نخستین را در عرصه‌های معارف و صحت برداشت که می‌توان از تأسیس شفاخانه علی‌آباد، گشایش مکاتب پسران، افتتاح پوهنځی طب به کمك ترك‌ها و فرانسوی‌ها را بسال ۱۹۳۲ نام برد.[۳۰] اما کمبود منابع مالی، اقدامات دولت را درین بخش و سایر عرصه‌های ضروری و حیاتی محدود می‌ساخت.

تعهد نادرشاه در برابر قبایل جنوب که او را در احراز قدرت یاری رسانیده بود ند، صلاحیت‌های حکومت مرکزی را بمقابل آنها محدود می‌ساخت. نادرشاه نمی‌توانست پاداش خدمات آنها را از خزینه دولت تادیه کند. زیرا طوریکه قبلاً تذکر رفت، این خزاین به غارت رفته بودند. بناءً در برابر چور و چپاول آنها در کابل و ولایت پروان اغماض نموده، با دادن القاب افتخاری نظامی و معافیت از سپری نمودن خدمت زیر بیرق، سردسته های مسلح قبایلی را تسکین داد.

ترکیب محافظه‌کارانه دولت عاملی بود که حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود می‌ساخت. برادران و سایر اعضای خانواده شاه پست‌های مهم دولتی را در دست داشتند که بالاثر نقش آنها «ماهیت خانوادگی رژیم» بر سیستم اداری دولت سایه می‌افگند. این ترکیب امکان تبارز نظریات اصلاحی را در دولت و جامعه خفه می‌نمود. زیر تأثیر ترکیب محافظه‌کارانه دولت قانون اساسی جدید بنام «اصول اساسی دولت علیای افغانستان» شامل یکصد و ده ماده در شانزده فصل بتاریخ ۳۱ اکتوبر ۱۹۳۱ مدون شد. درین قانون از کلمهٔ مشروطیت تذکری در میان نبوده و رژیم بیشتر خصلت قبایلی، مطلقه و موروثی داشت. با شناختن مذهب حنفی منحیث یگانه مذهب رسمی، آزادی‌های مناسك سایر مذاهب به حالت غیرعلنی درآمد. انحصار نشرات به دولت تعلق گرفت و حق رأی تنها به مردها داده شد. پوشیدن چادری برای زنان حتمی شد و مکاتب مفتوحه قبل از

اغتشاش برای دختران مسدود گردید.[۳۱]

مطابق قانون اساسی فرصتی برای آزادی بیان و اجتماعات داده نشده، محاکم مدنی لغو و حق دفاع در محاکم به متهم پیش‌بینی نگردیده بود. مخالفان رژیم و مشروطه‌خواهان بدون محاکمه به حبس‌های نامحدود و یا اعدام محکوم می‌شدند.

گرچه از قتل نادرخان سال‌های بسیاری سپری شده بود، اما بازهم انسان‌های زیادی بنام شریك توطئه قتل نادرخان مورد اذیت و آزار قرار گرفته، روانه شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها می‌شدند. تقریباً اکثریت چهره‌های شناخته شدهٔ دوره نهضت امانی اعدام، محبوس و یا تبعید شدند.

در قانون اساسی یک شورای ملی (پارلمان) پیش‌بینی شده بود که مرکب از یکصدو پنج نفر بود. این رقم مجموع شاملین اعضای شورای ملی و اعیان را تشکیل می‌داد. حتمی بودن وفاداری شورا بمقابل حکومت در قانون اساسی مسجل شده بود. در حالیکه می‌بائیست معکوس آن یعنی «مسئولیت حکو مت بمقابل شورا» در قانون تسجیل می‌گردید. فِي‌الواقع وظیفه این شورا صحه‌گذاری بر اعمال سلطنت و اجراآت حکومت بود، تا شکل مطلقه دولت را کتمان نگهدارد.

۳ - مناسبات محدود بین‌المللی:

نادرشاه برای افغانستان یك دیپلوماسی سری را طرح کرد. تنظیم مناسبات با بریتانیا و اتحاد شوروی، موقعیت مهم درین دیپلوماسی داشت.[۳۲] او هنگام سخنرانی در شورای ملی گفت که کمك خارجی، پالیسی خارجی افغانستان را تعین نمی‌کند. افغانستان سعی می‌کند تا توازن قوا را میان دو همسایه اروپائی خود نگهدارد. به همین جهت به تعقیب دریافت کمك نظامی و مالی از انگلستان، طی تلگرامی به دولت اتحادشوروی اطمینان داد که خواهان حفظ مناسبات دوستانه قبل از دورهٔ کلکانی می‌باشد. در جریان اغتشاش، گروه‌های مسلح مرز شمالی کشور را عبور کرده و با نیروهای ضد اتحادشوروی همکاری می کردند. نادرشاه این عملیات را متوقف ساخت که موجب رضائیت و اطمینان شوروي‌ها واقع شد. با

برداشتن چنین گام‌های حسن نیت نادرشاه توانست به حضور مشاورین نظامی شوروی را در قوای هوایی افغانستان خاتمه بدهد، بدون که آنها تحریك شده باشند.

بخاطر ارضای دولت انگلیس «متقبل شد که مجاهدات ضد انگلیسی پشتون‌ها را به هیچوجه حمایت نکند»[۳۳] انگلیس‌ها که از سرایت آشوب‌ها و انتقال اسلحه به سرحد شمال غرب هند در هراس بودند، بعد از انصراف شاه امان الله از سلطنت افغانستان علاقمند به فروکش شدن اغتشاشات در افغانستان گردیدند. تا مبادا سلطهٔ آسیب‌پذیرشان بوسیله حرکات مسلحانه مردمان آن مناطق به خطر مواجه شود. بناءً در وجود نادرشاه یك نوع ثبات مرزی را می‌دیدند.

رژیم نادرشاه عین همین نقش را بمقابل اتحادشوروی بازی کرده و در واقعه ابراهیم بیگ آنرا به اثبات رسانید. ابراهیم بیگ یك پان اسلامیست، پان ترکیست و ضد اتحادشوروی بود که در بخارا به مقابل اردوی سرخ مقاومت مسلحانه می‌نمود. در جون ۱۹۳۰ قطعات اردوی سرخ از رود آمو گذشته و به عمق چهل میل در خاک افغانستان دسته‌های شورشی را به رهبری ابراهیم بیگ تعقیب کردند. آنها نتوانستند رهبر بسماچی‌ها را دستگیر کنند.

از اینکه شوروی‌ها خطوط مرزی را رعایت نکرده و بدون اطلاع مقامات افغانی به این تخطی متوصل شده بودند، موجب حیرت و نگرانی کابل شد. حکومت درین موقع مصروف عملیات تصفیوی در کوهستان بوده و درین ارتباط هیچ اقدامی نمی‌توانست. چند ماه بعد، در دسامبر همان سال قوای بزرگی در وسط زمستان به قوماندانی شاه‌محمود خان از مسیر صعب‌العبور کوتل خاواک به استقامت شمال در حرکت آمد. قوای اعزامی، بسماچی ها را زیر ضرب آتش گرفتند. آنها چاره نداشتند غیر از آنکه دوباره از آمو گذشته و به اتحادشوروی عقب نشینی کنند. جایی‌که اردوی سرخ منتظر آنها نشسته بود. ابراهیم بیگ در اپریل ۱۹۳۱ دستگیر و اعدام شد.[۳٤]

نادرشاه بتاریخ ۱/۱۹۳۱/ ۲۳پیمان عدم تعرض افغان - شوروی منعقده سال ۱۹۲٦ را تجدید کرد. و بسال ۱۹۳۲ یك موافقت‌نامه تبادلات پستی را با

اتحادشوروی امضاء نمود.[۳۵] بخاطر ایجاد روابط با ایالات متحده امریکا، مساعی دولت امانی توسط جانب نادرشاه از سر گرفته شد. با آنکه بعضی از کمپنی‌های امریکائی علاقمند روابط با افغانستان بودند، ولی والیس مری[I] متخصص سرشناس شرق‌میانه در وزارت خارجه امریکا به برقراری مناسبات با افغانستان نظر مخالف می‌داد. تا آنکه رئیس جمهور روزولت[II] بالاثر اصرار دیپلومات‌ها و متشبثین امریکائی در سال ۱۹۳۴ حاضر به تبادله نامه‌های رسمی با شاه افغانستان شد. اما هنوز هم امریکائی‌ها حاضر به باز کردن سفارت‌شان در کابل نبودند. تا آنکه بتاریخ ٦/٦/۳۹ تحت تأثیر فضای جنگ جهانی دوم، با درک موقعیت استراتیژیك افغانستان به تأسیس سفارتخانه‌شان در کابل اقدام کردند.[۳٦]

روابط نزدیك تجارتی با آلمان که در عهد شاه امان‌الله پایه گذاری شده بود، با ختم دوره اغتشاش در مقایسه با ماسکو و لندن رجحان داده شد. خط ارتباط هوائی برلین از طریق کابل بطرف شرق، مناسبات تجاری افغانستان -آلمان را گسترش می‌داد.

استقلال افغانستان و تأسیس جامعه ملل در ژنیو تقریباً همزمان و طی سال ۱۹۱۹ صورت گرفت. مگر افغانستان تا سال ۱۹۳۴ عضو جامعه ملل نبود. درین فاصله زمانی افغانستان از جانب دول زیادی به رسمیت شناخته شده و حمایت لازم را در جهت شمولیت خود به جامعه ملل بدست آورد. همان بود که مبتنی بر تقاضای افغانستان در شروع سال ۱۹۳۴ به آن جامعه پذیرفته شد.[۳۷]

در دورۀ زمامداری نادرشاه لشکر قبایل مومند بر ضد ادارۀ انگلیسی پیشاور به رهبری حاجی‌صاحب ترنکزایی قیام کردند که با حملات هوائی و زمینی انگلیس‌ها مواجه شدند. همینطور باردیگر قبایل مسعود، اورکزائی، افریدی و مومند داخل شهر پیشاور گردیدند. که انگلیس‌ها با قوای نظامی آنها را بیرون نمودند.

در هردو مورد دولت افغانستان عکس‌العملی از خود نشان‌نداده و مسکوت ماند.

I Wallis Mary

II Präsident Roosewelt

روابط نادرشاه بمقابل خان عبدالغفارخان، زعیم ملی پشتون‌ها و رهبر خدائی خدمتگار نیز سرد بود. زیرا نادرشاه موصوف را از دوستان شاه امان‌الله می‌دانست.[۳۸]

حمایت نکردن پشتون‌ها بمقابل انگلیس و بیرون راندن بسماچ‌ها از کشور هردو از سیاست حسن نیتی ناشی می‌شد که نادرشاه بمقابل همسایگان پرقدرت شمالی و جنوبی افغانستان در پیش گرفته بود. باری نادرشاه در جلسه شورای ملی اعلان کرد که «دولت افغانستان علاقمند حفظ توازن قواء میان دو همسایه اروپائی (شوروی‌ها و انگلیس‌ها) خود می‌باشد.

مآخذ فصل نهم

[۱] ادمك، لودويگ. «مسائل خارجی افغانستان در وسط قرن بيستم»، پوهنتون اريزونا، اريزونا، ۱۹۷٤ صفحه ۱۷٤
[۲] دوپری، لوئيس.«افغانستان»، پوهنتون بريلسيتون، نيوجرسی، ۱۹۷۳، صفحات ٤٥۸ - ٤٥۹
[۳] ادمك، لودويش. همانجا، صفحه ۱۷٥
[٤] فرخ، سيد مهدی. «تاريخ سياسی افغانستان»، تهران، ۱۹۹۲، صفحات ٥۰۱ - ٥۰۲
[٥] وختر، يوهانيس. «انكشاف روابط افغان شوروی تا ۱۹۷۸»، (آلمانی حمله استراتيژيك - مثال افغانستان شتيفتونگ بيبليوتيكا افغانيكا، سويس، ۱۹۹۱ صفحه ۳٥
[٦] آرنی، جارج، «افغانستان گذرگاه كشور كشايان» ، (دری)، مترجمين: سيد محمديوسف علمی و حبيب‌الرحمن‌هاله، پيشاور، ۱۹۹۱ صفحات ۲۲ - ۲۳
[۷] نولو، گونتر / ويهه،هانس يورگن، «نقش‌های شرخ در شرق»، مطبعه علوم وسياست، كلن ۱۹٦۳ صفحه ۱۲۷
[۸] وختر، يوهانس. همانجا، صفحه ۳٥
[۹] دوپری، لوئيس. همانجا، صفحه ٤٥۹
[۱۰] نهرو، جواهر لعل.«نگاهی به تاريخ جهان»، جلد دوم، (دری) ترجمه محمود تفضلی، تهران ۱۹٦۷ صفحه ۱٦٦٦
[۱۱] روبين، برنيت. همانجا، صفحه ٥۸
[۱۲] ادمك، لودويك. همانجا، صفحه ۱۷۷
[۱۳] دوپری، لوئيس. همانجا، صفحه ٤٥۹
[۱٤] كليفورد، مری لوئيس. «افغانستان: سرزمين و مردم افغانستان»، (دری)، ترجمه مرتض اسدی، تهران، ۱۹۹۳، صفحه ۱۷۹
[۱٥] دوپری، لوئيس، همانجا، صفحات ٤٦۰ - ٤٦۱
[۱٦] ادمك، لودويك، همانجا، صفحات ۱۷٦ - ۱۷۷
[۱۷] ادمك، لودويك، همانجا، صفحه ۱۷۷
[۱۸] ادمك، لودويك، همانجا، صفحه ۱۸۰
[۱۹] كليفورد، مری، لوئيس، همانجا، صفحه ۱۸۰
[۲۰] دوپری، لوئيس، همانجا، صفحه ٤٦۱
[۲۱] ادمك، لودويك. همانجا، صفحه ۲۰٥
[۲۲] گريگوريان، ورتان. «شتاب بخاطر افغانستان مدرن»، (انگلسی)، پوهنتون ستند فورد، كليفورنيا، ۱۹٦۹ صفحات ۳۱۹ - ۳۲۰
[۲۳] روبين، برنيت. همانجا، صفحه ٥۹
[۲٤] گلاسنيك، يوهانيس / كيرش ايزن، اينگه.«تركيه و افغانستان نقطه داغ سياست شرق در جريان جنگ جهانی» ، (آلمانی) برلين ۱۹٦۸، صفحه ۱۷۰
[۲٥] لولو: گونتر / ويشه،هان يورگن، همانجا، صفحه ۱۲۹
[۲٦] گلاسنيك، يوهانيس / كيرش ايزن، اينگه. همانجا، صفحه ۱۷۷
[۲۷] گلاسنيك، يوهانيس / كيرش ايزن، اينگه. همانجا، ۱۷٦

[۲۸] گریف مایر، جان گریگوریان، ورتان. همانجا، صفحه ۲۹۷ - هیرین.«افغانستان»، (آلمانی) برلین، ۱۹۸۷ صفحات ۹۲ - ۹۳
[۲۹] گریگوریان، ورتان، همانجا، صفحه ٦٦
[۳۰] گریگوریان، ورتان، همانجا، صفحه ۲۹۷
[۳۱] مولت من، گیرهارد. «انکشاف قانون اساسی افغانستان میان سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۸۱» (آلمانی)، موسسه تحقیقاتی شرق،هامبورگ، ۱۹۸۲ صفحه ١٤
[۳۲] گلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه، همانجا، صفحه ۱۷۲
[۳۳] دوپری، لوئیس. همانجا، صفحات ٤٦٠ - ٤٦٤
[۳٤] وختر، یوهانیس. همانجا، صفحه ۳۵
[۳۵] پولادا، لیون ب.» افغانستان و ایالات متحده امریکا »، ژورنال شرق میانه، شماره (۲۱)، ب‌هار ۱۹۸۱، صفحه ۱۸۰
[۳٦] مصئون، غلام سخي.«روابط بین‌المللی افغانستان» ، (دری)، کابل، ۱۹۷۵ صفحات ۱۲۹ - ۱۳۱
[۳۷] گریگوریان، ورتان، همانجا، صفحات ۳۳۱-۳۲۹
[۳۸] ادمك، لودویك، همانجا، صفحه ۱۹۰

فصل دهم
تلاش‌های متقابل «متحدین» و «کشورهای محور» بخاطر کشانیدن افغانستان در مدار سیاست‌های نظامی شان:

طی نیمه اول سال‌های ۱۹۳۰ یکنوع سردی در مناسبات افغانستان آلمان بمشاهده می‌رسید که بیشتر از عوامل ذیل بود:

- مناقشه پیرامون بازپرداخت قرضه سه ملیون مارك که از سال ۱۹۲۸ به بعد افغانستان مقروض بود.
- قتل سردار محمدعزیزخان برادر نادرشاه سفیر افغانی بسال ۱۹۳۳ در برلین و ترور نادرشاه طی همان سال از طرف یك متعلم مکتب آلمانی زبان.
- همینطور اقامت متداوم غلام صدیق‌خان چرخی در آلمان.[۱]

عوامل فوق در روابط دو کشور سایه افگنده و بخاطر سکونت چرخی در آلمان حتی از اعزام محصلان افغانی به آنکشور جلوگیری می‌شد تا مبادا تحت تأثیر موصوف قرار گیرند. ولی بعداً میلان دولت به جلب کمک‌های آلمان افزایش یافت که مشوق این میلان بانک ملی بود. مطابق یك پروتوکول سری، قرضه نظامی به حجم پانزده ملیون مارك تعهد شد.[۲] و نیز پیرامون تادیات قیم اموال مورد تبادله در نوامبر ۱۹۳٦ موافقت صورت گرفت. به اساس این قرارداد تجارت افغان آلمان بطریق کلیرینگ[۱] اجراء می‌شد. هدف این موافقه، دسترسی آلمان‌ها به مواد خام، بخصوص تهیه کردن پنبه برای تأسیسات اردوی فاشیستی آلمان بود. بخاطر دسترسی به این هدف طی یک پروتوکول سری با افغانستان موافقه در مورد اعطای پنجاه و پنج ملیون مارك به افغانستان امضاء شد.[۳] به این ترتیب سهم آلمان در تجارت خارجی افغانستان بالا رفت. بین سال‌های ۱۹۳٦ تا ۱۹۳۸ صادرات افغانستان به آلمان به شصت و پنج فیصد می‌رسید. در حالیکه چکوسلواکیا ۲۰٪

[۱] Clearing

انگلیس ۳ ٪، امریکا ۳.۵٪، ایطالیا ۲٪ و فرانسه صرف یك فیصد سهم داشتند.[٤]

همسرحد بودن افغانستان با اتحادشوروی و هند برتانوی، طبعاً علایق آلمان‌ها را به این کشور افزایش می‌داد. آلمان‌ها متمایل بودند تا از طریق افغانستان نفوذ شان را در جنوب علیه انگلیس‌ها و در شمال به خاطر حمایه بسماچ‌ها علیه شوروی گسترش دهند. اما دولت افغانستان با شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم موقف بی‌طرفی را اختیار کرد. موضعگیری دولت طی فرمان شاهی مورخ ٦ سپتمبر ۱۹۳۹ به جهانیان اعلام شد.[٥]

درگیر بودن انگلیس‌ها با جنبش‌های آزادی‌بخش در نقاط مختلف جهان، سوژۀ قابل لمس بود که از جانب آلمان‌ها استدلال و تبلیغ می‌شد. آلمان‌ها خود را دوست طبعی مسلمانان جازده و دلیل می‌آوردند که نه تنها کدام مستعمره مسلمان‌نشین را در اختیار ندارد، بلکه دوشادوش ترک‌های مسلمان جنگیده اند. آنها سعی داشتند تا با این استدلال رفتار خودرا بمقابل انگلیس‌ها توجیه نموده و درکشورهای مستعمرۀ انگلیس اعتمادی را نسبت به خود ایجاد نمایند.

در مورد افغانستان علاوه بر این دلایل، تلاش داشتند تا پیوندهای نژادی را نیز کشف و تبلیغ نمایند. همینطور با ادراک از خواست تاریخی افغان‌ها که هیچگاه انقسام دیورند را منحیث یك سرنوشت ملی‌شان نه پذیرفته اند، به حکومت افغانستان پیشنهاد می‌کردند تا زمینه آنرا مساعد سازد که قیام‌های ضد انگلیسی قبایل آنسوی خط دیورند را فعالانه حمایت نموده بتوانند. و ظاهراً وعده می‌دانند که در صورت پیروزی این قیام‌ها، مناطق از دست رفته دوباره به افغانستان ملحق خواهد شد و خود آنها کدام خواست استعماری در قبال این سیاست ندارند.

در داخل افغانستان پیوسته همین نظر وجود داشت که آلمان‌ها مقاصد استعماری علیه افغانستان ندارند و نیز تکنالوژی آنها بهتر است. تغییرات داخل آلمان و رشد فاشیزم مانع این نظر نمی‌شد. چنین نظریات بوسیله بانك ملی و در رأس آن عبدالمجید زابلی بر سیاست خارجی افغانستان اثر می‌گذاشت. ولی باوجود همه موافقات اقتصادی و رشد قابل توجه تجارت دوجانبه با آلمان، حکومت افغانستان هر نوع همکاری نظامی علیه هند برتانوی را رد می‌کرد. بعد از آنکه

آلمان‌ها از جلب همکاری نظامی حکو مت سردار هاشم خان مأیوس شدند، اندکی قبل از شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم به این فکر افتادند که حکو مت افغانستان را سقوط داده و شاه امان‌الله را به قدرت برسانند. ولی می‌بائیست که قبلاً خودرا از آمادگی موصوف مطمئن بسازند. روی همین منظور یکی از فرستادگان آلمانی در تهران با وزیر آنوقت دربار شاه امان‌الله‌خان صحبت‌های مقدماتی را انجام داد. همینطور با غلام‌صدیق خان چرخی که در برلین مسکون بود و با وزارت خارجه آلمان روابط حسنه داشت، موضوع در میان گذاشته شد. اما قبل از براه افتادن اقدامات در زمینه، حکومت انگلستان از موضوع آگاهی حاصل کرده و حکومت افغانستان را از مقاصد آلمان‌ها در روشنائی قرار داده بود. آقای پیلگر[1] وزیر مختار آلمان در کابل بروز بیست سپتمبر ۱۹۳۹ از جانب مقامات افغانی احضار و در مورد از وی توضیح خواسته شد. که موصوف این اطلاعیه را یك تصور غیرواقعبینانه و یك هراس ناموجه مقامات افغانی توصیف کرد.

هدف این پلان علاوه بر سقوط رژیم کابل، مصروف نگهداشتن قوت‌های انگلیسی در مناطق قبایلی آنطرف سرحد نیز بود. شاه امان‌الله هنوز هم در جریان این پلان قرارنداشت و نظر او در زمینه مطالبه نشده بود.[6] آلمان‌ها نه تنها قسمتی از تجهیزات اردوی افغانستان، بلکه در تعلیم و تربیه افسران نظامی و پولیس سهم داشتند. همینطور تعدادی از افسران افغانی را در اردوی هتلری تربیه می‌کردند.[7] اما بخش هوایی به ایطالوی‌ها محول شده بود. آنها سی طیاره در اختیار افغانستان گذاشتند. وقتی که آلمان‌های هتلری با حمله شان بر پولند بروز اول سپتمبر ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی را آغاز کردند، شمار آلمان‌ها در افغانستان به ۱۷۰ نفر یعنی بیشتر از مجموع همه اتباع کشورهای دیگر بود.[8] .

حلقات حکومتی افغانستان سعی داشت تا در رابطه به تعداد اتباع مقیم کشورهای درگیر یک توازن را بوجود آورده و بدینوسیله بی‌طرفی شانرا تمثیل کنند. تاجران افغانی ترجیح می‌دادند که روابط تجارتی شانرا با آلمان و جاپان هنوز هم تقویه کنند. ولی باز هم بخاطر مسیر ترانزیتی از طریق هند برتانوی ابتکارات تجارتي آنها

[1] - Pilger

تحت تأثیر مقررات انگلیس‌ها در آن سرزمین محدود می‌ماند. بخاطر همین محدودیت‌ها، تجار افغانی در مخالفت با انگلیس‌ها قرار داشتند. آنها حتی سیاست بی‌طرفی افغانستان را مورد سوال قرار می‌داد. اما حکومت افغانستان نمی‌خواست که دست به ماجراجوئی زده و از سیاست بی‌طرفی عدول کند.

افغانستان طی سال‌های ۱۹۳۰ با آلمان و شوروی یعنی هردو کشور در حال مخاصمت، قراردادهای متعددی عقد کرد. شوروی‌ها بخاطر درگیری شان با قوای هتلری در اروپا، کمتر به افغانستان علاقه می‌گرفتند. و نیز بخاطر تشکیل جبهه متحد شوروی انگلیس- علیه آلمان‌ها با رقیب انگلیسی خوددر حالت همکاری قرار داشته و مایل به مسابقه علیه قدرت استعماری رقیب‌شان در منطقه نبودند. در حالیکه آلمان‌ها از طریق نمایندگی‌شان در کابل تماس‌های با ناراضیان شوروی در آسیای‌میانه و مخالفان استعمار انگلیس در آنطرف سرحدات جنوبی و شرقی افغانستان ایجاد کرده بودند. آنها با فقیرصاحب ایپی (حاجی مرزاعلی‌خان) در وزیرستان ارتباط قایم نموده بودند ایپی حرکات سیاسی و مسلحانه‌یی زیادی را علیه قوای انگلیسی در منطقه پشتونستان به راه می‌انداخت و انگلیس‌ها به دستگیر کردن او خیلی تلاش می‌کردند.. حتی یکبار یك قوت چهل هزار نفری انگلیس به جستجوی او برآمد. ولی او در میان قوم وزیر به داخل کوه‌ها خود را اختفاء کرد.[۹] در رابطه به مهاجران بخارایی ضد شوروی که با آلمان‌ها همکاری داشتند، انگلیس‌ها کشفیات شانرا در اختیار دولت شوروی و افغانستان می‌گذاشتند.

انگلیس‌ها یکبار لست ٦٠ نفری را بدولت شوروی سپرده و سفارت خود را در کابل توظیف کردند تا در دستگیری آنها با مقامات افغانی همکاری نماید. همینطور وزیرخارجه انگلیس سر فرانسیس وایل[I] در رابطه به فقیرصاحب ایپی از مقامات کابل خواست تا سه نفر از طرفداران او را دستگیر و سی و سه نفر دیگر از طرفداران او در مناطق قبایلی تحت نظر قرار بدهند.[۱۰]

بتاریخ ۱۹۳۳/۵/۲۳ وزیرمختار ایالات متحده امریکا در کابل آقای کورنیلیس فون

[I] Aussenminister Francis Wylie

انگرت[I] به وزارت خارجه خود در واشنگتن گزارش داد که دولت کابل ۲۵ نفر مهاجران بخارائی و از جمله داماد امیر بخارا را در کابل زندانی ساخته است. فکر می‌شود که آنها با استخبارات آلمان در آسیای مرکزی که بسال ۱۹۳۱ تاسیس شده است، رابطه ایجاد کرده اند. هدف آنها از تاسیس این شبکه‌ها، به راه انداختن قیام‌ها و ایجاد یك جنبش پان تورانیزم در ترکستان شوروی است که در نهایت امر طبعاً مورد حمایت ترکیه نیز قرار می گیرد.[۱۱]

در چنین اوضاع و احوال سفارتخانه های متحدین بر حکومت افغانستان فشار وارد می کردند تا تعداد دیپلومات‌ها و کارمندان کشورهای محور در کابل تقلیل یابد. این درخواست از جانب سفرای انگلیس و شوروی با عین لهجه و مضمون در سال ۱۹۳۱ به دولت افغانستان سپرده شد.

در قبال این فشارها دولت افغانستان فعالیت نمایندگی های کشورهای محور را فلج کرده و دوصد نفر اتباع آلمانی و جاپانی را از کشور اخراج کرد. اما بخاطر ملحوظات داخلی به تداوم موجودیت این نمایندگی ارج می‌گذاشت.

در نوامبر ۱۹۳۱ لویه جرگه در شهر کابل تدویر یافته و سیاست خارجی کشور به ارتباط فشارهای سیاسی کشورهای رقیب (متحدین و محوری‌ها) در جنگ جهانی دوم مورد مداقه و ارزیابی قرار گرفت . لویه جرگه بار دیگر تداوم سیاست بی‌طرفی افغانستان را تائید کرد.

با آنکه آلمان‌ها در شروع سال ۱۹۴۳ ضربات چشمگیری را از جانب اردوی سرخ اتحادشوروی متحمل شده بودند، باز هم روی پلان‌های اشغال افغانستان و از آنطریق به سوقیات جانب همسایه‌های شمال و جنوب افغانستان می‌اندیشید. در جلسه مورخ ۲۲/۱۲/۱/۱۹۴۳ بخش دوم دفاعی سرقوماندانی قوای مسلح آلمان[II] طرح همچو یك عملیات تهاجمی از جانب عبدالغني، یك نفر افغانی که یکسال در قوای آلمان خدمت کرده بود، ارائه شد. مطابق این طرح می‌بائیست یك قوای

[I] Cornelius von Engert
[II] Oberkomando der Wehrmacht (OKW), Abteilung

مرکب از چهار هزار سرباز و چهار صد صاحب‌منصب، کابل و مراکز حکو متی را اشغال می‌کرد. عملیات باید هشت ساعت و حد اعظمی ۴۸ ساعت ادامه می‌یافت. زمان هجوم از جانب عبدالغنی موسم خزان سال ۱۹۴۳ پیشنهاد شده بود. در پروتوکول این جلسه تذکار رفته است که پیشنهاد غنی بسیار خوب تنظیم گردیده و اعتراضات احتمالی جانب آلماني قبلاً بطور دقیق مدنظر گرفته شده و جواب آن پیش از پیش در پیشنهاد گنجانیده شده بود. غنی وقت آغاز عملیات را خزان سال ۱۹۳۳ فرض کرده و متوقع بود که تا آن‌وقت جنوب قفقاز و باکو، همچنان ساحل غربی بحیره کسپین در نتیجه تهاجم بهاری قوای آلمان در جبهه شرق بدست آلمان‌ها خواهد افتاد.

قابل تعجب است که چند روز بعد از فاجعه ستالین‌گراد هنوز هم روی این امکانات در سرقوماندانی قوای هتلری مباحثه می‌شد.[۱۲] عبدالغنی سال‌ها بعد به وطن عودت کرده و در مقام ریاست کیسه عمرانی که بعداً به بانک رهنی و تعمیراتی مسمی شد، مقرر گردید.

در جریان جنگ جهانی دوم امریکا می‌کوشید تا نقش قدرت سومی را در رابطه به افغانستان بازی کند. با آغاز سال ۱۹۳۹ تقریباً تمام پوست قره قل به امریکا صادر شد. در سال ۱۹۳۰ یک شرکت مختلط تجارتی افغانی امریکائی در نیویارك تأسیس شد.

در اخیر سال ۱۹۳۱ برای اولین بار یك آتشه نظامی در کابل توظیف شد و در تابستان ۱۹۴۲ با گشایش سفارت ایالات متحده امریکا در کابل روابط دو کشور در سطح بهتر قرار گرفت و اساس گسترش روز افزون مناسبات میان آنها بوجود آمد.[۱۳]

افغانستان با حکومت مؤقت فرانسه به رهبری جنرال دوگول داخل تماس بود، تا اینکه در سال ۱۹۴۴ آن حکومت را به رسمیت شناخت.

شوروی‌ها و انگلیس‌ها بعد از حمله ایشان به ایران مشترکاً اخراج اتباع دولت‌های محور را از افغانستان مطالبه کردند. اما دولت افغانستان واقعاً پرستیژ خودرا حفظ کرده و طی مذاکرات، تضمین برگشت مطمئن آنها را بدست آورد».[۱۴]

با وجود تمام کشمکش‌های که متحدین و کشورهای محور در افغانستان براه انداختند، دولت افغانستان درین کشاکش با درنظرداشت موقعیت حساس جغرافیائی خود، با امکانات محدود دست داشته خود با کمال احتیاط افغانستان را از آتش جنگ جهانی دوم بدور نگهداشته و بی‌طرفی عنعنوی آن را محافظت نمود.

مآخذ فصل دهم

[۱] گلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه.«ترکیه و افغانستان نقطه داغ سیاست شرق در جریان جنگ دوم جهانی» (آلماني)، برلین، ۱۹٦۸، صفحه ۱۸۲
[۲] گلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه. همانجا، صفحه ۱۸٦
[۳] گلاسنیك، یوهانیس / ککیرش ایزن، اینگه، همانجا، صفحه ۱۸۸
[٤] گلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه. همانجا، صفحه ۱۸۷
[٥] ورجاوند، پرویز. بحران دیپلوماسی ایران و پیامدهای آن، (دری)، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره های ۱۱۱ ۱۱۲، ۱۹٦۷، صفحه ۳۰
[٦] کلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه. همانجا، صفحات ۲۱۲ - ۲۱٤
[۷] کلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه. همانجا، صفحه ۱۹۷
[۸] گلاستیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه. همانجا، صفحه ۱۹۹
[۹] تلگرام: کادار سفارت ایالات متحده امریکا در افغانستان (تیو) به وزیر خارجه انکشور در واشنگتن، «روابط خارجی »، ۱۹٤۳، صفحات ۷۹ - ۸۰
[۱۰] تلگرام: از جانب وزیر مختار ایالات متحده امریکا در افغانستان) اینگرت) به وزیر خارجه انکشور در واشنگتن « روابط خارجی»، همانجا، صفحات ۳۵ - ۳٦
[۱۱] تلگرام: از جانب وزیر مختار ایالات متحده ..» روابط خارجی، همانجا، صفحات ۳۵ - ۳٦
[۱۲] گلاسنیك، یوهانیس / کیرش ایزن، اینگه، همانجا، ۲٦۸ - ۲٦۹
[۱۳] گلاستیك، یوهاتیس / کبرش ایزن، اینگه، همانجا، ۲۷۱ - ۲۷۲
[۱٤] وختر، یوهانیس. «انکشاف روابط افغان - شوروی تا ۱۹۷۸»، (آلمانی)، حمله استراتیژیك - مثال افغانستان ، ستیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس ۱۹۹۱ صفحه ۳٦

فصل یازدهم

ختم جنگ جهانی دوم، تناسب و آرایش مجدد قواء در منطقه

با ختم جنگ جهانی دوم، تغیرات شگرفی در اوضاع بین‌المللی بمیان آمد. جاپانی‌ها تسلیم شدند و آلمان هتلری شکست خورد، قدرت‌های استعماری فرانسه و انگلیس قادر به حفظ مستعمرات شان در آسیا و افریقا نبودند. ایالات متحده امریکا با قدرت جدید اقتصادی و تخنیکی بر مستعمرات سابق انگلیس سایه افگنده و منحیث حامی منافع غرب وارد عرصه بین‌المللی شد. اتحادشوروی نیز با دادن تلفات سنگین بمقابل فاشیزم به قدرت غیر قابل تصور در جهان متبارز شد. جهان چند قطبی به دوقطبی مبدل گردید. این دو قدرت در کنفرانس یالتا (فبروری ۱۹۴۵) جهان را مجدداً به ساحات نفوذ شان تقسیم نمود ند.

تقسیم‌بندی جدید باعث بروز عوامل ذی‌نفود در انکشاف بعدی کشورها در مناطق مختلف جهان شد. در نیم قارۀ هند با درهم شکستن زنجیر انقیاد بریتانیا، مردمان این سرزمین به حرکت آمدند. جنبش‌های دیموکراتیك، اجتماعی، ملی‌گرایانه و مذهبی سرتاسر نیم قاره را فراگرفت.

انکشاف اوضاع در نیم قاره بدون تأثیر بر مردم افغانستان نبود. مردم داخل افغانستان، بلوچ‌ها و پشتون های ماورای دیورند از اوضاع متحسس شدند، ولی در داخل افغانستان بخاطر اختناق دولتی و انزواپذیری در عرصۀ سیاست خارجی، تمام افکار و احساسات مردم در حالت اختفا قرار داشت. تا اینکه بالاثر عوامل متنفذه داخلی و خارجی، سلطنت هم مجبور شد تا سیاست انزواپذیری را در عرصه خارجی کنار گذاشته و روش‌های مستبدانه دولت را به سیاست مصالحه‌جویانه و فضای باز سیاسی تعویض کند. بهمین جهت سردار محمدهاشم خان بتاریخ نهم ماه می ۱۹۴۹ وادار به استعفاء از پست صدارت شد. و برادرش سپه‌سالار شاه‌محمود خان به جای او صدراعظم شد.

پس از اختناق دورۀ استبدادی حکومت هفده ساله سردار محمدهاشم‌خان در

اواخر سال ۱۹۳٦ و اوایل ۱۹۳۷ نیات و خواسته‌های مردم در قالب جنبش «دورۀ هفتم شورا» منحیث وارث فکری «جوانان افغان» متبارز شد. آزاداندیشی، مقابله با هر نوع نفوذ خارجی و همبستگی با برادران پشتون و بلوچ که تازه از قید سلطه استعماری رهایی یافته بودند، اهداف عمدۀ جنبش در پهلوی سایر خواسته‌های مطروحه آن بود. شاه‌محمود خان سیاست انعطاف‌پذیری بمقابل ملت را در پیش گرفته، مانع کاندید شدن نمایندگان ملت در شورای ملی نشد و به نشر مطبوعات غیرحکومتی اجازه داد. زندانی‌های سیاسی آزاد و قانون جدید شاروالی‌ها را نافذ ساخت. طبق این قانون شاروال‌ها بذریعه رای سری و مستقیم انتخاب شدند. در شهر کابل دیپلوم انجنیر غلام‌محمد فرهاد اکثریت آراء را بدست آورده و منحیث اولین شاروال منتخب شروع به کار کرد. از جمله ۱۲۰ وکیل در دورۀ هفتم شورای ملی ۴۰ تا ۵۰ وکیل به فکر اصلاحات بودند. پوهنتون کابل به مرکز شکل‌گیری افکار روشنفکران مبدل شد.

شورای ملی دورۀ هفتم یك قانون مطبوعات را به تصویب رسانید که به اساس آن چندین جریده ملی اجازه نشر یافتند.[1] جراید «وطن» به مدیریت مسئول میر غلام‌محمد غبار، «انگار» به مدیریت مسئول فیض‌محمد «انگار»، ولس به سرپرستی گل‌پاچا الفت و «ندای خلق» به سرپرستی دکتور عبدالرحمن محمودی در هردو هفته یکبار به تیراژ ۱۵۰۰ نسخ طی سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ نشر می‌شدند. همین‌طور گردهم‌آئی‌های در منازل شخصی بعضی از دوستان سردار محمدداودخان تنظیم می‌شد که بنام کلوپ ملی شهرت یافته بود.

اتحادیه محصلان در سال ۱۹۵۰ تشکیل شد که فعالین آن ۲۵ تا ۳۰ نفر بودند. این اتحادیه در سال ۱۹۵۱ از جانب دولت منحل اعلان شد.

گرچه تجربه انعطاف پذیری دولت مدت زیادی دوام نکرد و پالیسی‌های اتخاذ شده دولت پس گرفته شد، ولی جنبش سیاسی این دوره که به نام «دورۀ هفتم شورای ملی» و یا «مشروطیت سوم» معروف شد، اثرات بزرگی را بر روان و شعور جوانان وطندوست از خود بجا گذاشت. همینطور اثرات فکری آن بر سیاست آتی دولت بخصوص در عرصه سیاست خارجی انعکاس متداوم داشت. میر

غلام‌محمد غبار که در آن‌وقت وکیل شهر کابل در شورای ملی بود، سال‌ها بعد در پاسخ به سوال یکی از خبر نگاران خارجی، نقش دورۀ هفتم شورا را اینطور مشخص می‌سازد:

«دولت در خارج از شورا و در داخل شورا می‌کوشید تا نقش شورای ملی را به درجه یك شورای دولت پایین بیاورد.. گرچه قانون انتخابات در مجلس نارسیده رد گردید و پیشنهادات راجع به وضع قوانین جدید و تعدیل قوانین سابقه داخل اجندای مجلس گرفته نشد، اما شورای این دوره استعداد ملت را برداشتن حکومت دیموکراتیك در نزد جهان آشکارتر ساخت.»[۲]

قبل از انتخابات دورۀ هفتم (تابستان ۱۹۵۲)، دولت ۲۵ نفر از رهبران جنبش را زندانی ساخت که به تعقیب آن جراید آزاد ممنوع و سازمان‌های بمیان آمده منحل اعلان شدند. تعداد از زندانی‌ها در محبس مردند و یا با لطایف‌الحیل نابود شدند. تعدادی هم با دولت کنار آمده، پست‌های دولتی را احراز کردند. و متباقی در سال ۱۹۹۳ آزاد شدند.[۳] اما در میان آزاد شدگان ندرتاً کسی وجود داشت که از سلامتی جسمی برخوردار بوده باشد. چهره‌های معروف مانند داکتر عبدالرحمن محمودی و محمد اسماعیل بلخی به زودی وفات نمودند.

گرچه قدرت مرکزی حکومت در دورۀ حکومت هفده ساله سردار محمدهاشم‌خان، ظاهراً بر تمام ولایات و قبایل متبارز گردیده بود، اما امکانات ضعیف دولت در فرونشاندن شورش‌های قبایل جدران، منگل و درۀ صافی ۱۹۴۳-۱۹٤۷ محدودیت مانور نظامی و امنیتی دولت را تمثیل نمود که باعث تشویش سلطنت گردید و تجهیز قوای مسلح را به وظیفه تأخیرناپذیر حکومت مبدل ساخت.

مدارك داخلی برای تمویل یك قوای نظامی نیرومند کفایت نمی‌کرد. منبع مهم عواید دولت را صدور اقلام عنعنوی تشکیل می‌داد که آنهم طی سال‌های جنگ جهانی دوم دستخوش شرایط نامساعد بین‌المللی گردیده بود. قیم این اقلام در مارکیت‌های خارجی نزول کرده و نیز مقدار صادرات بالاثر خشکسالی‌های سال ۱۹۴۳ - ۱۹٤٤ کم شده بود. اقتصاد افغانی نمی‌توانست اقلام وارداتی مایحتاج

جامعه را تمویل کند. تناسب امتعه‌های وارداتی و صادراتی برهم خورده و بالنتیجه پایین آمدن سطح تجارت خارجی عواید گمرکی هم تقلیل می‌یافت. بخاطر تمویل مصارف بودجه، دولت مجبوراً به نشر بانك نوت اضافی متوسل شد که این هم تورم پولی را ببار آورد.

عوامل فوق، دولت را بران وامی‌داشت تا به اخذ قروض و کمک‌های خارجی رو بیاورد. شاه‌محمودخان ظاهراً زیر نام تداوی در سال ۱۹۳٦ سفری به ایالا متحده امریکا نموده و با رئیس جمهور ترومن[1] ملاقات کرد.[٤] او درین مسافرت، کمك امریکا را مستقیماً متقاضی شد، اما پاسخ مثبت دریافت نکرد. امریکائی‌ها شرایطی را برای اعطای کمک‌های شان پیش می‌کردند که ناشی از آرایش جدید تناسب قوت‌ها در منطقه بود. انگلیس‌ها از نیم قاره خارج شده بودند، اما میراث استعماری و تحمیلی آنها منجمله «خط دیورند» در منطقه باقی بود. افغانستان نمی‌توانست حقایق تاریخی را نادیده بگیرد. مخصوصاً که احساسات سرکوب شده پشتون‌ها و بلوچ‌ها دوباره زنده شده و امیدوار به بدست گرفتن سرنوشت خود می‌شدند.

با بیرون رفتن استعمارگران برتانیا از نیم قاره، خلای قدرت در منطقه بوجود آمده بود که نمی‌توانست به زودی از جانب قوای بومی منطقه پر شود. با استفاده ازین وضع، امریکائی‌ها بعوض انگلیس‌ها وارد منطقه شدند. آنها نمی‌توانستند که به شیوه‌های متروك استعماری عمل کنند. بناءً بخاطر مربوط ساختن این کشورها به منافع قدرت غرب متوسل به ترویج سیاست‌ها و میتودهای جدیدی در منطقه شدند که یکی ازان تحمیل نفوذ ایالات متحده امریکا از طریق ایجاد سیستم پکت‌های نظامی بود. سیاست بلوك بندي امریکا بار دیگر افغانستان بی‌طرف را معروض رقابت‌های شرق و غرب ساخته و خطرات نظامی و امنیتی را متوجه این کشور کرد.

موقعیت جغرافیائی افغانستان اجازه نمی‌داد که به سیاست‌های بلوک بندی امریکا در منطقه ملحق شود. امریکا هم بدون همچو یك الحاق حاضر به تادیه کمك

[1] Präsident Truman

نظامی به افغانستان بی‌طرف نبود.

توقعات افغان‌ها بمقابل امریکا وقتی به یاس منتهی شد که ایالات متحده امریکا در رابطه به مسأله متنازع فیه (پشتونستان) از موقف پاکستان حمایت کرد.

پاکستان با تحریم راه ترانزیت، یك وسیله مؤثر فشار علیه افغانستان را در دست داشت. امتناع امریکا از دادن سلاح به افغانستان، انگیزهٔ اصلی چرخش افغانستان به جانب اتحادشوروی بود. این چرخش که بعداً از جانب محمدداود صدراعظم و تائید ظاهرشاه به سال ۱۹۵۵ تحقق پذیرفت، برای اولین بار یك راه ترانزیتی دیگر را برای انتقالات امتعه طرف ضرورت افغانستان از طریق اتحادشوروی در دسترس افغان‌ها قرار گرفت.[۵] بر خورد همکارانه اتحادشوروی و ایجاد روابط آنکشور با کشورهای غیرمنسلك، مایه تشویق افغان‌های مأیوس شده از امریکا گردید.

افغانستان هم تحت همین روحیه مسلط، با در نظرداشت اختلافات ذات‌البینی با پاکستان، سلاح، متخصص و قرضه اتحادشوروی را دریافت کرد.

«فی‌الواقع بی‌طرفی افغانستان، سبب نجات کشور از عملیات جنگی طی جنگ جهانی دوم گردید، اما وضع سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی که باعث تقسیم جهان میان دو ابرقدرت رقیب: ایالات متحده امریکا و اتحادشوروی شد، کشور کوچك [افغانستان] را بمقابل مشکل بزرگ قرار داد و بار دیگر [این کشور] در میان دو جبهه قرار گرفت، بار دیگر به حیث حایل در میان ساحات نفوذ واقع شد.»[۶]

۱ - ایجاد دوگانگی در نیم قارهٔ هند پیدایش پاکستان:

وقتی انگلیس‌ها مجبور به ترك هندوستان شدند، نخواستند که حقوق غصب شده ملت‌های تحت ستم شانرا در نیم قارهٔ هند مسترد نمایند. برعکس بخاطر حفظ منافع شان در مستقبل، بدون در نظر داشت سوابق تاریخی و ملی مردمان این خطه، سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن را در پیش گرفته، مردمان نیم قاره را بنام هندو و مسلمان بجان هم انداختند.

در زمان جنگ جهانی اول، حرکت خلافت در هند نیروی قابل توجه در برابر تسلط استعمار انگلیس محسوب می‌شد. بناءً انگلیس‌ها که خود درگیر جنگ جهانی بودند، ازین حرکت به هراس شده و بخاطر دفع آن، سعی کردند تا در میان مسلمانان هند گروه‌های طرفدار بخود را تقویه نموده و عقاید انحرافی را در میان آنها ترویج دهند.

در پرتو این سیاست، آنها به وهابی‌ها که در پکستان بنام سلفی‌ها یاد می‌شوند و نیز قادیانی‌ها که به پیغمبر بودن غلام‌محمد قادیانی معتقد اند، توجه خاص مبذول داشته و مدرسه انحرافی دیوبند را بیش از پیش تقویه کردند. همینطور تلاش نمودند تا با ایجاد اختلافات مذهبی، خواست سیاسی مسلمانان را در تحت شعاع تضادهای فرقه‌یی قرار بدهند. بهمین جهت آنها حزب مسلم لیگ را که در سال ۱۹۰۶ تاسیس شده بود، تقویت کرده و از طریق همین حزب بکمك محمدعلی جناح و لیاقت‌علی خان نظریه پاکستان را بوجود آوردند.

اما رهبران کنگرس مخالف ترویج اختلافات فرقه‌یی و مذهبی بودند. آنها می‌خواستند که بعد از خروج انگلیس‌ها یك نظام قابل قبول همگانی بوجود آید. کنگرس در مبارزه ضد استعماری خود سابقه بیشتر داشته و قبلا در سال ۱۸۸۵ تاسیس شده بود. مبارزه کانگرس از جانب حرکت خدائی خدمتگار که در سال ۱۹۳۰ شروع شده بود، حمایه می‌شد. رهبر این حرکت خان عبدالغفارخان زعیم سیاسی پشتون‌ها، با رهبران برجسته کنگرس مانند مهاتما گاندی، مولانا عبدالکلام آزاد ، جواهرلعل نهرو و دیگران همکاری نزدیگ داشت. اما وقتیکه انگلیس‌ها خروج شان را از هند بتاریخ سوم جون ۱۹۳۷ اعلان کردند، زد و خوردهای شدید مذهبی به وقوع پیوست که این برخوردهای خشونت‌بار مفکورۀ تقسیم هند را در عمل پیاده می‌ساخت.

در جریان تقسیم نیم قاره یك ملیون انسان زندگی شان را از دست دادند. همینطور خانه و کاشانه دوازده ملیون انسان دیگر به باد نیستی رفت. آنها از قراء و مساکن محل تولد و زندگی شان تبعید شدند. با آنهم اکثریت بزرگ مسلمانان در بخش هنوستان باقی ماندند. شمار آنها امروز بعد از استقلال بنگله دیش وضاحتاً بیشتر

از مسلمانان ساکن پاکستان است. انگلیس‌ها بخاطر پلان‌های دورنمایی شان ریفرندوم نمایشی و جعلی را سازمان داده و خواستند تا دو کشور هند و پاکستان را بوجود آورند. بدین جهت همۀ مردمان نیم قاره را به انتخاب یکی ازین دو شق الحاق مقید ساختند.

«خان عبدالغفار خان در رأس هیاتی نزد ادمیرال مونت بتن[۱] [آخرین] وایسرای هند به د هلی رفت و خواست پشتون‌ها را در مورد آزادی پشتونستان ارائه کرد. اما وایسرا آنرا نپذیرفت.»[۷]

رهبران پشتون‌ها و بلوچ ها بمقابل محدودیت آزادی انتخاب سرنوشت شان اعتراض کرده و ریفرندوم را تحریم نمودند. ولی صدای آنها ناشنیده باقی ماند. به این ترتیب با آنکه پشتون‌ها و بلوچ ها در آزادی نیم قاره هند سهم بزرگ داشتند، اما با خروج انگلیس‌ها، خود از تحصیل آزادی محروم ماندند. انگلیس‌ها در جریان ریفرندوم، احساسات مذهبی مسلمانان و هندوها را تحریك کرده و در اوج احساسات مذهبی آنها، نیم قاره را این طور تقسیم نمودند که:

«بر یك صندوق رأی گیری قرآن مجید و بر صندوق دیگر رای گیری کتاب مذهبی هندوها را گذاشتند. هر کسی که رأی می‌داد برایش گفته می‌شد: کدام را قبول داری؟ چون پشتون‌ها مسلمان هستند ضرور رأی خود را به قرآن می‌دادند. با این هم فی‌صد چهل و نه نفر پشتون هیچ رأی نداد. به این بهانه نمایشی پشتون‌های آن حصه را در پاکستان کشیدند. و ازین پشتون‌ها هیچ پرسیده نشد که آیا آزادی هم می‌خواهند؟ اگر پرسیده می‌شد. طبعاً پشتون‌ها صد فی صد طرفدار آزادی می‌شدند و پشتونستان آزاد را می‌خواستند.»[۸]

به این ترتیب انگلیس‌ها از دادن الترناتیف سوم یعنی آزادی بلوچ‌ها و پشتون‌ها سر باز زده و از حق تعین سرنوشتشان انکار کردند. سال‌ها قبل ازین یعنی «در سال ۱۹۰۱ انگلیس‌ها سرحد شمال غرب» را ایجاد و سرزمین پشتون‌ها را از سرزمین پنجابی‌ها [مطابق یك تقسیم اداری] جدا کردند. آنها سرحد شمالغرب را به

[۱] Generalgouverneur Admiral Mount Battan

«واحدهای اداری » و «ایجنسی‌های قبایلی» منقسم کردند. پنج ایجنسی قبایلی (ملکند، خیبر، کرم، وزیرستان شمالی، وزیرستان جنوبی) در تحت ادارهٔ سرحد شمال غرب قرار گرفت که در هر کدام شان ایجنت سیاسی انگلیس وجود داشت. ایجنت‌های سیاسی بمقابل حکومت هند برتانوی در دهلی مسئول بودند.»[۹]

رهبران مناطق سرحد شمال‌غرب و بلوچستان نه ریفراندوم را پذیرفتند و نه الحاق به پاکستان را. آنها رهبران بلامنازعی بودند که تا آخر عمر بخاطر تعین سرنوشت مردم شان رزمیدند. عبدالصمدخان اچکزی رهبر بلوچها پرچم آزادی را بلند کرد. و خان عبدالغفارخان رهبر خدائی خدمتگار طالب حقوق پشتون‌ها شد. از همین جهت دوازده هزار نفر از حزب خدائی خدمتگار و هزاران نفر از حزب وطن بلوچستان زندانی شدند.

جرگه‌های قبایلی که حقوق نمایندگی عنعنوی از مردمان آن مناطق را دارد، هیچگاه ادغام جبری شانرا به پاکستان نه پذیرفتند. چنانچه هزار نفر از علما، روحانیون و بزرگان پشتون طی فیصله ئی بتاریخ ۱۹/۳/۱۹۹۸ برای بار اول بیرق پشتونستان را در تیرا بلند کردند.[۱۰]

بتاریخ ۱۲/۸/۱۹۴۹ جرگه پشتون‌ها به ابتکار قوم افریدی در تره باغ دایر شد و سپس اولین جرگه‌یی تمام قبایل آزاد بتاریخ ۱/۹/۱۹۴۹ در رزمق تدویر یافته و فقیر صاحب ایپی به حیث رئیس پشتونستان تعین شد.

طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۱ ولی‌خان کوکی خیل (از قوم افریدی) بیرق پشتونستان را در کنار دریای سند نصب کرد. و در سال ۱۹۵۱ لیاقت علی‌خان که بعد از یکدوره مختصر محمدعلی جناح (مؤسس پاکستان) صدراعظم پاکستان بود. بدست يك افغان مهاجر کشته شد.[۱۱]. در دوازدهم جون ۱۹۳۹ يك طیاره پاکستانی در جریان بمباردمان قبایل آزاد به داخل خاك افغانستان شده و قریه مغلگی را به عمق ۲۱۰۰ یارد بمباردمان نمود. گرچه حکومت پاکستان به اشتباه خویش اعتراف و حاضر به تادیه جبران خساره شد، اما حکومت افغانستان قبول نکرده و موضوع را در شورای ملی افغانستان بتاریخ ۲٦/۷/۱۹۳۹ مطرح ساخت. شورا پس از غور بر مسأله پشتون‌ها و دیورند فیصله کرد که تمام مواد مندرج در قرارداد دیورند ۱۸۹۳، پکت

انگلیس - افغان ۱۹۰۵، قرارداد راولپندی ۱۹۱۹، قرارداد انگلیس - افغان ۱۹۲۱ و سایر موافقات درین زمینه غیرقانونی بوده، و ملغی می‌باشد .

در لویه جرگه منعقده ۱۹۵۵ اعضای جرگه از جانب حکومت بمقابل سه سوال قرار گرفتند:

- آیا حکومت افغانستان، از حق پشتون‌های آنطرف خط دیورند مبنی بر حق تعین سرنوشت و استقلال آنها حمایت کند؟
- آیا [حکومت] سرحد موجود میان پاکستان و افغانستان را به رسمیت بشناسد؟
- آیا حکومت امکانات آبرومندانه‌یی را بخاطر تقویه قدرت دفاعی کشور بکار ببرد؟

جرگه در برابر سوالهای اول و سوم پاسخ مثبت و بمقابل سوال دوم به اتفاق آراء پاسخ منفی ارائه کرد.[۱۲]

دولت پاکستان به اساس خواست انگلیس‌ها بمیان آمد. ولی از آنجائی‌که انگیزه پیدایش آن طبعی نبود و بر عوامل ضروری پیدایش یک دولت ملی استوار نبود، مشکل بود که سیستم پارلمانی و یك نظم قابل قبول همگانی در آن مستقر گردد. به زودی جنرال‌های پاکستانی که در خدمت قوای انگلیسی رتب نظامی شان را بدست آورده و در سرکوب آزادی خواهان نیم قاره هند شرکت همیشگی داشتند، بعوض نمایندگان جنبش آزادی‌بخش به قدرت برگشتند. یکی ازین جنرال‌ها مارشال ایوب خان بود که توسط کودتای نظامی بسال ۱۹۵۸ بعوض سکندر میرزا قدرت را بدست گرفت. او با بالا کشیدن شعار "دیموکراسی بنیادی"، آزادی‌های ملی بلوچ‌ها و پشتون‌ها را سلب کرد.

مردم پاکستان سال‌های طولانی برای یك «سیستم وفاقی» (فدرالیزم) مبارزه کردند، ولی همیشه با مشت آهنین جنرال‌های پاکستانی مواجه شدند. جنرال یحیی خان بتاریخ ۲۵ جون ۱۹٦۹ ادارهٔ پاکستان را از مارشال ایوب خان تسلیم شد. و مجبور گرد ید تا انتخابات عمومی را به راه اندازد. نتیجهٔ انتخابات به نفع زمامداران پنجابی و اردوی پاکستان نبود. آنها با نتیجهٔ انتخابات که حاوی اکثریت آراء به نفع حزب

عوامی لیگ به رهبری شیخ مجیب‌الرحمن بود و می‌بائیست بر طبق قانون اساسی حکومت مرکزی را تشکیل می‌داد، مخالفت کردند. یحیی خان رهبری آن حزب را زندانی ساخت و به قطعات اردوی پاکستان فرمان داد تا مردم به پا خواسته‌ای پاکستان شرقی (بنگله دیش امروزی) را سرکوب کند. بنگالی‌ها مقاومت نشان دادند و تأسیس کشور بنگله دیش را اعلام کردند. (تفصیل در فصل ۱۳) .

بدین ترتیب میراث ریفرندوم انگلیس همراه با انتخاب یکی از دو شق: الحاق آن یعنی پیوستن به پاکستان و یا هند بوسیله انتخاب دیموکراتیك مردمی که یك هزار کیلومتر از پاکستان فاصله داشتند، باطل اعلام گردید. بنگله دیش سرمشق و پیشگام مبارزه برای خودمختاری و آزادی سایر خلق‌های پاکستان یعنی بلوچ‌ها و پشتون‌ها گردید. شکست اردوی پاکستان در بنگله دیش ضربه محکمی بود بر چهره جنرال‌های پاکستانی.

یحیی‌خان کنار رفت و ظاهراً حکومت غیرنظامی در قسمت باقی مانده پاکستان به رهبری ذوالفقار علی بوتو بمیان آمد. تا آنکه باردیگر نظامیان به رهبری جنرال ضیاءالحق قدرت را بدست گرفته و بوتو را به جرم تقلب در انتخابات حلق آویز کردند.

جنرال ضیاء یازده سال شرایط نظامی را بر مردم پاکستان تحمیل نمود و محدودیت‌های خاصی را در برابر بلوچ‌ها و پشتون‌ها وضع کرد. تا آنکه طیاره حامل او و هشت جنرال ذی نفوذ دیگر پاکستانی به تاریخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ به طور مرموزی در بهاول پور منفجر گردید. پس از مرگ او تا کنون استقرار و ثبات سیاسی در پاکستان بمیان نیامده است. زیرا نظامی‌ها و مامورین استخبارات هنوز هم قدرت اول در آنکشور محسوب گردیده و از پشت پرده نقش عمدهٔ شان را بازی می‌نمایند.

۲ - انعکاس مستدام مسأله دیورند در مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان:

حکومت افغانستان در دورهٔ حکومت‌هاشم‌خان بمقابل مسأله دیورند، خلاف آنچه که پشتون‌های ماورای دیورند از حکومت او انتظار داشتند، سکوت اختیار

کرد و بدین ترتیب حتی بعد از مرگ نادرشاه سیاست اورا به ارتباط این مسأله دنبال نمود، بدون آنکه خود را با حقایق و پدیده‌های جدید در منطقه آشنا بسازد. با آنکه انگلیس‌ها در جنگ جهانی دوم مصروف بوده و درین منطقه نمی‌توانستند سیاست تعرضی را دنبال نمایند، اما هاشم‌خان نکوشید که با اعمال فشار از آنها تعهدی در زمینه بدست آورد. حکومت او حتی نحوه و موضوع ریفراندوم غیرواقعبینانه انگلیس‌ها را مورد سوال قرار نداد.

وقتیکه پاکستان تشکیل شد و به عضویت ملل‌متحد پذیرفته می‌شد، نماینده افغانستان در ملل‌متحد به عضویت پاکستان در آن سازمان رأی مخالف داد.

بالاخره بعد از استعفای سردارهاشم‌خان در سال ۱۹۳۷، افغانستان حق خودارادیت پشتون‌ها را مطرح کرده و تقاضا کرد که به پشتون‌ها باید استقلال رأی داده شود تا آنها آزدانه ابراز نمایند که چه می‌خواهند؟ یك پشتونستان مستقل یا وابسته به پاکستان و یا الحاق شدن به افغانستان را می‌خواهند. دولت کابل انتخاب هردو الترناتیف داده شده از جانب انگلیس‌ها (انضمام با هند و یا پاکستان) را رد کرد. به این طور قضیه پشتونستان منحیث یك مسأله میان پاکستان و افغانستان باقی مانده و همواره بر روابط دیپلوماتیك دو کشور سایه افگند.»[۱۳]

حکومت شاه‌محمودخان بالاثر اعتراضات «جنبش دورهٔ هفتم شورا» در داخل و فشار پشتون‌ها و بلوچها از خارج، به طرح مسأله در جلسات شورای ملی موافقه کرد. شورای ملی افغانستان در ۷/۲۶/۱۹۳۹ معا هده دیورند را منسوخ اعلان نمود. چنین موضعگیری از جانب پاکستان با مسدود ساختن راه ترانزیت پاسخ داده شد.

در سال ۱۹۵۵ پاکستان شامل پکت نظامی بغداد شد و متعاقب آن سیاست ادغام مناطق پشتون‌ها و بلوچها را به حکومت مرکزی، در پیش گرفت. این اقدام پاکستان به مخالفت شدید پشتون‌ها و بلوچها در داخل پاکستان و تظاهرات اعتراضی وسیع در کابل، جلال‌آباد و کندهار بمقابل نمایندگی‌های آنکشور مواجه شد. درین تظا هرات بیرق پاکستان آتش زده شد. مقامات پاکستانی تظاهرات جوابیه را بمقابل نمایندگی‌های قونسلی و تجارتی افغانی در شهر پشاور سازمان

دادند که به ادامه این عکس‌العمل‌های دو طرف، نمایندگی‌های افغانی در پشاور مسدود و بار دیگر روابط تجا رتی میان دو کشور از طریق بندر کراچی فلج شد.

پاکستان علا وه بر انسداد راه ترانزیت تقاضا کرد تا دولت افغانستان بخاطر آتش زدن بیرق پاکستان از جانب مظاهره‌چیان معذرت بخواهد، در غیر آن به محکمه بین‌المللی هاگ شکایت خواهد کرد. همینطور آن کشور تحریکات را در میان قبایل مرزی داخل افغانستان بطور محسوسی راه اندازی نمود که دولت افغانستان بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و استحکام دولت اعلان سفربری کرد. تا آنکه به اثر میانجی‌گری پادشاه عربستان سعودی، خطر تصادم میان دو کشور رفع گردیده و سردار محمدنعیم وزیرخارجه وقت حاضر شد تا شخصاً به سفارت پاکستان رفته و بیرق آنکشور را بلند نماید.

تشنج در نوار مرزی فروکش کرد، اما موضعگیری‌های دو طرف به ارتباط دیورند بلاتغییر باقی ماند. تا آنکه سه سال بعد (۱۹۵۸) کودتای نظامیان در پاکستان، حلقه را بر پشتون‌ها و بلوچ‌ها تنگ‌تر ساخت. آنها بمقابل اقدامات حکومت نظامی پاکستان اعتراض نمودند. و دولت افغانستان هم رفتار ظالمانه آنها را محکوم کرد.

این حادثه بازهم روابط هردو کشور را به وخامت کشانید که در نتیجه مسیر ترانزیت اموال از طریق بندر کراچی در سپتمبر ۱۹۶۱ قطع گردید که تا سال ۱۹۶۳ بدون رعایت حقوق حقه ممالك محاط به خشکه همانطور مقطوع باقی ماند.

درین مدت مناسبات دو کشور در حال رویاروپی کامل قرار داشت تا آنکه غالباً بعد از تفاهم مهره‌های عمدهٔ سلطنت، تغییراتی در سیاست داخلی و انعطاف بمقابل پاکستان روی دست گرفته شد.

در قبال این تغییرات، داودخان از کرسی صدارت استعفاء داد. استعفای او، راه را برای احیای مجدد مناسبات سیاسی و تجارتی با پاکستان باز ساخت.

حکومت جدید به ریاست داکتر محمدیوسف هیأتی را جهت مذاکره با مقامات پاکستانی توظیف کرد. هیأت‌های طرفین به وساطت شاه ایران به تفاهم رسیدند.

مسیر تجارتی و ترانزیتی گشایش یافته، روابط قونسلی و سیاسی مجدداً احیا گردید،

اما مناقشه روی قضیه پشتونستان کما فی‌السابق بحال خود باقی مانده، این حالت ده سال حفظ شد. تا اینکه با سقوط رژیم شاهی افغانستان و بقدرت رسیدن محمدداودخان بر قضیه پشتونستان مجدداً تاکید بعمل آمد. تشنجات فروکش شده، دوباره اوج گرفت و اختلا ف تاریخی روی خط دیورند بر روابط دیپلو ماتیك دو کشور سایه افگند.

در سال ۱۹۷۴ بخاطر تقبیح اشغال بیت‌المقدس از جانب اسرائیل، سران و نمایندگان اعضای کنفرانس اسلامی در لاهور اجتماع نمودند. در جریان این کنفرانس مسأله پشتونستان از جانب نماینده افغانستان مطرح شد که خوش پاکستان نیامد. مخصوصاً که پاکستان دو سال قبل از آن، ساحهٔ بزرگ خود را (بنگله دیش) از دست داده بود.[۱۴]

ماروین واین بوم متخصص امریکائی برای جنوب غرب آسیا اختلاف ذات‌البینی دو کشور افغانستان و پاکستان را چنین خلاصه می‌نماید: «از تأسیس پا کستان (۱۹۴۷) برخلاف آنکه مردم و کادرهای آنها پیوسته در حال رفت و آمد و تبادله بودند، هردو کشور مخالف سر سخت همدیگر بودند. منشاء این عدم توافقات اگر بررسی شود ما به [عامل اصلی] خط دیورند می‌رسیم، سرحدی که از طرف استعمار میان دو کشور ترسیم شد.»[۱۵]

منازعه دیورند در مناسبات مستقبل دولت‌های افغانستان و پاکستان بازتاب خواهد داشت. زیرا هر نوع رژیمی که در افغانستان روی کار شود، نمی‌تواند ارادهٔ مردم افغانستان و حقایق تاریخی را در زمینه نادیده گرفته و به شناخت خط تحمیلی دیورند اقدام نماید. بالعکس پاکستان خود را میراث خوار استعمار دانسته و به رسمی بودن این خط نام‌نهاد متحیث سرحد مشترك دو کشور اصرار می‌ورزد.

خط دیورند نظر به دلایل حقوقی و تاریخی ذیل مشروعیت‌ندارد:

- پشتون‌ها و بلوچ‌های آنطرف دیورند از قرن‌ها به اینطرف به مدنیت‌های گذشته افغانستان در عهد آریانا و خراسان مربوط بودند و همینطور در تأسیس و استحکام افغانستان پس از ۱۷۳۷ با سایر برادران افغانی شان

مشترکاً کار و پیکار نموده اند که حماسه رزم و مجادله آنها غنای مشترک فرهنگی مردمان دو طرف این خط تحمیلی می‌باشد.

- از نظر تاریخی خط دیورند بالاثر فشار استعمار انگلیس بر افغان‌ها تحمیل شده بود. چون استعمار در جامعه بشری و از نظر مجامع بین‌المللی مردود است، لذا بقایا و مظاهران نیز قابل قبول نمی‌باشد.
- پاکستان پیش از تقسیم هندوستان وجودنداشت و نمی‌تواند ادعای تصاحب میراث استعمار را نماید. امروز سه کشور (هندوستان، پاکستان و بنگله دیش) جانشین هند برتانوی شده اند که پاکستان از آنجمله کمترین نفوس را دارد. اگر میراث استعمار مطرح باشد نظر هندوستان پرنفوس مطرح خواهد شد. در حالیکه آن کشور همیش خط دیورند را باطل دانسته و از مشی حکومات افغانستان در زمینه حمایت نموده است.
- طوریکه قبلاً توضیح شد، منظور ریفراندوم نمایشی ۱۹۳۷ پیوستن به یکی از دو شق الحاق به «هند و یا پاکستان» بود. با پیدایش بنگله دیش که پاکستان هم استقلال آن را به رسمیت شناخت غیر واقعی بودن ریفرندوم مذکور ثابت گردیده و دیگر نمی‌توان بر پایه حقوق این ریفرندوم اصرار کرد.
- ماهیت استعماري خط دیورند نمی‌تواند ابدی باشد. همچنانی که مالکیت استعمار انگلیس خاتمه یافت، اعتبار قانونی دیورند نیز پایان یافته است. اولریش فیشر[1] عضو هیأت رهبری حزب سبزها در پارلمان آلمان به ارتباط صحبت نگارنده در سمینار مورخ ۲۷ اکتوبر ۱۹۹۷ منعقده شهر بن این مطالب را علاوه کرد:

«تعداد کمی انسان‌ها ازین مطلب آگاهی دارند که خط دیورند دیگر وجودندارد. این یک قراردادی بود نظیر قرارداد هانکانگ. هانکانگ باختم قرارداد مسترد شد. خط دیورند گمان می‌کنم در سال ۱۸۹۳ کشیده شده و مدت اعتبار آن یکصد سال بود که با گذشت آن از نظر شکلی کدام

[1] Ulrich Fischer, Mitglied des Bundesvorstandes der Grünen / Bundes,۹۰

سرحد میان پاکستان و افغانستان وجودندارد. قرارداد اختتام یافته است.»[۱۶]

۳ - بروز پیمان‌های نظامی در منطقه:

با ختم جنگ جهانی دوم، سیستم چند قطبی قدرت در جهان از هم پاشید و قطب‌های شرق و غرب بوجود آمد. این انکشاف یکی از نتایج جنگ بود که مبتنی بر طاقت نظامی دو طرف و آراسته با تفاوت‌های آیدیولوژیک از میان خود کشورهای متفق جنگ سر بلند کرد. ابرقدرت‌های اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا در رأس دو سیستم متضاد سوسیالزم و سرمایداری قرار گرفتند. اختلافات فی‌مابین کشورهای شرکت کننده جنگ تحت شعاع آیدیولوژیك قرار گرفته و رقابت‌ها آغاز شد. بالاثر رقابت ابرقدرت‌ها، صف‌آرائی‌های نظامی در گوشه و کنار جهان میان آمد. در اروپا پیمان‌های اتلانتیک شمالی و پیمان وارسا به مقابل هم دیگر ایجاد شدند و در آسیا، ایالات متحده امریکا جانشین قدرت برتانیا گردیده و سلسله‌ئی از قراردادهای دوجانبه نظامی را با برخی از کشورهای آزاد شده از سلطه استعمار عقد کرد.

پروفیسور ستیفن پیتر پولادا از پوهنتون پرینستون امریکا[I] در یك کار علمی و تحقیقاتی خود بسال ۱۹۷۵ نوشت:

«در سال ۱۹۵۲ امریکا سیاست کنترول (پالیسی کونتیمنت)[II] جنگ سرد را در پیش گرفت تا تعدادی از کشورهای با اهمیت چون ترکیه، ایران و پاکستان را به سلسله پکت‌های نظامی بسته کند. آنها منحیث کشورهای ناردرن تیر[III] (تسلسل شمال آسیا) محسوب می‌شدند. قرار گرفتن پاکستان درین تسلسل از نظر افغانستان مرادف با بیرون قرار دادن این کشور از جانب امریکا بود. مخصوصاً که آنها

[I] Prof. Stephen peter Poullada, Princeton Universität
[II] Q- Contement Policy
[III] Northern Tier

[امریکائی‌ها] درخواست کمك نظامی را رد کرده و اعطای آنرا مشروط از پیوستن به پکت‌های منطقوی دانستند»[۱۷]

دالس وزیرخارجه امریکا در حکومت آیزن‌هاور[I] کوشید تا کشورهای آسیای‌میانه و غربی را به پروگرام امنیتی ایالات متحده امریکا کشانیده و قدرت شوروی را در منطقه میخ‌کوب نماید. در شرق‌میانه و جنوب شرق آسیا کمربندی از پیمان‌های نظامی بدور اتحادشوروی ایجاد شد. در هشتم سپتمبر ۱۹۵۴ قرارداد سیاتو[II] در مانیلا عقد شد که بتاریخ ۱۹/۲/۱۹۵۵ نافذ گردید. ایالات متحده امریکا، فرانسه، انگلیس، آسترالیا، نیوزیلاند، تایلند و فلپین اعضای این پیمان بودند.

در سال ۱۹۵۵ پکت بغداد به اشتراک انگلستان، ترکیه، ایران و پاکستان بوجود آمد. که در سال ۱۹۵۹ پیمان سنتو[III] جانشین آن گردید. بعد از کودتای عبدالکریم قاسم و بوجود آمدن تمایل چپ در دولت عراق، دارالانشای پکت به انقره منتقل شد.

امریکا به داخل شدن افغانستان در پکت سینتو تلاش زیاد نمود. زیرا با داخل شدن افغانستان درین پکت، حلقه مهم کمربند اسلامی بدور اتحادشوروی تکمیل می‌شد که با شرکت نکردن افغانستان این کمربند بسته نشد.» در اخیر سال ۱۹۵۹ مارشال ایوب‌خان در یك جلسه‌ئی سنتو که در تهران تدویر یافت، ابراز کرد: اگر افغانستان هم درین جلسه شرکت می‌داشت، خیلی مفید می‌بود. سردار محمدنعیم‌خان وزیرخارجه افغانستان فوراً در کابل موقف گرفته و گفت: که افغانستان به هیچ یک از پیمان‌های نظامی داخل نخواهد شد.»[۱۸]

افغانستان بخاطر موقعیت حساس جغرافیائی خود نمی‌توانست شامل دسته بندی‌های سیاسی و نظامی گردد. از همین جهت می‌بایست سیاست بی‌طرفی عنعنوی خود راد نبال می‌کرد. «تعقیب سیاست بی‌طرفی افغانستان نسبت به پیدایش پکت‌های دفاعی شرق و غرب قدامت داشت».[۱۹] و سال‌ها قبل بر آن

[I] Dwight Eisenhower
[II] Seato Southeast Asia Treaty Organization
[III] Cento: Central Treaty Organization

افغان‌ها به قیمت خون خود این حقیقت را دریافته بودند که نباید با طرفداری از یک همسایه، علیه همسایه دیگر قرار گرفت». لهذا به فشارهای که به خاطر شمولیت افغانستان در پیمان‌های نظامی منطقه وارد می‌شد، تن در نداده و آنرا مغایر منافع ملی خود ارزیابی می‌کردند. همچنان شمولیت افغانستان و پاکستان در یك پکت نظامی ایجاب هماهنگ بودن منافع ملی هردو کشور را می‌نمود. در حالیکه اختلاف تاریخی با پاکستان مسأله دیورند وجود داشت، و قسمتی از خاک افغانستان به ادامهٔ تسلط استعمار در قید آن کشور باقی مانده بود.

امریکائی‌ها بدون در نظر داشت علایق تاریخی این کشور، سیاست بی‌طرفی افغانستان را مرادف جانبداری از اتحادشوروی قلمداد کرده، اعطای هر نوع کمك نظامی را به حل اختلافات تاریخی با پاکستان و شمولیت افغانستان به دسته بندی‌های نظامی در منطقه مشروط می‌ساختند. افغانستان شناس سویسی دیتریش بوخرر[I] در مورد این رفتار ایالات امریکا می‌نویسد: ریچارد نکسن[II] معاون رئیس جمهور در دولت آیزنهاور نتوانست طی ملاقات دو روزه‌اش در نوامبر ۱۹۵۳ احساس ملی افغان‌ها را به ارتباط قضیه پشتونستان درك کند. از نظر او می‌بائیست کمك نظامی به افغانستان تا وقتی داده نمی‌شد که این کشور به پیمان سینتو نپیوسته و کاملاً در کنار غرب قرار نگرفته است[۲۰] پاکستان یك متحد جهان غرب محسوب می‌شد. زیرا نه تنها عضو پکت‌های بغداد (سینتو) و سیاتو بود،، بلکه عضو کامنولت[III] هم بود.

برخلاف، افغانستان می‌توانست بخاطر رفع بی‌موازنگی نظامی بمقابل پاکستان، تجهیز اردوی ملی و رشد اقتصادی خود صرف از کشوری کمك بگیرد که در هماهنگی با پاکستان نباشد. چنین کشور در منطقه اتحادشوروی بود. طبعاً با دریافت کمك از چنان همسایه نیرومند، افغانستان در یك وابستگی اقتصادی و نظامی به اتحادشوروی قرار می‌گرفت. و شمولیت افغانستان در پیمان سنتو منجر

[I] Dietrich Bucherer
[II] Richard Nixon
[III] Commonwealth

به عکس‌العمل‌های خصمانه اتحادشوروی علیه این کشور می‌گردید. زیرا سنتو بمقابل اتحادشوروی تشکیل شده بود.

افغانستان محاط به خشکه نمی‌توانست علی‌الرغم مخاصمت همسایه‌ها، راه خود را بسوی ترقی و پیشرفت بگشاید. در نوامبر ۱۹۵۵ سیاست خارجی افغانستان مورد بررسی لویه جرگه افغانستان قرار گرفت. لویه جرگه بلاک‌های نظامی را در منطقه منحیث منبع خطر ارزیابی نموده و به حکومت توصیه کرد تا بالا بردن قدرت دفاعی کشور را بطور عاجل روی دست بگیرد. همینطور حکومت افغانستان را مؤظف نمود تا سیاست بی‌طرفی را کمافی‌السابق و بدون انصراف تعقیب نماید. تاکید لویه جرگه روی تقویه قدرت دفاعی بخاطری بود که قدرت محاربوی پاکستان به ادامهٔ شمولیت آنکشور در پکت سنتو افزایش یافته و متناسب با آن افزایش تشنج میان دو کشور فزونی یافته بود.

ادارهٔ آن‌وقت واشنگتن سیاست بی‌طرفی افغانستان را درک نکرده و آنرا غیردوستانه تعریف کرد. این همان روش عمومی بود که در آن‌وقت ایالات متحده امریکا بمقابل جنبش عدم انسلاك اتخاذ می‌کرد. بالعکس این موقف، اتحادشوروی خود را متحد طبعی جنبش عدم انسلاک معرفی کرده، از اتخاذ سیاست بی‌طرفی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین استقبال می‌نمود. «کشورهای که با پیدایش پکت‌های نظامی، راه عدم‌انسلاک را در پیش گرفتند، در ابتدا ء خیلی محدود بودند. مؤسسین این جنبش عبارت بودند: از افغانستان، هند، مصر، یوگوسلاویا و اندونیزیا. اما افغانستان در میان آنها به اتخاذ سیاست بی‌طرفی و عدم انسلاك قدامت‌دارتر بود.»[۲۱]

۴ - انکشاف مناسبات «همکاری نزدیك» میان افغانستان و اتحادشوروی:

تا سال ۱۹۵۵، ۸۰٪ کل صادرات و واردات افغانستان از طریق پاکستان که راه عنعنوی بارزگانی و ارتباطی این کشور با جهان خارج بود، انجام می‌یافت. به ادامه مسدود ساختن راه ترانزیت افغانستان از طریق بندر کراچی در جون ۱۹۵۵ موافقتنامه‌یی دو جانبه ترانزیت اموال از طریق اتحادشوروی با آن کشور به امضاء رسید.

انسداد راه ترانزیت و تشنج سال ۱۹۵۵ میان دو کشور افغانستان و پاکستان عامل مهمی بود که دولت افغانستان را متوجه الترناتیف دیگر، (اتحاد شوروی) ساخت و باعث گردید تا از قضاوت‌های قبلی در برابر آن کشور چشم پوشی کند. همین گرایش در ایجاد و رشد آمادگی‌های روحی جامعه افغانی جهت پذیرش مساعدت‌های اتحادشوروی و برقرار شدن مناسبات «همکاری نزدیك» با اتحادشوروی مؤثر بود. مخصوصاً که لویه جرگه ماه نوامبر ۱۹۵۵ بر ضرورت افزایش قدرت د فاعی کشور تاکید ورزیده و به اقدامات مبنی بر جلب کمك نظامی از اتحادشوروی مشروعیت داده بود.

طی همان سال نیکیتا خروشف و نیکولای بولگالین[۱] در راه بازگشت از د هلی بکابل آمدند. دولت افغانستان با حرارت تمام طالب کمك شد. متعاقب آن از شوروی مربیان نظامی، تانک‌های ثقیل و طیارات جت آمدند و صدها جوان افغان برای فراگیری پیلوتی و دروس تخنیکی به اتحادشوروی رفتند. همکاری‌های شوروی در عرصه‌های مختلف شروع شد.[۲۲]

در پایان مسافرت هیأت، قرارداد بی‌طرفی و عدم مداخله متقابل مورخ ۲۴/۶/۱۹۳۱ برای ده سال دیگر تمدید شد. ضمن تمدید قرارداد، وزرای خارجه دو کشور (سردار نعیم‌خان و اندری گرومیکو) ماده هشت قرارداد ۱۹۳۱ و ماده اول پروتوکول ۱۹۳٦ را تعدیل کردند. مطابق تعدیلات جدید قرارداد ۱۹۳۱ در هر سال تمدید شده و در غیرآن اگر طرفین خواهان فسخ آن نباشند، خود بخود سالیانه تمدید می‌گردد.[۲۳] در جریان بازدید هیأت از کابل قرضه یك صد ملیون دالری به افغانستان داده شد که بوسیله آن سهم شوروی‌ها در انکشاف اقتصادی افغانستان، سریعاً افزایش یافت.

سال ۱۹۵۵ در مناسبات افغان - شوروی نقطه عطفی را تمثیل می‌نماید. بعد ازین سال عوامل بین‌المللی و منطقوی در رشد مناسبات دو کشور نقش برجسته می‌یابد. کمک‌های اتحادشوروی به افغانستان بعد ازین سال ماهیت دوجانبه

[۱] - Nikita Chrutschschow, Nikolai Bulganin

نداشته، بلکه بیشتر در رقابت به کمک‌های امریکا به پاکستان صورت می‌گرفت.

دولت افغانستان هم خارج از ضرورت‌های واقعی خود، بخاطر تقویه روزافزون قدرت پاکستان به کمک‌های نظامی اتحادشوروی متوسل می‌شد. به عبارت دیگر کشمکش در روابط دو ابرقدرت امریکا و شوروی و نیز اختلافات ذات‌البیني افغانستان - پاکستان در وابسته شدن نظامی و اقتصادی افغانستان به ابرقدرت اتحادشوروی نقش تعین کننده دارد. توجه به این کشمکش‌ها معنی آنراندارد که روس‌ها از قرن ۱۹ به اینطرف علاقمند گسترش نفوذ شان بصوب نیم قارهٔ هند نبودند، اما مشوق نفوذ آنها در نیمهٔ دوم قرن ۲۰ اهداف رقابتی است که از جانب شوروی‌ها علیه ابرقدرت رقیب، زیر نام محافظه سرحدات جنوبی کشور شان ارائه می‌گردید.

در جولای ۱۹۵۷ ظاهرشاه منحیث دومین شاه افغانستان که در معیت او سردار نعیم‌خان وزیرخارجه نیز بود، از ماسکو دیدن کرد. سردار محمدداود سه بار به اتحادشوروی سفر نمود. در ماه می۱۹۵۹، در اپریل ۱۹۶۰ و در اپریل ۱۹٦۱. در نوامبر ۱۹۵۹ يك هیأت پارلمانی و یک هیأت حکومتی افغانی به ماسکو سفر کردند. طی سال‌های ۱۹۵۹ - ۱۹٦۰ چندین عضو کابینه افغانستان به ماسکو رفتند و در همراهی با آنها دهها هیأت مرکب از مامورین عالی رتبه وجود داشتند. آنها قراردادهای مختلفی را تقریباً برای تمام عرصه‌های زندگی در افغانستان با جانب شوروی عقد کردند.[۲٤] همینطور در عرصه سیاست خارجی، حمایت شوروی‌ها از حق تعین سرنوشت پشتون‌های آنطرف سرحد شکل رسمی و دولتی را به خود گرفت.

پس از بازدید ظاهرشاه از ماسکو، کار سروی نفت شمال آغاز و پروسس پنبه در کندز انکشاف داده شد. در بازدید مجدد نیکیتا خروشف از کابل طی اعلامیه مشترك مورخ ۳/۳/۱۹٦۰ به ارتباط داعیه پشتونستان اینطور اعلام شد:

«طرفین درباره سرنوشت خلق پشتون تبادله نظر و توافق کردند که راه درست و معقولی که وضع را در شرق‌میانه آرامش دهد، کاربرد پرنسیپ حق تعین سرنوشت است که در مطابقت با منشور ملل‌متحد می‌باشد.»[۲۵]

شوروی‌ها با حمایت از مسأله پشتونستان، خود را با افغان‌ها نزدیك ساخته و فاصله‌ها را کوتاه ساختند. یعنی درست خلاف آنچه امریکائی‌ها موضعگیری نمودند. طوریکه از موضعگیری‌های متعدد مقامات امریکایی برمی‌آید آنها سوابق تاریخی و احساس ملی افغان‌ها را در قبال مسأله حق خودارادیت پشتون‌ها و بلوچ‌ها درك نتوانستند. در حالیکه تعقیب این مسأله خواست عمومی مردم افغانستان بود. این بی‌اعتنائی، افغانستان را بیشتر به رقیب آن یعنی اتحادشوروی نزدیك ساخته و مناسبات دو کشور را در سطح «همکاری نزدیك» قرار داد. متخصص امور افغانستان دیتریش بوخرر درین ارتباط می‌نویسد که در رابطه به تضاد با پاکستان، روسیه کاملاً خود را در کنار افغانستان قرار داد. در حالیکه امریکا از موضعگیری پاکستان حمایت کرد.[۲۶]

تا شروع سال‌های هفتاد، ٦٣٣ پروژه انکشافي بکمك اتحادشوروی در افغانستان اعمار شد و پنجاه و دو پروژه دیگر در حال عمران قرار داشت. همینطور پلان اعمار تقریباً شصت پروژه روی دست بود.

روابط دو جانبه و قراردادهای افغان شوروی:

- ۱۹۱۹: اعلامیه مورخ ۲۷ مارچ دولت اتحادشوروی در مورد به رسمیت شناختن افغانستان مستقل
- ۱۹۲۰: سردی روابط بخاطر حمایت شاه امان‌الله از امیر بخارا
- ۱۹۲۱: موافقه مورخ ۲۸ فبروری میان چیچرین رئیس دولت شوروی و محمدولی‌خان فرستاده خاص دولت امانی به ارتباط تأسیس روابط سیاسی میان دو دولت .
- ۱۹۲۲: مواصلت طیارات نظامی، تخنیکران و پرسونل نظامی از اتحادشوروی
- ۱۹۲٦: قرارداد بی‌طرفی و عدم تعرض
- ۱۹۲۷: قرارداد هوایی
- ۱۹۳۲: قرارداد پستی شوروی.

- ۱۹۳٦: قرارداد تجارتی میان کمپنی اشامی (بانک ملی افغان) و کمپنی سوفگان تورکه شوروی.
- ۱۹٤٦: امضای قرارداد سرحدی افغان شوروی
- ۱۹۵۵: بازدید نیکیتا خروشچف و نیکولای بولگانین از کابل
- ۱۹۵۷: مسافرت ظاهرشاه و ملکه حمیرا به ماسکو
- ۱۹۵۹: بازدید محمدداودخان از ماسکو
- ۱۹۵۹: بازدید هیأت پارلمانی از ماسکو
- ۱۹٦۰: قرارداد کلتوری
- ۱۹٦۰: استقبال بی‌سابقه از یوری گاگارین اولین فضانورد اتحادشوروی در کابل
- ۱۹٦۰ : بازدید مجدد نیکیتا خروشچف از کابل
- ۱۹٦۰: بازدید مجدد محمدداودخان از ماسکو
- ۱۹٦۱: سومین بازدید محمدداودخان از ماسکو
- ۱۹٦۳: بازدید لیونید بریژنیف از کابل
- ۱۹٦۵: بازدید ظاهرشاه و ملکه حمیرا از ماسکو وتمدید پروتوکول همکاری افغان - شوروی
- ۱۹٦۷: قرارداد صدور گاز برای سال‌های ۱۹٦۷-۱۹۸۵
- ۱۹۷۴: بازدید رئیس جمهور محمدداود از ماسکو
- ۱۹۷۵: مسافرت پودگورنی رئیس دولت شوروی بکابل و تمدید معاهده بی‌طرفی و عدم تعرض
- ۱۹۷۷: مسافرت رئیس جمهور محمدداود به ماسکو
- ۱۹۷۸: بازدید نورمحمد تره‌کی رئیس شورای انقلابی و امضاء قرارداد مورخ پنج دسامبر «دوستی و همکاری»
- ۱۹۷۹: ملاقات محرمانه نورمحمد تره‌کی در راه برگشت ازهاوانا با لیونید برژنیف
- ۱۹۷۹: مداخله علنی و مستقیم نظامی اتحادشوروی در افغانستان

۵ - گوگرد روسی و سگرت امریکائی

در ششم سپتمبر ۱۹۵۳ قدرت از کاکای شاه به پسر کاکای هم سن و سالش که علاقمند پیشرفت اقتصادی و تحرك در سیاست خارجی بود، انتقال یافت. شاه‌محمودخان مجبور به استعفی ساخته شد. داودخان ۳۳ ساله می‌خواست که افغانستان محاط به خشکه را از حالت انزوا بیرون سازد. او به این نتیجه رسیده بود که در داخل کشور سرمایه‌های کافی برای رشد اقتصادی وجودنداشته و این کمبود بائیست به کمك قروض و کمك‌های بلاعوض خارجی تکمیل گردد. بناءً تقویه سکتور دولتی و سیاست رهبری شده اقتصادی در زمان صدارت او مطرح گردید. محمدداودخان می‌خواست با تعقیب سیاست فعال خارجی به تحقق سه هدف ذیل نایل آید:

الف: مدرنیزیشن سریع
ب: تقویه و مدرنیزیشن قوای مسلح
ج: تعقیب جدی مسأله پشتونستان

طی سال‌های ۱۹۲۲ - ۱۹۵۵ مناسبات اجتماعی، اقتصادی تغییر ناچیز کرده و درین مدت صرف بیست و پنج موسسه صنعتی در کشور وجود داشت. این رقم به کمك امدادها و قروض خارجی تا اوایل سال‌های ۱۹۷۰ به ۱۴۳ موسسه ارتقاء یافت.[۲۷]

با تطبیق پلان‌های اول و دوم انکشافی، زیربنای اقتصادی بطور قابل توجه بمیان آمد. با آنکه درخواست افغانستان بخاطر کمك نظامی از امریکا قبلاً بوسیله شاه‌محمودخان مطرح شده و از جانب امریکائی‌ها ناشنیده باقی مانده بود، محمدداودخان، برادرش سردار نعیم‌خان وزیرامورخارجه را در اکتوبر ۱۹۵۴ به امریکا فرستاد تا در خواست جانب افغانی را مجدداً ارائه بدارد. وزارت‌خارجه امریکا «دو ماه بعد از ملاقات سردار نعیم‌خان و جان فاستر دالس بتاریخ ۲۸/۱۲/۱۹۵۴ یادداشتی رسمی به محمدکبیر لودین سفیر افغانی در واشنگتن فرستاده و کاپی یادداشت را به امجدعلی سفیر پاکستان گسیل داشت. در یادداشت تذکر رفته بود که کمک نظامی به افغانستان پرابلم ایجاد کرده و بی‌موازنگی را از بین نمی‌برد. دالس

در عوض کمك نظامی خواهان حل مسأله پشتونستان شده بود. جانب افغانی ازین برخورد متأثر شد. زیرا نه تنها درخواست آنها رد گردید بلکه خواهش سری ایشان به رقیب آنها افشاء شده بود. [دالس] با توهین آشکار موضوع کمك نظامی را مطابق منفعت پاکستان به مسأله پشتونستان گره زد.[۲۸]

یکماه بعد در شروع ۱۹۵۵ دا ودخان پیرامون آمادگی دائمی اتحادشوروی به کمك نظامی، مذاکراتی را آغاز کرد. انگیزۀ اصلی چرخش افغانستان به جانب شوروی به همین ترتیب به میان می‌آید.[۲۹] در پایان سال ۱۹۵۵ (۱۵ تا ۱۸ دسامبر) هیأت بلند پایه اتحادشوروی به اشتراك خروشچف و بولگانین وارد کابل شد، وقتیکه داودخان شروط جانب امریکا (انصراف از مسأله پشتو نستان و شمو لیت در پکت‌های نظامی منطقه) را نه پذیرفت و کمك نظامی شوروی را مطالبه کرد، «امریکائی‌ها با احساسات می گفتند که افغان‌ها خود را به کمونست‌ها فروختند»[۳۰]

بمقابل این اتهامات حکومت افغانستان موقف گرفته و افشاء کرد که «مراجعه اولی بخاطر دریافت سلاح از امریکا صورت گرفت.«سردار محمد نعیم‌خان وزیرخارجه طي يك كنفرانس مطبوعا تي بتاريخ ۲۵ فبروری ۱۹٦۰ [این مطلب] را تائید کرد که ایالات متحده امریکا درخواست ارسال سلاح را رد کرده است.»[۳۱]

دولت افغانستان قرارداد امنیتی سال ۱۹۵۹ امریکا - پاکستان را به مثابه تهدیدی بمقابل خود دانست. زیرا کمك نظامی به پاکستان، قدرت محاربوی آنکشور را بطور قابل توجهی بالا برده و افغانستان را مجبور ساخت تا بخاطر احیای مجدد توازن قواء در برابر پاکستان، دست به دامن ابرقدرت شوروی زده و کمك آنکشور را دریافت کند.

تقرب به جانب شوروی در عین زمان معنی شرکت افغانستان در «بازی بزرگ» را داشت. برای افغان‌ها ،« انتخاب یکی از ابرقدرت‌ها منحیث برخورد کننده با منافع شان در منطقه و ناظم اصلاحات داخل جامعه افغانی همیشه حیثیت تقدیر و سرنوشت را داشته است. درین انتخاب، اتحادشوروی برای آنها یگانه الترناتیفی موجود بود.»[۳۲]

به این ترتیب دست شوروی‌ها در عرصه‌های تجهیز قوای مسلح افغانستان،

رهنمایی پلان‌های اقتصادی، تربیه کادرهای علمی و تخنیکی، مطبوعات و کلتور درازترین شد.

گرچه محمدداودخان بخاطر حفظ موازنه در روابط خارجی افغانستان، کوشید تا لااقل کمك‌های ایالات متحده امریکا را در انکشاف اقتصادی افغانستان بدست آورد. «ولی درین عرصه هم موفق به جلب کمك در سطح مورد نظر شده نتوانست. پروژه بزرگ وادی هلمند نتایج خلاف توقع و مصارف کمر شکن به بار آورد.»[۳۳]

وزیرمالیه عبدالملك عبدالرحیم‌زي غرض شرکت در جلسه سالانه بانك جهانی سفری به امریکا نموده و در حاشیه کنفرانس با دولت امریکا داخل تماس شد. موصوف طی اقامتش با دالس وزیرخارجه و رئیس جمهور آیزن‌هاور ملاقات‌های رسمی نموده، همکاری آن کشور را در انکشاف اقتصادی افغانستان متقاضی شد که پاسخ مثبت دریافت نکرد.

محمدداودخان فکر می‌کرد که با تعقیب سیاست عدم انسلاك، کمک‌های انکشافی شرق و غرب را بخاطر مدرن ساختن افغانستان بدست می‌آورد، بی‌آنکه بیك طرف وابسته شود. بناءً با تعداد از کشورهای که به موقف غیرمنسلك افغانستان تفاهم داشته و آنرا ناشی از موقعیت جغرافیائی و ادامه موقف تاریخی افغانستان می‌دانستند، روابط تجارتی ایجاد و کمک‌های شانرا در انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان بدست آورد.

در اگست سال ۱۹۶۰ قرارداد عدم تعرض میان وزرای خارجه چین و افغانستان در کابل امضاء شد. همکاری‌های سایر کشورهای اروپای شرقی در پروسه انکشاف اقتصادی افغانستان جلب گردید. که از آنجمله چکوسلواکیا مقام اول را داشت. چکوسلواکیا قبل از جنگ جهانی دوم، یعنی قبل از آنکه سیستم سوسیالستی را اتخاذ کند کمک‌های قابل ملاحظه را به افغانستان می‌کرد. همینطور همکاری‌های آلمان غربی در یك سطح معین ادامه داشت که دلیل آن بیشتر در عدم شناسائی رسمی آلمان شرق از جانب دولت افغانستان بود.

داودخان به دو ملحوظ ازین شناسائی طفره می‌رفت» اولاً نمی‌خواست روابط

عنعنوی با آلمان غرب مخدوش گردد. ثانیاً تقسیم آلمان را جبری دانسته و با انقسام جبری کشورها موافق نبود. زیرا اگر به شناسائی آلمان شرق تن درمی‌داد: ادعای دولت افغانستان در مورد بطلان خط استعماری د یورند نیز بی‌اثر می گردید.

محمدداودخان حتی بعضی مواقع رقابت قدرت‌های شرق و غرب را در دادن کمک‌های انکشافی تحریک می‌کرد تا کمک بیشتر به افغانستان تخصیص بدهند. درین رابطه خودش یکبار به یکی از خبرنگاران خارجی مزاحاً گفت: « من خود را خشنود احساس میکنم که وقتی می‌توانم سگرت امریکایی را با گوگرد روسی در می‌دهم.»[۳۴]

اما سیطره جوئی و حرص و آز ابرقدرت‌ها، قوی‌تر از مهارت د یپلوماتیك سلطنت افغانستان بود و به زودی دولت افغانستان در وسط سال‌های ۱۹۵۰ در مانورهای پیچیده و بازی‌های ابرقدرت‌های امریکا و اتحادشوروی علیه همدیگرشان در گیر شد ».[۳۵]

مآخذ فصل یازدهم

[۱] مولت من، گیرهارد «انکشاف قانون اساسی افغانستان میان سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۸۱ »، موسسه تحقیقاتی شرق ،هامبورگ، ۱۹۸۲، صفحه ۱۶
[۲] جریده یا حق، کابل: شماره، سوم، پنجم جنوری ۱۹۹۲
[۳] دوپری، لوئیس.«افغانستان»، پوهنتون پرینسیتون، نیو جرسی، ۱۹۷۳، صفحات ٤٩٤ - ٤٩٩
[٤] «گزارش سفر شاه محمودخان». دکابل کالنۍ، کابل، ۱۹۵۱ صفحه ٦١٢
[٥] وختر، یوهانیس. «انکشاف روابط افغان - شوروی الی ۱۹۷۸»، حمله استراتیژیك: مثال افغانستان، جلد اول، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس ۱۹۹۱ صفحه ۳۷
[٦] بوخرر دیتچی ب. حمله استراتیژیك: مثال افغانستان، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس، ۱۹۹۱، صفحه ۲۹
[۷] عطائی، ابراهیم. «د پشتونستان مسئله» ، کابل، ۱۹٦۹، صفحه ۲۱۱
[۸] بینوا، عبدالروف.» نظری به پشتونستان»، د کابل کالنۍ »، کابل، ۱۹۵۱ صفحات ۳۲۹ - ۳۳۰
[۹] دوپری، لوئیس. همانجا، صفحه ٤٨٦
[۱۰] بینوا، عبدالروف. همانجا، صفحات ۳۲۹ - ۳۳۰
[۱۱] دوپری، لوئیس. همانجا، صفحه ٤٩٢
[۱۲] نولو، گونتر / ویحه،هانس - یورگن.«نقش‌های سرخ در شرق »، مطبعه علوم و سیاست، کلن، ۱۹٦۳: صفحه ۱۱۸
[۱۳] ادمك، لودویك.«لغات نامه، تاریخی افغانستان»، نیوجرسی، ۱۹۹۱، صفحات ٦٦ . ٦٧
[۱٤] و این بوم، ماروین ج.«پاکستان و افغانستان »، لاهور، ۱۹۹٤، صفحه ٤
[۱۵] واین بوم، ماروین ج. «جنگ و صلح در افغانستان» ژورنال شرق میانه، شماره (۱) ۱۹۹۱، صفحه ۷۲
[۱٦] فیشر، اولریش. سیمینار «تراژیدی حقوق بشر در افغانستان»، تدویر از جانب شورای مهاجران افغان، بن، ۲۷ اکتوبر ۱۹۹۷
[۱۷] پولادا، شتیفان ب.« ایشیا فوندیشن در افغانستان» ، پوهنتون پرینسیتون، نیوجرسي، ۱۹۷۵، صفحات ۵۳ -
[۱۸] نولو، گونتر / ویحه،هانس - یورگن، همانجا، صفحه ۱۵۸ - ۱۵۹
[۱۹] مصئون، غلام سخی.«روابط بین‌المللی افغانستان، کابل، ۱۹۷۵، صفحه ۱۷۹
[۲۰] بوخرر - دیتچی ب.«حمله استراتیژیك: مثال افغانستان»، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس، صفحه ۲٦
[۲۱] مصئون، غلام سخی، همانجا، صفحه ۱۷۹
[۲۲] «تایم مگزین »، شماره (۱٤) نیویارك، پنجم اکتوبر ۱۹۵۹، صفحه ۳۱
[۲۳] «بولگانین و خروشچف در برما و افغانستان »، موسسه امریکا - روسیه، سان فرانسیسکو، کلیفورنیا، دسامبر ۱۹۵۹
[۲٤] تولو، گونتر / ویحه،هانس - یورگن، همانجا، صفحه ۱۵۸
[۲۵] نولو، گونتر / ویحه،هانس - یورگن، همانجا، صفحه ۱۳٤
[۲٦] بوخرر - دیتچی، ب، همانجا، صفحه ۲۷

[۲۷] گریف مایر، جان - هیرین،«انقلاب در افغانستان و ایران»، فرانکفورت، ۱۹۸۰ صفحه ۱۵٤
[۲۸] وختر، یوهانیس.«انکشاف روابط افغان - شوروی الی ۱۹۷۸»، حمله استراتیژیك - مثال افغانستان، جلد اول، شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس ۱۹۹۱
[۲۹] پولادا، لیون ب.«افغانستان و اضلاع متحده امریکا»، ژورنال شرق میانه، شماره دوم، ۱۹۸۱ صفحه ۱۸۷
[۳۰] وختر، یوهانیس. همانجا، صفحه ۲۷
[۳۱] پولادا، لیون ب. همانجا، صفحه ۵۳ - ٥٤
[۳۲] نولو، گونتر / ویحه،هانس - یورگن، همانجا، صفحه ۱٤۳
[۳۳] پولادا، لیون ب. همانجا، صفحه ۵۳ - ٥٤
[۳٤] وختر، یوهانیس. همانجا، صفحه ۳۷
[۳۵] کودتا در دو راهی، تایم مگزین، شماره (۳۰) جولائی ۱۹۷۳ صفحه ۳٤

فصل دوازدهم

دیموکراسی تاج‌دار و انقطاب فکری

در سال ۱۹۶۳ اختلافات درونی سلطنت تشدید یافت. یکی از عوامل این ختلاف رقابت پسر کاکای دیگر پادشاه و داماد او سردار عبدالولی با سردار محمدداودخان بود. عبدالولی پیوسته می‌کوشید تا نظر شاه را بخود معطوف کرده و به کمك پدر خود مارشال شاولی‌خان روابط و پیوندهای محکمی با نظامیان، سران قبایل و مهره‌های ذی نفوذ دولت ایجاد نماید. به این منظور نقادان سردار محمدداودخان را در خفا تشجیع کرده و درصدد ایجاد فاصله‌ها میان شاه و صدراعظم برآمد.

سردار محمدداودخان توقع داشت که پادشاه به حساسیت موضوع متوجه شده و جنرال عبدالولی را به انصراف ازین رقابت‌ها وادار خواهد کرد. ولی شاه به این اقدام متوسل نشد. زیرا اختلاف میان او و صدراعظم نیز نضج یافته بود.

سردار محمدداودخان پس از سقوط رژیم شاهی، نامه ده سال پیش خود عنوانی شاه را منتشر نمود که دران به این اختلافات اشاره و خودسری‌های اهل دربار را منحیث یکی از عوامل جدی کناره‌گیری آنوقت خود از حکومت معرفی می‌داشت.

علاوه بر اختلافات شخصی، مشکلات دیگری نیز موجود بود که اجراآت حکومت را به بن و بست می‌کشانید. از جمله خرابی مناسبات با پاکستان مشکل عمده را تشکیل می‌داد. زیرا در دوسال گذشته (۱۹۶۱ - ۱۹۶۲) راه ترانزیت از طریق بندر کراچی مسدود باقی ماند و انسداد این راه تجارتی تأثیرات ناگواری را بر بخش تشبثات خصوصی به بار آورده بود. بناءً یگانه راه بیرون رفت ازین معضله، تغییر پالیسی به مقابل پاکستان و یا به عبارهٔ دیگر استعفاء محمدداودخان و تبدیل حکومت به حساب می‌آمد تا روابط دو کشور از حالت تقابل بیرون گردیده و زمینه‌های رشد تجارت به میان آید. محمدداودخان بتاریخ نهم مارچ ۱۹۶۳ مستعفی شد تا روابط با پاکستان عادی ساخته شده و کمک‌های کشورهای غربی در انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان افزایش یابد.

در ابتداء پیش‌بینی می‌شد که تغییر رژیم مطلقه به رژیم شاهی مشروطه اذهان عامه بین‌المللی را به افغانستان معطوف کرده و زمینه‌های همکاری با دول شرق و غرب را ممکن خواهد ساخت. بناءً همراه با استعفاء محمدداودخان از پست صدارت، طرح تعویض رژیم به شاهی مشروطه نیز در دستور کار روز قرار گرفت. افراد آگاه اطراف دربار، آنهائی که طرفدار واقعی بی‌طرفی افغانستان بودند، می‌خواستند تا پس از استعفاء محمدداودخان، کشور از حالت «درگیر ماندن میان دو ابرقدرت» بیرون شده و روابط خارجی آن با تمامی کشورهای همسایه و ابرقدرت‌ها متوازن گردد. این اشخاص به وجوه اشتراك با موقعیت جغرافیائی کشور بی‌طرف سویس و نوعی از تشابه ترکیب ملی آن با افغانستان اشاره نموده، و تفاوت عمیق را در سیستم سیاسی - اجتماعی و اداره دولت با آن کشور می‌دیدند. به عقیده آنها چیزی که افغانستان به آن نیاز داشت، همانا یك سیستم مستقر سیاسی بود که بتواند خواسته‌های گروه‌های مختلف جامعه را مبتنی بر اصل دیموکراسی وترقی اجتماعی برآورده سازد.

این امیدواري‌ها و چاره‌جوئی‌ها، ایجاب تدوین یك قانون اساسی مترقی را در چوکات رژیم شاهی مشروطه می‌کرد. که بعدها از جانب مطبوعات دولتی بنام «دیموکراسی تاج‌دار» اشتهار شد.

لویه جرگه مورخ نهم و دهم سپتمبر ۱۹٦۳ مسوده قانون اساسی را تصویب کرد. یکماه بعد در اکتوبر ۱۹٦۳ این قانون از جانب پادشاه توشیح گردید. مطابق احکام قانون اساسی جدید در ماه‌های اگست و سپتمبر ۱۹٦۵ انتخابات عمومی برای ایجاد پارلمان تدویر یافت.

قانون اساسی ۱۲۸ ماده داشت که مادهٔ اول آن دولت افغانستان را شاهی مشروطه تعریف می‌کرد. گرچه این قانون ظاهراً حکومت را از سلطنت جدا ساخت، اما صلاحیت‌های مندرج شاه در قانون، بیشتر از صلاحیت‌های یك رئیس جمهور در رژیم ریاست جمهوری بود. تمثیل حاکمیت ملی، سرقوماندانی اعلای قوای مسلح، اعلان جنگ و متارکه، انحلال پارلمان و اعلام انتخابات جدید، معرفی صدراعظم مؤظف و قبول استعفاء صدراعظم، فرمان تقرر وزرا به پیشنهاد صدراعظم، عفو

عمومی، تائید و یا رد حکم اعدام از جمله صلاحیت‌های قانونی شاه بودند.

با آنهم این قانون در بخش‌های حقوق عامه و افراد، محتوی ارزش‌های بود که با قانون اساسی سال ۱۹۳۱ به هیچوجه قابل مقایسه نبود. آزادی‌های فردی و مصئونیت مسکن، آزادی مناسک مذهبی، آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب سیاسی تسجیل گردید. شکنجه، تبعید، سانسور قبل از نشر و تعقیب مخالفین سیاسی غیر مجاز اعلان شد.

تسوید کنندگان قانون اساسی یا بخاطر اثبات وفاداری شان به سلطنت و یا به اثر هدایت سلطنت، تعریف حلقهٔ خانوادهٔ شاهی را شامل کاکا و پسر کاکای شاه نیز ساختند. مطابق ماده ۲۳ اعضای‌خانواده سلطنتی حق‌نداشتند که به عضویت پارلمان، کابینه، ستره محکمه توظیف شده و در فعالیت‌های حزبی شرکت ورزند.

گرچه این تذکار ظاهراً تعبیری از جدا ساختن سلطنت و حکومت را بدست می‌داد، اما تمام اشخاص خبیر می‌دانستند که مقصد مقنن چه می‌باشد. «این ماده که بعداً بنام «ماده داودخان» شهرت یافت، در جلسات لویه جرگه با یک رای مخالف تائید شد.»[۱]

محمدداودخان تصویب این ماده را به اصطلاح "کودتای قانونی" علیه خود دانسته و خودرا به حرمان از حقوق سیاسی محکوم دانست. او پیوسته در صدد آن بود تا حقوق از دست رفته‌یی خود را بازستاند. متن ماده ۲۴ ازین قرار بود:

«پسر، دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناءً و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه، خانوادهٔ شاهی را تشکیل می‌دهند. در تشریفات رسمی دولت، خانوادهٔ شاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع می‌نمایند.

مصارف‌خانوادهٔ شاهی در بودجه مصارف پادشاهی تعین می‌شود. القاب مختص به‌خانواده شاهی می‌باشد. و مطابق با حکام قانون تعین می‌شود.

اعضای خانوادهٔ شاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی‌ورزند و وظایف آتی را اجراء نمی‌کنند:

۱. صدارت عظمی یا وزارت.
۲. عضویت شورا.
۳. عضویت ستره محکمه

اعضای‌خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانوادهٔ پادشاهی مادام‌الحیات حفظ می‌کنند».

مطابق قانون اساسی، پارلمان مرکب از دو اطاق به تعداد ۲۱٦ عضو ولسی جرگه و ۷۸ عضو مشرانو جرگه که ثلث اطاق دوم از طرف شاه انتصاب می‌شد، تشکیل گردید. اخبار و جراید غیرحکومتی اجازه نشر یافتند و زندانیان سیاسی آزاد گردیدند. اما در آزادی زندانیان سیاسی تبعیض آشکارا صورت گرفته و تعداد از آنها منجمله عبدالملك عبدالرحیم‌زي سابق وزیر مالیه کمافی‌السابق در زندان باقی ماند.

عبدالرحیم زی نمی‌خواست در زمرهٔ عفوشدگان آزاد شود. زیرا جرمی را مرتکب نشده بود که مورد عفو قرار می‌گرفت. ازینکه او و شمار زیادی از همکاران و دوستان‌اش بدون محاکمه و حتی بدون یك اتهام مشخص سال‌های زیادی را در زندان و یا درخانه‌های‌شان تحت نظارت ریاست ضبط احوالات وقت سپری کرده بودند، قاطعانه اعتراض نموده و خواهان اعاده حیثیت خود گردید. اعتراض عبدالرحیم‌زی ماهیت رژیم را مورد سوال قرار داد. ولی گردانندگان دیموکراسی تاجدار نه او را محکمه کردند و نه به خاطر رفتار ظالمانه اسلاف شان از او معذرت خواستند. به این ترتیب موصوف ۲۱ سال به گونه اعتراض در زندان بسر برد.

در زمان تصدی عبدالرحیم‌زی وزارت مالیه نوآوری‌های را در سیستم مالی و اقتصادی کشور به راه انداخت و پلان پنجساله اول علی‌الرغم کمبود احصائیه‌های دقیق و بدون تشکیلات گستردهٔ پلان گذاری تحت نظر او طرح و موفق‌تر از پلان‌های بعدی تطبیق گردید. موصوف می‌خواست که افغانستان یك سیاست اقتصادی مستقل از شرق و غرب را تعقیب نموده و مالیات تصدی‌های خصوصی بدون رعایت روابط مالکان آنها با مقامات بالائی دولت تحصیل گردد. مبتنی بر همین طرح بود که در زمان تصدی او وزارت مالیه مسأله تفتیش حسابات بانك ملی را بار دیگر مجدانه مطرح ساخت. عبدالملك عبدالرحیم‌زی غالباً بخاطر همین

اقدامات اداری و جانبداری از تعقیب یك مشی غیروابسته اقتصادی به زندان افتاده بود.

شرایط انطباق سیستم جدید که مطابق قانون اساسی ۱۹٦۵ بائیست رعایت می‌گردید، درست مدنظر قرار نگرفت و تطبیق سیستم، دستخوش سیاست بازی‌های افراد ذی نفوذ گردیده با نیاز مندی‌های جامعه هماهنگ ساخته نشد. زیرا:

- در جامعه افغانی که ۹۰ درصد مردم آن از نعمت سواد محروم بودند، فهم و درك مزایای دیموکراسی در انحصار روشنفکران بوروکرات و دسته بندی‌های معین سیاسی قرار گرفت که این عامل باعث انحصارگری‌های فکری و ذهنی در جامعه شد.
- گرچه در ولسی جرگه منتخب ۱۹٦۵ تعداد از منورین منجمله چهار زن برای بار اول شرکت داشتند، ولی اکثریت اعضای ولسی جرگه از رسالت‌شان ناآگاه بودند. اشتیاق فراوان وکلاء به بازپرسی از قوه اجرائیه که عمدتاً انگیزهٔ شخصی داشت، بیشتر از تصویب قوانین و لوایح بود. همینطور حکومت‌ها هم طرح قوانین را با تعلل به پارلمان راجع ساخته و در نتیجه حدود صلاحیت‌ها و مکلفیت‌ها در دولت و جامعه کمتر معین بود.
- عدم موجودیت قانون احزاب، خلای بزرگی را میان تیوری و عمل در سیستم پارلمانی بوجود می‌آورد. این عامل باعث می‌شد که وکلا به انتقادات اصلاحی متوسل نشده و بدون پیشکش نمودن الترناتیف‌ها، خواهشات شخصی و منطقوی شان را طرح نمایند.
- قانون احزاب از جانب هردو جرگه پارلمان تصویب و تائید گردید، اما به انتظار توشیح شاه همچنان معلق باقی ماند. محصور ماندن این قانون در نزد شاه و جلوگیری از تنفیذ آن، خود عاملی بود که اعتبار سلطنت را در نزد احزاب و جریانات سیاسی پایین می‌آورد. اشخاص خبیر و آن‌های که صادقانه بخاطر بمیان آمدن یك سیستم پارلمانی مجادله می‌کردند..

حتی قبل از تدویر انتخابات به این نظر بودند که قانون احزاب بائیست در لویه جرگه ۱۹٦٤ تصویب شده و به فرمان تقنینی نافذ گردد.
عزیز الله واصفی یکی از اعضای فعال آن جرگه که بعداً دو دوره در ولسی جرگه از اهالی کندهار نمایندگی می‌نمود، درین مورد به نگارندۀ چنین توضیح داده است: «من در لویه جرگه پیشنهاد نمودم که قانون احزاب باید قبل از تدویر انتخابات تسوید و به فرمان تقنینی نافذ گردد. . زیرا در جامعه عملاً احزاب و جمعیت‌ها وجود داشتند. با انفاذ این قانون آنها داخل سیستم پارلمانی شده و حکومت بر پایه احزاب سیاسی تشکیل می‌گردید. موجودیت احزاب طرفدار و مخالف حکومت در پارلمان جزء لایتجزای سیستم پارلمانی بوده، مؤثریت پارلمان را تضمین می‌نماید. به مقابل این پیشنهاد سید قاسم رشتیا که در دورۀ انتقال وزیر مالیه بود، بلند شده و مخالفت ورزید. همینطور اعضای کمیته تسوید قانون اساسی مسکوت ماندند. اما آن نمایندگان جرگه که به انگیزه و محتوی پیشنهاد من درست پی برده بودند، خواهان تنفیذ قانون احزاب قبل از تدویر انتخابات شدند.
همان بود که ٦٥ نفر وکیل لویه جرگه به شمول اینجانب خواست شان را بطور تحریری به دارالانشاء جرگه و مقام سلطنت سپردند. ولی مراجع تقنینی حکومت دورۀ انتقال بالاثر اصرار سید قاسم رشتیا و حلقه شخصی او به این امر اقدام نکرد.»

- اکثریت وکلای که به جریانات سیاسی تعلق‌نداشتند، اساس انتخاب شانرا، پلاتفورم سیاسی نه، بلکه نفوذ شخصی، تعلق به دربار، قوم و پول تشکیل می‌داد.
- اکثر آنها فهم تخصصی‌نداشته و انتقادات شان بدون داشتن جهات اصلاحی و مشخص، بازتابی بود که در لابلای آن، دردهای عام مردم مناطق شانرا منعکس می‌گردید. آنها قادر نبودند که ضعف‌ها و کمبودی‌های روزمرۀ حکومت را تحلیل نموده و در زمینه دات مشخص ارائه بدارند.

- پارلمان بدون احزاب رسمی سیاسی، سبب می‌شد که کابینه‌ها بدون پشتوانه حزبی و سیاسی در جامعه و حتی دستگاه دولتی تشکیل می‌شدند. آنها مطابق نظم مروج پارلمان‌ها بوسیله احزاب سیاسی بوجود نیامده بودند. لذا هر گروه و گروپ فشار می‌خواست آنها را زیر نفوذ خود قرار بدهد و اگر تأمین نفوذ آنها ممکن نمی‌بود، سعی می‌کردند. تا حکومات را بوسیله فعالیت‌های مخفی خویش از پاه در آورند. همین معضله سبب می‌شد که حکومت‌ها بمقابل فشارهای پارلمان، بدون پشتوانه باق مانده و کما فی‌السابق در سایه سلطنت پناه ببرند. فی‌الواقع حکومات به نوعی از آلهٔ دست سلطنت و متنفذین دربار تبدیل شده و از مشی اعلان شده حکومت خود عدول و بمقابل گروپ‌های فشار با روحیه تسلیم طلبی برخورد می‌کردند.

در جلسات رای اعتماد اکثریت وکلا بر مبنای تعلقات شخصی، منطقوی و سمتی جبهه گیری نموده، اما در نهایت مکلف به دادن رأی موافق به حکومات مؤظف می‌شدند. وکلائی که از جریانات مشخص سیاسی نمایندگی می‌کردند.، جلسات شورا را مغتنم شمرده و با استفاده از تریبیون پارلمان مرام حزبی شانرا شایع می‌نمودند.

اگر شاه قانون احزاب را که از طرف پارلمان تصویب شده بود، توشیح می‌کرد، در آن صورت، حکومت‌ها بوسیله احزاب اکثریت داخل پارلمان بوجود آمده، پشتوانه سیاسی و مردمی می‌داشتند. طبعاً حکومات که مطابق این میکانیزم بمیان می‌آمد، قدرت نامحدود سلطنت را، محدود می‌ساخت. ولی در نهایت برای رشد اجتماعی و سیاسی در مملکت مفید واقع شده، باعث استحکام مؤسسهٔ سلطنت و ایجاد حکومت مقتدر می‌گردید. همین طور احزاب نیمه قانونی ضرورت آنرا نمی‌دیدند که مخفیانه در داخل اردو زمینه‌های تصاحب قدرت را جستجو نمایند، زیرا در آنصورت راه نیل به قدرت طوری علنی و قانونی باز می‌بود.

طبعی است که با رعایت این میکانیزم ادامه حیات رژیم شاهی مشروطه نیز تصور شده می‌توانست. بخاطر عدم رعایت این طرزالعمل و نبودن احزاب قانونی در

پارلمان، صدراعظم‌ها از میان اعضای حکومت سلف شان به حکم شاه، مؤظف به تشکیل کابینه می‌شدند. رقابت‌های متعلقین دربار حکومت‌ها را مجبور به انحراف از خط مشی ارائه شده شان در عمل نموده، توطئه‌های پشت پرده از طرف منسوبین موسسه سلطنت علیه هر صدراعظم موجب می‌شد تا وقت پارلمان صرف گفت و شنودهای غیر ضروری گردیده و از مؤثریت کاری حکومات بکاهد.

حکومت دورۀ انتقال به ریاست دکتور محمدیوسف توانست در ظرف دوسال مراحل مقدماتی وارد شدن به یك سیستم پارلمانی را در یك نظام شاهی مشروطه بدون برخورد با کدام مانع جدی طی نماید. قانون اساسی جدید تصویب و انتخابات هردو جرگه پارلمان، بدون رسمیت احزاب، با رعایت قدرت جوانب ذی نفوذ تدویر یافت.

توظیف مجدد دکتور محمدیوسف به حیث صدراعظم از جانب شاه و انتخاب وی از طرف ولسی جرگه در نزد منورین و حلقات سیاسی کشور امر غیرمنتظره نبود و در برابر او کدام الترناتیف دیگری نیز وجودنداشت. در جریان انتخابات میان حلقه مربوط به او و جناح پرچم ح.د.خ.ا نوعی از ائتلاف انتخاباتی بمیان آمده بود که در نتیجه به حمایه قاطع این جناح بعضی از منسوبین حلقه مربوط او مانند میر محمدصدیق فرهنگ و خواهرش رقیه ابوبکر از شهر کابل به ولسی جرگه راه یافتند.

ولی به ارتباط ترکیب کابینه موظف، تشویش‌های در میان مامورین دولت، اهل کسبه و تجارت وجود داشت. زیرا آوازه‌های پخش می‌شد که سیدقاسم رشتیا بار دیگر پرقدرت‌تر از گذشته منحیث معاون صدارت و وزیر مالیه در نظر گرفته شده است. در رابطه به اجراآت اداری رشتیا از زمانی که مامور پست و پارسل وزارت مخابرات بود تا انتصاب‌اش به حیث وزیرمالیه حرف‌ها و سخنان زیادی وجود داشت.

این موضوع بوسیله شبنامه‌ها و جر و بحث‌ها آنقدر بالا گرفت که دکتور محمدیوسف مجبور شد اورا از فهرست ترکیب کابینه پیشنهادی خود بیرون سازد.

اعتراض علیه سیدقاسم رشتیا وقتی به اوجش رسید که به روز دوم عقرب در حالیکه تعداد زیادی از وکلا و سامعین در صحن ولسی جرگه حاضر بودند، مردی احاطه دیوار شورا بلند شده و خطاب به وکلا صدا زد که حکومت مؤظف قابل انتخاب نیست زیرا انسان نامطلوبی مانند سیدقاسم رشتیا در آن وجود خواهد داشت. سپس با نشان دادن اوراق و اسناد کلمات و حرف‌های در مورد سوانح و اجراآت گذشته او بیان داشت. هنوز بیانیه این شخص پایان نیافته بود که پولیس مداخله کرده و موصوف را دستگیر کرد.

همین اعتراضات باعث شد که به خاطر جلوگیری از افشاگری‌های بیشر عده‌ای از افراد معین در داخل ولسی جرگه و خارج آن به دایر کردن غیرعلنی جلسه رای اعتماد اصرار می‌ورزیدند.

بالاخره جلسه رأی اعتماد خلاف توقع مردم به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹٦۵ مطابق سوم عقرب در عقب درهای بسته دایر شد. تدویر سری جلسه، اعتراض شدیدی را در میان اهالی برانگیخته و شکل مظاهرات خیابانی را که در پیشاپیش آن محصلان پوهنتون کابل قرار داشتند، به خود گرفت.

مقامات دولتی بغرض متفرق ساختن مظاهره کنندگان بلادرنگ متوصل به استعمال آتش زره پوش و سلاح خفیف گردیدند که به قتل سه مظاهره کننده و زخمی شدن صد نفر دیگر منتهی شد. نسل جوان چنین رفتار ظالمانه را در برابر همچو یك تظاهر اعتراضی مسالمت آمیز تقبیح نموده و روز سوم عقرب به مثابه روز یادوبود حرکت نوین دیموکراتیك ثبت تاریخ شد.

متعلقین دربار به دوام ماموریت دکتور محمدیوسف منحیث صدراعظم در دورۀ تقنینی جدید مایل نبودند. بهمین جهت حکومت مؤظف را به انعطاف ناپذیری در برابر تظاهر کنندگان توصیه نموده و آنرا با مردم مواجه ساختند. در شهر کابل گفته می‌شد که دستور آتش‌باری از جانب جنرال عبدالولی قوماندان قوای مرکزی و پسر کاکای پادشاه داده شده بود. اما درین مورد کدام توضیح رسمی نه از جانب جنرال ولی و نه از جانب کابینه سرپرست وجود دارد.

حکومت مؤظف طی جلسه سری برای یك دوره تقنینی رأی اعتماد را از ولسی

جرگه بدست آورد، اما پادشاه حادثه خونین سوم عقرب را استناد نموده و دکتور محمدیوسف را چهار روز بعد به «استعفاء نظر به دلایل صحی» وادار کرد و به عوض او محمدهاشم میوند وال را که تا آن‌وقت وزیر اطلاعات و کلتور بود ، به تشکیل کابینه جدید مؤظف ساخت.

میان منسوبین دربار در مورد توظیف مجدد دکتور محمدیوسف منحیث صدراعظم کشمکش‌های در خفا وجود داشت که بالاثر آن حادثه «سوم عقرب» بوجود آمد. ورنه خواست محصلان و شهریان کابل در آن روز کدام خواست غیرعملی و مغلق نبود. آنها صرف می‌خواستند که جلسه رأی اعتماد به کابینه مؤظف سری نباشد.

کشیدن آتش بروی تظاهرات صلح‌آمیز، سر آغاز کشمکش‌ها در جامعه افغانی گردید. محمدداودخان و سردار عبدالولی دو عموزاده شاه که هردو مطابق قانون اساسی جدید از فعالیت‌های سیاسی و حزبی محروم بودند، در عمل و در خفاء بخش‌های از وزراء و وکلاء را تحت تأثیر داشتند و به وسیله آنها به مخالفت‌های پنهانی علیه سیستم جدید پارلمانی دست می‌زدند.

محمدهاشم میوندوال نیز پس از دو سال حکومت، نظر به «دلایل صحی» استعفاء کرد. موصوف در زمان تصدی خود منحیث صدراعظم، یك جریان سیاسی را به نام«دیموکرات مترقی» بنیان گذاری نموده و جریده‌یی را به نام مساوات منتشر می‌ساخت. وی پس از استعفی خود با اشاره به مداخلات سلطنت و متعلقین دربار، تلویحاً مشکلات یك صدراعظم را در آن جریده به نشر رسانیده و وانمود ساخت که انسان با احراز این مقام در اثر مداخلات و نداشتن امکانات، علیل و مریض می‌گردد. عنوان مقاله او «علالت اعظمی» بود که بائیست جانشین صدارت اعظمی می‌شد.

خارج از پارلمان، جریانات سیاسی مختلف از راست افراطی گرفته و تا چپ افراطی در جامعه بوجود آمدند و تشکیلات مخفی مربوط به این جریانات فکری فعال بودند، اما از موجودیت جریانات میانه‌رو که مؤثریت آن در استحکام تمام نظام‌های پارلمانی به اثبات رسیده است، خبری نبود. در حالیکه وجود احزاب

قانونی سیاسی برای استحکام پایه‌های حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ضرور بود. ولی سیاستمداران لیبرال و میانه‌رو به میکانیزم سیستم پارلمانی توجه‌نداشتند. آنها بخاطر موفق ساختن سیستم، ابتکار تشکیل یك حزب میانه‌رو را بدست نگرفته و حتی فعالیت‌های سیاسی بعضی حلقات میانه‌رو را نوعی دوری از سلطنت تلقی می‌کردند. آنها لاقیدانه با حزب نو تأسیس دیموکراتیك مترقی و جریده آن (مساوات به رهبری محمدهاشم میوندوال) مخالفت می‌ورزیدند، بدون آنکه خود طرحی را در میان بگذارند. سایر افراد میانه‌رو و لیبرال موقف بی‌طرفی را اتخاذ نموده و نتوانستند که در میان تمایلات چپ و راست، وزنهٔ سومی را ایجاد نمایند، آنها حتی در حوادث بعدی به وزنهٔ هر جناحی که قوی‌تر تبارز کرد، خود را متمایل نشان داده و امروز هم فاقد یك حزب سیاسی و یك تمایل مستقل می‌باشند. فی‌الواقع کمبود و خلاء در میان دو اکستریم بسیاری مصایب بعدی را سبب گردید.

در جنوری ۱۹٦۵ ح.د.خ.ا در کابل تأسیس گردید. نورمحمد تره‌کی منشی اول و ببرك کارمل منشی دوم حزب انتخاب شدند. اورگان نشراتی حزب بنام «خلق» در اپریل ۱۹٦٦ انتشار یافت که بعد از شش شماره مصادره گردید. حزب بعد از دو سال به دو جناح منشعب شد. جناح که تحت رهبری ببرك کارمل قرار داشت بسال ۱۹۹۸ امتیاز نشر جریده «پرچم» را بدست آورد. اما جناح مربوط نورمحمد تره‌کی خود را وارث نشرات«خلق» معرفی کرده، از مساعی برای بدست آوردن امتیاز نشراتی به کدام نام دیگر منصرف شد. بخش‌های منشعب حزبی در پناه هویت جراید خلق و پرچم به احزاب خلق و پرچم شهرت یافتند.

در سال ۱۹٦۸ نشریه «شعله جاوید» اجازه نشر یافت. این نشریه خود را «ناشر جریان دیمو کراتیك نوین» معرفی می‌کرد. پیروان «شعله جاوید» با پیش کشیدن راه انقلاب دهقانی و محاصره شهرها از طریق دهات، در پیروی از سیاست آن‌وقت ماوئیستی پکن قرار داشتند. آنها پارلمانتاریزم را مردود شمرده و شرکت روشنفکران انقلابی را در پارلمان، نوعی خیانت به زحمتکشان تلقی می‌نمودند. این‌ها معتقد بودند که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید. بعد از آنکه رهبری آنها زندانی و نشریه شعله جاوید در تابستان ۱۹٦۹ توقیف شد، سازمان شعله جاوید به چندین گروپ منقسم گردید.

صدای عوام، جریان سیاسی دیگر چپ بود که به دور جریدهٔ صدای عوام متشکل شد. این جریان گرچه کوچك بود، ولی بخاطر داشتن دو وکیل در پارلمان اثرات معینی در فضای سیاسی آن‌وقت داشت. میرمن معصومه عصمتی وردك و داکتر فرزان ازین جریان در پارلمان نمایندگی می‌کردند.

پس از انشعاب دو جناح عمدهٔ ح.د.خ.ا گروهی دیگری نیز از آن حزب به رهبری طاهر بدخشی منشعب شد که بعداً به«ستم ملی» شهرت یافت. این سازمان با مسایل از دید چپ بر خورد می‌کرد. اما طرح مسأله ملی مضمون اولی و آخرین آنها بود، افغانستان فدرالی و اتونومی برای تاجک‌های شمال کشور در سرلوحه سیاست آنها قرار داشت. زیادترین اعضای این سازمان از مناطق بد خشان و تخار بودند.

حزبی که اندیشه‌های دست راستی را تعقیب کرده و از نظام موجودهای اجتماعی دفاع کند در جامعه بوجود نیامد. تنها در اخیر دهه شصت حلقات «اخوان‌المسلمین» تشکیل شدند که می‌توان آنها را با مطالعه مشی بعدی شان منحیث نیروهای راست افراطی تشخیص کرد. معرفی این حلقات و تشکیلات مماثل آن در بخش جنگ "مقدس" صورت گرفته و درینجا با تذکر آنها اکتفاء می‌شود.

مفکوره تشکیل یك حزب دست راستی و مدافع سلطنت نزد افرادی چون استاد خلیل‌الله خلیلی وجود داشت که به خاطر بی‌تفاوتی سایر مدافعان سلطنت تشکیل شده نتوانست.

سازمان افغان ملت هم که به ریاست دیپلوم انجنیر غلام‌محمد فرهاد ایجاد شده بود، در عمل با جناح چپ در همکاری قرار داشت. افغان ملت خواهان افغانستان بزرگ و ظاهراً پیرو دو اندیشه از هم متفاوت یعنی ناسیونالیزم و سوسیال دیموکراسی خود را معرفی می‌کرد. مناقشه روی حمایت و یا مخالفت به حکومت نوراحمد اعتمادی موجب انشعاب افغان ملت گردیده و یك بخش آن به رهبری فدا محمد فدائی بنام «ملت» از آن منشعب شد.

پوهنتون کابل در دورهٔ ده‌ساله شاهی مشروطه، به مرکز مباحثات روشنفکری و حتی مرکز سیاست‌های روزمره مبدل گردیده بود. این نقش بعداً به سایر موسسات

تعلیمی نیز سرایت کرد. در سال ۱۹٦٥ تعداد محصلان پوهنتون کابل به ۳۲۰۰ و تعداد شاگردان مکاتب به یکصد و هفتاد هزار نفر می‌رسید. آنها مشمول آن قشر جامعه بودند که پیرامون رشد و انکشاف ممالك مماثل افغانستان اطلاع داشته و مساعی دولت را در رشد و ترقی وطن نا کافی می‌شمردند. مشاهد ۀبی‌تفاوتی‌های دولت نسبت به زندگی هموطنان دچار فقر و عقب ماندگی، روحیه اعتراض را در نسل جوان بوجود آورد. دولت قادر نبود که جوانان را قناعت داده و یا اینکه وضع زندگی را بهبود بخشد.

بر تمام ادارات دولتي يك نيروی غیرفعال حکمفرما بود. کارهای قابل اجراء در هر اداره متراکم بود و هیأت وزیران بیاناتی در مورد مبارزه با فساد و بوروکراسی ایراد می‌کردند. در زمان حکومت‌های پنجگانه قانون اساسی (درین دوره پنج صدراعظم، داکتر محمدیوسف، محمدهاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی دوبار، داکتر عبداظاهر و محمدموسی شفیق از پارلمان رای اعتماد بدست آوردند).

روابط افغانستان چنانی که تصور می‌شد با اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا در يك سطح متوازن قرار گرفته نتوانست. غربی‌ها هم بدون اخذ امتیاز به فکر همچو يك موازنه نیفتادند. امتیازاتی که آنها مایل به دریافت آن بودند (ز قبیل داشتن نفوذ اقتصادی در شمال افغانستان)، اعطای آن خارج از توان این حکومت‌ها بود. زیرا قبلاً درین ارتباط تعهداتی به جانب شوروی داده شده بود.

امریکایی‌ها در همین آوان مصروف جنگ ویتنام بودند و در داخل جامعۀ امریکا ذهنیت‌های مخالف و موافق جنگ ویتنام مقابل هم صف آرائی می‌کردند.. اداره واشنگتن فرصت آنرا نمی‌یافت تا وقایع کشورهای دیگر منجمله افغانستان را عمیقاً متوجه شود.

کمبود سرمایگذاری‌ها، بحران بیکاری و خشکسالی‌های وحشتناك سال ۱۹۷۱-۱۹۷۲ سیستم پارلمانی و رژیم شاهی مشروطه را در بحران عمیق فرو برد. مواشی و غله بالاثر کمبود علوفه و آب تقلیل یافت. بخشی از مالداران بی‌بضاعت و دهقانان کم زمین، مواشی شانرا به محتکرین فروخته و زمین‌های شانرا به دهاقین مرفه گروه دادند تا از پول آن خود و فامیل خود را زنده نگهدارند. یکعده

قحطی‌زدگان از ولایت بادغیس، غور و هرات به دروازه‌های شهرها بخصوص شهر کابل سرازیر شدند. بخاطری که اولادهای‌شان از قحطی تلف نشود، آنها را در بدل قیمت می‌فروختند. مشاهده‌ای حالت رقت انگیز قحطی زدگان حقایق تلخی را که تا آن‌وقت حکومت پنهان کرده بود، نزد منورین و شهرنشینان روشن ساخت.

حکومت بخاطر تسکین منورین، راه دیگری‌نداشت غیر از آنکه رسماً از دول متحابه و سازمان‌های بین‌المللی طالب کمك شود. برسي‌ها بعداً واضح ساخت که بخاطر تسلط بوروکراسی، کمک‌های خارجی هم به موقع در اختیار قحطی زده‌ها قرار گرفته نتوانست. به اساس گذارش «نیویارك تایمز» «تنها در سال ۱۹۷۲ تعداد کسانیکه از قحطی جان داده بودند به هشتاد هزار نفر می‌رسید».[۲] صدها هزار هموطن دیگر راهی کشورهای ایران، شیخ‌نشینان عربی خلیج و پاکستان شدند تا با پیدا کردن کار، فامیل‌های شانرا از قحطی نجات دهند. در بعضی محلات مصائب و انزجار مردم حتی به قیام‌های گرسنه‌گان منتهی شد. در چغچران مرکز ولایت غور گروهی از قحطی زدگان با بیل و شاخی بر هیأت بازدید کننده حکومت به ریاست دوکتور صمد حامد معاون صدارت هجوم بردند. «عمارتی که او. ... در آن جلسه می‌کرد از طرف مظاهره چیان قهرآلود سنگ‌باران گردید».[۳]

در اوج بحران اقتصادی و اجتماعی کابینه دوکتور عبدالظاهر استعفی کرد(سپتمبر ۱۹۷۲) و محمدموسی شفیق وزیرخارجه در دسامبر ۱۹۷۲ حکومت جدید را تشکیل داد. محمدموسی شفیق می‌خواست تا مسایل متنازعه فیه را در عرصه سیاست خارجی که نوعی مانع در گسترش مناسبات با غرب قلمداد می‌گردید، حل کند. طبعی است که این مأمول به وسیلهٔ حکومت او برآورده شده نمی‌توانست. زیرا این حکومت در نتیجه بحران به وجود آمده و قادر به حل معضلات مهم با همسایگان بخصوص حل قضیهٔ دیورند با پاکستان نبود. اما تلاش حکومت درین مسیر جریان داشت. تا اختلافات نظر را در روابط (ایران - افغانستان) و (افغانستان – پاکستان) مرفوع ساخته، زمینه جلب کمک‌های انکشافی امریکا و امداد مالی کشورهای نفت خیز شرق‌میانه را بوجود آورد. به سلسله‌ای گفتگو با دولت ایران طرفین روی معضله آب هلمند بموافقه رسیدند و موافقتنامه‌یی میان

شفیق و امیر عباس هویدا صد راعظم ایران بتاریخ ۱۲ /۳/۷۳ درکابل امضاء شد. گرچه به مقابل این توافق، جریانات سیاسی خلق، پرچم، مساوات، افغان ملت و صدای عوام از طریق یك تظاهر مشترک در پارك زرنگار کابل اعتراض نمودند. اما اعتراض آنها ناشنیده باقی ماند.

معضله آب هلمند تفاوت نظری است که پیرامون حق آبه میان بالا آبی‌ها و پایین آبی‌ها در قرن نزده بروز کرده و پیوسته موجب تشنج در روابط دو کشور همسایه افغانستان و ایران گردیده است. موجد این اختلاف نیز استعمار بریتانیا است. زیرا بعد از تجاوز ایرانی‌ها بر سیستان افغانی در شروع دهه هفتاد قرن گذشته، انگلیس‌ها در مقام حکمیت میان دو کشور بر آمده و بسال ۱۸۷۳ هیأتی را به ریاست جنرال گولد سمت توظیف نمودند. گولد سمت نه تنها سیستان را میان افغانستان و ایران تجزیه کرد، بلکه حق‌آبهٔ هر دو کشور را در رابطه به رود هلمند مناصفه اعلان کرد که به اعتراض شدید جانب افغانی منجر شد. امیر شیرعلی‌خان حکمیت گولد سمت را یکجانبه و به نفع ایران دانسته و آنرا تائید نکرد. موضوع همچنان متنازع فیه باقی ماند.

انگلیس‌ها مجدداً در سال ۱۹۰۲ دست بکار شده و هیأتی را به ریاست ماکماهن جهت میانجگری توظیف کردند. این هیأت دو ثلث حق استفاده ازین دریا را به افغانستان و ثلث متباقی را به ایران واگذار شد. اما از اینکه قسمت‌های اشغالی سیستان افغانی باز هم مورد مطالعه قرار نگرفته بود، افغان‌ها این حکمیت انگلیس‌ها را نیز منصفانه نیافته و حاضر به عقد قرارداد در زمینه نشدند. تا اینکه در دورهٔ حکومت محمدموسی شفیق این تعهد بمیان آمد. شفیق حاضر شد تا مقدار بیشتر از سهمیه معینه آب در بدل پرداخت قیمت به آن کشور جریان یابد.

موسی شفیق می‌خواست با دولت پاکستان نیز معضله تاریخی و ذات‌البینی دو کشور را حل کند. یکروز قبل از عقد موافقتنامه با ایران طي يك كنفرانس مطبوعاتی اطمینان داد که «امید وار است بتواند مسأله پشتونستان را نیز با پاکستان حل کند.[٤]

حکومت با به نمایش گذاشتن چرخش در روابط ایران و پاکستان، راه را برای جلب کمک‌ها ی امریکا و ایران و کشورهای نفت خیز عرب می‌گشود. اما دولت نظر به عواملی که قبلاً به آن اشاره شد، توان پیاده ساختن چنین یك چرخ بزرگ را در عمل‌نداشت. زیرا قبلاً فعالیت اپوزیسون راست و چپ موجب ایجاد دو قطب مخالف در جامعه گردیده و هردو قطب در جهت نفی رژیم سلطنتی قرار داشتند. «در شروع تابستان ۱۹۷۳ آوازه شد که ظاهرشاه می‌خواهد پارلمان را منحل و انتخابات جدید را برای وقت نامعلوم به عقب اندازد. چنان معلوم می‌شد که یك چرخش افراطی در حال وقوع است. این چرخش به وقوع پیوست، اما کاملاً در یك مسیر دیگر.»[۵]

محمدداودخان که از مدت‌ها قبل ناظر اوضاع بود، فرصت را مساعد دیده و به کمك گروهی از افسران جوان وابسته به ح.د.خ.ا و چند هوادار شخصی خود کودتائی را علیه رژیم براه انداخته و با اعلان جمهوریت، مجدداً به تاریخ ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ اقتدار را بدست گرفت.

مآخذ فصل دوازدهم:

---

[۱] «اسامبله افغانستان با صراحت از قانون اساسی حمایت کرد »، نیویارك تایمز ۱۱۰ سپتمبر ۱۹٦٤ صفحه دوم ٤٤

[۲] «خلع شاه افغان و اعلام جمهوریت، نیویارك تایمز ۱۸۰ جولائی ۱۹۷۳ صفحه اول

[۳] کشککی، صباح الدین. «دهه، قانون اساسی »، پاکستان، ۱۹٥٦ صفحه ۷۱

[٤] کشککی، صباح الدین. همانجا، صفحه ۸۷

[٥] بوخرر - دیتچی ب. «حمله استراتیژیك - مثال افغانستان» شتیفتونگ بیبلیوتیکا افغانیکا، سویس،، ۱۹۹۱ صفحه ۲۸

فصل سیزدهم

انکشافات اوضاع در منطقه و افغانستان طی دهه ۱۹۷۰

۱ - در پاکستان:

در انتخابات ۱۹۷۱ پاکستان، حزب عوامی لیگ به رهبری شیخ مجیب‌الرحمن تمام کرسی‌های پارلمان را د ر پاکستان شرق (بنگال شرق) بدست آورد. مقصد عوامی لیگ آن بود تا سیستم یك یونت[1] ملغی و مبتنی بر یك نظام فدرالی، تمام ایالات تحت سلطه پنجاب، دارای اوتونومی بیشتر گردند. بنگالی‌ها می‌خواستند تا یك قانون اساسی واقعبینانه وضع شده و بوسیلهٔ آن حقوق و آزادی‌های تمام مردمان ساکن پاکستان تضمین و تصریح گردد. بلوچها و پشتون‌ها نیز با این مطالبات همصدا بودند و لغو سیستم یك یونت شعار مشترك همه‌ای آنها بود.

آراء عوامی لیگ نه تنها در پاکستان شرق بلکه در مجموع پاکستان نیز اکثریت بود و با داشتن چنین اکثریت، مستحق تشکیل حکومت مرکزی پاکستان نیز گردیده و می‌بایست صدارت پاکستان به این حزب سپرده می‌شد. رهبری حزب منتظر آن بود تا کاندید آنها از جانب رئیس دولت به تشکیل کابینه مؤظف شود. سیاستمداران پنجابی و سندی مایل نبودند که قدرت مرکزی پاکستان بدست بنگالی‌ها قرار گیرد. زیرا با شکستن یك یونت هرگز امید نداشتند که بار دیگر روزی اکثریت آراء را از بنگال پرنفوس نصیب شوند. بناءً قلبا به تجزیه پاکستان قناعت داشته و عملاً می‌کوشیدند که نظامیگران پاکستانی با قدرت مردمی بنگال طرف شوند. کسی که درین مسیر آگاهانه پیش می‌رفت ذولفقار علی بوتو بود. حزب او (حزب مردم (پاکستان) در انتخابات موقعیت دوم را احراز نموده بود. اگر بنگال شرق از پاکستان جدا می‌شد، راه او برای تشکیل کابینه باز می‌گردید.

نظامیان پاکستان می‌خواستند بنگالی‌هارا با زور سرنیزه از خواسته‌های شان منصرف

---

[1] One Unite

سازند. جنرال یحیی‌خان رهبر رژیم کودتای پاکستان پس از یك ملاقات با شیخ مجیب‌الرحمن رهبر حزب عوامی لیگ پاکستان در داکه، شیخ را خائن ملی قلمداد کرد. یحیی‌خان به قوت‌های نظامی پاکستان در بنگال شرقی دستور داد تا شیخ را دستگیر و قدرت مرد می‌حزب عوامی لیگ را درهم شکنند. قطعات پاکستانی مستقر در داکه به قوماندانی جنرال تیکه‌خان (که بعدها به قصاب بنگله دیش) شهرت یافت، مرتکب جنایات شرم‌آور و ضد انسانی شدند. با شروع حملات اردوی پاکستان، قیام ضد پنجابی‌ها از طرف طرفداران شیخ براه افتاد. قیام‌کنندگان بروز ۲۶ مارچ ۱۹۷۱ دولت مستقل بنگله دیش را اعلام کردند. حکومت نو تأسیس آنها از دولت هند کمك نظامی مطالبه نمود تا تیغ جلادان پاکستانی را از گلوی مردم بی‌دفاع بنگال شرقی بدور سازد.

اردوی پاکستان بمقابل قوای هندی شکست خورد و بیش از صد هزار عساکر پاکستانی به اسارت آنها درآمده و به هندوستان منتقل شدند. جنرال یحیی‌خان استعفاء کرد و قدرت پاکستان غربی، چنانکه پیش‌بینی می‌شد بدست ذوالفقارعلی بوتو افتاد. بوتو دولت مستقل بنگله دیش را به رهبری شیخ مجیب‌الرحمن به رسمیت شناخت و در عوض موفق به رهائی اسرای جنگی کشورش از هندوستان شد.

کشورهای جهان آماده شناسایی کشور جدیدالتأسیس بنگله دیش گردیده و در جنوری ۱۹۷۲ اکثریت کشورهای عضو ملل متحد آنرا به رسمیت شناختند. آزادی بنگال شرقی در جسم افسرده بلوچها و پشتون‌ها روح تازه دوانید. آنها خواهان آزادی و اوتونومی بیشتر شدند. حکومت اسلام‌آباد نمی‌خواست که حوادث خونین بنگال شرقی در ایالت‌های بلوچستان و سرحد شمال غرب تکرار شود. بناءً به پذیرش نظام فدرالی و تسجیل آن در قانون اساسی ۱۹۷۳ تن در داد.

در بلوچستان حزب عوامی ملی با بدست آوردن اکثریت آراء موفق به تشکیل حکومت ایالتی شد و در ایالت سرحد شمالغرب حکومت ائتلافی مرکب از حزب عوامی ملی و جمیعت‌العلماء اسلام زمام حکومت ایالتی را بدست گرفتند. چون منافع این ایالت از ریشه با منافع پنجابی‌ها و اداره تحت نفوذ آنها در اسلام‌آباد

سازگار نبود، بزودی تقابل خواسته‌ها متبارز شد. حکومات هردو ایالت تحت فشار اسلام‌آباد قرار گرفته و مجبور به استعفی شدند. سپس سرکوب بلوچ‌ها و پشتون‌ها از سر گرفته شد.

در بلوچستان قیام‌های بلوچ‌ها با اقدامات نظامیگرانه اسلام‌آباد مواجه شد و روحیه آزادی‌خواهی، سراسر بلوچستان را فرا گفت. شاه ایران از سرایت این روحیه در میان بلوچ‌های ایران دچار تشویش شد. و تصمیم گرفت که هر نوع کمك تختیکی و نظامی را در اختیار بو تو بگذارد. هیلکوپترهای قوای هوایی ایران در عملیات جنگی پاکستانی‌ها علیه بلوچ‌ها شرکت داشتند. میرغوث بزنجو و تعداد دیگری از رهبران زندانی شده و بخشی از مقاومت کنندگان بلوچ به افغانستان روی آوردند. آنها بداخل کمپ‌های مهاجرین که در منطقه کندهار برایشان آماده شده بود، جابجا شده و تعداد از جوانان آنها مورد تربیه نظامی قرار گرفتند.

در ایالت سرحد شمالغرب تعدادی از رهبران پشتون بشمول‌خان عبدالغفارخان و پسرش عبدالولی‌خان روانه زندان شده و در توطئه قتل شیرپاو وزیرداخله ایالت شمال غرب و یکی از اعضای برجسته حزب مردم متهم ساخته شدند. شیر پاو بروز ۸ /۲/۷۵ کشته شد و به بهانهٔ قتل او حزب عوامی ملی به اثر فشار بوتو منحل اعلان گردید.

بوتو نه تنها در داخل، سیاست سرکوب‌گرانه را بمقابل دو ایالت همسرحد با افغانستان دنبال کرد بلکه مخالفان فراری رژیم داودخان را نیز مورد تفقد قرار داده، با تمویل، تسلیح و ارسال گروپ‌های خرابکار بداخل افغانستان، امنیت بعضی مناطق را برهم زد. در حالیکه قوت‌های نظامی پاکستان در بلوچستان متمرکز شده بودند و سیاست اختناق علیه پشتون‌ها هنوز ادامه داشت، در ماه مارچ ۱۹۷۷ انتخابات پارلمانی تدویر یافته و حزب مردم پاکستان ظاهراً اکثریت قریب به اتفاق آراء را بدست آورد. نتیجه انتخابات مورد تائید احزاب مخالف قرار نگرفت و شخص بوتو به تقلب آراء متهم گردید. تا آنکه در یک فضای بی‌اعتمادی کامل نسبت به حکومت مرکزی، بار دیگر اردوی پاکستان به قوماندانی جنرال ضیاءالحق لوی درستیز قوای مسلح در پنجم جولای ۱۹۷۷ به کودتا متوسل شد. کودتا چیان

بوتو را زندانی ساختند. و سپس علی‌الرغم تقاضا واعتراض تعداد کثیری از سران دول خارجی، وی را در سال ۱۹۷۹ به دار آویختند. جنرال ضیاءالحق رسالت خود را اعادۀ نظم و حاکمیت قانون تعریف کرد و وعده داد که به زودی انتخابات را تدویر می‌نماید. او تدویر انتخابات را چندین بار به تعویق انداخت تا فرصت کافی برای استحکام خود و نظامیان وابسته به جماعت اسلامی پاکستان داشته باشد. او آنطوریکه سوگند خورده بود به قول خود وفا نکرد، طی سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ انکشافات اوضاع افغانستان و ایران باعث شد که جنرال ضیاء بیشتر مورد توجه غرب بخصوص امریکا قرار گیرد.

در پرتو افزایش علایق ابرقدرت‌ها به منطقه، ماموریت او هم طولانی شد. هم خود جنرال ضیاء و هم متحد ین غربي او تدویر انتخابات و احیای مجدد دیموکراسی را فراموش کردند. انتخابات تدویر نیافت و حقوق اساسی مردم پاکستان قربانی رقابت‌های ابرقدرت‌ها در منطقه شد. از بدو پیدایش خود تا کنون، پاکستان از برکت روابط‌اش با ایالات متحده امریکا توانسته است که موجودیت خود را حفظ کند. نظامیان پاکستانی در طول پنجاه سال توانستند که تمایلات و ضرورت‌های امریکائی‌ها را در منطقه بموقع درك نمایند و به خواست آنها عمل نمایند.

با تعقیب چنین برخورد، اسلام‌آباد توانست که سلاح‌های تهاجمی از ایالات متحده امریکا بدست آورد و سه بار با هند در سال‌های ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ داخل نبرد شود.

۲ - در ایران:

طی دهه هفتاد وضع در ایران ظاهراً آرام می‌نمود. گرچه در پرتو عواید نفت، بخصوص بعد از افزایش قیمت آن از جانب اوپك، انکشاف اقتصادی در جامعه ایران محسوس بود، ولی سوءاستفاده‌های شخصی اراکین دولتی، تمویل مصارف غیرضروری و تجملی، استبداد سلطنتی، زندان، شکنجه و تعقیب ناراضی‌ها و مخالفین سیاسی موجب شکاف عمیق میان ملت و سلطنت رضاشاه می‌شد. همینطور پروژه مبدل ساختن ایران به ژاندارم منطقه و مسلح ساختن آن به سلاح‌های پیشرفته و غیر ضروری نه تنها بخش بزرگ از عواید نفتی این کشور را

می‌بلعید، بلکه آن کشورهای همجوار را که به سیستم نظامی غرب مربوط نبودند، در هراس قرار داده و منطقه را متشنج می‌ساخت.

موجودیت نظامیان و گشت و گذار تعداد بیشمار اتباع امریکائی در ایران مسأله‌یی بود که بخودی خود موجب تحریك ملت گردیده و روابط حسنه سلطنت را با ایالات متحده امریکا تهدید می‌کرد. باز گذاشتن دروازه‌های ایران بمقابل ورود محصولات استهلاکی غیرضروری و مظاهر سوءاخلاقی فرهنگ غرب، مخالفت پنهانی منورین، لیبرال‌ها، چپی‌ها و مذهبیون را برانگیخته و بخاطر نبودن فضای باز سیاسی بعد از انحلال جبهه ملی و سرکوب حکومت داکتر مصدق (۱۹۵۱ - ۱۹۵۳) این مخالفت‌ها در خفاء علیه سلطنت رضا شاه سازمان می‌یافت.

افزایش سریع عواید بعد از سال ۱۹۷۳، تناقض میان رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی را شدت بخشید[۱] در سال ۱۹۷۹ نارضایتی‌ها و مخالفت‌ها، گسترده‌تر شد و به مقاومت سرتاسری مبدل گردید. مقاومت ملت در فاصله کوتاه زمانی، ناگهان مسیر انقلاب ملت علیه شاه و سلطنت را بخود گرفت. بروزهای ۹ تا ۱۱ فبروری سال ۱۹۷۹ اردوی ایران در برابر اراده‌ای ملت تسلیم شد و سلاح‌های زیاد میان گروهای مختلف اجتماعی تقسیم گردید. نیروهای ملی و چپ در سایه نفوذ روحانی آیت‌الله تالقانی وارد عرصه شدند.[۲]

نشرات بی‌بی سی لندن در دادن استقامت به انقلاب خود جوش ملت ایران و تبلیغ بی‌سابقه در جهت بالاکشیدن جناح آیت‌الله خمینی، خلاف آنچه ملت ایران اراده داشت، تشنج را میان جناح‌های مختلف انقلاب دامن زد. انقلاب در مرحله پیروزی قرار گرفت. شاه رفت و آیت‌الله خمینی بعد از ۲۵ سال تعبید با شان و شوکت از فرانسه به ایران برگشت. شعار ضدیت با امریکا، به شعار انقلاب تبدیل شد. بعد از مرگ آیت‌الله طالقانی در سپتمبر ۱۹۷۹، حکومت بازرگان بتاریخ ۵/۱۱/۱۹۷۹ مجبور به استعفی شده و بدینترتیب لیبرال‌ها و ادامه دهندگان راه جبهه ملی از حاکمیت کنار زده شدند.

نشرات امریکائی سعی داشتند تا انقلاب اسلامی، مسیر صرفاً ضد شوروی داشته باشد. این‌ها تضاد سیاست جمهوری اسلامی را علیه کمونیزم برجسته ساخته،

می‌خواستند که خصلت ضد امریکاهی رژیم پوشیده بماند. بالعکس شعار ضدیت با امریکا منطبق به خواست کمونست‌های متمایل به ماسکو بود و شعار ضدیت با ابرقدرت‌ها یکی از اصول ایدیولوژیک کمونست‌های متمایل به پکن را تشکیل می‌داد.[۳]

ضدیت با هردو ابرقدرت (شوروی و امریکا) به نفع اروپای غربی منتهی می‌شد. آنها کوشا بودند تا روابط شانرا بدون اصطکاك با دولت اسلامی ایران حفظ کرده، مارکیت ایران را از دست امریکا و اتحادشوروی بربایند.

بروز چهارم نوامبر ۱۹۷۹ سفارت امریکا از جانب دانشجویان پیرو خط امام خمینی اشغال گردید و تمام کارکنان سفارت به اسارت درآمدند. جمهوری اسلامی ابرقدرت امریکا را «شیطان بزرگ» نامیده و در پرتو ضدیت با ابرقدرت‌ها یك نوع ناسیونالیزم مذهبی توأم با استبداد بر ملت ایران سایه افگند که بالاثر آن نه تنها اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و جناح‌های چپ و لیبرال زیر ستم قرار گفتند، بلکه مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه منجمله افغانستان در قالب ظاهراً انترناسیونالیزم اسلامی، اما در باطن مبتنی بر انگیزه همین ناسیونالیزم براه افتاد.

۳- در افغانستان:

در آغاز دهه هفتاد، بحرانات سیاسی و اجتماعی افغانستان تشدید یافت. بیشتر از پیش بوروکراسی بر دولت مستولی گردید. و هرج و مرج فکری سراپای جامعه را فرا گرفت. حکومت قدرت جذب همکاری روشنفکران را در چوکات قانون اساسی از دست داد. جریانات افغان ملت، ستم ملی، خلق، پرچم و شعله جاوید در میان منورین، علاقمندان رو به تزاید کسب می‌کردند. گرچه پایه‌های مردمی این احزاب در میان روستانشینان ضعیف بود، اما در شهرها و مراکز علمی و فرهنگی اثرات و تبلیغات آنها مسلط بود و ذهنیت بخشی قابل توجه روشنفکران را بخود جلب می‌کرد.

دهاقین و کارگران هم فاقد سازمان‌های اجتماعی مربوط به خودشان بودند. و نقشی فعالی را در سیاست جامعه بازی نمی‌توانستند. با پیدایش اخوانی‌ها بمقابل

احزاب ملی گرا و چپ، دو افراط فکری رشد نموده و جامعه افغانی بصوب انقطاب فکری سوق یافت. بخصوص که کشورهای همسایه شوروی، چین، پاکستان و ایران - به فعالیت‌های جریانات فکری مورد نظرشان علاقه می‌گرفتند.

برخورد غیرمسئولانه‌ای دولت در برابر عواقب ناشی از بحران خشکسالی موجب کاهش اعتبار دولت در میان مردم می‌گردید و حتی در برخی مناطق فضای آن بوجود آمده بود که ده‌نشینان به حرف‌های نیروهای چپ علاقه بگیرند. همین میلان و موجودیت بی‌تفاوتی‌ها در ادارهٔ دولت موجب استعفاء داکتر عبدالظاهر صدراعظم گردید.

سلطنت در ماه‌های اخیر مجبور گردید که با توظیف محمدموسی شفیق در پست صدارت و با جلب حمایت نیروهای وابسته به ایران و پاکستان وزنه ئی را بمقابل میلان‌های چپ ایجاد نموده، چرخشی را در سیاست خارجی افغانستان بوجود آورد. این چرخش می‌بائیست در جهت مقابل وابستگی اقتصادی و نظامی به اتحادشوروی که از سال ۱۹۵۵ آغاز شده بود، سیر می‌کرد.

مساعی صورت گرفت تا با عقد موافقات با ایران و پاکستان، پای ایالات متحده امریکا را در تعاملات اقتصادی و اجتماعی افغانستان ذیدخل گردد. ولی زمان چنین فرصت را بدست‌نداد. زیرا از حکومت شفیق هنوز هفت ماه سپری نشده بود که محمدداودخان بار دیگر با مجموعه‌یی از نظریات قبلی و جدید خویش طی بیانیه که بتاریخ هفدهم جولائی سال ۱۹۷۳ (روز کودتا) از امواج رادیو کابل پخش شد. رژیم شاهی را خاتمه یافته اعلان کرد. و آمدن جمهوریت را به مردم مژده داد. درین بیانیه او خود را پابند تأمین کامل حقوق «مردم» و اعتراف به اصل «حاکمیت ملی» به عوض حکومت شخصی معرفی کرده، سیستم مولود قانون اساسی را در ده‌سال اخیر یك دیموکراسي قلابی دانست.

در بخش سیاست خارجی، تعقیب روش عدم انسلاك، احترام به منشور ملل‌متحد و برقراری روابط با تمام کشورها را سرلوحه کار دولت جدید اعلام کرده و با صراحت متذکر شد که «پاکستان یگانه کشوریست که با آن روی قضیه پشتونستان اختلاف سیاسی داریم و تاکنون به حل آن موفق نشده ایم.»[٤]

داودخان با ارائه اولین بیانیه خود واضح ساخت که به قطب‌بندی‌های سیاسی وقع نگذاشته، پارلمان و میکانیزم آن مطرح نظر او نمی‌باشد. ۱۹ جریده و روزنامه غیردولتی که تا آن‌وقت منتشر می‌شدند، همه متوقف گردیدند.

محمدداودخان با لغو قانون اساسی، رژیم جدید را بر اصل مرکزیت استوار ساخت و خود را به مرکز قدرت مبدل نمود. او همین روش را در دورۀ صدارت ده‌ساله خودنیز دنبال کرده بود. در آن مقطع نیز نه تنها از آزادی‌های سیاسی و حقوق افراد خبری نبود، بلکه هیچ زمینه‌ئی برای تبارز نظر منورین طرفدار سیستم هم داده نمی‌شد. چنین افراد هم منحیث مخالف بالقوه رژیم مورد پیگرد و تعقیب ریاست ضبط احوالات قرار داشته و حتی اختیار شغل نظامی و امنیتی، استخدام فارغ التحصیلان در ادارۀ دولت، تقرر مامورین عالیرتبه و اجازه مسافرت به خارج در حیطه صلاحیت‌های ریاست ضبط‌احوالات قرار داشت. در دوره ده‌ساله صدارت محمدداودخان صدها زندانی در محبس دهمزنگ سر به نیست شدند.

با قرار گرفتن محمدداودخان بر اریکه‌ای قدرت، چرخش ماه‌های اخیر سلطنت در عرصه روابط بین‌المللی متوقف ساخته شد و بار دیگر کشور در مسیر گذشته آن که همانا وابستگی اقتصادی و سیاسی با اتحادشوروی بود، قرار گرفت.

ناظرین سیاسی معتقد اند که علاوه بر محمدداودخان، دو شخصیت سیاسی دیگر نیز جدا از هم، نظامیان و افراد سرشناس را بدور خود جمع کرده، بخاطر آوردن يك تغير منتظر فرصت بودند. این‌ها عبارت بودند از سردار عبدالولی پسر کاکای شاه و محمدهاشم میوندوال صدراعظم سابق. اولی‌الذکر در شب اجرای کودتا باز داشت و تحت نظارت قرار گرفت. اما محمدهاشم میوند وال که حین وقوع کودتا در خارج بود، به کشور بر گشته، حمایت و همکاری خود را به رژیم جمهوریت وعده داد. ولی دیری نگذشت که رادیو کابل بتاریخ ۲۱ سپتمبر از کشف يك توطئه ضد دولتی خبر داد و روز بعد (۲۲ سپتمبر) مطابق اطلاعیه حکومت جمهوری اسمای ۳۷ نفر از متهمین شامل توطئه از طریق رسانه‌های گروهی پخش گردید. در ترکیب بازداشت‌شدگان ۲۸ نفر منسوبین قوای مسلح و محمدهاشم میوندوال شامل بودند.

میوندوال بصورت اسرارآمیز در زندان از بین رفت. اعلامیه‌های رسمی مرگ او را خودکشی تعریف کردند. اما سوالات زیادی در مورد چگونگی امکان خودکشی لاینحل باقی ماند. بعد از مرگ میوندوال در محبس پاره از اسناد تحقیق (سوال و جواب) از طریق رادیو و جراید پخش گردید. سایر اسناد الزامیه که موجب صدور حکم توقیف آنها شده بود، هیچگاه منتشر نشد. سایر متهمان در محکمه نظامی به ریاست دگر جنرال غلام فاروق (سابق لوی درستیز) محاکمه گردیده و به جرم پلان کودتا، پنج نفر به شمول جنرال خان‌محمدخان مرستیال سابق وزارت دفاع اعدام شدند. هفت نفر دیگر به شمول جنرال عبدالرزاق سابق قوماندان قوای هوائی به حبس ابد و متباقی به عرصه‌های مختلف حبس محکوم گردیدند. دو نفر برائت حاصل کرده و دو نفر دیگر با انفصال از وظیفهٔ نظامی آزاد شدند. برای هفت نفر حبس زمان تحقیق کافی شمرده شد.[۵]

تمام زندانیان مربوط به این قضیه بعد از سقوط خونین رئیس جمهور محمدداود آزاد گردیدند. اکثریت متهمان در گذشته از نزدیکان محمدداودخان محسوب می‌شدند.

محمدداودخان نسبت به آن دوستان خود که طی ده سال سبکدوشی او، ارتباط خودرا با موصوف قطع کرده و در صدد مدافعه از او نبرآمده بودند، خشمگین بود. او حتی خشم خود را در بیانیه اعلام جمهوریت کنترول نتوانسته و از آنها تلویحاً بنام «رفقای ضعیف‌النفس» یاد کرد.

عوامل داخلی و خارجی که موجب سقوط رژیم سلطنتی شدند، در آغاز این مبحث و در فصل گذشته یادآوری گردید که بخاطر جلوگیری از طوالت کلام لزوم به تکرار آن نیست. در پهلوی بررسی این عوامل، شناخت انگیزهٔ شخص محمدداودخان نیز قابل دقت است. زیرا مناسبات او و پادشاه در ده سال گذشته بی‌نهایت متشنج بود. همین تشنج سقوط رژیم سلطنتی و اعلام جمهوریت را سرعت داد. انگیزه شخصی توسل محمدداودخان به کودتا و احراز مجدد قدرت را می‌توان با مطالعه ماده ۲۳ بخش مربوط به اعضای‌خانواده سلطنتی در قانون اساسی ۱۹۶۵ به سهولت دریافت. مطابق این ماده، طوریکه در فصل گذشته توضیح گردید،

محمدداودخان منحیث یك عضوخانواده سلطنتی از اشتراک در قدرت محروم گردیده و خود را محکوم به حرمان از حقوق سیاسی می‌دانست.

کودتا در غیاب محمدظاهرشاه صورت گرفت. او مصروف مسافرت غیررسمی در ایتالیا بود که محمدداودخان رژیم جمهوری را اعلان کرد. با اعلام جمهوریت، قدرت سیاسی به «کمیته مرکزی جمهوریت» که اکثریت آنرا نظامیان پایین رتبه تشکیل می‌داد، منتقل شد. طبق تصمیم همین کمیته، محمدداودخان بحیث رئیس دولت و صدراعظم انتخاب گردید.

در فاصله کمتر از یکماه یعنی در بیست و سوم اگست ظاهرشاه (۵۹ساله) استعفی خود را از مقام سلطنت عنوانی رئیس جمهور به این متن فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر جلالتماب رئیس جمهور!

از موقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر حین که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از ارادۀ مردم وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم. در حالیکه در آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خودرا به حیث یك افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار می‌دهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.[۶]

پروگرام دولت جمهوری در بیانیه مورخ ۲۳ اگست محمدداودخان که بنام «خطاب به مردم» شهرت یافت، ارائه گردید.[۷] این پروگرام انعکاسی از اشتراک نیروهای متفاوت در دولت بود. جناح پرچم ح.د.خ.ا طی اعلامیه‌ای از خطاب به مردم استقبال کرد ولی جناح خلق ازین بیانیه فاصله گرفت. گروه بنیادگرای اخوان‌المسلمین و جریان شعله جاوید به مخالفت شدید علیه جمهوریت برخاستند.

گروه اخوان‌المسلمین در میان اردو افسرانی را به نفع خود تنظیم کرده و طوریکه از اعلامیه‌های متعدد دولت برمی‌آید، چندین توطئه ضد دولتی به اشتراک این گروه و سایر نیروهای تحت‌الحمایه پاکستان کشف و خنثی گردید. بتاریخ‌های ۱۹ و ۲۰ دسامبر ۱۹۷۶ پیروان این گروه به رهبری جنرال میراحمدشاه کودتای‌یی را پلان کردند که افشا شد. برخی از شاملین این پلان اعدام و متباقی محبوس گردیدند.[۸]

مقارن با دومین سالگرد اعلان جمهوریت آشوبی در بعضی مناطق سازمان داده شد که اضافه از صد نفر منحیث عاملین آشوب‌ها محاکمه شده و تعداد از آنها اعدام گردیدند. چندی بعدتر گروپ بزرگ افسران روشنفکران و روحانیون که زیر نام «تأسیس جمهوری اسلامی افغانستان» مبارزه می‌نمودند در ماه جولای ۱۹۷۵ دستگیر و سرکوب شده بودند. انگیزه این دستگیری‌ها شورش ۲۱ جولای ۱۹۷۵ علیه دولت در ولسوالی پنجشیر بود. تعدادی ازین افراد یکجا با کسانیکه از پاکستان فرستاده شده بودند، به آنکشور پناه بردند و در آنجا امکانات بیشتر تسلیح و تمویل را علیه دولت جمهوری بدست آوردند.

عده‌ای از قوماندانان و رهبران تنظیم‌ها که بعداً در ویران کردن شهر کابل و سایر شهرهای افغانستان حصه گرفتند، شامل همین گروه کوچکی بودند که در آن‌وقت به پاکستان پناه برده بودند. قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان که خود یکی از مربیون بنیادگراهای افغانی است، در مورد حمایت پاکستان ازین گروه‌ها چنین می‌گوید: «مجادله مجاهدان افغان در زمان بوتو آغاز یافت. او موافقه کرد که پنج هزار مهاجر به پاکستان داخل شود. تمام امکانات را در اختیار رهبران اسلامی افغانستان گذاشت. تا مجادله شانرا علیه دولت متمایل به شوروی داود شروع کنند. گلبدین حکمتیار، ربانی، یونس خالص همه به اساس دعوت آقای بوتو منحیث مهمانان دولتی به پاکستان آمدند. امکانات تعلیم و تربیه نظامی هم به آنها داده شد. بوتو مهندس پالیسی افغانی ما بود، ضیا، تنها آن پالیسی را ادامه داد.»[۹] در زیر نظر جنرال نصیرالله بابر که مسئول عملیات مخفی در افغانستان بود، حکومت بوتو به آنها کمك کرد و آنها را سازمان داد و هسته سیاسی و نظامی ایشان را در افغانستان بوجود آورد»[۱۰]

تعرضات پاکستان به رهبری ذوالفقار علی بوتو و سر پرستی نصیرالله بابر (آن‌وقت گورنر ایالت شمالغرب و بعداً وزیر داخله پاکستان) در وجود فراریان بنیادگرا به داخل افغانستان سرعت یافت. اما حکومت محمدداود خان قادر نشد تا ذهنیت عمومی پشتون‌های آنطرف دیورند و حمایه اتحادشوروی را برای تحقق اهداف مربوط به پشتونستان کسب نماید. زیرا:

- تعدادی از چهره‌های سیاسی در منطقه پشتونستان مستقیماً با اتحادشوروی وابسته شده، بعوض اهداف ملی خودشان و یا همبستگی با جمهوری افغانستان، مشی شوروی را در منطقه دنبال می‌کردند. چنین موضعگیری‌ها حتی در میان بعضی از چهره‌های سرشناس پشتون که از ترس حکومت پاکستان به افغانستان فرار کرده و در کابل اقامت گزیده بودند و یك بخش محصلان که از مناطق سرحدی بمصرف دولت افغانستان قبلاً جهت تحصیل به آلمان و اطریش فرستاده شده بودند، برای دولت افغانستان مأیوس کننده بود. اکثریت آنها بعوض مبارزه بخاطر آزادی زادگاه‌شان مصروف دامن زدن به اختلافات نژادی و لسانی در داخل افغانستان و در میان افغان‌های مقیم در اروپا گردیده، آب را به آسیاب دشمن می‌انداختند.

- ثانیاً: محمدداودخان نتوانست در دوره ریاست جمهوری خود، حمایت دولت اتحادشوروی را در جهت تحقق اهداف مربوط به پشتونستان کسب کند. زیرا مشی آن کشور نسبت به خط دیورند تغییر خورده بود. این تغییر از «تز برژنیف پیرامون امنیت دستجمعی آسیا» ناشی می‌شد. در آن آوان اختلافات اتحادشوروی و جمهوری خلق چین به اوج خود رسیده و شوروی‌ها می‌خواستند گسترش نفوذ چینائی‌ها را در آسیا مانع شوند. مخصوصاً که در روابط امریکا و چین، پس از مسافرت مورخ ۱۵ جون هنری کسینجر[1] به پکن، صفحه‌یی جدیدی گشوده شده و مناسبات دو کشور بصورت قابل توجهی بهبود یافته بود.

پلان امنیت دسته جمعی آسیا در گام نخست بر همین مدار می‌چرخید. برای شوروی‌ها جلوگیری از نفوذ چین در آسیا مهمتر از مسأله پشتونستان بود.

[1] Henry A. Kissinger

شوروی‌ها بر دولت افغانستان فشار می‌انداختند که به این پلان بپیوندند. ولی دولت افغانستان پیوستن به این پلان را مرادف به خیانت ملی می‌دانست. زیرا یکی از شروط آن برسمیت شناختن سرحدات موجود میان اعضای شامل پلان بود. تا اختلافات مرزی میان کشورهای آسیائی باقی نماند.

مبتنی بر همین طرح بود که شوروی‌ها حمایت شان را از طرح مسأله پشتونستان پس گرفته و محمدداودخان را بدون پشتوانه بین‌المللی قرار داده بودند. این موقف شوروی‌ها را می‌توان از موضع گیری هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر در کنفرانس اسلامی ماه فبروری ۱۹۷۴ منعقده لاهور بهتر فهمید. وقتی نماینده افغانستان عبدالرحمن پژواک درین کنفرانس به مسأله پشتونستان اشاره کرد، انورالسادات رئیس جمهور مصر و هواری بومیدین رئیس دولت الجزایر که اخیرالذکر از دوستان اتحادشوروی بود، زیر نام اینکه هدف تدویر این کنفرانس مسأله اعراب و اسرائیل بوده و نباید درینجا اختلاف میان کشورهای اسلامی را مطرح گردد، نماینده افغانستان را انتقاد کردند.[۱۱] بومدین موقف جدید اتحادشوروی را به نیکونی می‌دانست. در غیر آن بخاطر نزدیکی‌اش با آن قدرت هیچگاه حاضر به اتخاذ چنان موضعگیری صریح نمی‌شد.

در بلوچستان که مانند سرحد شمالغرب به سیستم اقتصادی پاکستان مدغم نشده و رهبران آنها اهداف ملی شانرا بالاتر از پیوندهای بین‌المللی با اتحادشوروی می‌دانستند، شورش‌ها ادامه داشته و در سپتمبر ۱۹۷۳ شدت فوق‌العاده کسب کرده بود. ارسال خرابکاران تحت نظر جنرال نصیرالله بابر گورنر آن‌وقت ایالت سرحد شمالغرب به پنجشیر و سازماندهی کودتاها در موازات با عدم حمایه اتحادشوروی از طرح پشتونستان و آماده نبودن پشتون‌های آنطرف سرحد برای مبارزه بخاطر حق تعین سرنوشت شان، زنگ‌های خطری بودند که در گوش محمدداودخان طنین می‌انداختند. او نمی‌توانست تنها به قیام بلوچ‌ها، دل پر کرده، سیاست قبلی خود را درین رابطه دنبال کند.

داودخان که از ادامه این وضع خسته و افسرده شده بود، جولانگاه یاران شخصی خودرا وسیع ساخته و متدرجاً نقش سیاسی کمیته مرکزی جمهوریت را به حزب

نامتجانس انقلاب ملی که عمدتاً مرکب از افراد تصاد فی بودند، تعویض کرد. تعهد محمدداودخان در قبال تحقق دیموکراسی به نمایش لویه جرگه غیرواقعبینانه منتهی شد. این جرگه‌یی نمایشی که طی آن موصوف رئیس جمهور اعلان گردید. او توریته و اعتبار او را بیش از هر وقت دیگر پایین آورد. باید افزود که در کاهش اعتبار او، مسافرتش به پاکستان نیز نقش داشت. زیرا مدافعان حقوق برادران پشتون و بلوچ به تشویش افتادند.

برخی یاران بی‌هدف داودخان که تمام موفقیت رژیم را در اشغال پست‌های دولتی می‌دانستند، بدون موجب با جناح پرچم ح.د.خ.ا بمخالفت برخاسته به خراب ساختن روابط و ایجاد سوءتفاهم میان داودخان و جناح پرچم مبادرت می‌ورزیدند.

حکومت محمدداودخان بدون آنکه خود سازمان سیاسی داشته باشد. با نیروهای سازمان یافته‌ئ اخوان‌المسلمین و جناح چپ درگیر ماند. بدون آنکه پایه سیاسی مستقل از سایر جریانات برای جمهوریت خود ایجاد کرده باشد، مخصوصاً که بخش وسیعی از سلطنت طلبان و لیبرال‌های وابسته به آنها را قبلاً از دولت رانده بود و بدور او عمدتاً کسانی باقی مانده بودند که بدون کدام هدف به اطاعت کورکورانه از اوامر او مشتاق بودند. آنها بدون درك عمیق وابستگی نظامی و اقتصادی افغانستان به اتحادشوروی، و درك عمیق موقعیت حساس جیواستراتیریك افغانستان به وعده‌های عملی ناشده‌ئ کشورهای مخالف اتحادشوروی در منطقه گوش فرا داده، به سادگی علاقمند فاصله گیری از اتحادشوروی می‌شدند.

شاه ایران کمکی به ارزش دو ملیارد دالر برای تحقق پلان هفت ساله افغانستان وعده داد. این رقم که از مجموع کمک‌های دول شرق و غرب به افغانستان بیشتر بود. ولی به غیر از ده ملیون دالر مصارف سروی پروژه‌ها در سال ۱۹۷۴ تادیه همه مبالغ صرفاً در لفظ باقی ماند.

نوسانات در مشی سیاسی حکومت، اعتماد هردو ابرقدرت را نسبت به او مخدوش ساخت. بخاطر سوابق سیاسی محمدداودخان و موضعگیری‌هایش به مقابل پکت‌های سنتو و سیاتو و قضیه پشتونستان، ایالات متحده امریکا در برابر او

روحیه خوش‌نداشت. هانری کیسنجر وزیر خارجه آن‌وقت ایالات متحده امریکا چندین سال بعد می‌نگارد که داود شعوری و یا غیر شعوری نماینده اتحادشوروی بود.[۱۲] شرکت چپی‌ها در دولت شك و تردید اداره واشنگتن را افزایش داده و اعطای کمک‌هایش را مشروط به فاصله گیری از اتحادشوروی و اخراج چپی‌ها از دولت می‌ساخت بالاثر همین فشار و مشوره نزدیکان رئیس جمهور اعضای جناح پرچم ح.د.خ.ا درسال ۱۹۷۳ از کابینه خارج گردیدند. و امکان تعمیل بیشتر فشار بر آنها متصور بود.

شاه ایران می‌خواست، شوروی را از منطقه بیرون کرده و افغانستان پاکستان و کشورهای خلیج را بدور خود و در خدمت امریکا قرار بدهد. روی همین منظور متوجه افغانستان گردیده بود. افغانستان شناس امریکائی سیلیك هیریسن در رابطه به فعالیت حکومت ایران در افغانستان می‌نویسد: «شاه نمایندگی بسیار فعال ساواك را در کابل مصروف ساخته بود.. که هدف آن امحای ریشه‌ای نفوذ کمونیستی در حکومت و اردو بود. در تهران مامورین بالارتبه و با صلاحیت وزارت خارجه با جرأت می‌گفتند که ساواك نفوذ زیاد (دست دراز) در رژیم محمدداودخان دارد. سفیر انگلیس روی کوك[I] که متخصص سابقه دار امور افغانستان بود، در رابطه به این اظهارات پیش‌بینی می‌کرد که «اگر این [دیپلو ماسی تهران] بسیار پیش و بسیار سریع حرکت کند، حتماً معده روس‌ها را خراب ساخته و روس‌ها را عصبی می‌سازد که باعث عکس‌العمل می‌گردد»[۱۳]

جارج ارنی خبر نگار بی‌بی سی در منطقه به ارتباط فعال شدن سیاست آنوقت تهران می‌نویسد: « ابراز سخاوتمندی ایران برای افغانستان خیلی درد ناک بود. زیرا شرایطی چون گفتگو با پاکستان در مورد پشتونستان را در برداشت»[۱٤]

محمدداودخان در اثر افسردگی که به آن اشاره شد، شرایط دولت ایران را پذیرفته وطی ملاقات‌ها با ذولفقار علی بوتو در کابل و اسلام‌آباد حاضر به مفاهمه روی قضیه پشتونستان شد. بوتو اندکی قبل از سقوط‌اش در جنوری ۱۹۷۷ از کابل دیدن کرد. روش جدید بوتو بعداً از جانب خلف او ضیاءالحق دنبال شد.

[I] Roy Crook

ضیاءالحق منحیث گام حسن نیت بمقابل افغانستان، خان ولی‌خان را از حبس رها کرد.

رئیس جمهور محمدداود که مساعی خود را در جهت تعقیب سیاست پشتونستان کنار گذاشته بود، فکر می‌کرد که در اثر بهبود روابط افغانستان - پاکستان، حمایه پاکستانی‌ها نیز از فراریان بنیاد گرای افغانی اختتام می‌یابد. لذا بخاطر جلب حسن نیت اسلام‌آباد، رژیم جمهوریت فاصله گیری خودرا از چپی‌های طرفدار سیاست پشتونستان افزایش داده و به مانورهای علیه آنها دست زد، که موجب ایجاد ترس و هراس از آینده در میان آنها گردید.

بالاثر همین هراس، هردو جناح ح.د.خ.ا که دهسال را جدا از هم و بحالت منشعب سپری کرده بودند، مجدداً در اخیر جولای ۱۹۷۷ سازمان شان را توحید بخشیده و با انتخاب نورمحمد تره‌کی منحیث منشی عمومی حزب و انتخاب ببرك کارمل به حیث منشی حزب، وحدت خود را اعلان کردند.

این یک وحدت طبیعی نبود. حوادث رقت‌بار بعدی، این حقیقت را به اثبات رسانید. کلیفورد معتقد است: «تلاش محمدداودخان برای سرکوب عناصر و احزاب چپ که به عنوان شرط دریافت کمک‌های مالی از ایران (شاه) و کشورهای نفت‌خیز عرب منطقعه بر شدت آن افزود، سرانجام در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸[۱۵] رژیم او را سرنگون ساخت.

ناوقت عصر روز ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ میر اکبر خیبر یك چهرهٔ برجسته جناح پرچم ح.د.خ.ا توسط دو فرد ناشناس در سرك عام ترور شد. عاملین قتل تا هنوز هم نامکشوف مانده اند. حدسیات مختلف در زمینه «بعداً» ارائه شده است. بنیادگراهای اسلامی، حفیظ‌الله امین و رژیم محمدداودخان متهم می‌شوند. ولی تحلیلی از سیر حوادث این نتیجه را بدست می‌دهد که بائیست عمل ترور از طرفی سازمان داده شده باشد که می‌خواست جناح پرچم ح.د.خ.ا و محمدداودخان را با هم درگیر سازد. به عبارهٔ دیگر امکان ترور از هردو استقامت متصور است:

الف: استقامتی که خواهان سرکوبی رئیس جمهور محمدداودخان بود

ب: استقامتی که می‌خواست بوسیله محمدداودخان، ح.د.خ.ا. را سرکوب کند.

در مراسم تدفین خیبر رهبری حزب انگشت ملامتی را بطرف رژیم محمدداودخان بلند کرد که آنهم یك قضاوت ارتجالی بود. این رویداد، جرقه‌ئی را بمیان آورد که موجب تظاهر طرفین به نمایش قدرت گردید. ح.د.خ.ا طی مراسم تدفین، تظاهری از قدرتمندی و وحدت حزب را تمثیل نمود. محمدداود خان خودرا به این تظاهر بی‌توجه نشان داده، امر توقیف هفت نفر از رهبران دست اول حزب، از جمله نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل را صادر کرد. به این ترتیب آخرین ارتباط ضعیف میان حزب د.خ.ا و رژیم محمدداودخان از بین رفته و طرفین در حال مقابله و رویارویی کامل قرار گرفتند. تا ساعت دوازده بجه شب روز ۲۵ اپریل شش نفر زندانی گردید و فرد هفتم که حفیظ‌الله امین بود تا ساعت ده و نیم بجه روز ۲۶ اپریل زیر نظر نگهبانان بی‌تفاوت درخانه‌اش قرار داشت.

امین ازخانه‌اش بوسیله پسران نوجوان خود دستور قیام افسران خلقی را صادر کرد.[۱۶] اینکه چطور به حفیظ‌الله امین دوازده ساعت فرصت داده شد تا بعد از توظیف افسران به عملیات تهاجمی علیه ریاست جمهوری، دستگیر گردد؟ سوالی مهمی است که تا هنوز جواب دقیق آن در دست نیست. گرچه نویسنده کتاب «شبهای کابل» مدعی است که وی از جانب قوماندان امنیه کابل مؤظف به گرفتاری حفیظ‌الله امین شده بود، ولی بخاطر معرفت شخصی با موصوف، خواهش او را پذیرفته و عمل دستگیری را چندین ساعت به تأخیر انداخته است. چون مؤلف اثر متذکره نام مستعار را برای خود برگزیده و هویت اصلی او وضاحت ندارد، لذا نمی‌توان بر چنین اظهارات و منابع نامعلوم اتکاء کرد. بناءً سوال مربوط به تأخیر دستگیری امین همچنان لاینحل باقی می‌ماند.

طی این دوازده ساعت افسران خلقی در قوای زرهدار و هوایی دستور امین را دریافتند. ولی بخش دیگر حزب (جناح پرچم) غافل از پلان عملیات نظامی نگهداشته شدند. زیرا مخالفت مسلحانه علیه دستگاه دولت هیچگاه در ارگان‌های رهبری حزب مورد مفاهمه قرار نگرفته و در زمینه هیچگونه فیصله‌ئی دستجمعی

وجود نداشت. بر خلاف از نظر رهبری حزب، وضع انقلابی هنوز در کشور بمیان نیامده بود. بهمین جهت افسران شرکت کننده در حرکت نظامی هفت ثور به رهبری حفیظ‌الله امین به یکبارگی نقش تعین کننده‌ئی را در رهبری حزب، دولت و قوای مسلح احراز کردند. حفیظ‌الله امین با این اقدام خودسرانه رقبای داخل حزب را غافل گیر کرده و به حمایت افسران خلقی، زیر نام "قوماندان سپیده دم انقلاب ثور" خودرا بر سرنوشت حزب، دولت و مردم مسلط ساخت. حفیظ‌الله امین اقدامات نامیمون خود را در اثری بنام «انقلابی لار» و فلمی که خود نقش هیرو را در آن بازی کرد، یکایك تشریح نموده و روشن می‌سازد که یورش خونین بر رئیس جمهور محمدداودخان، اعضای‌خانواده و همکارانش قبل از ابراز نظر حلقه رهبری حزب که در عمارت رادیو کابل به جلسه نشسته و هنوز پیرامون موضوع بحث می‌کرد، صورت گرفته است.

تقاضای زنده ماندن محمدداودخان طوریکه امین ماه‌ها بعد در لابلای خطابه هایش افشاء می‌کرد، از جانب رهبر جناح پرچم مطرح شده بود. طرح چنین تقاضا به عقیده او ماهیت ضد انقلابی بودن آن شخص و جناح او را به اثبات می‌رسانید.[۱۷]

حفیظ‌الله امین شام هفت ثور، شخصاً شنوندگان رادیو کابل را به استماع متن پشتو و دری «اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان» از زبان جگرن محمداسلم وطنجار و دگروال عبدالقادر به متن ذیل جلب کرد:

«سردار محمدداود آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان، این عوام فریب بی‌نظیر تاریخ و خائن به ارادهٔ خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد ازین به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دست‌آوردهای انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر، وظیفه فردفرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»[۱۸]

جمهوری دیموکراتیك افغانستان در ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ اعلان شد. در عین روز از جانب شوروی (اول می) سپس هند، کوبا، بلغاریا و اندکی بعدتر از جانب پاکستان، امریکا، چین و دیگران به رسمیت شناخته شد»[۱۹]

حفیظ‌الله امین طی سخنرانی‌های متعدد از جریان دید و وادیدهای حزبی‌اش با نورمحمد تره‌کی و از رهنمودهای موصوف در مورد تصاحب قدرت دولتی حکایت‌های را در میان گذاشته و توضیح داد که چگونه تاکتیك و شیوه‌ای احراز قدرت در وجود پلان‌های نظامی از جانب تره‌کی در ذهن او القاح شده و چگونه راه‌ها و وسایل نیل به یك مودل "جدید انقلاب" به او تعلیم داده شد. او شیوه بدست آوردن قدرت سیاسی را از طریق عملیات مختصر نظامی «راه کوتاه نیل به انقلاب معرفی و می‌گفت که این شیوه در میان انقلابات معاصر مختص به افغانستان بوده و استثنائی می‌باشد.»

امین، نورمحمد تره‌کی را کاشف این "راه کوتاه" معرفی کرده و از همین جهت به او لقب "نابغه شرق" و "آموزگار بزرگ" را داد. تره‌کی هم امین را "شاگرد وفادار" خطاب می‌کرد.

نورمحمد تره‌کی تا قبل از حادثه هفت ثور برای مردم افغانستان شخصیت ناآشنا بود. زیرا او در شرایط صلح‌آمیز به غیر از شرکت در تشیع جنازه میراکبر خیبر در کدام مظاهره و یا میتنگ ظاهر نشده بود. حتی در سال ۱۹٦۵ وقتی که موصوف از زادگاهش در ناوه‌ای مقر، خودرا به وکالت ولسی جرگه کاندید کرد، کمترین آراء را بدست آورده بود.

تا اولین جلسه کمیته مرکزی که بعد از تصاحب قدرت تدویر یافت، حفیظ‌الله امین در رأس پست‌های کلیدی اردو، اکسا و قوماندانی ژاندارم و پولیس، نزدیکان خویش را از جناح خلق توظیف کرده و با بالاکشیدن نقش نظامیان، فضای جلسه را تحت کنترول خود در آورد. مخصوصاً که تناسب آراء در کمیته مرکزی به نفع جناح خلق تغییر خورده بود. زیرا میراکبر خیبر قبلاً ترور شده و چهار نفر دیگر مرکب از سلیمان لایق، بارق شفیعی، قدوس غوربندی و سرور یورش علی‌الرغم آنکه ده سال در رهبری جناح پرچم علیه تره‌کی و امین قرار داشتند، به یکبارگی بعد از تصاحب قدرت خود را به جناح خلق ملحق کردند

با وحدت حزب در سال ۱۹۷۷ هر یك از جناح‌ها، پانزده عضو در کمیته مرکزی داشتند که با ایزاد رأی نورمحمد تره‌کی منشی عمومی حزب، شمار خلقی‌ها به

شانزده رای می‌رسید اکنون تناسب آراء با بیست رای در مقابل ده رای پرچمی‌ها تغییر خورده بود. حفیظ‌الله امین در یك فضای نظامی‌گرانه و به کمك نورمحمد تره‌کی که از اعتماد خاص شوروی‌ها بر خوردار بود، در پرتو تناسب جدید آراء میان دو جناح حزب تعداد از نظامیان را به کمیته مرکزی که تا آن‌وقت تمام اعضای آن ملکی بودند، داخل کرد. همینطور چهارده نفر خلقی دیگر که حین تحصیل امین در پوهنتون‌های کولمبیا و ویس کانسن[1] ایالات متحده امریکا قبلاً از طریق امین به حزب جذب شده بودند. در پست‌های وزارت و رتب مماثل آن منسوب شدند. مهمترین آنها منصورهاشمی وزیر آب و برق، محمود سوما وزیر تحصیلات عالی و عبدالرشید جلیلی وزیر تعلیم و تربیه بودند که عضویت بوروی سیاسی حزب خلق را نیز دریافت کردند.

هنوز سه ماه از به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا نگذشته بود، که تره‌کی با تائید امین، رهبر جناح پرچم (ببرک کارمل) را با پنج عضو دیگر کمیته مرکزی حزب به عنوان سفرا از کشور اخراج کرده و پروژه‌ای زندانی ساختن متباقی را روی دست گرفت. بتاریخ ۱۷ اگست سلطان علی کشتمند، جنرال رفیع (مربوط جناح پرچم) و جنرال عبدالقادر وزیر دفاع (مربوط جناح خلق) را از عضویت کابینه منفصل و یکجا با شماری از کادرهای حزب و تعدادی از غیرحزبی‌ها مانند جنرال شاهپور احمدزی لوی‌درستیز و دکتور میر علی‌اکبر، ظاهراً زیر نام توطئه ضد دولتی روانه زندان ساخت که روز تاروز به تعداد آنها افزایش می‌یافت.

در زمان حاکمیت بیست ماههٔ تره‌کی - امین بیش از دو هزار عضو حزب از جناح پرچم و شماری هم از بخش خلق اعدام شدند. تعداد اعدام شدگان خارج از حلقات حزب به ده‌ها هزار تن تخمین می‌گردد.

دولت، حلقه مخالفین را توسعه داده و مخالفین دولت خلقی را به پنج گروه اسماً فهرست کرد. که باید زیر عناوین ذیل سرکوب می‌شدند:

- اشرافیون (پرچمی‌ها)

[1] Columbia University, University of Wisconsin

- ناسیونالیست‌های تنگ‌نظر (ستمی‌ها)
- ناسیونالیست‌های عظمت‌طلب (افغان ملت)
- ماجراجویان چپ (شعله جاوید)،
- اخوان‌الشیاطین (بنیادگراهای اسلامی)

اختلاف میان جناح‌های خلق و پرچم نه تنها ماهیت فکری و سلیقه‌یی داشت، بلکه از جانب شوروی‌ها نیز عمداً دامن زده می‌شد تا با استفاده از فضای اختلاف در حزب، ابعاد مداخله شان را در افغانستان افزایش دهند. از نظر فکری جناح خلق به انقلاب خلقي و دولت خلقی معتقد بوده، طرح مرحله دیموکراسی ملی و حاکمیت جبهه ملی را که از جانب جناح پرچم مطرح گردیده بود، مردود شمرده و آنرا نوعی از سازش با طبقات استثمارگر می‌دانست. رهبران جناح خلق طرح‌های جناح پرچم را با منشاء طبقاتی رهبران آن پیوند داده، صداقت و نیات آنها را بمقابل مردم زحمتکش مورد سوال قرار می‌دادند. برعکس با پیشکش نمودن منشاء طبقاتی خود، جناح خلق را نماینده بلافصل زحمتکشان معرفی می‌نمودند. بهمین جهت با منطق خودساخته شان خود، حق سرکوب جناح پرچم و سایر نیروها را رسالتی می‌دانستند که از طرف خلق و تاریخ به آنها محول شده است. نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین رفتار جبارانه و تشدد آمیز شان را مرادف به دیکتاتوری پرولتاریا تعبیر کرده و خویشتن را وارثین مستحق عملی کردن چنین دیکتاتوری در جامعه عنعنوی افغانستان می‌شناختند. مبتنی بر همین طرز دید و بدون در نظر داشت واقعیت‌های موجود جامعه، گمان می‌کردند که مسیر تحول آینده را به اساس اراده‌ای فردی خودشان تعین می‌توانند. به همین جهت شورای انقلابی هشت فرمان را یکی پی دیگر صادر کرد که ذیلاً یادآوری می‌شود:

۱- فرمان شماره اول: مورخ ۳۰/۴/۱۹۷۸ در مورد تعین نورمحمد تره‌کی به حیث رئیس شورای انقلابی و صدراعظم، نام گذاری افغانستان از لحاظ سیاسی به جمهوری دموکراتیک افغانستان و قدرت اجرائیه بنام حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مسمی شده و مقررات نظامی در سراسر کشور بر قرار شد.

۲- فرمان شماره دوم: مورخ ۱/۵/۱۹۷۸، تعین معاون شورای انقلابی، معاونین حکومت و اعضای حکومت.

۳ - فرمان شماره سوم: مورخ ۱۳/۲/۵/۱۹۷۸، لغو قانون اساسی ۱۹۷۷ و قوانین مغایر با فرامین شورای انقلابی، هکذا تعین شورای عالی قضاء، تعین محکمه نظامی انقلابی، تعقیب عدلی ببرك کارمل، نوراحمد نور، جنرال عبدالقادر، سلطان‌علی کشتمند، داکتر اناهیتا راتب زاد و جنرال رفیع.

٤- فرمان شماره چهارم: مورخ ۱۲/۲/۱۹۷۸، تعین نشان دولتی و بیرق.

۵- فرمان شماره پنجم: مورخ ۱۳/۶/۱۹۷۸، سلب تابعیت از بیست و سه نفرخانواده‌ای سلطنتی

٦- فرمان شماره ششم: مورخ ۱۲/۱/۷/۱۹۷۸، الغای گروی، سود و سلم:

۷ - فرمان شماره هفتم: مورخ ۱۷/۱۰/۱۹۷۸ در مورد مصارف عروسی، تعین مهریه (سه صدافغانی) منع ازدواج‌های جبری و تعین سن ازدواج برای زن و مرد.

۸ - فرمان شماره هشتم مورخ ۲۸/۲/۱۱/۱۹۷۸، درباره‌ای زمین. حد اقل زمینداری پنج جریب درجه اعلی و حداکثر آن سی جریب درجه اعلی معین شد. زمین‌های مآزاد بدون جبران قیمت ضبط و به دهقانان بی‌زمین و کم زمین توزیع می‌شد .

هنوز چند ماه محدود از رژیم جدید سپری نشده بود که مخالفت‌های مسلحانه علیه دولت در برخی ولایات آغاز شد. انگیزه مخالفت‌ها بدست خود رژیم و مجریان پالیسی‌های مستبدانه آن ایجاد شد. انحصار قدرت بواسطه‌ای خلقی‌ها که نه تنها تعداد شان کم بود، بلکه از نظر فهم سیاسي و اجتماعی در سطح نازل‌تر از سایر سازمان‌های مخالف قرار داشتند.

صف‌بندی نیروهای فعال سیاسی در لست سیاهی که باید منحل و سرکوب می‌شدند، اجتناب ناپذیری مقاومت را در آنها به وظیفهٔ تأخیر ناپذیر مبدل ساخت.

فرامین دولت که هیچ پایه اجتماعی برای تطبیق آن در محلات وجودنداشت. بوسیله تحریك مردم مبدل شد. اما بازهم رژیم می‌کوشید تا با تطبیق جبری

فرمان‌ها ، ساختار قدرت عنعنوی را در دهات بر هم زده و «انقلاب اجتماعی» را از بالا بر جامعه تحمیل کند. شمار تمام کارگران شاغل در موسسات تولیدی صنعتی زیاد نبود و رقم آنها تا سال ۱۹۷۴ از چهل هزار کارگر تجاوز نمی‌کرد.

نورمحمد تره‌کی می‌گفت: که اکثریت افغان‌ها در دهات زندگی می‌کنند و در میان آنها دهقانان بی‌زمین و کم زمین اکثریت دارند. لذا بدون توجه به سطح آگاهی دهاقین و بدون آماده ساختن تخم بذری، کودکیمیاوی و تقسیم عادلانه‌ای آب برای آنها، گمان می‌کرد که دهقانان با بدست آوردن پارچه زمینی (پنج جریب زمین اعلی) در برابر نظم عنعنوی حاکم در دهات قیام کرده و در پهلوی دولت قرار می‌گیرند. چنین يك برخورد مادی و سبکسرانه که با تبلیغات میان خالی وتحريك‌آمیز همراه بود، د هقانان را سر گیچه ساخته، پیش از آنکه به مقاصد اصلاحات دولت توجه نمایند، متوجه بیرق‌های سرخی می‌شدند که مبلغین اصلاحات ارضی با خود به دهات می‌آوردند.

نشان و بیرق جدید بروز ۱۹ اکتوبر ۱۹۷۸ طی مراسم خاصی از طرف نورمحمد تره‌کی بلند شده بود. این بیرق توده‌های مردم را بهت زده ساخته و موجب گردید تا تحلیل‌ها و تعبیرهای مخالفین مستقر در کشورهای همسایه را بشنوند. اما نورمحمد تره‌کی بی‌آنکه در صدد رفع نقیصه برآید، آنها را ضد انقلابی توصیف کرده، مباح‌الدم واجب‌القتل دانست. روش تره‌کی در برابر مخالفان خشونت‌آمیز بود. او با اشاره به مخالفان داخل حاکمیت و بیرون از آن پیوسته اظهار می‌داشت که اگر آنها در شب علیه ما توطئه می‌نمایند، ما آنها را در روز روشن از بین می‌بریم. با چنین طرز اندیشه او خود، راه را برای دیکتاتوری حفیظ‌الله امین هموار ساخت.

نحوه عملکرد و روش جبارانه مجریان اصلاحات ارضی، بدون رعایت عنعنات مسلط در دهات یکبار دیگر در تاریخ افغانستان، قدرت مرکزی دولت را با مقاومت قدرت‌های عنعنوی در دهات و قبایل مواجه ساخت. «اکثریت» که نورمحمد تره‌کی بخاطر جذب آن در مدار قدرت مرکزی عجله داشت، درست در مقابل آن قرار گرفت. خوانین که در گذشته نقش رابط را میان دهقانان و حکومت عهده دار بودند، نه تنها بدون نقش شدند، بلکه منافع آنها مورد تهدید قرار گرفته

و خودشان در انظار مردم تحقیر و تعجیز گردیدند.

رژیم تره‌کی - امین در اوایل ۱۹۷۹ به کشتارهای جمعی از جمله در هرات، کاپیسا و کنرها دست زد که این اعمال وحشیانه، قباحت رژیم را بیش از پیش برملا ساخت. دستگیری‌ها و اعدام‌های روزمره، انزجار مردم را بمیان آورده و روز تا روز تحمل ناپذیر می‌گردید. زندانی‌ها و اعدام شدگان به تمام اقشار و اصناف مردم منجمله روحانیون مورد احترام مردم مربوط می‌شدند. جریان تجارت و اقتصاد مسیر انقباضی را اختیار می‌کرد. در چنین اوضاع و احوال نورمحمد تره‌کی و امین در رأس يك هیات بزرگی حزبی و دولتی به ماسکو رفت. نورمحمد تره‌کی «قرارداد دوستی و همکاری» را به تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸ با برژنیف به متن ذیل امضاء کرد:

«قرارداد دوستی و همکاری» فی مابین جمهوری دیموکراتیك افغانستان و دولت جماهیر اشتراکیه شوروی سوسیالیستی:

ماده اول: متعاهدین عالی تصمیم خود را جداً و رسماً اعلام می‌دارند که دوستی خدشه ناپذیر را بین هردو کشور تقویت و تعمیق نمایند و هرنوع همکاری را بین خود بر اساس مساوات، احترام حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر توسعه بدهند.

ماده دوم: طرفین عالی متعاقدین سعی به عمل خواهند آورد تا همکاری مفید و متقابله را در ساحات اقتصادی، علمی و فنی بین خود تقویت و توسعه بخشند. هردو جانب با در نظر داشت این اهداف، همکاری در زمینه‌های صنعتی، حمل و نقل، مواصلات، زراعت، و استفاده از منابع طبعی، انکشاف صنعت، استفاده از برق و سایر شقوق اقتصادی را هرچه بیشتر انکشاف داده و عمیق‌تر سازند و در تربیت کادرهای ملی به مقصد پلان‌گذاری انکشاف اقتصاد ملی همدیگر را معاونت نمایند. هردو جانب تجارت فی مابین شان را به اساس اصول مساوات، منافع متقابله و کاملة الوداد توسعه خواهند داد.

ماده سوم: طرفین عالیه متعاقدین، انکشاف همکاری و تبادله تجارب را در زمینه علوم، ثقافت، هنر، ادبیات، تعلیم و تربیه، خدمات صحی، مطبوعات، رادیو، تلویزیون، سینما، توریزم، سپورت و سایر زمینه‌ها تأسیس و توسعه خواهند داد.

هردو جانب انکشاف همکاری را بین دوایر و موسسات دولتی، موسسات مردمی، تشبثات اقتصادی، موسسات علمی و کلتوری به منظور شناسایی عمیق از زندگی، کار، تجارب و موفقیت مردمان هردو کشور تسهیل و توسعه خواهند بخشید.

ماده چهارم: طرفین متعاقدین عالیین به غرض تأمین صیانت، امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هردو طرف، با روحیه عنعنوی دوستی و همکاری نیك و نیز با روحیه منشور ملل‌متحد با همدیگر مشوره نموده و اقدامات لازمه را با موافقت همدیگر اتخاذ می‌نمایند. به مقصد تقویت ظرفیت‌های دفاعی طرفین متعاقدین، هردو طرف به انکشاف همکاری در زمینه نظامی مطابق به موافقت‌نامه‌هایی که بین طرفین عقد شده ادامه خواهند داد.

ماده پنجم: اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی پالیسی بی‌طرفی را که جمهوری دیموکراتیك افغانستان تعقیب می‌کند و یك عامل عمده حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد، احترام می‌کند. جمهوری دیموکراتیك افغانستان پالیسی صلح را که اتحادشوروی تعقیب می‌نماید و هدف آن تحکیم دوستی و همکاری با تمام ممالک و مردمان جهان می‌باشد.، احترام می‌نماید.

ماده ششم: طرفین عالیین متعاقدین جداً اعلام می‌دارند که هیچکدام‌شان در هیچ نوع اتحادیه نظامی یا کدام پیمان دیگر یا دسته بندی دول شامل نخواهند شد و نیز در اقدامات یا فعالیت‌های اشتراک نخواهند کرد که بر ضد یکی از طرف‌های این معاهده باشد.

ماده هفتم: طرفین عالیین متعاقدین هر نوع مساعی را به عمل خواهند آورد تا از صلح بین‌المللی و امنیت خلق‌ها دفاع نمایند. مساعی بین‌المللی را در راه رفع تشنجات بین‌المللی عمیق‌تر گردانند و آنرا در سراسر جهان به شمول آسیا توسعه داده، برای تصفیه منازعات بین‌المللی از طریق صلح آمیز به اشکال همکاری مفید متقابله در بین دول جهان تعمیم نمایند. هردو جانب بخاطر خلع سلاح عام و تام به شمول خلع سلاح ذروی تحت کنترول مؤثر بین‌المللي سهم فعال خواهند گرفت.

ماده هشتم: طرفین عالیین متعاقدین به این نظر اند که بخاطر انکشاف همکاری

میان دول آسیایی، تأسیس روابط صلح آمیز همسایگی نیک و اطمینان متقابل میان آنها، تأسیس یك سیستم فعال امنیت در آسیا مبتنی بر مساعی مشترك همه ممالک این قاره، تسهیلات لازم فراهم خواهند کرد.

ماده نهم: به مقصد خاتمه دادن به استعمار و تبعیض نژادی با تمام مظاهر و اشکال آن، طرفین عالیین متعاقدین مبارزه دائمی را به مقابل این پدیده‌ها دوام خواهند داد. و نیز هردو طرف به مقصد حمایه از مبارزه عادلانه مردمان برای حصول آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و پیشرفت اجتماعی با همدیگر و نیز با سایر دول صلح دوست همکاری خواهند نمود.

ماده دهم: طرفین عالیین متعاقدین درباره تمام مسایل عمده بین‌المللی که بر منافع هردو کشور تأثیر می اندازد با همدیگر مشوره خواهند نمود.

ماده یازدهم: طرفین عالیین متعاقدین معتقد اند که تعهد شان در قبال معاهدات موجود بین‌المللی مندرجات این معاهده را نقض نمی‌کند و تعهد می‌نمایند که به چنان موافقات بین‌المللی نخواهند پیوست که ناقض این معاهده باشد.

ماده دوازدهم: هرگاه سوالاتی میان عالیین متعاقدین درباره تعبیر و یا تعمیل کدام ماده این معاهده حاضر بروز کند، با روحیه تفاهم دوستانه و احترام متقابل میان طرفین و توسط طرفین حل و فصل خواهند شد.

این معاهده تا بیست سال بعد از تاریخ انفاذ به قوت خود باقی می‌ماند. و بعد از آن برای پنجسال دیگر نیز معتبر خواهد ماند. مگر آنکه یکی از طرفین عالیین متعاقدین اراده خود را مبنی بر فسخ آن، شش ماه قبل از انقضای موعد پنجسال جاری به طرف مقابل کتباً اطلاع بدهد.

ماده چهاردهم: اگر یکی از طرفین عالیین متعاقدین در طول بیست سال این معاهده خواهش ختم آن را قبل از انقضای تاریخ آن اظهار نماید، باید ششماه قبل از تاریخی که می‌خواهد معاهده را خاتمه دهد کتباً بطرف مقابل اطلاع بدهد. آن‌وقت می‌تواند بعد از تاریخی که با این ترتیب تعین می‌گردد معاهده را مقطوع و خاتمه یافته بشمارد.

ماده پانزدهم: این معاهده به روز تبادله اسناد مصدقه در کابل، انفاذ می‌یابد. معاهده حاضر به زبان‌های روسی و دری در دو نسخه ترتیب گردیده و هردو متن آن مساویانه مستند و معتبر اند. (ختم)

شوروی‌ها با ملاحظه بی‌تجربه گی و سراسیمگی رژیم تره‌کی امین، نه تنها فرصت را برای اخذ تعهدات مندرج درین معاهده مساعد یافتند، بلکه بخاطر محدود بودن پایه‌های اجتماعی رژیم و خرابی مناسبات آن با دو همسایه دیگر، عقد چنین معاهده را لازمی می‌پنداشتند. از یك جانب تا اندازه‌یی این معاهده معلول مداخلات گسترده از استقامت پاکستان و ایران بود ولی از جانب دیگر همکاری نزدیك نظامی کابل - ماسکو را متبارز ساخته و تشویش امریکائی‌ها را که بعد از سقوط شاه ایران دست پاچه شده بودند، شدت بخشید.

این قرارداد برای نیروهای ضد شوروی در غرب و پاکستان وسیله بخاطر تشدید مداخلات را بوجود آورد. در پرتو ضدیت با این معاهده، آنها توانستند که مداخلات شان را بخاطر جلوگیری از پیشرفت شوروی در منطقه تعریف کرده و به زعم خود آنرا توجیه نمایند.

تا پایان سال ۱۹۷۸ دولت سعی می‌کرد تا واقعیت خرابی وضع امنیتی را در محلات از نظر خبرنگاران افغانی و خارجی کتمان سازد. تا اینکه آنها پس از شورش در لوای کوهی اسمار و حادثه خونین هرات (مارچ ۱۹۷۹) از انزجار مردم و ناتوانی رژیم خلقی آگاهی یافتند. رژیم بعد از آن حادثه در مواضع دفاعی قرار گرفت و حوادث چنداول و بالاحصار در داخل شهر کابل، عدم اطمینان را نسبت به آینده رژیم بیشتر ساخت.

اختطاف ادولف دابس[1] سفیر امریکا تأثیر مستقیم بر سطح روابط سیاسی و متوقف شدن کمک‌های انکشافی امریکا به افغانستان داشت. ادولف دابس (۵۸) ساله در ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ اختطاف شده و بالاثر برخورد توطئه گرانه امین و عملکرد بی‌سنجش قوای امنیتی یکجا با گروگان گیرها در هوتل کابل کشته شد. بعد

[1] Adolph Dubs

از آن واشنگتن سفیر جدید بکابل ارسال نکرد و جانب افغانی را به بی‌توجهی و عدم همکاری متهم ساخت. دابس یك متخصص امور شوروی بوده و زبان روسی را خوب می‌دانست. در مدت هشت ماه ماموریت خود در کابل، چهارده بار با حفیظ‌الله امین ملاقات کرده بود.[۲۰]

خرابی وضع امنیت و رفتار ناشیانه دولت بمقابل مخالفین و مردم هنوز بیشتر توسعه می‌یافت و موجب می‌شد که رژیم اضافه‌تر از مردم تجرید گردد. بحران امنیت در درون حاکمیت بی‌اثر نبود. این مسأله به زودی مناقشاتی را میان مهره‌های پرقدرت جناح خلق بوجود آورد. آنها بطرفداری از نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین صف آراستند.

در ۲۷/۳/۱۹۷۹ حفیظ‌الله امین پست صدارت و مقامات حساس دفاعی و امنیتی را تصاحب کرد. او به مهره اصلی و تره‌کی به شخصیت جانبی مبدل شد. شوروی‌ها که وضع امنیت را در افغانستان زیر نظر داشته و به عواقب وخیم انکشاف اوضاع پی برده بودند، بیش از پیش متوجه ترکیب و کارآیی دولت افغانستان شدند. آنها به این قضاوت رسیدند که دولت در میان مردم تجرید شده و امین عامل شماره یك این تجرید است.

«در همین وقت جیمی کارتر[۱] یك پروگرام عملیات مخفی را برای متمردین [افغانی] امضاء کرد. امریکا کمک‌های خود را از طریق مقامات پاکستانی سرازیر ساخت. یعنی «یکسال بعد از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ امریکا در انکشاف اوضاع افغانستان سهیم شد».[۲۱]

در ماه اگست ۱۹۷۹ «مطبوعات روسی اظهار کردند، که امکان دارد برای واحدهای نظامی شوروی در حمایت از رژیم تره کي یك نقش مدنظر گرفته شود. مطابق ماده چهارم پیمان دوستی و همکاری بین اتحادشوروی و افغانستان، پس از مشوره دوجانبه، اتحادشوروی مستحق است تا به منظور حفظ امنیت، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان وارد عمل شود»[۲۲] شوروی‌ها در مفاهمه با طرفداران

[۱] Jimmy Carter

نورمحمد تره‌کی معتقد شده بودند که با کنار زدن امین از رهبری دولت امکان گسترش پایه‌های اجتماعی دولت در یك حدود معین ممکن بوده و مساعدترین وسیله‌یی ممکن جابجا ساختن سیستم، بعوض تسلط قوماندان و قهرمان است.

آنها در بازگشت تره‌کی از هاوانا، مسأله را با نورمحمد تره‌کی که پیوسته خواهان ارسال قوای شوروی به افغانستان بود، در میان گذاشتند. تا جائیکه انکشاف حوادث نشان داد، تره‌کی قانع گردید و حاضر شد تا حفیظ‌الله امین را از صحنه برداشته و با مسئول ساختن او منحیث عامل خونریزی و استبداد صفحه جدیدی را بگشاید. گرچه ابعاد و محتویات صحبت او تاهنوز در هیچ جا منتشر نشده است، اما چنان به نظر می‌آید که مقصد از ورق زدن صفحه جدید اتخاذ نرمش در پالیسی‌های دولت و کنار گذاشتن شعارهای تندروانه بود، تا مشی دولت با واقعیت‌های جامعه نزدیك گردد. وحدت ح.د.خ.ا مجدداً احیاء و تفاهم با برخی از شخصیت‌ها و روحانیون بوجود آید.

طوریکه بعداً معلوم شد قبل از مواصلت تره‌کی بکابل دگرمن سید داود ترون بوسیله تلیفون کنایتاً امین را از چرخش شوروی‌ها حالی ساخت. چهار عضو کمیته مرکزی[1] که پست‌های وزارت دفاع، ریاست اگسا، (د افغانستان د خلقو د گتو ساتنی اداره) و برخی قوت‌های موتوریزه قوای مرکزی را در اختیار داشته و وفادار به نورمحمد تره‌کی بودند، پلان نابودی حفیظ‌الله امین را طرح کردند.

امین که در خفا بوسیله ترون از توطئه آگاهی حاصل کرده بود، با زرنگی پلان را خنثی و نورمحمد تره‌کی را در داخل ارگ به حالت محاصره قرار داد. و تمام قدرت را بدست آورد. امین علل اقدامات خود را طی اطلاعیه به کادرهای برجسته جناح خلق این طور بیان می‌دارد:

«روز شنبه بیست سنبله [۱۱ سپتمبر ۱۹۷۹] که ساعت سه بعد از ظهر طیاره حامل نورمحمد تره‌کی بکابل می‌رسید، ساعت دوی بعد از ظهر رفیق نواب به مسئولیت راپور داد که باند تره‌کی ترتیبات نهائی توطئه را اتخاذ نموده است که

[1] محمداسلم وطنجار، سیدمحمد گلاب زوی، شیرجان مزدوریار، اسدالله سروری

عملی می‌گردد. از موضوع به لوی درستیز دگرمن محمدیعقوب راپور داده شد.

رفیق یعقوب لوی درستیز فوراً ترتیباتی اتخاذ کرد که امنیت میدان هوائی را کاملاً بدست خود گرفت و عناصر مشکوك را از آن بیرون راند. همینکه نورمحمد تره‌کی از طیاره بیرون آمد، چشمش به رفیق امین افتاد و سخت متلاشی گردید و قریب بود موازنه خودرا از دست بدهد. هنوز به صف مستقبلین نرسیده بود که با وارخطائی از رفیق حفیظ‌الله امین پرسید که وزرا کجا اند؟ رفیق امین برایش گفت: مشوش نباشید ؛ همه همه آنها صحت و سالم اند.»[۲۳]

شواهدی زیادی دال برآنست که چهار مدافع تره‌کی قبل از مواصلت موصوف در میدان هوائی، می‌خواستند امین را در راه استقبال بطرف طیاره از پای درآورند. امین نه تنها بوسیله افراد مطمئن خود، بلکه احتمالاً توسط یك منبع شوروی[۱] بر حذر ساخته شده و مسیر دیگر را بصوب طیاره برای خود انتخاب کرده بود.[۲٤]

تره‌کی و نزدیکانش مکرراً کوشیدند تا توطئه‌ای دیگری را در داخل ارگ علیه او عملی بسازند که آن هم بخاطر آگاه شدن امین از توطئه خنثی شد. چهار عضو کمیته مرکزی که قبلاً از آنها نام برده شد، به سفارت شوروی در کابل پناه برده و تره‌کی بروز ۱۵ سپتمبر بدست امین افتاد. آنها ابتداء مدتی در داخل قطعه بخصوص ك.گ.ب بنام (زینت) محافظه شده و بعداً مخفیانه به اتحادشوروی انتقال یافتند.

امین بتاریخ پانزدهم سپتمبر پلینوم کمیته مرکزی را فراخواند و دسایس مکشوفه تره‌کی و چهاتن همکاران او را به پلینوم توضیح کرد. او خواهان اخراج تره‌کی از حزب و تعین جزاء برایش شد. گزارش و پیشنهاد امین به اتفاق آراء تائید گردید.

بتاریخ شانزده سپتمبر در رسانه‌های گروهی مختصراً انعکاس یافت که تره‌کی به

[۱] محمد عزیز معاون اگساء و خواهرزاده اسدالله سروری که به خاطر ارتباطاتش با گروه مخالف امین می‌بانیست سرکوب می‌گردید. خلاف انتظار در راس اگساء و سپس بخاطر مصئونیت جان او در بغداد سفیر شد. در حلقات حزب این برداشت وجود داشت که همان منبع معین شوروی‌ها غالباً از طریق موصوف امین را از پلان‌های مخالفان حالی ساخته بود. طبعاً انگیزه، این هوشداری قابل دقت و بررسی می‌باشد.

نسبت مریضی که عاید حالش بود، وفات یافته و در ادیره ابایی‌اش دفن گردید. تا وقتی که این خبر منتشر می‌شد، تره‌کی هنوز زنده بود و متعاقب آن بدستور امین «شاگرد برازنده و اول نمره» او (خودش او را به این القاب مفتخر ساخته بود) ذریعه بالشت خفه ساخته شده و هلاک گردید.

تره‌کی کسی بود که جامعه خودرا نمی‌شناخت و بدتر آنکه خود را هم نمی‌شناخت. عقاید قشری و تعصب‌آمیز بصیرت او را پیرامون ترکیب جامعه و تاریخ وطن محدود می‌ساخت.

با کشته شدن تره‌کی پروسهٔ تجرید دولت هنوز هم سرعت یافت و اکنون امین به یك دیکتاتور خودکامه‌ای که پل‌های عقبی‌اش را با مردم و بخش‌های وسیع حزب بریده بود، مبدل شد.

در ماه اکتوبر شایعات زیادی در حلقات دیپلوماتیک کابل شنیده می‌شد که گویا نوراحمد اعتمادی صدراعظم سابق افغانستان، مطمح نظر روس‌ها قرار گرفته و بخاطر جلب حمایت مردم به رژیم و گرفتن راه اعتدال به او نقشی داده خواهد شد. حفیظ‌الله امین با شنیدن این شایعات، اعتمادی را که تا آن‌وقت در پل چرخی زندانی بود، بصورت توطئه آمیز بیرون کرده و به شهادت رسانید.

سفارت امریکا در کابل به وزارت‌خارجه آن کشور در واشنگتن درین ارتباط اینطور گزارش داده است:

«اخبار مداوم درباره طرح‌های شوروی برای استفاده از «اعتمادی» به عنوان یك جایگزین سیاسی برای امین، سرنوشت [آن] پیر مرد را مختوم کرد.[۲۵]

امین با بلند کردن شعار «عدالت، مصئو نیت و قانونیت» مذبوحانه تقلا کرد تا بار جنایات انجام یافته را صرفاً بدوش تره‌کی انداخته و برای خود چهره معصومانه‌یی ترسیم کند. به سلسله این اقدامات نام اگسا را به کام (کارگری استخباراتی موسسه) عوض کرد و لست دوازده هزار زندانی اعدام شده را بر دیوارهای تعمیر وزارت داخله نصب کرد. درین لست نام کسانی بود که هنوز در زندان بوده و حفیظ‌الله امین قصد کشتن شانرا داشت.

عوام فریبی‌های امین نتوانست کسی را معتقد سازد. زیرا سرکوب خشن مخالفان همچنان ادامه داشت. رحیم رفعت یکی از مبصرین معروف افغان طی سرمقاله مورخ ۲۸/۱/۱۹۸۰ کابل نیوتایمز در مورد کرکتر و عوام فریبی‌های امین، پس از مرگش نوشت: امین حین اقامت خود در امریکا متوجه این حرف ابراهیم لنکن[۱] رئیس جمهور اسبق امریکا نشده بود که «آدم می‌تواند بعضی انسان‌ها را برای مدتی فریب دهد، اما نمی‌تواند، تمام مردم را برای همیش بازی داد.»[۲۶]

حفیظ‌الله امین که بالاثر تجرید شدن گروه‌اش در میان حزب و قوای مسلح، اتکاء به قوای شوروی را آخرین و یگانه وسیلهٔ ممکن می‌یافت، از نهایت سراسیمگی فکر می‌کرد که هنوز هم شوروی‌ها از خواسته‌های او پیروی خواهند کرد. او نتوانست بداند که با کشتن خودسرانه‌ای تره‌کی، اعتماد شوروی‌ها را نسبت به خود از دست داده است.

امین بروز ۲۷ دسامبر از طرف قوت‌های شوروی مستقر در اطراف قصر تپه تاج بیگ (قصر رهایشی او) و مستخدمین روسی داخل قصر سرکوب شد و ببرک کارمل که بعد از برکناری‌اش از سفارت افغانی در پراگ همانجا باقی مانده بود، در راس مقامات حزبی و دولتی قرار گرفت.

با قرار گرفتن ببرک کارمل در راس شورای انقلابی ج. د.ا و حزب د.خ.ا وحدت هردو جناح حزب بطور میکانیکی دوباره احیا شد. هزاران زندانی سیاسی آزاد شدند. و مجالس ترحیم و عزاداری شهداء برپا گردید. همکاری شخصیت‌های غیرحزبی جلب و کار تعدیل فرامین جنجال بر انگیز تره‌کی روی دست گرفته شد. رنگ سرخ بیرق به بیرق سه رنگ تاریخی افغانستان تعویض یافت.

طوریکه قبلاً در رابطه به برخورد رژیم تره‌کی امین با سایر نیروهای اجتماعی و سیاسی اشاره شد، یکی از مسایل جنجال‌برانگیز میان دو جناح ح.د.خ.ا مناقشه روی مفاهیم دیموکراسی ملی و دیموکراسی خلقی بود. جناح پرچم قبلاً بسال ۱۹۷۶ در آستانه تدوین قانون اساسی جمهوری افغانستان زیر نام «طرح پیشنهادی قانون

[۱] Abrahim Lincoln

اساسی» تشکیل جبهه متحد ملی را منحیث پایه سیاسی دولت و یك اصل اجتناب ناپذیر بخاطر تحقق مرحله دیموکراسی ملی مطرح ساخته بود. این طرح به نظر جناح خلق، سازش‌کارانه و غیرانقلابی پنداشته می‌شد. رژیم تره‌کی - امین نه تنها در لفظ علیه اصطلاح جبهه متحد ملی مخالفت می‌کرد و در برابر آن روی اصطلاحات "دیمو کراسی خلقی" و "دولت خلقی" تاکید می‌ورزید، بلکه در عمل نیز چنانچه تذکار یافت متحدین بالقوه‌ای حزب و دولت را در لست سیاه مخالفان درج نموده و بخاطر سرکوبی آنها گام بر می‌داشت.

پس از سقوط رژیم امین مسأله گسترش پایه‌های سیاسی و اجتماعی دولت در رهبری ح.د.خ.ا مطرح شده و ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی مورد مناقشه قرار گرفت. این بار نه تنها جناح خلق بلکه تعداد زیادی از اعضای رهبری و کادرهای جناح پرچم نیز چنین ضرورت را منتفی دانستند که در نتیجه با تأکید روی هژمونی ح.د.خ.ا مشابه مدل کشورهای سوسیالیسی اروپای شرقی، جبهه در تحت رهبری حزب بنام جبهه پدر وطن تأسیس شد.

گرچه در جلسه مؤسس این جبهه، شخصیت‌ها و منسوبین رژیم‌های قبل از حادثه اپریل ۱۹۷۸ به کثرت وجود داشتند، ولی برای شرکت احزاب و سازمان‌ها هیچ اقدامی بعمل نیامد. در نتیجه تعداد زیادی از شخصیت‌ها و مامورین بلندپایه رژیم‌های سابق هم بالاثر شدت یافتن جنگ در افغانستان یکی پی دیگر کشور را ترك گفته و هنگام عبور از مسیر پاکستان مجبور شدند که به این یا آن تنظیم مجاهدین ثبت نام نمایند. تعداد دیگر آنها در کشور باقی مانده و طی سال‌های مابعد در مقامات دولتی انتصاب شده و یا به وظایف‌شان در رشته‌های تخصصی و یا مسلکی شان ادامه دادند.

در جلسه مؤسس جبهه پدر وطن و جلسات بعدی آن شمار زیادی از اعضای ولسی و مشرانو جرگه سابق، مامورین لشکری و کشوری رژیم‌های گذشته، استادان پوهنتون، اهل ادب و فرهنگ شرکت نموده بودند که با تذکر اسمای برخی از آنها در ذیل می‌توان فضای جلسات مقدماتی آن جبهه را تا اندازه‌ای تصور کرد:

عبدالهادي داوی، عبدالحی حبیبي، عبدالروف بینوا، عبدالرحیم‌هاتف، فتح جان

فرقه‌مشر، دکتور عبدالواحد سرابی، عبدالرحمن پژواک، دکتور غلام‌فاروق اعتمادی، پوهاند محمدعلی زهما، محمود حبیبي، غلام‌علی امید، محمددین ژواك، کاظم آهنگ، میرمحمد صدیق فرهنگ، عبدالحکیم حقانی، محمدآصف فکرت، محمدموسی آتش، عبدالحمید مبارز، دکتور روان فرهادی، سترجنرال خان‌محمد، دگرجنرال محمدعظیم، تورن‌جنرال محمدنذیر سراج، میرمن حمیرا و میرمن صالحه فاروق اعتمادی و شماری دیگر .

گرچه شخصیت‌های شرکت کننده در جلسات جبهه، انسان‌های مجرب و در میان جامعه از اعتبار مورد نیاز برخوردار بودند، ولی از اینکه در رأس جبهه یکی از اعضای بوروی سیاسی بنام صالح‌محمد زیری تعین گردید، برای آنها هیچ عرصه‌ئی برای کار و ابتکار باقی نماند.

جلب نیروهای سیاسی بدون مشارکت آنها در قدرت امر مستحیل و التیام زخم‌های وارده، کار آسان نبود. علاوه برآن قطعات شوروی در افغانستان نظیری عایقی بود که در موجودیت آن روابط دولت و مردم نمی‌توانست به حالت عادی جریان یابد. مداخله شوروی روغنی بود که بر آتش جنگ داخلی ریخته شد و بر مقاومت علیه دولت مرکزی، انگیزهٔ جدیدی افزوده گردید.

بعد بین‌المللی مشکل افغانستان، جهات داخلی و منطقوی قضیه را تحت‌الشعاع قرار داد. افغانستان به مسأله متنازع فیه میان شرق و غرب مبدل شد. و تأمین مسأله صلح و ایجاد نظم از حدود صلاحیت افغان‌ها بیرون شد. و در دور جدید «بازی بزرگ» عملاً افغانستان به محراق کشمکش و میدان تصفیه حسابات ابرقدرت‌ها مبدل گردید.

مآخذ فصل سیزدهم:

[1] گرویسینگ، کورت / گریف مایر، جان - هیرین، «انقلاب در ایران و افغانستان»، فرانکفورت، ۱۹۸۰ صفحه ۸
[2] گرویسینگ، کورت .. همانجا، صفحه ٦٨
[3] گرویسینگ، کورت .. همانجا، صفحه ٦٩
[4] روزنامه انیس. کابل ۱۸۰ جولائی ۱۹۷۳ صفحه اول
[5] دوپری، لوئیس.« یك یادداشت در مورد افغانستان»، سرویس آسیای جنوبی، شماره (۸) سپتمبر ۱۹۷٤ صفحه ۳
[6] نیویارك تایمز، ۲۵ اگست ۱۹۷۳ صفحه ۱۵
[7] روزنامه انیس، کابل، ۲۳ اگست ۱۹۷۳ صفحه اول
[8] روبین، برنیت ر. «منازعه افغانستان »، پوهنتون یلا، کانیتیکت، ۱۹۹۵ صفحه ۱۰٤
[9] ندیم، شاهد.«مصاحبه اختصاصی »، د هیرالد، پاکستان، می ۱۹۸۸ صفحه ۱٤٦
[10] حسین، زاهد.«افغانستان جنگی که در پیشروی است»، د هیرالد، پاکستان، اپریل ۱۹۸۸ صفحه ۲۵
[11] دوپری، لوئیس، همانجا، صفحه ۱۲
[12] هیریسن، سیلیك. «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی» ، (دری) پیشاور، ۱۹۹٦ صفحه ۲٦
[13] هیریسن، سیلیك. «قضیه افغانستان: راه حل فنلند؟»، مجله امور بین‌المللی، شماره، چهارم، ۱۹۸۰ صفحه ۱٦٦ - ۱٦۷
[14] آرنی، جارج.«افغانستان گذرگاه کشور کشایان »، (دری) پیشاور، ۱۹۹۱ صفحه ۷۲
[15] کلیفورد، مری لوئیس. «افغانستان: کشور و مردم افغانستان» (دری)، ترجمه مرتاض اسدی، تهران، ۱۹۹۳ صفحات ۲٤٦ - ۲٤۷
[16] هیریسن، سیلیك. «قضیه، افغانستان: راه حل فنلند؟ »، همانجا، صفحه ۱٦۹
[17] جریده کار. (روسی)، ماسکو، ۲٤ اکتوبر ۱۹۹۱
[18] روزنامه، انیس. کابل، ۲۸ اپریل ۱۹۷۳
[19] دای، الف. سالنامه اضلاع متحده، امریکا، ۱۹۷۸ صفحه ۲٦۲
[20] هیریسن، سیلیك. « قضیه افغانستان: راه حل فنلند؟» همانجا، صفحه ۱۷۲
[21] کوجان، چارلس. توا میت مربوط به زمان سی. ای. بی. و افغانستان از ۱۹۷۹،«ژورنال پالیسی جهانی »، شماره (۲): تابستان ۱۹۹۳ صفحه ۷٤
[22] اسناد داخلی ح.د.خ .ا .، آرشیف شخصی مؤلف، ۱۹۷۹
[23] اسناد لانه جاسوسی. جلد (۳۰)، انتشار از جانب دانشجویان پیرو خط امام، تهران، ۱۹۸۰ صفحه ۱- هیریسن، سیلیك. «حقایق پشت پرده شوروی»، همانجا، صفحه ۸۲
۱۳م ۸۳
[24] مروزوف، الکساندر (دگروال متقاعد ك. .گ.ب)،» نماینده استخباراتی در کابل، جریده عصر جدید. ماسکو، ۱۹۹۱ شماره‌های ۳۸ - ٤۱
[25] اسناد لانه جاسوسی .، جلد (۳۰)، همانجا، صفحه ۱۸۳
[26] کابل نیو تایمز، کابل، ۲۸ جنوری ۱۹۸۰ صفحه اول

فصل چهاردهم

افغانستان، میدان تصفیه حساب‌های دو ابرقدرت شوروی و امریکا

پس از کودتای هفدهم جولای حالت فراموش شدگی افغانستان، جای خود را به کشمکش مجدد میان ابرقدرت‌ها، این بار امریکا و اتحادشوروی داد. حلقات محافظه‌کار غربی محمدداودخان را از قبل «شهزاده سرخ» می‌گفتند. پاکستانی‌ها هم از اقتدار مجدد او دچار تشویش شدند. زیرا از مفکوره وی در رابطه به حق تعین سرنوشت پشتون‌ها و بلوچ‌های داخل پاکستان آگاهی کامل داشتند. آنها از انتشار حرکات آزادی‌خواهی درین دو ایالت به هراس بودند. هراس آنها از یکطرف واقعی بود زیرا امکان داشت تا واقعه یکسال قبل بنگله دیش درین دو ایالت تکرار شده و آنها نیز مانند پاکستان شرقی به آزادی خود نایل آیند. ولی از جانب دیگر بخاطر ملحوظات تاکتیکي، اثرات تحول جمهوری افغانستان را در منطقه عمداً بزرگ جلوه می‌دادند تا توجه امریکائی‌ها را به این منطقه جهان جلب کنند و در پرتو این جلب توجه حمایت‌های مالی و نظامی از آنها بدست آورند.

پاکستان می‌کوشید تا با متهم کردن دست خارج، حرکات آزادی‌خواهی پشتون‌ها و بلوچ‌ها را به افغانستان منسوب ساخته و مشروعیت سرکوب اوتونومیست‌های بلوچ و پشتون را نزد تحلیل‌گران خارجی و در مطبوعات غربی القاح نماید. هدف دیگر پاکستان از مبالغه تحول جمهوری افغانستان درین مقطع زمانی، جلب همبستگی رژیم‌های شاهی بخصوص ایران و عربستان بود. آنها نیز متمایل بودند تا با ترسیم تصویر خطر از بیرون، توجه مردمان شانرا به خارج معطوف ساخته و به این شیوه، دلچسپی مردمان شانرا از نظام جمهوری منحرف سازند. تا منافع فامیلی و بقای ایشان ادامه یابد.

ایالات متحده امریکا بعد از آنکه در سال ۱۹۷۴ با افتضاح از ویتنام خارج شد، به

تشویق پاکستان علیه افغانستان علاقه گرفت. امریکا در ویتنام ۵۸ هزار سرباز خود را از دست داده و ده‌ها هزار دیگر را معلول به وطن شان بر گرداند و ملیاردها دالر را در آن جنگ مصرف کرده بود. لذا از نظر روانی و مادی در جستجو تلافی از ابرقدرت رقیب خود در یکی از مناطق آسیب‌پذیر جهان بود. افغانستان از همین دیدگاه مورد توجه قرار گرفت ورنه کدام دلچسپی خاص در قبال خود این کشور وجودنداشت.

۱ - مقابله مخفی ابرقدرت‌ها در افغانستان

طوریکه در فصل ۱۲ توضیح شد، در جامعه افغانی یك قطب‌بندی افکار به میان آمده بود. این قطب‌بندی زمینه آنرا بوجود آورد که ابرقدرت‌ها، مخفیانه در افغانستان عملیات بتوانند. همچنانی که امریکائی‌ها به مقاومت نیروهای محافظه‌کار علیه جمهوریت افغانستان علاقه‌مند بودند، پاکستان نیز با تفاوت انگیزه و خواست منحصر به خودش به حمایت آنها دلچسپی بی‌پایان داشت.

«رهبری اخوانی‌ها یك جنبش انقلاب اسلامی را براه انداختند. آنچنانکه خود آنرا مسماء می‌نمایند. فعالین آنها (اخوانی‌ها) که بعداً بر بخش بزرگ مقاومت مسلط گردیدند، عملاً یك مجادله علیه افغانستان را آغاز کردند...»[۱] در مراحل اولی پیدایش این به اصطلاح جنبش اسلامی درطی سال‌های هفتاد، آنها از دست زدن به اخلال امنیت آغاز نمودند، بی‌آنکه طرح و مرام خود را در جامعه پخش کرده باشند. به این ترتیب آنها بار دیگر بمقابل مدرن شدن افغانستان قرار گرفتند.

اولین عرصه‌ئی که اخوانی‌ها مبارزهٔ شانرا از آنجا آغاز کرده و خود را در جامعه قابل توجه ساختند، ضدیت با آزادی زن بود. مورخ افغانی حسن کاکر درین ارتباط می‌نویسد:

«جوانان مذهبی متعصب، خارج از ساحه پوهنتون به سراغ زنان غیروابسته برآمده و با هدف قرار دادن ایشان، بر آنها [زنان بدون چادری] تیزاب پاش می‌دادند. دو صد زن با جراحات سوزنده شامل بستر شدند. در بعضی مناطق اطرا فی باندهای

از ملاهای جوان، به دور زنانی که بصورت عنعنوی به زیارت‌ها می‌رفتند، گزمه زده و آنها را مورد آزار قرار می‌دادند.»[۲]

چادری در خزان سال ۱۹۵۹ در مراسم جشن استقلال از طرف‌خانم‌های متعلق به دربار، وزرا، جنرال‌ها و مامورین عالی رتبه رسماً کنار گذاشته شد. اما سه ماه قبل از آن به زنان امکان داده شده بود که در شفاخانه علی‌آباد بخاطر پرستاری مریضان مرد منحیث نرس شروع به کار نمایند. تا آن‌وقت نرس‌های زن صرف در شفاخانه مستورات شامل خدمت بودندو این بار دولت عملاً و بدون به بحث گذاشتن موضوع، اقدام کرد و نخواست تا موضوع رفع حجاب مورد مناقشه قرار بگیرد. در حالیکه شاه امان‌الله این مسأله را چهل سال قبل در لویه جرگه مطرح کرده و پیرامون آن مناقشه‌ئی را در جامعه بوجود آورد.

عرصهٔ بعدی تبارز اخوانی‌ها در جامعه، ترور منورین و حمله به اجتماعات صلح‌آمیز نیروهای چپی بود. آنها سیدال سخندان يك محصل پوهنتون را بروز روشن در صحن آن موسسه تعلیمی به شهادت رسانیدند. درین قتل گلبدین حکمتیار که آن‌وقت محصل بود و امروز امیر حزب اسلامی افغانستان است، مستقیماً دست داشت. لت و کوب و شهادت عبدالرحمن کارمند محلی ولایت لغمان، شهادت علی‌احمد خرم وزیر پلان در کابینه محمدداود و ده‌ها جنایت دیگر، اعمالی بودند که بمنظور د هشت افگنی، انجام می‌یافت. و حلقات تشکیل شده‌ای اخوانی آن شیوه کار را برای خود انتخاب کرده بودند.

اخوانی‌ها در شروع سال‌های هفتاد به دو گروه متمایز از هم انقسام یافتند. حسن کاکر در ین مورد می‌نگارد:

آنها «همصدا با اقتضای زمان و همگام با مدل اخوان‌المسلمین مصر [که بسال ۱۹۲۸ تأسیس شده بود] و جمعیت العلمای پاکستان ... در دو فراکسیون متشکل شدند. که گروه با اهمیت شان به اخوانی‌ها شهرت یافتند. آنها زیاد و یا کم در زیر نفوذ حضرات بودند.»[۳] و خودرا خادم الفرقان می‌نامیدند.

هردو گروپ مناسبات نزدیك و تنگاتنگی را با سازمان‌های یاد شده‌ئی خارجی ایجاد کرده و از آنها مواد تبلیغی و نشراتی دریافت می‌داشتند. با استفاده ازین ارتباطات،

پاکستان سعی کرد تا مفکوره سیکولر و ملی پشتونستان را تحت شعاع انترناسیونالیزم اسلامی قرار داده، انحراف از مقیاس‌ها و مرزهای ملی و تاریخی را در ذهن اخوانی‌های نو بنیاد افغانی القاح نماید. بدین منظور در سال ۱۹۶۹ اولین نماینده جماعت اسلامی پاکستان به افغانستان آمد و تعدادی از کتاب‌های مولانا مودودی امیر آن جماعت را با خود آورده و با منهاج‌الدین گهیځ، انجنیر احمدشاه احمدزی و فضل‌غنی مجددی روابط ایجاد کرد. در سال ۱۹۷۰ هیأت دوم به ریاست قاضی حسین احمد که در آن‌وقت امیر جماعت اسلامی منطقه صوبه سرحد بود، بکابل سفر نموده و با منهاج‌الدین گهیځ، انجنیر احمدشاه احمدزی و فضل‌غنی مجددی ملاقات نمود.

در سال ۱۹۷۱ فضل‌غنی مجددی به پاکستان رفته و در لاهور با مولانا مودودی و در پیشاور با قاضی حسین احمد دیدن کرد. در همین سال منهاج‌الدین گهیځ به لاهور سفر کرد که بعد از ترور موصوف این ماموریت به وسیله انجنیر احمدشاه احمدزی در همان سال تکرار شد.

قاضی حسین احمد در سال ۱۹۷۴ امیر جماعت در ایالت شمال غرب و در سال ۱۹۷۸ بعد از مرگ مولانا مودودی امیر سرتاسری آن حزب در پاکستان شد. موصوف یك پشتون بوده و در آنطرف دیورند زیر حاکمیت انگلیس‌ها و رژیم‌های نظامی پاکستان بزرگ شده است. وی بخاطر اشتراك لسانی می‌توانست خوبتر با افغات‌ها قرابت نماید. روی همین ملحوظ بخش بزرگی از تنظیم و رهبری جمعیت اسلامی افغانستان و سایر گروه‌های اخوانی به او محول شد و او خودش امیر جماعت اسلامی پاکستان گردید. در سال ۱۹۷۲ به ابتکار او یکی از دو گروه اخوانی‌ها زیر نام جمعیت اسلامی تشکل خود را در خفا اعلان کرد که بعداً احزاب مختلف اخوانی از همین گروپ منشعب شده و تشکیلات مختص به خودرا به وجود آوردند.

با آنکه پارلمان منتخب و شرایط تبارز علنی برای این گروه وجود داشت، آنها شیوه‌ای توسل به تشدد و فعالیت‌های غیرقانونی را برای شان اختیار کردند. تا آنکه پس از کودتای ۱۹۷۳ حلقه اولی جمعیت زندانی شده و تعدادی از آنها به

شمول برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و سایرین به پاکستان فرار کردند. پس از آن سرکوب اخوانی‌ها در دستور کار رژیم جمهوری قرار گرفت.

پناه‌جوئی اخوانی‌های افغان در پاکستان، برای دولت آنکشور مائده آسمانی بود که بطور استثنائی بعد از پیدایش پاکستان به آن نایل می‌شد. برای اخوانی‌ها هم که "جهاد مسلحانه" شان مورد توجه مردم افغانستان قرار نگرفته بود، این یك فرصت طلایی بشمار می‌رفت، تا از اصطکاک سیاست‌های دو کشور افغانستان و پاکستان در جهت تبارز خود استفاده نمایند. آنها در روشنائی جرقه‌های این اصطکاك، امکانات مالی، خدمات لوژیستیکی و تسلیحاتی را از «صدراعظم سابق پاکستان ذوالفقار علی بوتو» بدست آوردند. بوتو از آنها بحیث دانه شطرنج بخاطر تحت فشار قرار دادن رئیس جمهور داود و سیاست او در قبال مسأله پشتونستان استفاده کرد و به این منظور در داخل قلمرو خود کمپ‌های تربیه نظامی را برای مخالفان رژیم جمهوری گشایش داد. درین کمپ‌ها بطور عاجل پنج هزار نفر به خاطر دهشت افگنی در داخل افغانستان تربیه نظامی شدند.

طی زمامداری رئیس جمهور محمدداود شورش‌ها علیه رژیم در محلات سازماندهی و طرح توطئه‌های ضد دولتی چیده شد. نقش آن‌وقت پاکستان را می‌توان به وسیله اظهارات سال‌ها بعد قاضی حسین‌احمد بهتر تثبیت کرد. او در یك مصاحبه با روزنامه پاکستانی هرالد در سال ۱۹۸۸ می‌گوید:

«مجادله مجاهدین افغان در زمان آقای بوتو آغاز یافت. او [بوتو] تمام امکانات را در اختیار رهبران اسلامی افغانستان گذاشت تا مجادلهٔ شان را علیه دولت متمایل به شوروی داود شروع کنند. گلبدین حکمتیار، ربانی، یونس خالص، همه به پاکستان منحیث مهمانان دولتی آمدند. به اساس دعوت آقای بوتو به آنها امکانات تربیه نظامی هم تقدیم شد. بوتو مهندس پالیسی افغانی ما بود. ضیاء تنها آن پالیسی را ادامه داد.[٤]

طی پنجسال دورهٔ ریاست جمهوری محمدداود، صدها کدر نظامی و ملکی بخاطر شرکت در کودتاهای ناکام و شورش‌های محلی دستگیر و تعدادی از آنها اعدام شدند. در نتیجه این دستگیری‌ها، اردوی افغانستان چندین بار از وجود افسران

دست‌راستی تصفیه شد. این تصفیه‌ها به خودی خود موجب تقویه مواضع چپی‌ها در قوای مسلح گردید. در خارج مملکت علایق مخالفان مستقر یافته در پاکستان ظاهراً زیر مفهوم بزرگ «اخوت اسلامی» به گروه‌های "اخوان المسلمین" در داخل جامعه پاکستان و بعضی کشورهای عربی خلیج و شرق‌میانه گره زده می‌شد.

کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ که به رهبری محمدداودخان و سهم فعال نیروهای چپ راه را برای برقراری رژیم جمهوری باز کرد، به هیچوجه برای اخوانی‌ها و دولت پاکستان قابل تحمل نبود. زیرا رژیم جمهوری از روز اول با امیال استراتیژیك پاکستان در تقابل قرار داشت. به این مفهوم که جمهوریت با شرکت فعال نیروهای چپی روی کار شده و در سطح بین‌المللی متکی به اتحادشوروی بود. به هر اندازه که وابستگی جمهوریت در عرصه‌های نظامی و اقتصادی به اتحادشوروی افزایش می‌یافت، به همان اندازه توجه امریکا به دولت پاکستان و مخالفان افغانی رژیم جمهوری بیشتر می‌شد. «کمیته مرکزی جمهوریت» با وجود ترکیب نامتجانس خود حاضر نبود تا فعالیت "اخوان المسلمین" را در داخل کشور حوصله کرده و از ارتباطات بیرونی آن چشم پوشی کند.

ذوالفقار علی بوتو، با دادن عرصه به افغان‌های مخالف رژیم جمهوری، می‌خواست به دو هدف ذیل نایل گردد:

- سیاست محمدداود را پیرامون قضیه پشتونستان به تعرضات در افغانستان جواب بگوید. و اگر ممکن باشد؛
- محمدداود را به حساب «دیورند» فشار داده و از خواست‌اش در زمینه و برای همیشه منصرف سازد.

طوریکه قبلاً تذکر رفت در اختلافات ذات‌البینی افغانستان و پاکستان هر دو ابرقدرت شوروی و امریکا علایق استراتیژیك داشتند. بناءً رژیم نوبنیاد جمهوریت و مدافعان او مورد توجه اتحادشوروی بودند. چنانی که مخالفین آنها با دولت پاکستان و در مدار علایق ایالات متحده امریکا قرار گرفتند. چارلس کوجان که طی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۷۹ رئیس اداره عملیات سی.آی.ای در شرق نزدیك و جنوب آسیا بود، تحلیلی ازین ارتباط منطقی می‌نویسد:

«تکیه بر روی کلمه "زمان" در عنوان این مقاله عمدی است. شوروی‌ها بی‌طالع بودند از اینکه بائیست به مقابل یك موج طوفندهٔ بیداری اسلامی علیه جهان اسلام می‌دویدند (همینطور ایالات متحده امریکا نیز قربانی بنیادگرایی اسلامی شد) مخالف اصلی و آشتی‌ناپذیر آن شیعه‌های ایرانی بودند... مشخصهٔ زمان درین نهفته است که توامیت میان امریکا و مقاومت افغان مربوط به یك زمان محدود بود و صرف چنین بوده می‌توانست باشد. این توأمیت از سال‌های ۱۹۷۰ آغاز شد. یك همکار من که تا حال در آمریت شعبه عملیات سی.آی.ای[1] کار می‌کند، خصلت توامیت محدود به زمان واشنگتن و مقاومت افغان را چنین بیان می‌کند: ما امکان پیشبرد جنگ را بدست آورده و آنرا در دست مردمی قرار دادیم که می‌توانستند جنگ را پیش ببرند. بخاطر هدفی که ما به آن توافق داشتیم این سوال مطرح می‌شود که توامیت میان امریکا و مقاومت افغان چه وقت خاتمه می‌یابد؟»[5]

به نظر بسیاری افغان‌های مقیم در اروپا و امریکا این توامیت هنوز پایان نیافته است. آنها بعوض انکه متوجه یك دیالوگ بین‌الافغانی شوند، از مقامات امریکایی مکرراً التجاء می‌نمایند تا در انکشاف اوضاع رقت‌انگیز کنونی کشورشان مداخله کنند. در حالیکه با سقوط اتحادشوروی علایق امریکا جهات دیگری را در منطقه بخود گرفته است، که در جایش مورد بحث قرار خواهد گرفت. اگر علاقه‌یی هم وجود دارد به جهات دیگر استقامت یافته است و در جهت حمایه اخوانی‌ها قرارندارد.

طوریکه در آغاز این فصل تذکر رفت، عملیات مخفی ابرقدرت‌ها عامل آن شد که اختلافات جامعه افغانی، شکل یك جنگ داخلی را بخود بگیرد و نتائیج بی‌ثبات کنندهٔ برای منطقه داشته باشد، بالاثر همین بی‌ثباتی، ابرقدرت‌ها توانستند که بیش از هر وقت دیگر پای شان را به داخل افغانستان محکم‌تر بگذارند. به عبارهٔ دیگر مقابله مخفی، جای خودرا به "جنگ "مقدس"" و مداخله شوروی گذاشت.

[1] CiA: Central Intelligence Agency

۲ - مسابقه ابرقدرت‌ها از طریق حکومت و مخالفان:

سازماندهی توطئه‌های پیهم به مقابل جمهوریت محمدداود و شورش‌های رهبری شده از خارج به داخل افغانستان تأثیر معکوسی داشت که پای ابرقدرت اتحادشوروی را بیشتر به داخل افغانستان می‌کشانید. همینطور سقوط خونین محمدداودخان و حاکمیت رژیم تروریستی تره‌کی - امین خود باعث نارضایتی‌ها و قیام‌ها می‌شد. پاکستان و متحدین، آن با تکتیک‌های ماهرانه ازین مقاومت بهره برداری نموده و آنرا در زیر لوای جنگ "مقدس" قرار دادند. این جنگ به نوبه خود در تحریك مداخله نظامی اتحادشوروی مؤثر بود.

با مطالعه کرونولوژی وابسته شدن افغانستان از نظر نظامی و اقتصادی به اتحادشوروی و نیز انکشافات اوضاع منطقه، مداخله آنکشور قبل از آنکه در عمل پیاده شود، بعید از احتمال به نظر نمی‌رسید. بناءً بررسی انگیزه‌ها و عوامل هریك (جنگ "مقدس" و مداخله شوروی) مستلزم تحقیقات دقیق می‌باشد. روی این ملحوظ در مؤلفه حاضر کوشش گردیده است تا عوامل عمده و تعین کننده داخلی و خارجی برجسته شده و هر کدام آن مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد.

الف - جنگ "مقدس":

شورش‌های رهبری شده از جانب پاکستان طی ماه جولای ۱۹۷۵ در دره پنجشیر جرقه‌ئی بود که باعث شهرت انجنیر گلبدین حکمتیار و همرزمان او شد. شمار زیادی از فراریان مخالف رژیم جمهوری در پاکستان نمی‌توانستند شخصیت او را تحمل کنند. همین عامل ابتداء آنها را به دو جناح یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی منشعب ساخت. سپس با شدت گرفتن جنگ میان مخالفان رژیم و دولت پای کشورهای مختلف تمویل کنندهٔ "مقاومت" وارد عرصه شد. که مبتنی بر تفاوت‌ها، علایق مختلف ومنافع ملی آنها، انشعابات جدید و گروه‌های جدید بوجود آمد. ماروین واین بوم پروفیسور علوم سیاسی و مدیر پروگرام‌های تحقیقاتی جنوب و غرب آسیا در ایالات متحده امریکا پیرامون عوامل اصلی این انشعابات می‌نگارد: «یك مقاومت غیرواحد برای پاکستان مخصوصاً از نظر نظامیان آنکشور مساعد بود. زیرا آنها نمی‌خواهند که از ناحیه افغانستان آینده، خطری متوجه

پاکستان باشد. موجودیت گروپ‌های منشعب شده، امکان ائتلاف احزاب را در میان مخالفان کم می‌سازد. بخاطر یك مقاومت غیرمتحد، آنها نمی‌توانند علیه آن چهره سیاسی قرار بگیرند که از طرف آی.اس.آی به پیش کشیده می‌شود. مساعی مکرر پاکستان بخاطر ایجاد یك رهبري مشترك صرف در همین حدود می‌باشد که کنترول بر آنها را از نظر نظامی سهل بسازد.[٦]

مهاجرانی که بالاثر سیاست سرکوب خشن مخالفان بعد از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ به پاکستان پناه می‌بردند، لقمهٔ دهن تنظیم‌ها قرار داده می‌شدند. مقامات پاکستانی بدون سفارش یکی از تنظیم‌های تحت‌الحمایه خود هیچگاه آنها را مستحق دریافت کمک‌های مواد غذایی (ریشن) نمی‌شناختند. با تحمیل چنین طرزالعمل اعضای اجباری تنظیم‌ها افزایش می‌یافت. پس از شامل ساختن در گروپ‌ها، جوانان جلاوطن برای جنگ مسلحانه سرباز گیری می‌شدند. همینطور آنهائیکه پول و سلاح در داخل، بخاطر مقابله علیه دولت ضرورت داشتند، می‌بائیست به یکی ازین تنظیم‌ها مراجعه کرده و بعد از قبولی عضویت، سلاح و پول در اختیارشان قرار می‌گرفت.

با این شیوه‌ها پاکستان کوشش می‌کرد تا گروه‌های مسلح مخالف که در آن‌وقت خیلی کوچك بودند، تقویه شده و در شرایط جاری و مستقبل جامعه افغانی منحیث "احزاب" سیاسی نقشی را به عهده بگیرند. گردانندگان اصلی جنگ "مقدس"، نظر به دلایل ذیل علاقمند وحدت تنظیم‌ها نبوده و میل داشتند تا هر گروه، جداگانه فعالیت کرده و جدا از همدیگر مستقیماً با خود آنها ارتباط داشته باشند:

۱. علایق کشورها و منابع تمویل کننده رعایت شده و آنها می‌توانستند با دلگرمی گروه (تنظیم) مورد علاقه شان را انتخاب کرده و با آنها مستقیماً روابط داشته باشند.
۲. موجودیت گروپ‌های مختلف و متعدد فی‌الواقع یک اطمینان قوی سیاسی بود. به این معنی که اگر یکی از آنها به دولت کابل و سیاست‌های شوروی نزدیک شده و آماده پذیرش مصالحه و یا دست کشیدن از جنگ

می‌شد، گروه‌های مابقی به جان او افتاده، تنظیم مذکور را از همچو یك تقرب مانع و اگر ضرور می‌بود، عاملین آنرا به خیانت در برابر "جهاد" محکوم ساخته و صفوف آنرا در تنظیم خود جذب می‌توانستند. بناءً انشعابات برای گردانندگان اصلی جهاد مفید بود. آنها می‌توانستند تنظیم‌ها را توسط همدیگر شان کنترول کنند.

۳. برخی رهبران از نقطه نظر موقعیت اجتماعی شان در جامعه افغانی نسبت به سایر ین متفاوت بوده و نیز به اساس تندروی و اعتدال از دیگران فرق داشتند که بالاثر این تفاوت‌ها و فرق‌ها افرادی با تعلقات مختلف شهری، قبیلوی و مذهبی به هر یك از آنها ملحق شده و ازین رهگذر خلایی باقی نمی‌ماند.

٤. تنظیم‌های اعتدالی، داشتن روابط با شاه سابق را ظاهراً ریکلام می‌کردند.. تا بدین وسیله تعدادی از مامورین بلندپایه حکومت‌های سابق را بخود ملحق ساخته، ابتکار تأسیس هر نوع تشکل مستقل را از آنها سلب نمایند.

در اثر پیشبرد چنین تاکتیك، مامورین مربوط به قشر متوسط نتوانستند (و یا علاقه نداشتند) که بدور یك تشکیل مستقل و متکی به خود جمع شوند. همین امر باعث شد که این افراد تصورات روشن در مورد تناسب واقعی نیروهای سیاسی‌نداشته باشند. مخصوصاً که شاه سابق کدام موقف واضح در زمینه‌نداشت.

٥. بالاخره، یك جبهه غیرواحد از آن جهت مورد علاقه پاکستان بود. که آنکشور نمي‌خواست بعد از جنگ، یك افغانستان متحد و نیرومند وجود داشته باشد. زیرا در موجودیت یك دولت با پایه‌های وسیع، افغانستان نیرومند شده و مسائل متنازع فیه افغانستان و پاکستان دوباره مطرح می‌گردد.

نظر به دلایل فوق، نفع پاکستان در آن بود که ابتداء نقش رهبری چهره‌های اخوانی‌ها بر مهاجران و مخالفان رژیم افغانستان در داخل پاکستان تحمیل شده و سپس توأم با منشعب ساختن آنها، گروه‌های مختلفی را به میان آورند. موازی با

انکشافات اوضاع داخل و ازدیاد کشمکش‌های خارجی در افغانستان این گروه‌ها نقش مجریان جنگ "مقدس" را به خود گرفته و لقب تنظیم‌های جهادی را احراز کردند.

در پیشاور به زودی هفت تنظیم جهادی از جانب پاکستان و حامیان بین‌المللی آنها به رسمیت شناخته شد. تنظیم‌ها نه تنها بر اساس مشی و پالیسی، بلکه به اساس اعتماد گردانندگان اصلی جنگ "مقدس" بر رهبران شان تشکیل گردیدند. آنها از همین زاویه متمایز و تفریق می‌شوند. چون شناسائی هر تنظیم بدون شناخت مهره و یا مهره‌های اصلی آن ممکن نیست؛ لذا بی‌مورد نخواهد بود تا اگر رهبران هر تنظیم با برخی از چهره‌های شناخته شده ایشان مختصراً معرفی گردند. آنها امروز عمدتاً قدرت از هم پارچه را در افغانستان تمثیل می‌نمایند. هم‌آنطوریکه نقش آنها در جنگ "مقدس" بلامنازع بود، همانطور امروز نیز مانع بزرگی را در راه آشتی ملی که بر بنیاد وسیع و دیموکراتیك استوار باشد، تشکیل می‌دهند. در حالیکه چنین آشتی می‌بائیست منحیث شرایط احیای حکومت مرکزی و بالوسیله آن، تأمین صلح در کشور پذیرفته شود. تمام مساعی بخاطر اعاده صلح به اثر بی‌اعتنائی و مخاصمانه آنها به ناکامی مواجه شده است و در آینده نیز در موجودیت قدرت‌های پراگنده آنها ؛ صعب‌الوصول خواهد بود.

نام آنها با بربادی عرصه‌های مختلف زندگی مردم افغانستان گره خورده است. بعد از به قدرت رسیدن آنها در سال ۱۹۹۲ تا حال کدام اردوی ملی در افغانستان وجودندارد. در عوض دسته‌های مسلح موجود اند که وظیفهٔشان جنگیدن با همدیگرشان است. بعد از به قدرت رسیدن آنها تقریباً تمام فابریکات در افغانستان تخریب شده و جای تولید مواد حیاتی زراعتی را زرع مواد مخدر گرفته است. با به قدرت رسیدن آنها تمام مراکز کلتوری از قبیل مکاتب، پوهنتون‌ها بسته شده، حتی تیاتر و سینما بوسیله فرامین مسدود گردیده اند. با احراز قدرت از جانب آنها تعلیم و تربیه وکار زنان شدیداً محدود شد و در سپتمبر ۱۹۹٦ جداً ممنوع گردید.

شش سال است که این حالت دوام دارد، بدون آنکه اذهان عامه بین‌المللی آنرا جدی بگیرد، پیرامون آن سکوت می‌نماید. زنان نه تنها اجازه کار و تحصیل‌ندارند،

بلکه انواع مصایب و آلام دیگر نیز بر آنها تحمیل می‌شود. بعد از به قدرت رسیدن آنها، منورین دریك فضاي سلب حقوق مدنی قرار گرفته و فشارهای بی‌شماری بر آنها تحمیل می‌گردد. پس از به قدرت رسیدن آنها گنجینه‌های فرهنگی و تاریخی افغانستان تخریب و آثار جمع شده مدنیت‌های بودائی، زردشتی، اسلامی، گریکوبودیك و ملی افغانستان از موزیم دولتی کابل دزدی و بدست قاچاقبران بین‌المللی آثار عتیقه افتاد.

هنوز اندک زمانی از بقدرت رسیدن آنها سپری نشده بود که سیستم آب و برق کابل تخریب گردید و تا هنوز تعمیر نشده است. به این خاطر کابل امروز یگانه پایتخت در جهان است که بدون شبکه آب و برق می‌باشد. به اساس تخمین‌های موسسات خیریه بین‌المللی در پایتخت دونیم ملیونی کابل، امروز صرف سه صد هزار نفر زندگی دارند.

نظر به موارد فوق الذکر و دلایل دیگر قابل توجیه نخواهد بود اگر عوامل و عاملین این وضع معرفی نشوند. بالاخره اشخاص دود نیستند که به هوا منتشر شوند بلکه نشان پای آنها باقی می‌ماند.

۱ .برهان‌الدین ربانی رهبر "جمعیت اسلامی":

ربانی (٦٢) ساله، قوم تاجك، متولد در ولایت بدخشان، در رشته تیولوژی در جامع الازهر قاهره تحصیل کرده و استاد پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل بود. او در سال ۱۹۷۲ در رأس گروپ جدیدالتشکیل مخفی اخوانی‌ها بنام شورای جنبش اسلامی قرار گرفت و بسال ۱۹۷۳ بعد از طرح یك کودتای ناکام بنیادگراها علیه رئیس جمهور محمدداود به پاکستان پناه برد. در پاکستان او کمک‌های زیادی را بدست آورده و روابط‌اش با آی.اس.آی [I] خیلی خوب بود. همینطور بخاطر روابط حسنه او با ایران، د فاتر جمعیت در آنکشور تحمل می‌شدند. روابط ربانی با اخوان‌المسلمین عرب بسیار نزدیك است. او قبلاً برخی از مقالات آنها، منجمله بعضی آثار سید قطب را در اواخر سال‌های هفتاد به دری ترجمه کرده بود.[۷]

[I] I.S.I. Inter Serves Intellegence

«اندیشه‌های ربانی و حزب جمعیت اسلامی شباهت‌های زیادی به اخوان‌المسلمین عرب دارند. بطوریکه آن را شاخه‌ئ از اخوان‌المسلمین مصر تلقی کرده اند»[۸]

افغانستان شناس امریکائی موسوم به بارنیت روبین در مورد روابط ربانی و حزب او با اخوان‌المسلمین بین‌المللی چنین روشنی می‌اندازد: «جمعیت فی‌الواقع مناسبات خوب با اسلامی‌های عرب دارد، اما وقتی که ربانی در ۱۹۸٦ از جانب رونالد ریگن پذیرفته شد، مورد نکوهش"برادران عرب" قرار گرفت. آنها مؤقتاً کمک‌های شان را به شمال [افغانستان] قطع کردند. همینطور جمعیت از داشتن روابط صمیمانه با جمعیت اسلامی پاکستان و آی.اس.آی . افتخار می‌نماید. اما قوماندان‌های او در برابر رهبری آی.اس.آی مقاومت می‌نمایند.»[۹] اعضای تنظیم ربانی عمدتاً از ولایات شمالی، بدخشان و تخار و بعضی قراء و علاقه‌داری‌های پروان واقع در شمال کابل می‌باشند.

بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ ربانی برای چهار ماه به مقام ریاست دولت عبوری مجاهدین تعین شد. اما بعد از ختم دوره چهارماهه چنانکه پلان شده بود، راه را برای خلف خود باز نکرد. تا اینکه در سپتمبر ۱۹۹٦ از جانب یك گروپ دیگر بنام طالبان از تخت کابل فرار داده شد. او با همدستان خود یکجا به جانب شمال عقب نشینی کرد.

دولتی که او همین اکنون ادعای ریاست جمهوری آنرا در شمال افغانستان دارد، "مدل جدید" یك دولت سیار است. ربانی هنوز هم می‌کوشد تا به کمك اتحاد شمال، قدرت دولتی را دوباره در کابل بدست آورد.

۲ - احمدشاه مسعود:

احمدشاه مسعود (٤٨) ساله، قوم تاجك، در کابل بزرگ شده و قوماندان معروف جمعیت از دره پنجشیر می‌باشد. در لیسه استقلال درس خوانده است. مسعود در حرکت اخوانی‌ها طی سال‌های ۱۹۷۰ شرکت ورزید. و بعد از حرکت ناکام سال ۱۹۷۵ در پنجشیر به پاکستان گریخت. پس از انشعاب جمعیت اسلامی افغانستان در سال ۱۹۷٦ با حکمتیار که در رهبری بخش منشعب شده بنام حزب اسلامی

قرار گرفت مخالف شد و ترجیح داد که در داخل جمعیت باقی بماند. مخالفت میان این هردو همیشه وجود داشته است

در جون ۱۹۸۹ وقتیکه حکمتیار سی و پنج قوماندان جمعیت را بوسیله افراد خود از کمین گاه به قتل رسانید، ، قریب بود که این اختلاف به انشعاب در داخل جمعیت منجر شود. در اکتوبر ۱۹۹۰ مسعود يك تشكيل نظامی را در تحت قوماندانی خود بنام شورای نظار بوجود آورد و بحیث چهره مهم نظامی جمعیت شهرت یافت. ساحه عملیات مسعود در جریان "جنگ "مقدس""، دره پنجشیر بود و از همانجا او پیوسته راه مواصلاتی شمال و جنوب را در ارتفاعات کوتل سالنگ مسدود می‌ساخت.

مسعود بخاطر موقعیت مساعد استراتیژیك ساحه عملیات خود و نیز بخاطر موجودیت احجار قیمتی مخصوصاً لاجورد و زمرد مربوط به منطقه تحت کنترول او از جانب مطبوعات غرب منحیث قوماندان پُرسروصدای "جنگ "مقدس"" بالا کشیده شد. او به سبب بعد مصافه‌اش با پاکستان، از مداخله روزمره آی.اس.آی بدور بود. بهمین جهت قادر شد که بدون اجازه رهبری جمعیت با قوای شوروی داخل مذاکره شده، با آنها دو سال پیهم آتش‌بس نماید. این رفتار موجب رنجش آی.اس.آی می‌شد و از همین جهت آی.اس.آی از طریق حکمتیار بالایش فشار می‌آورد.

تماس‌های مسعود با شوروی موجب تقویت او شده و در سال‌های اخیر رژیم داکتر نجیب‌الله هیچ عملیات مهم را بمقابل دولت انجام‌نداد. همینطور دولت از اجرای عملیات تعرضی علیه او خود داری می‌کرد. در جنگ جلال‌آباد علی‌الرغم فشارهای مجاهدین، حاضر به بستن راه اکمالاتی سالنگ نشده و در جریان کودتای شهنواز تنی، کوتل سالنگ را بی‌امنیت نساخت و برخلاف مساعدت نمود تا قوت‌های تقویتی از شمال بخاطر درهم کوبیدن کودتاچیان در میدان هوایی بگرام، بلا تکلیف و بدون ضیاع وقت سالنگ را عبور نمایندو زیرا درین حادثه که از جانب آی.اس.آی رهبری می‌شد، گلبدین حکمتیار نقش کلیدی داشت.

احمدشاه مسعود توانست که کم توجهی و حتی فشار آی.اس.آی را از طریق

ارتباط‌اش با غرب، پولدارهای عرب و اتحادشوروی (روسیه) جبران نماید. با آنکه مسعود همیش به حلقات اخوانی‌ها ارتباط داشته و قوماندان یك تنظیم بنیادگرا است، ولی از «توجه خاص حکومت و مطبوعات فرانسه برخوردار است. آنها او را در غرب مشهور ساختند. استخبارات فرانسه نمایندگان خود را جهت ملاقات با موصوف می‌فرستاد. مسعود روابط فوق العاده خوب با (کمیته سویدنی برای افغانستان) و سازمان انگلیسی (کمک برای افغانستان) دارد.[۱۰]

مسعود در شروع سال ۱۹۹۲ در ائتلاف شمال با جنبش ملی اسلامی جنرال عبدالرشید دوستم، قوماندان قوت‌های ملیشایی شمال در رژیم دکتور نجیب‌الله و حزب وحدت اهل تشیع یکجا شد. او به کمك جنرال دوستم وارد کابل شده و در اولین حکومت مجاهدین سمت وزارت دفاع و بعداً نقش کلیدی در اداره کابل را بدست آورد. پس از حمله طالبان در سپتمبر ۱۹۹٦ یکجا با رهبر خود بطرف مناطق کوهستانی شمال کابل فرار کرد. ابتدا، از آنجا در تحت قوماندانی مشترك «شورای دفاع افغانستان» به رهبری جنرال دوستم عملیات می‌نمود و اکنون در وجود «جبهه متحد اسلامی نجات افغانستان» بر ضد طالبان فعالیت می‌نماید.

۳- گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان:

حکمتیار (۳۹) ساله، قوم پشتون، متولد ولایت کندوز، حکمتیار بعد از فراغت مکتب در ولایت کندوز، شامل پوهنځی انجنیری کابل شد. در سال ۱۹۷۰ بخاطر شرکت مستقیم در قتل سیدال (محصل پو هنتون) دستگیر شد. اما به زودی به کمك بعضی هواداران اخوانیت در رژیم آن‌وقت شاهی، رها گردید تا به پاکستان فرار بتواند. در شورش رهبری شده از جانب پاکستان در دره پنجشیر (۱۹۷۵) شرکت فعال داشته و از آن پس شهرت وی بالا رفت. در سال ۱۹۷٦ در رهبری گروهی منشعب شده از جمعیت اسلامی قرار گرفته و حزب اسلامی را بوجود آورد. او خودرا امیر آن حزب می‌نامد.

پروفیسور امریکائی و مدیر پروگرام آسیای جنوبی و غربی ماروین واین بوم در مورد ارتباط او با پاکستان می‌نویسد: «حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار محبوب‌ترین حزب آی.اس.آی بود. زیرا حکمتیار همیش از بیرون بر ضد حکومت

در کابل می‌جنگید. او ابتدا، از جانب صدراعظم ذولفقار علی بوتو و سپس از جنرال ضیاءالحق کمك دریافت می‌کرد.»[۱۱] ماروین واین بوم علاوه می‌دارد: «حزب اسلامی صلاحیت داشت تا در میان مجاهدین سرویس امنیتی خود را داشته باشد. تا اجنت‌ها و گماشتگان نفوذ داده شده کابل را در تحت نظر قرار بدهد. از همین جهت سایر گروه‌های رقیب در جناح مقاومت تحت شعاع او بودند.»[۱۲]

در جریان جنگ "مقدس" و بعد از آن، روشنفکران میانه‌رو و حتی خبرنگاران خارجی در پاکستان اکثراً مورد سوءقصد همین حزب قرار می‌گرفتند. سازمان عفو بین‌المللی در گزارش سال ۱۹۹۵ خود تعدادی ازین قربانیان را با نام و شهرت آنها معرفی کرده است. درین میان ما به این نام‌ها برمی‌خوریم: خانم کشور کمال، یك‌خانم معروف افغان که زندگی خود را برای حقوق زنان افغان در پاکستان وقف نمود. استاد پوهنتون و نویسنده بهاوالدین مجروح، دکتور طب نسیم لودین، ژورنالیست افغانی و خبرنگار بی‌بی سی در منطقه میرویس جلیل، ژورنالیست شاه‌محمود دیدار و بسیاری دیگر.[۱۳]

نه تنها منورین از جمله قربانی‌های او بودند، بلکه شمار زیادی از وابستگان سایر گروه‌های مجاهدین نیز به همین شیوه جان‌های شانرا از دست دادند. به اساس تخمین افغانستان شناس‌ها، حزب اسلامی حکمتیار در سه ثلث تمام جنگ‌های شرکت داشت که در میان خود مجاهدین اتفاق می‌افتاد. درین مورد نویسنده و استاد انستیتوت ایتودیس پولیتیکوس پاریس[I]، گیلیس دورونسورد، می‌نویسد: «در حالیکه سایر تنظیم‌ها جنگ علیه شوروی‌ها را مقدم می‌شمردند، حزب اسلامی در عوض، مبارزه خودرا علیه رقبا متمرکز می‌ساخت تا آنها را خورد و خمیر بسازد. به این ترتیب مناسبات في مابین آنها مکدر می‌گردید.»[۱۴]

حکمتیار با وجود تندروی‌هایش، همیش در مواقع خاص نرمش‌های تعجب آمیزی‌از خود نشان می‌دهد، که تماس‌های مخفی‌اش با حفیظ‌الله امین در سال ۱۹۷۹ و یازده سال بعد حمایت و دست داشتن او در کودتای ناکام شهنواز تنی در سال ۱۹۹۰ مؤید آن است. حکمتیار با هردو سمبول وحشت، با وجود آنکه رفتار

[I] Institut d, Etudes Politiques Gilles

افراطی و ظالمانه هردوی آنها به مقابل مجاهدین هم سلك‌اش روشن و آشکارا بود، نزدیك شد. همینطور حکمتیار کابل را پس از بقدرت رسیدن مجاهدین تحت آتش راکت گرفت و انگیزه این حملات را شرکت جنرال دوستم در قدرت معرفی می‌کرد، اما به زودی با موصوف یکجا بمقابل "حکو مت مجاهدین" و رئیس آن ربانی جنگ را آغاز کرد.

حزب اسلامی حکمتیار خود را در برا بر عنعنات افغانی قرار داده و از همین جهت نقش جرگه‌ها را رد می‌نماید. حکمتیار می‌کوشد تا نفوذ خوانین را بوسیله قدرت قوماندان‌های خود تعویض نماید. او در هماهنگی با سیاست پاکستان قرار گرفته و هواخواه کنفدراسیون با پاکستان است.

برای حکمتیار در هردو حکومت پی در پی مجاهدین پست صدارت اختصاص یافته بود. موصوف به عوض آنکه مقام خودرا اشغال کند، کابل را به به آتش راکت بست. بعد از آنکه شهر کابل کاملاً ویرانه شد و نقاط مهم استراتیژیك اورا طالبان تسخیر کردند، در سال ۱۹۹٦ خلاف انتظار همه و بطور ناگهانی مقام صدارت را پذیرفت. بسیاری از ناظران به این عقیده اند که برگشت حکمتیار به جانب حکومت بر طبق پلان آی.اس.آی بوده است. آی.اس.آی می‌کوشید تا حکومت ربانی - مسعود را از داخل به وسیله حکمتیار و از خارج به وسیله طالبان سقوط بدهد.»

شخصیت گلبدین حکمتیار و تأثیر آی.اس.آی بالای او از ورای کتاب خاطرات معاون سابق آی.اس.آی دگروال محمد یوسف خوبتر شناسایی شده می‌تواند. یوسف می‌نگارد: «گلبدین رهبر سرسخت بنیادگراها بود. او در نظر امریکائی‌ها به حیوان سیاه، مبدل شد. بعد از آنکه حاضر نشد در جریان بازدیدش از ملل‌متحد با رئیس جمهور ریگن ملاقات کند. این عمل بی‌ادبانه، خوش [جنرال] ضیاء نیامد. در حالیکه من حاضر بودم او به [جنرال اختر رئیس آی.اس.آی] در مورد گلبدین چنین وظیفه داد. باید واضحاً به گلبدین هوشدار داد: این پاکستان بود که او را در افغانستان رهبر ساخت و این هم پاکستان است که او را نابود می‌کند، در صورت

که او هنوز هم چنین رفتار ناشایسته داشته باشد.»[۱۵۰♦]

بر اساس اطلاعات منابع امریکائی حکمتیار نسبت به همه مجاهدین کمک‌های بیشتر امریکا منجمله راکت‌های ستینگر را دریافت کرده است، اما به اساس سیاست جدید واشنگتن به مقابل بنیادگراها او در کنجی قرار داده شد. بعد از اشغال کابل به وسیله طالبان او هم بصوب شمال فرار کرد و خود را در زیر چتر جنرال دوستم قرار داد.

از آنجائیکه او تا هنوز کدام موضعگیری مشخص در برابر طالبان اتخاد نکرده است، می‌توان فکر کرد که برای او بار دیگر در پلان پاکستان نقشی داده خواهد شد. او هنگامی که در ایران بود، دلیل اقامت خود را در آن کشور طی مصا حبه‌ئي ناشی از ترسی وانمود کرد که از رقیب سرسخت خود احمدشاه مسعود دارد. از نظر حکمتیار شاید ادامه اقامت او در شمال افغانستان موجب ختم زندگی او می‌شد. موصوف پس از اقامت یکساله در ایران اخیراً بر طبق تعهدات ربانی در برابر جمهوری اسلامی ایران و تضمین جناح متمایل به ایران در حزب وحدت، حکمتیار به شمال افغانستان بر گشت نموده است. تا هنوز نقش آن در اتحاد شمال چندان محسوس نیست.

٤. مولوی محمد یونس خالص رهبر حزب اسلامی شماره دوم:

خالص (۷۸) ساله، قوم پشتون. در منطقه گندمك به دنیا آمده و در همانجا بزرگ شده است. او در مدرسه دیوبند هند برتانوی علوم شرعی را فرا گرفت و بعداً به افغانستان رفت. پس از تنگ شدن حلقه بر اخوانی‌ها به پشاور برگشت. قبل از مواصلت او در آنجا قبلاً دو گروپ منشعب اخوانی‌ها وجود داشت. خالص به گروه حکمتیار پیوست. اما به زودی ازان انشعاب کرده و به سال ۱۹۸۰ در رأس

♦ *کتاب «تلک خرس یا حقایق پشت پردهٔ جهاد در افغانستان» نوشته دگروال یوسف از جانب انتشارات راه پرچم در فورمات پی.دی.اف همگانی و لینک دسترسی به آن در اخر کتاب گذاشته شده است.*

گروه منشعب شده از حزب اسلامی قرار گرفت و حزب اسلامی شماره دو را بوجود آورد.[۱۶]

یك منبع امریکائی در مورد این تنظیم چنین ابراز نظر می‌کند: «حزب اسلامی نمبر دو به رهبری خالص کدام استراتیژی ملی‌ندارد، جالب است که این حزب در کشتارگاه کابل دیده نمی‌شود و قوماندان‌های با اهمیت آن جدا از هم عملیات نموده و از علایق منطقه خود نمایندگی می‌نمایند.[۱۷] جلال‌الدین حقانی، عبدالحق و حاجی عبدالقدیر از همین جمله اند.

تنظیم خالص در میان قبایل شرق و جنوب به شیوه قبایلی نفوذ داشته و سلاح‌های زیاد در اختیار داشت. بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین، به دولت مرکزی در کابل علاقه نگرفت. خالص می‌کوشد تا مناطق جنوب و شرق افغانستان را بیشتر به پاکستان نزدیك سازد. همین اکنون روپیه پاکستانی درین مناطق اهمیت بیشتر از افغانی داشته و تجارت در آنجاها کاملاً در دست تاجران پاکستانی قرار دارد. خالص علاوه بر پاکستان، با عربستان سعودی نیز روابط دارد و از آن بهره‌مند می‌باشد. نقطه ثقل سیاست داخلی او ضدیت با آزادی نسوان و پیروان مذهب شیعه است. درجه وفاداری او در برابر دولت افغانستان از مطالعه نقل قول زیرین فهمیده شده می‌تواند: «من نه رژیم سلطنتی، نه استبداد داود را تقدیر کرده و نه بخاطر افشاء تصامیم فاسد سرمایدارها و کمونست‌ها دهان خودرا بسته ام.»[۱۸] بعد از ظهور طالبان در دفاع از آنها قرار گرفت و شمار زیادی از قوماندان‌های او همین موضعگیری جدیدش را دنبال کردند. تنها حاجی قدیر والی ننگرهار به آلمان فرار کرده و از آنجا به شمال افغانستان برگشت و در کنار مخالفین طالبان پناهگاهی برای خود یافت. از همانجا وی مقاومت فعال علیه طالبان را به پیش می‌برد. پسر جوان او که منحیث قوماندان در ولایت کنر مقاومت می‌کرد، در شروع ماه می۱۹۹۷ به اسارت طالبان درآمد. آنها هردو دست او را قطع کرده و یك فوتو او را در آن حالت بغرض بی‌روحیه ساختن پدرش ارسال نمودند.

۵. قوماندان عبدالحق

عبدالحق (۵۳) ساله، قوم پشتون، از اهالی ننگرهار بوده و به قوماندان کابل

شهرت یافته است. اما مبارزه او برای شهریان کابل غیرمحسوس بود و حکومت افغانستان هم او را جدی نمی‌گرفت. اما از طریق مطبوعات غربی این لقب به او داده می‌شد. افغانستان شناس امریکایی بنام روبین در مورد او می‌نگارد:

«عبدالحق به انگلیسی خوب تکلم کرده و به غرب زیاد سفر می‌کند. او از طرف یکنفر ژورنالست محافظه‌کار امریکائی بنام کورت لوبك[I] که برای سی.بی.اس گزارش می‌دهد، زیاد رکلام شد. عبدالحق هم با رئیس جمهور ریگن و هم با صدراعظم تاچر ملاقات کرد و از آنها راکت‌های نوع ستینگر و بلو پایپ[II] را بدست آورد»[۱۹]

شهرت کاذب عبدالحق وقتی برملا گردید که موصوف از طرف حکومت مؤقت مجاهدین بحیث قوماندان پولیس معرفی شد، اما وقتیکه از هوتل کابل (جای که زندگی می‌کرد) نتوانست بخاطر اشغال وظیفه بیرون شود. آن‌وقت خبرنگاران اروپائی به حقیقت پی برده، او را قوماندان کابل نه بلکه به "قوماندان هوتل کابل" ملقب ساختند. زیرا او همین قدر نیروی امنیتی‌نداشت که امنیت خودرا گرفته و به وظیفه خود شروع نماید. سپس آن مقام را اشغال نکرده، رسماً شغل تجارت را پیشه کرد.

موصوف بکمك برادر تنی خود حاجی قدیر مصروف تجارت اقلام ری اکسپورت بود که از جانب طالبان غافلگیر شده، مجبور به فرار گردید. فعلاً او در ابوذبی تجارتخانه و گدام‌های فروش برای تجارت بین‌المللی دارد.

٦. مولوی جلال‌الدین حقانی

حقانی (٦٠) ساله، قومیت پشتون، او در ایالت شمال غرب هند برتانوی بزرگ شده و همانجا در نزدیك پیشاور به مدرسه رفته است. ساحه عملیات او جنوب افغانستان بود. در آنجا برای مولوی جلال‌الدین حقانی در نوار خط دیورند واقع در ژوره پایگاهی بزرگی را مجهز با وسایل الکترونی و تشناب‌های عصری، سلاح‌کوت بزرك و گدام آذوقه احداث کردند. کار عمرانی بوسیله یك شرکت تعمیراتی پاکستانی

[I] Kurt Lohbeck
[II] Premier-Ministerin Thatcher, Stinger, Blowpipe

و تمویل آن از جانب سعودی‌ها صورت گرفت.[۲۰] که از طرف حکومت کابل منهدم شد.

افغانستان شناس امریکائی روبین در مورد رابطه حقانی با آی.اس.آی و سی.آی.ای می‌نگارد: «جبهه حقانی بطور عنعنوی تنظیم گردیده و بصورت مذهبی رهبری می‌شود و نمایانگر ائتلاف قبایلی و عناصری از یک زیربنای مدرن می باشد. شبکه اکمال ضروریات و مناسبات عالی‌اش با آی.اس.آی و سی.آی.ای امکان آنرا بوجود می‌آورد که مرمی‌هایش در حملات تعرضی به مصرف برسد. آنها هم از فعالیت‌های او راضی بودند. زیرا حقانی به آنها مرده‌های زیادی را حساب می‌داد.»[۲۱]

در حکومت اول عبوری مجاهدین، حقانی پست وزارت عدلیه را بدست آورد. اما وقتی که حکمتیار وظیفه خودرا منحیث صدراعظم اشغال نکرد، حقانی هم از آن پست صرف نظر کرده و خارج از حکومت، قوای خود را در جهت حفظ مواضع خود در جنوب افغانستان متمرکز ساخت. بعد از ظهور طالبان یکجا با آنها مارش می‌نماید و اکنون خودش شخصاً طالب می باشد.

۷. عبدالرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی

سیاف (٦٠) ساله، قوم پشتون، در ولایت کابل بزرگ شده است. فارغ‌التحصیل جامع‌الازهر مصر و در پوهنځی شرعیات کابل استاد بود. او در حلقه اولی اخوانی‌ها عضویت داشته و در آن حلقه معاون ربانی در شورای جنبش اسلامی گردید.

سیاف در دوره رئیس جمهور محمدداود مانند سایر فعالین اخوانی می‌خواست از کشور فرار نماید، اما موفق نشده و زندانی گردید. او تا سال ۱۹۸۰ در توقیف ولایت کابل بخاطر قرابت‌اش با حفیظ الله امین نگهداری شده و به زندان پلچرخی منتقل نشد تا بالاخره به اساس عفو عمومی ببرک کارمل مانند سایرین آزاد شده و به پاکستان فرار کرد. در آنجا او ابتداء نقش میانجی را در بین گروپ‌های منشعب مجاهدین بازی کرده، ولی به زودی خودش در سال ۱۹۸۱ به کمك سعودي‌ها تنظیم خودرا تأسیس کرد.

سیاف پیرو مکتب وهابی است. این مکتب با عنعنهٔ افغانی، احترام مزارات، اماکن

مقدس و طریقه‌های تصوفی اسلامی در تضاد قرار دارد. طرز تفکر وهابی از جانب محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳ - ۱۷۹۲) در شهر حجاز عربستان سعودی بمیان آمد. این طرز تفکر بعداً در ایالت شمال غرب پاکستان انتشار یافت. در آنجا پیروان وهابیت خود را سلفی می‌نامند. این طرز فکر از طریق ولایت کنر در افغانستان بوسیله یك عده ملاهای وهابی انتقال یافت که به ملاهای پنج پیر شهرت یافتند.[۲۲] اما افغان‌ها از ابتدا بمقابل این طرز دید مذهبی از خود مقاومت نشان دادند. علمای اسلامی افغان در دوصد سال اخیر نه تنها این مذهب را مردود شمردند، بلکه پیروان آنرا نیز محکوم نمودند.

تیمورشاه در اوایل پیدایش این مفکوره، دو نفر عالم معروف افغانستان خان علوم و خطیب جامع مسجد دهلی را توظیف کرد تا این مفکوره را بصورت مستدل تقبیح نمایند. در سال ۱۸۷۱ امیر شیرعلی‌خان بغرض رد این نظریات یك گروپی از علمای اسلام را به ریاست ملا ابوبکر مؤظف ساخت. آنها حکم شان را تحت عنوان شهاب ثاقب منتشر نمودند. تقریباً صد سال بعد از حکم اولی، در زمان امیر عبدالرحمن‌خان بار دیگر یك گروپی از علمای اسلام بخاطر محکوم نمودن این افکار تعین شدند. آنها در سال ۱۹۸۸ کتابی به نام تقویم‌الدین چاپ کردند. این اثر حاوی سه جلد بود که جلد سوم آن به محکوم نمودن افکار وهابی از دیدگاه اساسات اسلام اختصاص یافت.[۲۳]

با وجود این مقاومت‌های تاریخی مسلمانان افغانستان به مقابل افکار وهابی، امروز سیاف بکمك وهابی‌های عربی خود را مطرح می‌سازد. او حتی بخاطر خوشنودی وهابیون عرب چگونگی تحریر نام خودرا به طور عربی عیار ساخته است.[۲۴] به کمك سیاف هزاران عرب داوطلب راه‌شان را به افغانستان باز نموده و در "جنگ "مقدس"" شرکت ورزیدند.

حزب اتحاد اسلامی سیاف در یك تضاد آشتی‌ناپذیر با حزب وحدت شیعه قرار دارد. این تضاد انعکاسی است از تضاد میان عربستان سعودی و ایران.[۲۵] در سال‌های ۱۹۹۲ -۱۹۹۵ هردو حزب، جنگ‌های شدیدی را در غرب شهر کابل به راه انداختند. نواحی ویران شده‌ای این قسمت شهر تمثال غم‌انگیز و یادگاری از

تعصبات عمیق و تضاد اشتی ناپذیر میان این دو گروه و حامیان خارجی شان می‌باشد.

حزب سیاف با شمولیت چند وزیر در کابینه عبوری شریك بود. که یکی از آنان معاون سیاف احمدشاه احمدزی می‌باشد. موصوف سمت معاون صدارت را داشته و کسی است که در برقراری اولین تماس‌ها با جماعت اسلامی پاکستان شرکت داشت و قبل از شرکت در جهاد مقدس، سال‌های متمادی در ایالات متحده امریکا زندگی کرده است.

سیاف بعد از به قدرت رسیدن طالبان یکجا با سایر رهبران مجاهدین بطرف شمال افغانستان فرار کرد.

۸ . مولوی محمدنبی محمدی رهبر حزب انقلاب اسلامی:

محمدی (۷٦) ساله، قوم پشتون، باشنده ولایت لوگر بوده و تعلیمات خصوصی دارد. او در شروع سال‌های هفتاد با گروپ الفرقان به رهبری مجددی‌ها پیوست. او آمر یك مدرسه در لوگر بود. همینطور در وادی هلمند املاک زراعتی خریداری نموده و بدین ترتیب در هردو ولایت لوگر و هلمند جای پایی برای خود ایجاد کرد. در سال‌های شاهی مشروطه از لوگر به وکالت ولسی جرگه انتخاب شد و در چهره سخنگوی روحانیون عنعنوی تبارز کرد.[۲٦] در سال ۱۹۷۸ به پاکستان پناه برد. در آنجا وی تنظیم جنبش انقلاب اسلامی را پایه گذاری کرد و در ابتداء شامل اتحاد سه گانه شد. ولی پس از مدتی مطابق پالیسی آی.اس.آی از آن اتحاد خارج شد.

نوسانات در سیاست و روابط تنظیم او با دیگر گروه‌ها سبب شد که بعضی از چهره‌های سرشناس تنظیم از وی ببرند و پس از مدتی دوباره با موصوف بپیوندند. از جمله می‌توان مولوی نصرالله منصور و مولوی رفیع الله مؤذن را نام برد. آنها در داخل تنظیم، فرکسیون‌های مربوط خود را داشته و طرفداران آنها به نام‌های گروه‌های «منصور» و «مؤذن» یاد می‌شوند.[۲۷]

مولوی منصور بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل به حیث والی پکتیا تعین شد. در سال ۱۹۹۳ حین برگشت از کابل بصوب ماموریت‌اش در نزدیکی ولسوالی

چهار آسیاب، جائیکه ساحه تسلط و محل قومانده حزب اسلامی بود، از جانب آن تنظیم مورد چپاول قرار گرفته ابتداء اسیر و بعداً کشته شد. کتاب منتشره از جانب وزارت خارجه ایران منصور را منحیث مردی تعریف می‌کند که «مخالف سیاست‌های استعماری شرق و غرب بوده و برای وحدت شیعه‌ها و سنی‌ها تلاش می‌کرد.»[۲۸] این خصلت می‌تواند انگیزه‌یی برای قتل او بوده باشد. محمدی هیچگاه خواهان روشن ساختن دلیل و موجبه قتل او از حکمتیار و حزب اسلامی نشد.

یك قوماندان دیگر تنظیم حرکت انقلابی اسلامی ملا نسیم آخندزاده بود.«او از طریق زرع اوپیوم به یك جنگ‌سالار پرقدرت در وادی هلمند مبدل شد و بسال ۱۹۹۰ در پیشاور بخاطر درگیری با همین مسایل به قتل رسید. جانشین او برادرش غلام رسول می‌باشد. آخندزاده قبل از مرگ خود پیمانه زرع اوپیوم را بر طبق یک قرارداد با سفیر امریکا در پاکستان روبرت اوکلی بطور قابل ملاحظه تقلیل داده بود. اما وزارت خارجه امریکا بعداً تعهد خود را ایفاء نکرده و با حواله به قوانین امریکا استدلال کرد که مذاکره و معامله با دلالان مواد مخدر مجاز نیست.»[۲۹] در جریان جنگ "مقدس" محمدی بخاطر پیشبرد عملیات مسلحانه، حمایه زیاد از آی.اس.آی، عربستان سعودی و سی.آی.ای بدست آورد.[۳۰] او پس از احراز قدرت از جانب مجاهدین معاون رئیس جمهور در دولت عبوری گردید. اما در جنگ‌های فی مابین ربانی (رئیس جمهور و حکمتیار صدراعظم) موضعگیری نکرده و مجدداً به پاکستان فرار کرد. در آنجا وی امروز زندگی شاهانه دارد. اکنون او وتنظیم‌اش سراپا در خدمت طالبان دارند.

۹ - صبغت الله مجددی رهبر نجات ملی:

مجددی (۶۹) ساله، به خانواده حضرات شوربازار تعلق دارد. مورخ افغانی حسن کاکر در مورد ظهور و نقش این‌خانواده در جامعه افغانی می‌نویسد: «مساعی برای مدرنیزه ساختن در جامعه مدرن افغانی از ابتداء با مقاومت رهبران مذهبی (ملاها) بخصوص حضرات مسماء به مجددی مواجه شد. با آنکه آنها در اواخر به افغانستان آمدند، اما خودرا منحیث اخلاف طریقه نقشبندی، در پیشاپیش مخالفین بطرف راست سازمان دادند. خانواده مجددی در سال ۱۸۷۰ از قیادت

کفار در [سرهند] هندوستان گریخته و به افغانستان مهاجر شدند. و کوشیدند تا بر دربار و سیاست ملی افغانستان نفوذ داشته باشند. مقاومت آنها به مقابل شاه امان‌الله نقش اصلی در سقوط سلطنت داشت.»[۳۱]

مجددی در جامع‌الازهر مصر تحصیل کرده و به چندین لسان خارجی تکلم می‌کند. او با خانواده سلطنتی و دو عضو رهبری جناح پرچم ح د.خ ا. (خیبر و سلیمان لایق) قرابت خویشاوندی نزدیك دارد. مجددی خودش به طریقه نقشبندی علاقه‌ندارد ولی طی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ اولین رابطه را با اخوان‌المسلمین مصر ایجاد کرد و حتی با آنها از طریق پسر کاکای خودهارون مجددی خویشاوندی دارد.

هارون بخاطر عضویت در اخوان‌المسلمین مصر از جانب رئیس جمهور جمال ناصر زندانی شد.[۳۲]. خود مجددی بخاطر تبلیغات ضدشوروی اندکی قبل از مواصلت نیکیتا خروشچف بسال ۱۹۵۹ در کابل محبوس گردید و چندین سال در حبس بسر برد.[۳۳]

مجددی یکی از مؤسسین گروپ علما (خادم الفرقان) بود و بعداً بخارج رفته، به کمك لیبیا در مرکز اسلامی کوپن‌هاگن به حیث امام گماشته شد.[۳٤] در دوره ریاست جمهوری محمدداود به وطن بر نگشته و پس از آن به پیشاور رفته و در آنجا تنظیم خودرا به کمك آی.اس.آی به وجود آورد. تنظیم او خوردترین تنظیمی است که از جانب پاکستان به رسمیت شناخته شده بود. مجددی علت کوچك بودن تنظیم خودرا ناشی از بدست آوردن پول و سلاح کمتر از آی.اس.آی معرفی می‌دارد. اما کوچك بودن تنظیم او همیشه سبب شده است که در مواقع خاص امتیازات بیشتر نصیب او شود. هر وقتی که تنظیم‌ها به خاطر رقابت با همدیگرشان رهبری همدیگر را تحمل نتوانسته اند، ترجیح داده اند که کوچکترین تنظیم در رأس کارها قرار بگیرد. روی همین منظور مجددی بسال ۱۹۸۹ در رأس حکومت جلا وطن که در راولپندی تشکیل شد، قرار گرفت. همینطور بعد از کناره گیری دکتور نجیب‌الله از دولت به ابتکار نواز شریف صدراعظم پاکستان در جلسه رهبران هفت تنظیم که تحت نظر آی.اس.آی در منزل شخصی او تدویر شد، مجددی برای دو ماه رئیس دولت عبوری تعین گردید. سپس کابل را ترك گفته و از خارج به

مخالفین خلف خود پیوست. با مسلط شدن طالبان بر کابل، سقوط ربانی را استقبال کرده و رابطه خودرا با جنرال دوستم قطع کرد. فعلاً او در کوپن‌هاگن زندگی دارد.

۱۰. پیر سیداحمد گیلانی رهبر محاذ ملی:

گیلانی رهبر شاخه قادری بوده و در افغانستان بزرگ شده است. پدرش (نقیب‌صاحب) در سال ۱۹۰۵ از هند برتانوی به افغانستان آمد.[۳۵] اجداد گیلانی عراقی‌الاصل بوده و به هند مهاجرت کرده بودند. گیلانی با آنکه مریدان زیادی در افغانستان داشت، اما شخصاً هیچگاه حبا و قبای روحانیت به تن نمی‌کرد. در سال ۱۹۵۰ پیوند خویشاوندی او با سلطنت تحکیم یافت و مصروف تجارت بود. امتیاز نمایندگی کمپنی موتر سازی پیژوی فرانسوی در افغانستان به او تعلق داشت.[۳۶]

تنظیم‌های بنیادگرا، محاذ ملی را به ارستوکراسی قبیلوی متهم می‌نمایند. علاقه گیلانی به عنعنات افغانی و رفتار بی‌تعصب او بمقابل روشنفکران باعث شده است که برخی از منورین و ناسیونالیست‌ها با او روابط داشته باشند. گیلانی بالاثر عدم مصئونیت، ششماه پس از بقدرت رسیدن تره‌کی به پشاور رفت و تنظیم محاذ ملی را در قالب یك رهبری عنعنوی روحانی اساس گذاشت. او از تندروی احتراز می‌نماید. باری او به جورج ارنی خبر نگار بی.بی.سی گفته است: «اسلام ما میانه‌رو است و تاروپود جامعه ما از میانه روی ساخته شده است.»[۳۷] مبتنی بر همین روش سیاسی او بود که منحیث یگانه رهبر تنظیمی با داکتر نجیب‌الله رئیس دولت وقت در سویس ملاقات کرد. در دولت عبوری مجاهدین شرکت داشت ولی با شعله‌ور شدن جنگ‌های کابل دوباره به پیشاور برگشت. وی هنوز هم در آنجا اقامت دارد.

۱۱. شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی:

محسنی یك آیت‌الله پشتو زبان از ناحیه شیعه نشین شهر کندهار است. در سال ۱۹۷۸ محسنی از سوریه به عراق برگشت تا فعالیت‌های خودرا برای شرکت در جنگ "مقدس" به راه اندازد. در تنظیم او قزلباش‌ها و شیعه‌های کندهار و سایر

مناطق اکثریت دارند. اما شیعه‌های مربوط به قوم هزاره در آن کمتر دیده می‌شوند.[۳۸] «محسنی پیرو مذهبی آیت‌الله خویی بوده و با وی در نجف اشرف همدرس بود. همینطور با آیت‌الله شریعتمداری در تبریز روابط خوب داشت. آیت‌الله خویی و آیت‌الله خمینی هردو به حالت تبعید در عراق زندگی داشته و مناسبات آنها با همدیگر شان خوب نبود. وقتی که خمینی در ایران به قدرت رسید، خویی علی‌الرغم جنگ ایران - عراق همانجا به اقامت خود ادامه داد. غالباً مناسبات نزدیك محسنی با خویی به ضررش تمام شد. بعد از آنکه بوسیله نشرات اسناد لانه جاسوسی افشاء شد که به محسنی در یکی از بانک‌های مشهد از جانب سی.آی.ای پول انتقال یافته است، موصوف مورد عتاب آیت‌الله خمینی قرار گرفت و توقیف شد. تنظیم او نیز در سال ۱۹۸۰ از جانب مقامات ایرانی ممنوع اعلان گردید. بعد ازین حادثه محسنی نتوانست که اعتماد ایران را دوباره جلب نماید.[۳۹]

قوماندان قابل توجه در تنظیم حرکت اسلامی، محمدحسین انوری است که قبل از بقدرت رسیدن مجاهدین در حواشی غرب کابل فعال بود. اخباری مربوط به فعالیت‌های او بداخل شهر نیز پخش می‌شد. انوری فطرتاً شخص منور بوده و در قضایای جاری امروز وطن از دیدگاه یك روشنفکر برخورد می‌نماید.

خود محسنی از یکطرف او با مسأله انتقال بانکي فوق‌الذکر متهم و گره خورده و از جانب دیگر غالباً روابط وی با آیت‌الله خویی باعث محدودیت فعالیت موصوف در ایران می‌شد. هردو امر موجب گردید که به سال ۱۹۸۴ محسنی مرکز تشکل خودرا به کویته منتقل سازد.

تنظیم محسنی در هردو حکومت عبوری مجاهدین از ابتداء تا انتها شامل بود و در جنگ‌های ویرانگر تنظیمی مجاهدین شرکت داشته، از جمله مقصرین تخریب شهر کابل محسوب می‌شود. محسنی بعد از تسلط طالبان بر کابل یکجا با دیگر رهبران مجاهدین بصوب شمال فرار نمود.

۱۲. حزب وحدت اسلامی یا اتحاد احزاب شیعه در ایران:

طی جریان سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ در دوره ریاست جمهوری محمدداود سلسله

از فعالیت‌های شیعه‌های تندرو محسوس بود. بعضی از فعالین آنها زندانی و برخی دیگر به ایران فرار کردند. درین زمان صدها هزار افغان دیگر در ایران اقامت داشته و در آنجا بخاطر اعاشه فامیل‌های‌شان مصروف کار بودند. در میان آنها شمار زیادی کانکورزدگان دوره‌های متوسط مکاتب و پوهنتون وجود داشت که بخاطر تأمین زندگی خود و فامیل‌های‌شان به آنجا رفته بودند. یك بخش آنها در زیر نفوذ بنیادگراهای ایرانی قرار گرفتند که بعد از انقلاب ایران ایشان به منظور مبارزه علیه رژیم تره‌کی امین به افغانستان گسیل گردیدند.

رژیم خمینی زیر نام برادری اهل تشیع در افغانستان مداخله کرده و سعی کرد تا از شیعه‌های افغانی به نفع سیاسی خود استفاده نماید. به این جهت آنها در میان جلاوطن‌های افغانی در سال ۱۹۷۹ گروپ افغانی نصر و گروه افغانی پاسداران را تأسیس کردند. هردو گروپ در زیر قیادت آیت‌الله منتظری قرار داشتند. آنها از خط امام پیروی کرده و سلاح شان را از پاسداران ایرانی بدست می‌آوردند.

در سپتمبر ۱۹۷۹ یك شورای رهبری به قیادت شیخ سید بهشتی در میان قوم هزاره بوجود آمدکه بالاثر اختلاف میان مجاهدین، شورا پس از مدتی از هم پاشید. گروه‌های تندرو و طرفدار خمینی از قبیل «نصر» و سپاه پاسداران که با ایران ارتباط داشتند، با سیدها و ملاهای سنتی یکجا شده، علیه «میرها» قرار گرفتند. میرها به کویته گریخته و بخشی از آنها به دولت افغانستان پیوستند. آنها سپس سیدها و ملاهای سنتی را کنار زدند. در اثر این انکشافات از شورای پارچه شده، یك حزب ناسیونالیست هزاره و یك جبهه جنگ بوجود آمد. که سید جگرن در رأس آن قرار گرفت. حزب وحدت از جانب پاکستان بحیث یك تنظیم به رسمیت شناخته نشد. اما از جانب جمهوری اسلامی ایران این امتیاز به آنها داده شد.

حزب وحدت، جنبش متحده شیعه‌ها و هزاره‌ها است که اساس آیدیولوژیك خود را از ایران آیت‌الله خمینی می‌گیرد. از شروع پروبلم افغانستان هزاره‌ها عملاً مستقل از حکومت و تنظیم‌های پیشاور حرکت کرده اند. آنها از انحصار قدرت مرکزی در دست یك گروپ هراس دارند. زیرا نمی‌خواهند که آزادی‌های شان بدست سنی‌های متعصب محدود شود. حزب وحدت در سال ۱۹۹۰ به ابتکار ایران شکل

یافت. این حزب في‌الواقع ائتلافی است از نه سازمان ذیل که بالاثر مساعی[٤٠] دولت ایران باهم یکجا شدند:

١. سازمان نصر
٢. جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان
٣. حزب الله افغانستان
٤. حرکت اسلامی افغانستان
٥. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان
٦. سازمان نیروی اسلامی افغانستان
٧. نهضت اسلامی افغانستان
٨. دعوت اسلامی افغانستان
٩. شورای اتفاق اسلامی افغانستان

حزب وحدت در شروع سال ١٩٩٢ با احمدشاه مسعود و جنرال دوستم مخفیانه ائتلاف شمال را بوجود آورده و از همین جهت در حکومت نیز شامل بود. اما بعد از چند ماه مناسبات آنها با مسعود بر هم خورد (به بیوگرافی مسعود مراجعه شود). بعوض حزب وحدت، تنظیم وهابی سیاف که طرفدار سعودی است، شامل حکومت گردید. بعد از همین تاریخ جنگ‌های شدیدی میان حزب وحدت و تنظیم سیاف، همینطور حزب وحدت و قوت‌های تحت قومانده مسعود (شورای نظار) در گرفت که چهار سال ادامه یافته و باعث تخریبات بی شمار شد.

در سال ١٩٩٥ طالبان به کمك مسعود داخل نواحی غربی کابل شده و موقتاً آنجارا اشغال کردند. آنها رهبر حزب وحدت عبدالعلی مزاری را در خارج شهر به مذاکره دعوت کرده و فوراً او را خلع سلاح و به قتل رسانیدند. مسعود ازین حالت استفاده نموده و حزب وحدت را از شهر بیرون ساخت. تا آنکه بعد از تسلط قطعی طالبان بر کابل، حزب وحدت دوباره با مسعود یکجا شد و ابتدا در چوکات شورای دفاع وطن به ریاست جنرال دوستم و اکنون در وجود «جبهه متحد اسلامی نجات افغانستان» از خود در برابر طالبان دفاع می‌نماید. حزب وحدت هنوز هم در افغانستان مرکزی، جائیکه قوم هزاره مسکون است بر اوضاع مسلط می‌باشد.

۲ - تشکیلات و عملیات در "جنگ "مقدس"":

آنچه تا حال ارائه شد، جریان بروز "جنگ "مقدس"" را توضیح می‌داشت. ولی گسترش این جنگ وابسته به عوامل داخلی و خارجی می‌باشد. که ایجاب بررسی جداگانه را می‌نماید. بناءً ضروری به نظر می‌رسد تا اهداف استراتیژیك، محتوی، وسعت و ابعاد این جنگ ذیلاً مورد مداقه قرار بگیرد. بعد از پایان یافتن جنگ سرد مطالبی درین ارتباط به نشر رسیده است که تا آن‌وقت به آن دسترسی وجودنداشت و از نظرها مکتوم بودند. حالا امکان آن موجود است تا به کمک این افشاگری‌ها، حقایق را در مورد واقعیت این جنگ بر ملا سازیم.

در مورد سر آغاز این جنگ هنوز هم ادعا می‌شود که گویا بعد از به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا و یا بعد از مداخله نظامی شوروی‌ها جنگ در افغانستان آغاز شده است، در حالیکه واقعیت‌ها خود حقایق را روشن می‌سازند. واشنگتن پست در شماره دهم سپتمبر ۱۹۸۹ خود می‌نگارد: «دلچسپی‌های استراتیژیك پاکستان به افغانستان قابل فهم و طبعی است حمایت آنکشور از اشرار چهار سال قبل از مداخله سال ۱۹۷۹ شوروی آغاز شد. یعنی زمانی که اجنت‌های پاکستانی، فعالین مسلمان افغانی را به منظور سقوط دادن رئیس جمهور متمایل به شوروی کابل، محمدداود، تربیه می‌کردند.[۴۱] حمایت اخوانی‌های افغان از جانب پاکستان کاملاً از اختلال روابط آن کشور با افغانستان وابسته بود. افغانستان‌شناس امریکائی روبین رفتار پاکستانی‌ها را درین ارتباط بطور ذیل توضیح می‌دارد: «پاکستانی‌ها، اسلامی‌ها (عمدتاً از طریق حکمتیار) را تقویه می‌کردند. تا وقتی که داود در جهت دوری از نفوذ شوروی و سیاست پشتونستان حرکت کرد. آن‌وقت پاکستانی‌ها هم حزب و هم جمعیت را در یخچال گذاشتند»[۴۲]

مساعی داود به تقرب با رژیم سلطنتی آن‌وقت ایران، عربستان سعودی و پاکستان سبب شد تا عرصه جنگجویان مقدس محدود گردد. تغییر غیرمنتظره رژیم بسال ۱۹۷۸ دشمنی‌های پاکستان و فعالیت‌های بنیادگرایان وابسته به آن کشور را در یك سطح دیگر قرار داد. بقدرت رسیدن جناح تندرو حزب دموکراتیک خلق (خلق) در کابل باعث نجات حکمران نظامی پاکستان ضیاءالحق گردید. موصوف

موفق شد که از اوضاع جاری آنوقت کشور همسایه یعنی افغانستان به نفع خود استفاده نموده و دلچسپی‌های امریکا را در منطقه سر از نو تحریك نماید. مخصوصاً که امریکا با سقوط رضا شاه، ایران را نه تنها از دست داده بلکه در تحت رهبری خمینی به دشمن امریکا و غرب مبدل شده بود. این حالت بصورت طبعی توجه غرب را از ایران دور و به پاکستان معطوف می‌ساخت.

ضیاء کارهای ناتمام رضاشاه را به عهده گرفت و با تمام عجله خودرا منحیث مهره اتصال میان شیخ‌های عرب، اخوان‌المسلمین و جهان غرب با "جنگ‌جویان مقدس" افغانی پیش کش کرد. و خود در قالب پدر روحانی مجاهدین ظاهر شد. با اتخاذ چنین نقش، ذهنیت مردم پاکستان را متوجه خارج ساخته و ندای داعیان حقوق بشر را در رابطه به اتلاف حقوق بشر در جامعه پاکستان مسکوت ساخت. به زودی سازمان‌ها و شبکه‌های حمایت از مجاهدین در گوشه و کنار جهان بمیان آمد.

بخاطر درک بهتر این اقدامات لازم است تا عملیات سازمان یافته علیه دولت افغانستان را تا ٢٦ دسامبر ١٩٧٩ که سر آغاز مداخله مستقیم نظامی شوروی در افغانستان بود برشماریم: جگ میکلاس معاون شعبه شرق نزدیك و آسیای جنوبی وزارت خارجه امریکا در وسط ماه می اهمیت پاکستان را از زاویه استراتیژی امریکا در قبال افغانستان چنین تعریف کرد: «پاکستان برای ما و برای منطقه بسیار با اهمیت است. بخصوص که یك وضع وحشتناك در ایران مستولی بوده و شوروی در افغانستان فعال است. پاکستان از نظر سیاسی دوست عنعنوی امریکا بوده و یکی از جمله دولت‌های معتدل جهان سوم می‌باشد که می‌تواند برای ثبات منطقه خدمت کند. ما با پاکستان بوسیله قرارداد ١٩٥٩ همبسته شدیم. ما خط دیورند که سرحد شناخته شده بین‌المللی میان افغانستان. و پاکستان است، قبول داریم»[٤٣]

از اظهارات جگ میکلاس به صراحت پیدا است که با به میان آمدن انقلاب اسلامی ایران، امریکا مهمترین موقعیت سیاسی - نظامی خودرا در آسیای جنوب غرب از دست داده و می‌کوشید موقعیت از دست رفته را با توجه به پاکستان و از آنطریق

به افغانستان جبران نماید. بی‌کفایتی رژیم افغانستان، امید واری‌های را در جهت بی‌ثباتی اوضاع نه تنها در افغانستان بلکه در ارتباط جمهوری‌های جنوب اتحادشوروی نیز بوجود آورد. به عبارۀ دیگر سرایت بی‌ثباتی وضع افغانستان برجمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی قابل تصور گردید. این انکشاف را ایالات متحده امریکا در محاسبات استراتیژیك خود شامل ساخت.

در رابطه به این محاسبه استراتیژیك امریکا، چارلس کوجان که خود میان سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ مدیر شعبه شرق نزدیك و آسیای جنوبی اداره برای عملیات سی.آی.ای بود می‌نگارد: «در جولای ۱۹۷۹ سر آغاز از دست دادن قدرت در افغانستان بود. در همین وقت جیمی کارتر یك پروگرام عملیات مخفی صحی و تبلیغی را برای متمردین امضاء کرد. امریکا کمک‌های خود را از طریق مقامات پاکستانی سرازیر ساخت. یعنی یکسال بعد از آنکه کمونست‌ها به قدرت رسیدند، امریکا ابتداء با مداخله محدود در انکشاف اوضاع افغانستان سهیم شد.»[٤٤]

در افغانستان نه تنها قدرت‌های شوروی و امریکا با هم مقابله کردند، بلکه رقابت‌های سعودی و ایران پیرامون خلیج نیز متبارز بود. «عربستان سعودی و ایران با مقیاس‌های خودشان برای پیشاهنگی معنویت اسلامی، رقابت شانرا پیرامون خلیج به افغانستان می‌کشانند»[٤٥] سعودی‌ها در طی دوصد سال اخیر یك دولت بنیادگرای نوعی وهابی را سر و سامان دادند. این امر به عربستان سعودی امکان می‌دهد تا نقش رهبری خودرا، علی‌الرغم طرز تفکر بدوی و قرون وسطایی آن، بکمك ایالات متحده امریکا در میان کشورهای خلیج تأمین نموده و در جهان اسلام خود را به حیث یك قدرت مذهبی ارائه کند. این تنها ایران خمینی است که می‌تواند در برابر [اولیت] قدرت سعودی چلنج بدهد و خودرا حافظ اسلام در جهان معرفی کند.[٤٦] سعودی‌ها هم موقع را غنیمت دانسته همزمان با اشتراك فعال شان در جنگ "مقدس" ملیون‌ها دالر را صرف تبلیغ و طرز تفکر وهابی در افغانستان و منطقه نمودند. کمك سعودی‌ها از دو چینل به مجاهدین صورت می‌گرفت:

١. رابطة‌العالم الاسلامي
٢. اخوان‌المسلمين

۳. هکذا به اساس اسناد لانه جاسوسی یك گروپ افغانی بنام «گروه جبهه آزادی‌بخش ملی افغانستان» در اواخر سال ۱۹۷۸ دفتری در جده تأسیس کرده است.[۴۷]

رابط‌العالم‌الاسلامی تحت نظر شیخ عبدالعزیز بن بعث رئیس تأسیسات اسلامی سعودی فعالیت می‌کرد. همینطور سلمان ابن عبدالعزیز والی ریاض عرب‌های داوطلب را که در پهلوی مجاهدین می‌جنگیدند، تمویل می‌کرد.[۴۸]

اخوان‌المسلمین به وسیله «عبدالله الاعظم (يك فلسطيني متولد اردن) در بخش افغانستان فعال بود. این شخص به تنهائی يك صد داوطلب را با تحریکات خود آماده جنگیدن در افغانستان ساخت. نماینده این سازمان در نیویارک مصطفی شالبی بود که در بروکلن يك مرکز مهاجرین بنام "الکفار" داشت. این مرکز به دفتر "جهاد" شهرت داشت. اعظم و شالبی هردو در ۱۹۹۱ کشته شدند چهره‌ای دیگر این سازمان حسامه بن لادن بود که شخصاً در جنگ افغانستان شرکت داشت.»[۴۹] و هنوز هم در ساحه تحت تسلط طالبان اقامت داشته و یکی از مهره‌های اتصال آنها با مداخله گران خارجی است. گرچه بن لادن اخیراً خودرا مخالف‌خانواده سلطنتی عربستان معرفی کرده و خواهان جهاد علیه حضور عساکر امریکا در عربستان شده است، ولی اقامت مصئون او در ساحه تسلط طالبان و زدوبند هایش با کمپنی‌های تیل امریکائی خلاف اظهارات عوام فریبانه او را به اثبات می‌رساند.

مطابق اسناد لانه جاسوسی بتاریخ شش اکتوبر ۱۹۷۹ سفارت امریکا در ریاض از ملاقات شان با اسماعیل الشوری مقام مسئول وزارت خارجه عربستان سعودی به وزارت خارجه امریکا در واشنگتن این طور گزارش می‌دهد: الشوری ضمن این ملاقات گفت: «هدف دولت عربستان سعودی این بوده که اوضاع را مشوش نگهدارد و از اینکه رژیم ضعیف شده ئی خلقی تعادل خودرا بازیابد، جلوگیری نماید.»[۵۰]

همچنان الشوری درین صحبت متذکر شد: که ما اعطای کمک‌های خودرا به مخالفان دولت افغانستان مشروط به وحدت آنها نمی‌سازیم.»[۵۱]

خبرنگار بی‌بی‌سی در منطقه، جارج ارنی، نقش ایالات متحده امریکا را قبل از شرکت مستقیم قوای شوروی در جنگ‌های افغانستان این طور ارائه می‌دارد: «سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سیا) کمك خودرا پیش از تهاجم شوروی بسوی مجاهدین افغان دراز کرده بود.

برژنسکی[۱] مشاور رئیس جمهور کارتر در امور امنیت ملی، از طریق یك کمیته خاص شورای امنیت ملی فیصله‌یی را در مارچ ۱۹۷۹ به تصویب رسانید که امریکائی‌ها باید بیشتر به افغانانی همدردی نشان دهند که مصمم اند استقلال کشور خود را حفظ کنند. حدود مشخص آن همدردی تا هنوز مجهول مانده است.

در اپریل ۱۹۷۹ نشست‌های منظمی بین ماموران امریکائی و رهبران شورشیان افغان در پاکستان صورت گرفت و سر از سپتمبر ۱۹۷۹ کمک‌های نقدی امریکا به حسابات بانکی آن رهبران مخفیانه انتقال یافت.[۵۲] دگروال یوسف معاون آن‌وقت آی.اس.آی در مورد سازماندهی جنگ "مقدس" علیه افغانستان در کتاب معروف خود بنام «سرباز خاموش در عقب جهاد افغانستان»♦ می‌نگارد:

«در داخل آی.اس.آی یك دفتر مخصوص تأسیس شد که از طرف یك دگروال (در سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ از جانب خودم) رهبری می‌شد. این دفتر مسئول انسجام روزمره‌ای جهاد افغان بود. انتقال سلاح و مرمی، همچنان توزیع آن به رهبران مجاهدین، ترینینگ مجاهدین در پاکستان، تمویل آنها به کمك منابع پولی امریکا و حکومت عربستان سعودی، همینطور طرح پلان‌های استراتیژیك عملیات در افغانستان از صلاحیت‌های این دفتر بود که منحیث اولین مرکز قومانده با امکانات همه جانبه لوژیستیکی و عملیاتی برای مجاهدین ایجاد گردید.»[۵۳]

دگروال یوسف در مورد نقش آی.اس.آی و رئیس آن می‌افزاید: «جنرال اختر عبدالرحمن نقشه‌کش جهاد افغان (در جون ۱۹۷۹ رئیس آی.اس.آی مقرر شد) بود. او شرکت پاکستانی‌ها را مطرح ساخت و یك استراتیژی همجانبه نظامی را

[۱] Zbigniew Brzezinski

♦ کتاب «سرباز خاموش» نوشته دگروال یوسف از جانب انتشارات راه پرچم در فورمات پی.دی.اف همگانی و لینک دسترسی به آن در اخر کتاب گذاشته شده است.

بوجود آورد»[۵۴] اختر در ابتداء دیپوهای سلاح پاکستان را بر روی مجاهدین گشود و تفنگ‌های ۳۰۳ بور، مین‌های کهنه انگلیسی ضد تانك و راکت اندازهای چینائی را در دسترس آنها قرار داد.[۵۵]

یوسف دربارهٔ نقش رئیس خود در جهاد نوشته و اورا «منحیث مغز رهبری کنندهٔ استراتیژی جنگی جهاد افغان مشخص می‌سازد»[۵۶] همین طور تاکتیك‌های را که بخاطر این استراتیژی بکار رفت اینطور تشریح می‌دارد: «تاکتیك ما این بود که حتی‌الامکان قوماندان‌های زیادی را به غرض تعرض با راکت‌های زمین به زمین و زمین به هوا تجهیر نموده و آنها را رهنمائی کنیم تا هدف‌های شهری را زیر آتش بگیرند. مقصد آن بود تا در تمام سال کابل، زیر فشار قرار داشته باشد. می‌بائیست که میدان‌های هوایی، شاهراه‌های که به شهر منتهی می‌شدند بخصوص کوتل سالنگ که مسیر حیاتی برای شوروی‌ها بود، پیوسته از کمین‌گاه‌ها مورد حمله قرار بگیرد. در داخل شهر اهدافی در ساحه اردو و حکومت کمونیستی معین می‌شد. سپس خرابکاری و سوءقصد به مقابل تأسیسات و افراد عملی می‌گردید. کابل در استراتیژی اختر موقعیت محوری داشت.»[۵۷]

«کمك به جهاد در تحت رهبری اختر بصورت پی در پی افزایش می‌یافت در وسط ۱۹۸۰ جهاد توسعه یافت. ده‌ها هزار تن سلاح و مرمی از طریق تنظیم‌های جهادی بداخل افغانستان انتقال یافت و ده‌ها هزار افغان با قوماندان‌های شان بخاطر تربیه نظامی به پاکستان آمدند. طی سال‌های ۱۹۸۷ - ۱۹۸۰ قوماندان‌های اردوی پاکستان از جانب آی.اس.آی داخل افغانستان شدند. تا به مجاهدین در عملیات‌ها کمك و رهنمائی کنند. اختر این همکاری نهایت مخفی و مهم را با موافقه رئیس جمهور سازمان می‌داد»[۵۸]

همزمان با عملیات در افغانستان خود تشکیل آی.اس.آی هم دو چند بزرگ شد. «در سال ۱۹۸۴ ویلیم کیسی[I] رئیس سی.آی.ای از آی.اس.آی دیدن کرد. و شخصاً اجراآت جنرال اختر را در رابطه به عملیات مجاهدین، انتقالات سلاح و مهمات و سیستم تربیه نمودن آنها تمجید کرد. بازدید آقای کیسی و گزارش بعدی او به اداره

[I] William Casey

واشنگتن بودجه نظامی امریکا را برای جهاد دو چند ساخت»[۵۹] یوسف در مورد ویلیم کیسی چنین تبصره می‌نماید: «مرگ کیسی شدیدترین ضربه به جهاد بود».[۶۰]

یوسف به ارتباط امتزاج و ترکیب کمك امریکائی و سعودی می‌افزاید: اختر در گرفتن کمك سعودی به جهاد نقش بزرگ داشت. در برابر هر دالر سی.آی.ای یك دالر از سعودی بدست می‌آورد. شهزاده ترکی رئیس استخبارات سعودی زیاد به اسلام‌آباد می‌آمد و مناسبات وی با اختر خیلی خوب بود. هردوی شان معتقد بودند که مفکوره اخوان‌المسلمین بخاطری خوب است که سرحدات ملی را نمی‌شناسد.[۶۱]

ژورنالیست پاکستانی احمد رشید در مجله فارایسترن اکونومیك ریفیو در مورد نقش یوسف به حیث ستایشگر رئیس قبلی وی جنرال اختر می‌نگارد:

«او [یوسف] ستایش پایان‌ناپذیر خود را از رئیس سابق‌اش موجه جلوه داده و بخاطر ثبوت آن این طور نقل قول می‌نماید: جنرال اختر عقیده بدون تزلزل داشت که کابل باید در بگیرد تا جنرال بتواند نماز پیروزی خود را در یکی از مساجد کابل اداء نماید»[۶۲] اظهارات جنرال اختر مبنی بر اینکه «کابل باید در بگیرد» مربوط می‌شود به دهه هشتاد. وی بروز ۱۷ اگست ۱۹۸۸ در سانحه هوائی هلاک گردید.

احمد رشید سه سال پس از مرگش بتاریخ دهم اکتوبر ۱۹۹۱ یعنی در وقتی که نه ضیاء و نه اختر زنده بودند و کابل هنوز هم در نگرفته بود، از آن یادآوری می‌نماید. این نشان می‌دهد که به آتش کشیدن کابل کدام آرزوی شخصی جنرال‌های پاکستانی نبود، بلکه جزء از استراتیژی جنگ "مقدس" را تشکیل می‌داد که مشترکاً از جانب مبتکرین آن در واشنگتن، ریاض و اسلام‌آباد تحقق پذیرفت. جنرال‌های پاکستانی صرفاً وظایف محول شده خویش را انجام دادند. آنطوریکه یوسف در کتاب خود ادعا می‌نماید، نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. مفکوره سوختاندن کابل را اختر از استراتیژیست‌های جهاد منحیث دستور دریافت کرده بود.

استخبارات امریکائی و پاکستانی مساعی زیاد به خرج دادند تا دست مستقیم آنها در تحریك، تجهیز، تمویل و رهبری جنگ علیه دولت افغانستان مکتوم بماند. به این منظور ایشان کمک‌های شانرا در پوشش "جهاد" عرضه داشتند. و مخالفان تحت‌الحمایه خود را با مهارت خاص، "مجاهدین" لقب دادند تا انتباهی را به میان

آورند که گویا آنها به یك جنگ "مقدس" کمك می‌نمایند. به این ترتیب می‌بائیست اذهان عامه بین‌المللی منحرف گردیده و نتواند درک نماید که این کمك و رهنمائی فی‌الواقع یك مداخله بین‌المللی و غیرمجاز در امور داخلی افغانستان بوده و بالوسیله آن حقوق بین‌الدول بصورت آشکار نقض می‌گردد. آنها کوشش نکردند تا یك رژیم معتدل جانشین حاکمیت خلقی شود. بالعکس سعی کردند تا برخوردهای مسلحانه میان دولت و مخالفان رژیم در اطراف و اکناف کشور توسعه یابد. بدین ترتیب جنگ در سراسر کشور سرایت کرد. پاکستانی‌ها نمی‌خواستند که این فرصت مساعد را بخاطر تضعیف افغانستان از دست بدهند. بناءً استراتیژی وضع کرده‌یی خودرا منحیث انقلاب اسلامی در ذهن مجاهدین القاح کردند. آنها ارزش‌های بزرگ اسلام و مفاهیم والای آنرا به بازی گرفته، هر نوع تجاوز و جنایت را در دهات و قصبات بخاطر نیل به استراتیژی وضع کرده‌یی خود منحیث وسیله جهاد مجاز شناختند.

با زبانه کشیدن جنگ، رهبران ماجراجوی و ناتوان خلقی هم نتوانستند بر سیاست غیرواقعبینانه و رفتار ظالمانه شان تجدید نظر کرده، از انقلاب نافرجام شان دست بکشند. رفتار آنها به پیدایش خلای قدرت در کشور منتهی شد. خلای بوجود آمده‌ای قدرت نه تنها زمینهٔ مداخله پنهانی پاکستانی‌ها و امریکائی‌ها را بوجود آورد، بلکه یك مداخله مستقیم نظامی شوروی را ممکن ساخت که به وسیله آن خلای قدرت ظاهراً به وسیله نیروهای خارجی پر شد.

موجودیت قطعات اتحادشوروی حدود برخوردهای مسلحانه علیه حکومت را در یك سطح معین قرار داد. اما مهار زدن موج وسیع مخالفت‌ها در موجودیت حضور رسمی قطعات اتحادشوروی نه تنها ممکن نبود؛ بلکه وجود این قطعات خود مانع احیای مجدد پایه‌های اجتماعی دولت در کشور بود.

اتحاد جدید مرکب از خلقی‌های مخالف امین و جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل نمی‌توانست که بخاطر حل بحران دست به ابتکار بزند. زیرا بعد خارجی جنگ، جهات داخلی آنرا تحت شعاع قرار داده و جنگ ابرقدرت‌ها در افغانستان آغاز شده بود.

جیمی کارتر منحیث جواب به مداخله شوروی، پروگرام کمك تسلیحاتی جدیدی را برای مجاهدین به امضاء رسانید که چهارده روز بعد از سرکوب امین بتاریخ دهم جنوری ۱۹۸۰ به پاکستان مواصلت کرد.[٦٣]

چارلس کوجان مدیر شعبه شرق نزدیك و آسیای جنوبی طی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۷۹ در اداره برای عملیات سی.آی.ای پروگرام رئیس جمهور کارتر را چنین تعریف می‌نماید: «امریکا وسایل و اسلحه داده و از جنگ مواظبت عمومی می کرد. معادل با مصارف امریکا، عربستان سعودی در تمویل سلاح و مصارفات سهیم شد. چین هم قسمتی از سلاح هایش را امداد و بخش بزرگ آن را در بدل قیمت عرضه کرد. نقش مسلط در عملیات و کنترول بر جبهات به آی.اس.آی پاکستان محول شد.»[٦٤]

عملیات گِردباد، نام شفری است که از جانب اداره کارتر بکار می‌رفت. این نام معرف پروگرامی است که نیاز مجاهدین را در رابطه به تهیه‌ای مواد اولیه و سلاح برآورده می‌سازد.[٦٥] واشنگتن با اجرای این پروگرام در "جنگ "مقدس"" شرکت کرد.

طبق افشاگری یکی از شماره‌های مجله تایم رئیس جدید [ویلیم کیسی] به نمایندگی‌ها دستور داد تا آن افغان‌های جلاوطن را در اروپا که مساعد به نظر می‌خورند، جذب نموده به امریکا معرفی بدارند. اداره اف.بی.آی. در زمینه همکاری کرد. بالاخره یك صدنفر جذب گردیده و پس از تربیه در تحت رهبری ایالات متحده امریکا قرار گرفتند. آنها پس از دریافت [درجه نظامی] در مناطق مورد نظر توظیف شدند»[٦٦]

به ادامه رهنمود ١٦٦ امنیت ملی کارتر، ریگن کمك در بخش عملیات مخفی امریکا را در مارچ ۱۹۸۵ توسعه داد که اطلاعات از طریق سلاید و استخبارات نیز در اختیار مجاهدین قرار گرفت.[٦٧] در رابطه به ارتقاء کیفی انتقالات نظامی این اظهارات یوسف قابل توجه است. دگروال یوسف می‌گوید که متخصصین پاکستانی تربیت یافته‌ای دست سی.آی.ای افغان‌ها را تربیه کرده و به آنها

آموختاندند که چگونه بمب‌های پلاستیکی سی۴[۱] انفجار داده می‌شود. سپس آی.اس.آی از سی.آی.ای بمب‌های ساعتی و یك هزار بمب چینائی دیگر را تحویل گرفت. این بمب‌ها برای انفجار مراکز نظامی، ذخایر نفتی، دیپوهای سلاح، تونل‌ها، و پل‌ها پیش‌بینی شده بود.[۶۸]

یوسف طی مصاحبه‌یی به خاطر می‌آورد: سی الی یکصد تفنگ دوربین‌دار بخاطر زدن هدف بمن تحویل داده شده است.[۶۹] او افشاء می‌نماید که: «سی.آی.ای در وسط ۱۹۸۰، آی.اس.آی را در تجهیز دو مکتب مخفی جهت تربیه مجاهدین برای جنگ‌های گوریلائی کمك کرد. مکتب دیگری که اهداف آن روی سبوتاژهای شهری می‌چرخید، نیز تأسیس شد.»[۷۰]

طی سال‌های ۱۹۸۳ - ۱۹۸۷ هشتاد هزار مجاهد از طرف آی.اس.آی تعلیم نظامی دیده و سلاح بدست آوردند.[۷۱] یوسف علاوه می‌کند که: «اضافه از یکهزار بمب کیمیاوی و ساعتی از طرف سی.آی.ای تحویل داده شده است در سال ۱۹۸۶ سطح مقادیر سلاح‌های کمکی به مجاهدین در هر هفته تقریباً یکهزار تن بود.»[۷۲]

در سال‌های ۱۹۸۰ هزاران داوطلب از پنجاه کشور به کمك شورشیان مجاهد رسیدند. اکثر آنها در سازمان‌های بشردوستانه و شفاخانه‌ها و مکاتب کار کردند. اما چند هزار شان واقعاً در میدان‌های جنگ شرکت داشتند.»[۷۳]

دولت ایران مجاهدین شیعه را تحت کنترول شدید و زیر نظر خود تربیه کرده، در تمویل آنها کمک‌های غرب را نمی‌گرفت. مجاهدین شیعه بعد از شرکت در جنگ ایران - عراق، برای جنگ در افغانستان فرستاده می‌شدند.[۷۴]

«ایالات متحده امریکا مطابق ارقام تخمین شده ۳,۳ ملیارد دالر را برای لشکر شورشیان صرف کرد و حکومت سعودی سهم کمک‌های مالی خود را به همین سطح عیار کرد.»[۷۵]

حکومت چین از طریق مقامات پاکستانی به مجاهدین سلاح ارسال نموده و از

[۱] C-٤ Plastikbomben, Zeitbomben, Shiper-Gewehre

ابتدأ در جنگ "مقدس" شرکت داشت. یوسف تخمین می‌کند که سهم انتقالات چینائی‌ها ۱۰ تا ۱۵٪ تمام سلاح‌های مواصلت کرده به آی.اس.آی را تشکیل می‌داد. همکاری آنها بعد از مسافرت سناتور اورین هچ (سناتور حزب جمهوری‌خواه) به پکن و مذاکراتش با استخبارات چین بیشتر گردید. یك مامور امریکائی سطح خریداری سلاح‌های چینائی را از جانب سی.آی.ای در سال‌های هشتاد سالانه صد ملیون دالر تخمین کرده است. قرار گفته جنرال یوسف جمهوری خلق چین معادل ۱۰٪- ۱۵٪ این مقدار را بخشش می‌کرد. سلاح‌های چینائی اکثراً ساخت شوروی بودند.

امریکا نمی‌خواست که با ارسال سلاح‌های خویش، از شرکت خود در جنگ مدارك اثباتیه بجا بگذارد. به همین جهت ذخایر سلاح‌های ساخت شوروی را از مصر و اسرائیل خریداری کرده و به پیشاور انتقال می‌داد. اسرائیل این سلاح‌ها را در جنگ از اعراب به غنیمت گرفته بود[۷۶]

«ستینگر اولین سلاحی است که مارك امریکا بالای آن حل شده بود. دگروال یوسف می‌گوید که سالانه قریب ۲۵۰ ستینگر و یک‌هزا میزایل و یا راکت‌های لانچر[I] از جانب امریکا بما تحویل داده می‌شد»[۷۷]

منابع پاکستانی و غربی توافق نظر دارند که بخش اعظم سلاح‌ها به گروه‌های بنیادگرا توزیع می‌شد. درین ارتباط اتهاماتی از جانب کنگره امریکا وجود داشت. زیرا تنها گلبدین حکمتیار ۵۰٪ این سلاح و پول‌ها را دریافت می‌کرد.[۷۸] ۷۵ ٪ سلاح به تنظیم‌های بنیادگرا و متباق به سه حزب میانه‌رو توزیع می‌شد.[۷۹] دلیل سپردن بیشتر سلاح و پول به بنیا گراها روشن است. آنها سازماندهی بهتر و انظباط خوبتر داشتند. در راکت اندازی، ترور و انفجارات زودتر سهم می‌گرفتند.

دادن سلاح به تنظیم‌ها، در حیطه صلاحیت آی.اس.آی بود. ازین طریق آی.اس.آی، نقش و نفوذ قوی و مستقیم پاکستان را در دادن جهت به مسیر جنگ بالا می‌برد. طراحان پالیسی اسلام‌آباد می‌کوشیدند تا از تازه شدن نشنلیزم افغانی

[I] Missils, Grip Stocks,Launcher-Raketen

جلوگیری نمایند.[۸۰] طبعاً آنهائی که با تازه شدن روحیه نشنلیزم افغانی حاضر به مقابله بودند، زیادتر کمک‌ها را بدست می‌آوردند.

سی.آی.ای و وزارت خارجه امریکا هم هردو می‌گفتند: «بگذارید پاکستان را هر آنچه که می‌خواهد بکند. زیرا آنها بهتر می‌دانند»[۸۱] «آنها آینده افغانستان را به زنبور آی.اس.آی پاکستان واگذار شدند.»[۸۲]

بعضی افغان‌های مقیم در غرب که راه رهبران تنظیم‌ها را به پایتخت‌های امریکائی و اروپائی کشودند و امروز علیه آنها قرار گرفته اند از سی.آی.ای گله دارند که چرا گردن شانرا به ریسمان آی.اس.آی بسته بود. این شکایت یك اندازه ناوقت مطرح می‌شود. اگر آن‌وقت درکی از واقعیت و تاریخ منطقه وجود می‌داشت، آنها حالا گله‌مند نمی‌بودند، زیرا امریکا یك تاریخ همکاری با پاکستان، در عرصه نظامی و استخباراتی داشته و این همکاری در استحکام روابط دو جانبه آنها تأثیر متقابل دارد.[۸۳]

امریکا نه تنها سلاح‌های ارسالی خود را از طریق آی.اس.آی بمیدان‌های جنگ می‌فرستاد بلکه سلاح‌های کشورهای دیگر نیز بایست همین مسیر را طی می‌کردند. دولت افغانستان گاه گاهی سلاح‌های بدست آمده از مجاهدین را برای خبرنگاران خارجی به نمایش می‌گذاشت که در میان آنها سلاح‌های ساخت کشورهای عمده اروپائی چون انگلستان، فرانسه و آلمان غرب نیز شامل بودند. حقایق می‌رساند که نه تنها دولت‌ها، بلکه سازمان‌های غیرحکومتی اروپائی، امریکائی و شیخ‌های عرب هم از بازارهای سیاه سلاح تهیه کرده و مستقیماً بدسترس مجاهدین می‌گذاشتند.

"جنگ "مقدس"" تنها جهات نظامی‌نداشت بلکه با تبلیغات پرخرج و دامنه‌دار همراهی می‌شد. احتکار مواد ارتزاق، تشویق مواد مخدر و فرار دادن ثروت‌های ملی افغانستان منجمله احجار قیمتی زمرد و لاجورد بصورت منظم و سیستماتیك تشویق و مساعدت می‌شد

«سی.آی.ای به بهای ملیون‌ها دالر نوت‌های جعلی افغانی می‌ساخت و بین مجاهدین توزیع می‌نمود تا با آن، مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خودرا تکافو نمایند»[۸۴]

چارلس کوجان جریان جنگ‌های به وقوع پیوسته در وسط سال‌های ۱۹۸۰ و اهداف امریکائی‌ها را درین جنگ چنین تعریف می‌نماید: «در سال ۱۹۸۵ چرخشی در جریان جنگ بوجود آمد. برای بار اول امکان آن متبارز شد که شوروی‌ها مجبور خواهند شد تا از افغانستان عقب نشینی نمایند. در واشنگتن هدف [جنگ] تغییر کرد. شعار شوروی‌ها باید بیرون شوند - به عوض - شوروی‌ها باید بپردازند - مطرح شد. [مقصد از پرداخت شوروی‌ها اشاره به مصارف و تلفاتی بود که امریکا در جنگ ویتنام متقبل شده بود]. علاقه کنگرس به پروگرام مخفی افزایش یافت و برای اولین بار سلاح‌های غیر ساخت شوروی بخصوص راکت‌های ستینگر (آتش کن و فراموش کن) امریکائی در میدان مسابقه آورده شد.

به این ترتیب حجب و حیاء، همچنان بهانه‌یی آنکه سلاح‌های ساخت شوروی در میدان جنگ بدست مجاهدین افتاده است، کنار گذاشته شد. راکت‌های ستینگر برای بار اول در سپتمبر ۱۹۸۹ مورد استعمال قرار گرفت.»[۸۵] طی سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ یکهزار ستینگر به مجاهدین تحویل داده شد.[۸۶]

اوج جنگ "مقدس"، در قالب حمله بر جلال‌آباد متبارز گردید. حمله برجلال‌آباد وقتی صورت گرفت که توافق عدم مداخله میان افغانستان و پاکستان به تضمین ایالات متحده امریکا و شوروی و به سرپرستی سرمنشی ملل‌متحد بتاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ امضاء شده بود و دو ماه از خروج آخرین عسکر اتحادشوروی سپری شده بود. آخرین عسکر اتحادشوروی سابق به تاریخ (۱۹۸۹/۲/۱۵) افغانستان را ترك کرد.

مجله اکونومیست در مورد می‌نویسد: «در نتیجه جنگ جلال‌آباد مورال مجاهدین پایین آمد. حالا هرکس می‌کوشد تا نفر ملامت را پیدا کند. فرمان حمله بر جلال‌آباد از کجا صادر شد؟ اکثریت به این نظر اند که آی.اس.آی مجاهدین را تشویق به حمله کرده است. آی.اس.آی می‌گوید که دستور از صدراعظم پاکستان مواصلت کرده بود. به اساس یك گزارش نیویارك تایمز سفیر امریکا روبرت اوکلی، مقیم پاکستان در جلسه حضور داشت که پلان حمله بر جلال‌آباد طی آن تصویب شد. درین جلسه مجاهدین نبودند»[۸۷]

مقصد از حمله بر جلال‌آباد این بود که آی.اس.آی فکر می‌کرد با اشغال جلال‌آباد بوسیله نیروهای مقاومت اعتبار حکومت موقت [مجاهدین] افغانستان را که به ریاست صبغت‌الله مجدیدی در راولپندی بدون شرکت اهل تشیع تشکیل شده بود، بالا می‌برد.[۸۸] و یك پایگاه عملیاتی در داخل افغانستان تشکیل می‌کند. این حکومت به ابتکار حمید گل رئیس آی.اس.آی بمیان آمده بود[۸۹].

جنگ جلال‌آباد مقصود آی.اس.آی را برآورده نتوانست. برخلاف شکست تمام مجاهدین شرکت کننده در جلال‌آباد و ناکامی سیاست نظامی پاکستان، مورال حکومت افغانستان را تقویه کرد. کابل گفت که افغان‌ها بدون کمك خارجی، استخبارات چندین کشور و وهابی‌ها را شکست دادند. آنها می‌خواستند حکومت راولپندی (انگلیس‌ها در راولپندی شاه‌شجاع را بعد از ۲۹ سال جلا وطنی شاه خطاب کرده و بکابل آوردند) را از طریق حمله به قدرت برسانند.

دانشمند آلمانی پروفیسور ایروین گروتس بخ در مورد نتایج جنگ جلال‌آباد می‌نویسد: «ناکامی نظامی، کشتار عساکر اسیر شده حکومتی و تجاوز جنسی به زنان (از جانب متحدین عربی حزب اسلامی) باعث پایین آمدن حیثیت مجاهدین و حکومت مؤقت شد.[۹۰] در نتیجه جنگ "مقدس" تلفات بی‌شمار انسانی و خسارات مالی بر پیکر ناتوان اقتصاد افغانستان وارد آمد، هزاران نفر شهید، زخمی و یا معلول شدند و صدها هزار دیگرخانه و کاشانه شانرا ترك گفته به دیار غربت روی آوردند. به گونه مثال تا سال ۱۹۸۷ در جریان این جنگ بیش از دو هزار مکتب، ۳۵۰ پل و پلچک ۳۰۰۰ مرکز فرهنگی، ۱۳۱ شفاخانه، ۲۲۴۰ مسجد و اماکن مقدسه، ۲۵۸ دستگاه تولیدی، هزاران کیلومتر سرك، لین برق و تیلیفون و هزاران عراده لاری تخریب و به آتش کشیده شده اند. این خسارات معادل سه برچهار حصه تمام سرمایگذاری‌های انکشافی افغانستان در پنجاه سال قبل از اپریل ۱۹۷۸ می‌باشد.»[۹۱] همینطور تمویل مصارف تدافعی باید چندین برابر مصارف تمویل جنگ "مقدس" تخمین شود. کسی که در گام نخست ازین جنگ نفع برد، پاکستان و شخص جنرال ضیاء بود. ضیاءالحق توانست که در پرتو مخالفت با افغانستان و خطر شوروی علیه پاکستان، به غصب قدرت ادامه داده و مواضع مساعدی برای پاکستان در ملل‌متحد و کنفرانس اسلامی بدست آورد. در حالیکه قبل از آن

حکومت نظامی جنرال ضیاء بخاطر تلاش برای تولید بمب اتومی و اعدام بوتو به قدر کافی در حلقات بین‌المللي تجرید شده بود.

رئیس جمهور کارتر اولین کمك (پاداش) را به حجم مجموعی چهار صد ملیون دالر امضاء کرد. سپس ریگن در سال ۱۹۸۱ سه ملیارد و دوصد ملیون دیگر بر آن افزود. که در سال ۱۹۸۷ یك ملیارد و هفتصد و چهل ملیون دالر دیگر هنوز هم بران علاوه شد. همچنان کمك اقتصادی به حجم دو میلیارد و دو صد و بیست و هشت ملیارد دالر از جانب اداره واشنگتن موافقه شد. با افزایش این کمک‌ها، پاکستان بعد از اسرائیل و مصر سومین کشور کمك گیرنده از امریکا شد.

موازی با این کمك، پاکستان کمک‌های بیشماری را از ممالک اروپائی و عربی مخصوصاً عربستان سعودی بدست آورد. همچنان قسمت بزرگ کمک‌های که برای مجاهدین و مهاجران افغانی در پاکستان تخصیص یافته بود، در جیب مقامات پاکستانی سرازیر شد. امروز جنرال‌ها و صاحب‌منصبان آی.اس.آی یکی از متمول‌ترین گروب در جامعه پاکستان می‌باشند.

ب - مداخله نظامی اتحادشوروی:

مداخله نظامی شوروی نمی‌توانست به یکبارگی و بدون مراحل اولی صورت گیرد. تقرب افغانستان به اتحادشوروی سابق وقتی شروع به نسج گرفتن نمود که افغانستان مجبور شد در سال ۱۹۵۵ تمام ساز و برگ نظامی خود را تنها از اتحادشوروی بدست آورد. این سرآغاز نقض بی‌طرفی افغانستان و وابستگی آن از رهگذر اقتصادی و نظامی به همسایه نیرومند شمالی آن بود. چنانچه در فصول گذشته توضیح شد، انکشافات اوضاع در منطقه و نیازمندی‌های ناشی از شرایط داخلی موجب جلب بیشتر کمك از اتحادشوروی گردید. کشمکش افغانستان - پاکستان روی قضیه پشتونستان تهدیداتی را بوجود آورد که بخاطر مقابله علیه آن و ایجاد توازن قواء، بازهم روی کمك‌های بیشتر نظامی اتحادشوروی تکیه شد. به این ترتیب افغانستان نتوانست از کشاکش قدرت‌های خارجی خودرا بیرون نگهدارد.

همزمان با تجهیز شدن اردوی افغانستان به تجهیزات و وسایل نظامی از اتحادشوروی، مشاورین نظامی آنکشور نیز به افغانستان آمدند. و جوانان افغان بخاطر فراگیری دانش نظامی به تعداد قابل توجهی سالیانه به آن کشور گسیل می‌گردیدند. طبعی است که این آمد و رفت‌ها روابط خاصی را میان ارتش اتحادشوروی و اردوی افغانستان بوجود می‌آورد.

همینطور بعید به نظر نمی‌خورد که مشاوران نظامی شوروی از اوضاع نظامی و سیاسی افغانستان اطلاعاتی جمع‌آوری نموده و در اختیار مراکز فرماندهی شان می‌گذاشتند. بدین صورت دولت اتحادشوروی از انکشافات اوضاع افغانستان منظماً در جریان بود. تعداد مشاوران نظامی که تا ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ در قطعات نظامی افغانستان وجود داشتند، شمار آنها به اساس تخمین منابع امریکائی به هشتصد نفر می‌رسید.[۹۲] «بین سال‌های ۱۹۵٦-۱۹۷۸ تقریباً ۲۷۲۵ افسر نظامی عمدتاً برای بخش‌های هوائی و زره‌پوش از شوروی فارغ التحصیل شدند. که بعضی آنها شش سال در آنجا تحصیل کرده بودند»[۹۳] نمایندگی بریتانیا در ناتو تعداد مستشاران شوروی را در اگست ۱۹۷۹ سه هزار نفر تخمین کرد. که مناصفه آن مستشاران نظامی بودند.[۹٤]

رفتار ظالمانه حکومت خلقی بمقابل اهالی، سبب شد که منسوبین قوای مسلح تحت فشار دوگانه قرار بگیرند. آنها از یکطرف در پرتو سیاست سرکوب‌گرانه دولت زیر نام فرو نشاندن شورش به جنگ‌های فرسایشی سوق می‌گردیدند که خود با آن موافق نبودند. و از جانب دیگر در مسیر شاهراه‌ها و محلات نمی‌توانستند با پوسته‌های ضعیف بمقابل حملات سازمان یافته مخالفان مقاومت نمایند. زیر این فشار دوگانه در تعداد زیادی از قطعات اردو مانند جلال‌آباد و بالاحصار عصیان‌های نافرجامی بمقابل دولت براه افتاد. سربازان زیادی صفوف قوای مسلح را ترک گفتند و شمار منسوبین اردوی یکصد هزار نفری بطور قابل ملاحظه‌ئی کاهش یافت.

پیوستن تعداد از افسران فرقه ۱۷ هرات با شورش گسترده پانزده الی بیست ماه مارچ ۱۹۷۹ در آن شهر، نورمحمد تره‌کی را نسبت به وفاداری قوای مسلح مظنون

ساخت. بناءً به دنبال دریافت کمك مستقیم نظامی از اتحادشوروی برآمد. واشنگتن پست درین ارتباط مبتنی بر اسناد افشاء شده بوروی سیاسی حزب کمونست اتحادشوروی در شماره دوازدهم ۱۹۹۲ خویش می‌نگارد:

«در هشتم مارچ ۱۹۷۹ تره‌کی ذریعه تیلیفون با هیجان از کریملین تقاضا کرد که انقلاب را نجات بدهید. وضع خراب است و هنوز هم خراب‌تر می‌شود. از پروتوکول رسمی مذاکره رهبر افغانی با صدراعظم الکسی کاسیگین[I] چنین برمی‌آید: ما کمك عملی و تخنیکی به شکل سلاح وعسکر ضرورت داریم... رهبر انقلاب افغانی می‌خواهد که ماسکو عسکر خود را برای شهر محاصره شده‌ای هرات که موقعیت استراتیژیك در غرب افغانستان دارد، بفرستد تا آن شهر از سلطه شورشیان رهایی یابد. او تعهد نمود که اگر ضرورت باشد می‌توان تانک‌ها و طیارات را با رنگ و سمبول افغانی رنگمالی کرد. کاسیگین کنجکاوانه سوال می‌نماید چرا کمونست‌های افغانی، خودشان قوای مسلح خود را از طبقه کارگر سربازگیری نمی‌نمایند؟ تره‌کی در جواب می‌گوید: طبقه کارگر از نظر تعداد خیلی ضعیف است. کاسیگین بالمقابل جواب می‌دهد: که داخل شدن عساکر ما در افغانستان جامعه بین‌المللی را متأثر می‌سازد و سلسله‌یی از نتایج منفی آن در دیگر مناطق رونما می‌شود. دشمن مشترك ما انتظار دارند تا عساکر ما در افغانستان دیده شوند. با این بهانه، آنها باندهای مسلح را در کشور شما خواهند فرستاد. اگر عساکر ما داخل شوند وضع کشور شما خوبتر نمی‌شود. برخلاف خراب‌تر می‌شود. زیرا عساکر ما باید نه تنها بر ضد متجاوزین خارجی بلکه با قسمتی از مردم شما هم بجنگند و مردم این حالت را بخشش نخواهد کرد.

اوستینوف به تره‌کی می‌گوید: ما برای شما ۱۲ فروند هلیکوپتر ام - ۲۴ ضد شورش[II] روانه میکنیم. تره‌کی در جواب می‌پرسد پیلوت‌های آن چطور؟ اگر ما آنها را از شما دریافت نه نمانیم، ما مجبور می‌شویم تا به یك کشور دیگری دوست شاید کوبا و یا ویتنام مراجعه نمایم. اوستینوف پاسخ می‌دهد: ما به شما تخنیکران و مشاورین

[I] Premierminister Alexei Kosygin
[II] General Ustinov, Konterrebellions-Helikopter Mi-۲٤

بیشتر ارسال خواهیم داشت.»[۹۵]

تلاش‌های رژیم تره‌کی - امین بخاطر شرکت مستقیم اردوی شوروی در افغانستان ادامه داشت. جنرال شوروی، بوریس وسولادوفو ویچ گروموف در کتاب خود بنام «قطعات محدود» یك گزارش شفری مورخ ۱۳ اپریل ۱۹۷۹ آتشه نظامی شوروی در کابل، گوریلیف، را عنوانی مقامات خود در ماسکو با متن ذیل منتشر کرده است:

رفیق امین به اساس سفارش نورمحمد تره‌کی مرا احضار کرده و خواهش کرد، تا ما به تعداد ۱۵ هلیکوپتر جنگی با تجهیزات منضمه و پرسونل آن به آنها ارسال داریم که در صورت خطر اوضاع در حومه کابل و قسمت‌های مرکزی کشور به مقابل باندهای نفوذ داده شده از پاکستان بکار برود. گروموف علاوه می‌دارد که تا آن‌وقت هنوز هم از ارسال پرسونل نظامی از جانب رهبری شوروی خود داری می‌شد.[۹۶]

در شورش هرات تعدادی از مشاورین شوروی مستقر در آنجا کشته شدند. جمعاً از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ تا پانزده اگست ۱۹۷۹ پانزده شهروند شوروی در افغانستان کشته شدند.[۹۷]

مبارزه قدرت میان تره‌کی وامین هنوز هم قابلیت رزمی قوای مسلح را ضعیف کرد. پروسه تضعیف قوای مسلح بالاثر تصفیه‌های نابخردانه رژیم و برخوردهای مسلحانه در داخل اردو باعث مسلط شدن جناح خلق گردید و از صفوف اردو روز تاروز افسران و سربازان ترك وظیفه نمودند. برخی از آنها زندانی و هزاران دیگر جان شان را از دست دادند.

شوروی‌ها همزمان با اینکه بخاطر استحکام دولت، نظراتی به تره‌کی و امین ابراز می‌داشتند. حضور نظامی شانرا در قوای مسلح افغانستان متدرجاً بالا می‌بردند. «بعد از اپریل ۱۹۷۹ شخصیت‌های مهم امریکایی احتمال یك مداخله گسترده‌ای شوروی را [در افغانستان] ممکن می‌شمردند.»[۹۸] اواخر سپتمبر در حلقات دیپلوماتیک خارجی مقیم کابل شایع شد که حرکات وضع‌الجیشی در ماورای آمو بملاحظه رسیده و سربازان شوروی در میدان هوائی بگرام متمرکز شده اند. راننده‌های آلمانی در مسیر کندهار - کابل، لاری‌های نظامی شوروی را که بوسیله سربازان آنها رانندگی می‌شد، مشاهده کردند. دیپلومات‌های هندی و یوگوسلاوی

که تماس‌های خوبی با حکومت امین و سفارت شوروی داشتند. رقم نظامیان شوروی را در همین مقطع زمانی میان ده تا بیست هزار تخمین کردند.[۹۹]

در گزارش اول اکتوبر ۱۹۷۹ سفارت امریکا در کابل این طور قید شده است: «گرچه که مامورین امریکایی گاه‌گاهی سربازان روسی را در یونیفورم افغانی (میراث باقی مانده از عصر داود) برمی‌خورند، اما تا هنوز کدام افسر و یا مامور امریکایی نتوانسته است، تثبیت نماید، تا مطابق آن از موجودیت قطعات نظامی شوروی سخن بزنیم. ما تخمین می‌نماییم که در افغانستان ۴ هزار نظامیان روسی از جمله آنهائی که در پایگاه بگرام جا بجا شده اند و سه هزار مشاور روسی وجود دارند.[۱۰۰]

یکروز بعد همین سفارت طی راپور مورخ دوم اکتوبر خود شمار سربازان را به تعداد ۴۲۰۰ و مشاورین را تثبیت می‌نماید. طبق همین گزارش، آنها قسماً شامل قطعات زره‌پوش در قشله پل چرخی و متباقی در میدان هواهی بگرام داخل موضع شده اند. سفارت در پایان راپور علاوه می‌دارد که این ارقام محافظه کارانه است.[۱۰۱] شمار مشاورین غیرنظامی هم بیش از پنجهزار تخمین می‌شدند.

بعد از حوادث هرات و مطالبات تلیفونی نورمحمد تره‌کی، آمد و رفت هیأت‌های بلندپایه نظامی و امنیتی به کابل سرعت یافت. دانشمند امریکائی کایت تیلمان دنسن در یک بررسی سیاست دفاعی و استراتیژی می‌نویسد: بروز ششم اپریل جنرال الکسی ایپشف با هیأت عالی رتبه معیتی خود بکابل رسید تا وضع را تحلیل کند. او پس از بازگشت، افزایش کمك نظامی کشور خود را توصیه نمود. بعد از بازدید هیأت، تجهیزات جدید به شمول تانك و طیارات در میدان هوائی بگرام ازدیاد یافت که شامل جنگنده‌های میگ، سوخوی و ۱۸ هلیکوپتر توپ‌دار بود. این سلاح‌ها قبلاً در افغانستان دیده نشده بودند. یك واحد ۳۰۰ نفری قوای شوروی امنیت میدان بگرام را به عهده گرفت.[۱۰۲]

بتاریخ ۱۷ اگست ۱۹۷۹ مارشال پاولوفسکی فرمانده نیروهای زمینی شوروی در رأس یك هیات دوازده نفری افسران وارد کابل شد.[۱۰۳]. پس از برگشت این هیأت، قطعات مختلف امنیتی و نظامی به افغانستان وارد شدند.

واشنگتن پست با استناد از اسناد بوروی سیاسی حزب کمونست اتحادشوروی می‌نگارد:

«درین وقت زیر عناوین مختلف واحدهای ک.گ.ب در افغانستان جابجا شدند گروپی بنام زید.اي.یف. در نوامبر [۱۹۷۹] وارد کابل شد. تا سفارت شوروی را محافظت کند. در شروع دسامبر قطعه پیاده موتوریزه برای حفظ امنیت قصر رهایشی امین فرستاده شد.»[۱۰٤]

مجله آلمانی اشپیگل می‌نگارد که نزد امریکائی‌ها در اخیر هفته اول (۸-۹) دسامبر کاملاً تثبیت شده بود که ماسکو به کار غیرعادی دست زده و یك واحد بخصوص را با توپخانه و تانک از طریق هوا به میدان هوائی بگرام در شمال کابل فرستاده است. این واحد مخصوص، ده روز بعد بخاطر باز نگهداشتن تونل سالنگ بکار انداخته شد.[۱۰۵]

موسسات تحقیقاتی کشورهای غربی و مجلات اختصاصی آنها درینمورد اتفاق نظر دارند که میدان هوائی بگرام در ماه نوامبر بوسیله یك قطعه خاص تقریباً یك هزار و چهار صد نفری قوای هوائی تحت کنترول قرار گرفته بود.[۱۰٦]

بعد از آنکه امین تمام قدرت را غصب کرد، متوجه شد که حاکمیت او در میان جامعه، قوای مسلح و حتی دستگاه دولت هیچ پشتوانه ندارد و دریافت کمك از داخل برایش ناممکن شده است. بناءً بخاطر بقای خود در قدرت باب مذاکرات را با هردو همسایه شمالی و جنوبی گشود. مراجعات او به پاکستان با عکس‌العمل سریع مواجه نشد. امکان دارد که پاکستان و ایالات متحده امریکا درست او را درك نتوانستند و یا بخاطر پروسه تجرید سریع او، مساعی برای نجات وی را ناوقت و بی‌اثر می‌دانستند. همچنان امکان دارد که آنها صرف انتظار می‌کشیدند تا وضع هنوز هم متشنج گردیده و شوروی‌ها عمیق‌تر در بحران افغانستان سقوط نمایند. ولی شوروی‌ها از سراسیمگی امین سوءاستفاده نموده و باردیگر قیافه‌های خود را عوض کرده و اورا فریب دادند. آنها خشم شان را بخاطر قتل تره‌کی و تخریب پلان‌های‌شان مبنی بر تشکیل یك حکومت با پایه‌های وسیع در افغانستان پنهان نموده و اشغال مقامات جدید وی را - منشی عمومی حزب، ریاست شورای انقلابی

و صدارت - با ارسال پیام‌های تبریکیه‌یی از جانب بریژنیف و کاسیگین استقبال نمودند. همینطور چهره‌های جدید را در سفارت شوروی مقیم کابل و منحیث مشاور به افغانستان گسیل داشتند.

بتاریخ ۳ دسامبر ۱۹۷۹ سفیر جدید شوروی فکرت احمد جانوویچ تابییف[1] بعوض الکساندر پوزانف اعتمادنامه خودرا به حفیظ الله امین تقدیم کرد. تابییف قبل از آن منشی حزب در تاتارستان بود و در مقامات مختلف حزبی و دولتی کار کرده بود. ازین جهت او نسبت به سلف خود به مقابل نمایندگان سایر ارگان‌ها در داخل سفارت، اوتوریته بیشتر داشت.

مواصلت تلگرام‌های تبریکیه مقامات عالی اتحادشوروی و رفتار ماهرانه فرستادگان جدید، هیجان امین را آرامش داد. ولی او را در تحت کنترول «کمك کنندگان» قرار داد. شوروی‌ها در یك حالت متضاد قرار داشتند. از یکطرف اگر آنها کمك شانرا برای امین متوقف می‌ساختند، مجاهدین تقویت شده از جانب پاکستان و ایالات متحده امریکا وارد پایتخت می‌شدند. از جانب دیگر هیچ کمکی از خارج نمی‌توانست امین تجرید شده را مجدداً بر سر پایش قرار بدهد. شمارش معکوس تسلط مطلق‌العنانی وی آغاز یافته و پایان حاکمیت فردی او نزدیک می‌شد. برای امین که کدام راه بیرون رفت از سقوط وجود نداشت، لاجرم به ورود و جابجا شدن قطعات اتحادشوروی در نقاط استراتیژیك افغانستان موافقه کرد.

شوروی‌ها ظاهراً به دفاع از دولتی که حفیظ‌الله امین در رأس آن قرار داشت، وارد افغانستان می‌شدند. و امین هم مجبور بود که درین جاده یکطرفه باز هم پیش برود. آنها فهمیده بودند که امین به سمبول وحشت و به نقطه ضعف آنها در افغانستان تبدیل شده است. ضعفی که در پیدایش آن، خود شان بالاثر رفتار محیلانه خویش بصورت نامرئی سهم داشتند. بناءً نمی‌توانستند حالا در تقویه آن صادقانه علاقه بگیرند. بناءً کمک‌های داده شده در سطح یک مانوری صرف برای فریب او روی دست گرفته شده بود.

[1] Fekrat Ahmad Janowich Tabiyef, Alexander Puzanov

امین که قوای شوروی را آخرین و یگانه وسیله ممکن می‌یافتهٔ از نهایت سراسیمگی گمان می‌کرد که شوروی‌ها هنوز هم از خواسته‌های او حمایت خواهند کرد. او نتوانست بداند که امتیازات تفویض شده به شوروی‌ها از یك موقعیت ضعیف، موجب مرگش خواهد شد.

طوریکه قبلاً اشاره شد، امین نمی‌توانست حمایت مردم را انتظار داشته باشد. هزاران انسان به اساس هدایت او بطور وحشیانه سر به نیست شده و زندان‌ها پر از محبوسین سیاسی بودند. یك بخش مردم به مقابل او مسلحانه می‌جنگیدند و مجاهدین از این مقاومت به نفع خودشان استفاده می‌کردند. خوانین سرکوب شده و زمینداران بزرگ که اراضی آنها ضبط شده بود، جناح پرچم. ح.د.خ.ا و طرفداران تره‌کی علیه او قرار گرفته و قسمت بزرگ قوای مسلح ترك وظیفه نموده بودند. او فکر می‌کرد که کمبود قوای مسلح بوسیله قطعات اتحادشوروی جبران خواهد شد. بناءً داخل شدن قطعات باز هم بیشتر اتحادشوروی را به افغانستان موافقه کرد و به برادر خود عبدالله امین که رئیس تنظیمه شمال بود، هدایت داد تا به خاطر عبور بی‌سر و صدای قوت‌های مسلح اتحادشوروی دست بکار شود.

بتاریخ ۲۵ دسامبر عبدالله امین و صاحب منصبان قبلاً مواصلت کرده‌یی قوای شوروی در هوتل سپین‌زر شهر کندوز گردهم آمده و یکجا تصامیم مربوط به عبور شبانه قطعات زمینی اتحادشوروی را از طریق کوتل سالنگ اتخاذ نمودند.[۱۰۷] درین ارتباط جنرال گراموف می‌نویسد که صبح ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ قوماندان قطعات نمبر ٤٠ اتحادشوروی جنرال خارینیف[I] دوبار با جنرال افغانی بابه‌جان و عبدالله امین در کندوز ملاقات کرد.[۱۰۸] در همین شب و روز، صدها طیاره ترانسپورتی نظامی با وسایل و تجهیزات عسکری به میدان‌های هوائی بگرام و کابل نشستند و میان ۸ تا ۱۰ هزار سرباز را به آن میدان‌ها انتقال دادند. «در روزهای ۲۳ تا ۲٦ دسامبر ۱۹۷۹ شصت طیاره ترانسپورتی از جمله ۲۰ فروند در کابل و سی فروند در بگرام فرود آمد، قطعات و سلاح‌های باقی مانده، منجمله تانک‌ها و زره پوش‌ها را انتقال دادند.»[۱۰۹]

[I] General Kharinev

برای اینکه تهاجم قطعات شوروی و جابجا شدن آنها در نقاط استراتیژیک از انظار اهالی مکتوم بماند، رژیم امین یکماه قبل از آن همه روزه اعلامیه‌های را از طریق رادیو و تلویزیون به ارتباط حملات احتمالی هوائی از خارج بر شهر پخش می‌کرد. درین اعلامیه‌ها به اهالی توصیه می‌شد تا با صدا در آمدن زنگ خطر، چراغ‌های منازل شانرا خاموش و پرده‌های کلکین‌های شانرا پایین نمایند. و الی ختم زنگ خطر منازل شانرا ترك نه نمایند. حملهٔ احتمالی که اهالی شهر کابل را رژیم امین در مورد آن هوشدار می‌داد، صرفاً یك فریب تاکتیکی بود. تا ذهن آنها را از اقدامات شوروی منحرف سازد.

شرح فوق جوابی است به آنهائی که هنوز هم با سادگی این سوال را طرح می‌نمایند: چه طور شده می‌تواند که امین شوروی‌ها را به افغانستان بیاورد تا خودرا بدست آنها از بین ببرد؟ از نظر نگارنده، این سوال بصورت ماهرانه از جانب شرکای جرم امین و آن حلقات بین‌المللی که مخالف ثبات اوضاع در افغانستان بودند، بغرض اغواء مطرح می‌شود.

ماسکو تزاید مداخله نظامی خودرا که سرانجام به استقرار قطعات شوروی در افغانستان منتهی شد، با پخش اعلامیه مورخ ۲۸ دسامبر مبنی بر دعوت قوای شوروی از جانب دولت افغانستان علنی ساخت. اما واقعیت این بود که قطعات مذکور قبل از پخش این اعلامیه نه تنها در افغانستان موجود بودند، بلکه مواضع مهم استراتیژیك را اشغال کرده بودند.

طوریکه در بالا تذکر یافت، هفته‌ها و ماه‌ها قبل از آن دسته‌های بزرگ این قوت‌ها یکی پی دیگر مستقر شده بودند. امین از جانب کماندوی خاصی که به غرض «محافظت» اقامتگاه او در قصر تاج بیگ جابجا شده بود، کشته شد.

بعد از کشته شدن تره‌کی بدست امین در وسط سپتمبر ۱۹۷۹، تقارب محرمانه میان پیروان تره‌کی و جناح پرچم ح.د.خ.ا به میان آمده بود. اتحاد جدید هردو جناح آرزوی اکثریت اعضای حزب در اردو و دولت بود. پس از کشته شدن امین این اتحاد بار دیگر با ببرک کارمل در رأس حزب و دولت تمثیل گردید. اما این اتحاد نه تنها ناوقت بوجود آمد، بلکه بخاطر وضع بوجودآمده‌ئی جدید که از موجودیت

قطعات اتحادشوروی و مشاورین آن ناشی می‌شد، به استقرار و صلح نیانجامید.

موجودیت قطعات شوروی به ابرقدرت دیگر (ایالات متحده امریکا) و متحدین آن بالاخره بهانه را بدست داد تا مداخلات شانرا در افغانستان علناً ازدیاد بخشند. که در نتیجه افغانستان به میدان تصفیه حساب های هردو ابرقدرت مبدل شد.

رادیو ماسکو بروز ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹ اعلام کرد که تقاضای دولت افغانستان را برای دفاع از دست آوردهای انقلاب ثور و دفع تجاوز مسلحانه خارجی پذیرفته است. حکومت‌های خلف اتحاد شوروی الی انحلال اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی پیوسته از همین دیدگاه سخن گفتند که بعد از تحول سیاسی در ۱۹۷۸ افغانستان همیش معروض فشار و مداخلات حلقات امپریالیستی قرار داشت. بدین جهت حکومت افغانستان مبتنی بر قراردادهای معتبر میان دو دولت از دولت شوروی متقضی کمك شده است. بر طبق اظهارات شوروی‌ها می‌بائیست رژیم‌های تره‌کی و امین چنین تقاضاها را یازده مراتبه از مقامات آنها نموده باشند. اناتولی گرومیکو پسر اندری گرومیکو وزیرخارجه و بعداً رئیس دولت اتحادشوروی که خود یکی از مؤرخین آن کشور است، پس از مرگ پدرش در سال ۱۹۸۹ پیرامون علت ارسال قواء به افغانستان مطالبی به نامه نگاران لیتراتورنیا گیزیته گفته است که بیشتر ابتکار جانب شوروی را در قضیه بازگو می‌نماید. او به نقل از پدرش که یکی از بازیگران اصلی سیاست خارجی اتحادشوروی و سی سال وزیرخارجه آنکشور بود، می‌گوید: بعد از سقوط رژیم شاهی ایران نظری نزد امریکایی‌ها پیدا شد تا پاکستان و اگر ممکن باشد افغانستان را جانشین ایران بسازند. پاکستان منحیث متحد نظامی امریکا سعی می‌کرد تا حکومت قانونی افغانستان را سقوط بدهد. پلان‌های بی‌ثبات ساختن افغانستان دوست به ما معلوم بود. اما قتل رهبر انقلاب ثور (تره کی) منحیث عامل محرکه اثر کرد. برژنیف از قتل تره‌کی تکان خورد. مخصوصاً که چند روز پیش مهمان او بود. برژنیف گفت که امین در یک پکت با ایالات متحده امریکا قرار گرفته خواهد بود.[۱۱۰]

این اقدام شوروی عکس‌العمل شدیدی را در محافل بین‌المللی بوجود آورد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ جنوری ۱۹۸۰ جلسه فوق العاده نموده و با ۱۰۴

رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف و ۸ رای مستنکف «عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط و کامل نیروهای خارجی را از افغانستان» مطالبه کرد.

ماسکو سعی کرد تا به اعتراضات بین‌المللی پیرامون مداخله نظامی شوروی، پاسخی ارائه کرده باشد. لهذا آنها سه دلیل ذیل را پایه مشروعیت مداخله خویش قرار دادند:

۱. تقاضای کمك نظامی از جانب دولت افغانستان صورت گرفته است.
۲. دولت مبتنی بر بند چهار قرارداد دوستی و حسن همجواری ۱۹۷۸ میان دولتین افغانستان و اتحادشوروی خودرا مکلف به اجرای موارد تعهد شده می‌داند.
بند چهار قرارداد به شکل ذیل بود: طرفین متعاقدین عالیین به غرض تأمین صیانت، امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هردو کشور، با روحیه عنعنوی دوستی و حسن همجواری، بر اساس منشور ملل‌متحد با همدیگر مشوره نموده، منطبق با این تعهد، طرفین تصمیم اتخاذ میدارند تا بغرض استحکام قابلیت دفاعی عاقدین قرارداد، همکاری در عرصه نظامی را بر اساس قراردادهای عقد شده هنوز هم انکشاف دهند.
۳. شرایط ماده ۵۱ منشور ملل‌متحد: «احکام این منشور حق دفاع مستقل و با جمعی را در صورت مداخلات و حملات مسلحانه خارجی علیه یك عضو ملل‌متحد الی اتخاذ تصامیم ضروری از جانب شورای امنیت جهت برقراری صلح جهانی و امنیت بین‌المللی به هیچوجه محدود نمی‌نماید ».

دیپلومات‌های شوروی وظیفه گرفتند تا در اتکاء به دلایل سه گانه فوق دولت‌های دوست و مخالفین غربی شانرا از اقدام دولت شوروی حالی سازند. طوریکه در بالا تذکار یافت، کشورهای غربی از مداخله روبه تزاید قوای شوروی در افغانستان اطلاع داشتند، ولی نمی‌خواستند جلو آنرا بگیرند و منتظر بودند که چه وقت شوروی‌ها درگیر انکشافات اوضاع در افغانستان می‌شوند. بعد از سقوط امین و اعلامیه رسمی مبنی بر صدور قطعات شوروی به افغانستان «جیمی کارتر مدت تفریح خودرا در کمپ دیوید قطع کرده و با استفاده از لین گرم واشنگتن ماسکو

لیونید برژنیف را اخطار داده گفت که ماجراجوئی شوروی قرار داد سالت را به مخاطره انداخته و دیتانت را برهم میزند ... کارتر وارون کریستوفر[I] معاون وزارت خارجه امریکا را به اروپا فرستاد تا جبهه مخالف علیه شوروی را بوجود آورد. زیرا شوروی موازین بین‌المللی را رعایت نکرده و خطری را برای صلح بوجود آورده است.»[۱۱۱]

ماشین تبلیغاتی هردو ابرقدرت در حرکت آمد. به زودی قضیه افغانستان در زمره قضایای متنازع فیه میان دو سیستم مسلط جهان آن وقت، نقش محوری بخود گرفت. به این صورت جنبه بین‌المللی مسأله افغانستان بر جهات داخلی آن مسلط شد.

طرفین افغانی جنگ، توانائی کنترول و یا ختم جنگ را از دست دادند. یك جو تبلیغاتی در جهان بوجود آمد که در پرتو آن مسابقات تسلیحاتی از سر گرفته شد مناسبات شرق و غرب در سطح جنگ سرد سقوط کرد. هر وقتی که نمایندگان ایالات متحده امریکا در کنفرانس‌ها و گردهم‌آئی‌های بین‌المللی از مداخله نظامی شوروی در افغانستان حرف بمیان می‌آوردند، نمایندگان شوروی فوراً از مداخلات نظامی امریکا در کوبا و موجودیت مرکز نظامی امریکا در گوانتانامو[II] یاد می‌نمودند.

تحت شعاع همین مناقشات هردو ابرقدرت توانستند که راکت‌های اتومی برد متوسط را بمقابل هم در قارهٔ اروپا نصب نمایند.

انگیزه‌های اصلی مداخله نظامی شوروی در لابلای تبلیغات گسترده دو طرف مغشوش ماند. زیرا جنگ افغانستان، با یک جنگ شدید روانی همراهی می‌شد در جریان تبلیغات دو طرف، انگیزه‌ها و سوالات مختلف پیرامون مداخله شوروی ارائه می‌شد که عمده‌ترین آنها در استقامت‌های ذیل بود:

- انجام وظیفه انترناسیونالیستی به خلق‌های برادر افغانستان.
- حفظ سرحدات جنوب اتحادشوروی.

[I] SALT-Abkommen, Warren Christopher
[II] Guantanamo

- رسیدن به آب‌های گرم و تحقق آرزوهای پطر کبیر
- شکست امریکا در ویتنام و براه افتادن انقلاب‌های دهه هفتاد موجب تشویق شوروی‌ها به تعرض در منطقه شد.
- انکشاف اوضاع افغانستان، شوروی‌ها را به داخل کردن قواء در افغانستان مجبور ساخت. و یا اینکه، از قبل چنین پلانی نزد آنها وجود داشت.
- حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های انجام یافته در پروژه‌های افغانستان که به وسیله شوروی‌ها تمویل شده بودند.
- حفظ نفوذ سیاسی و اقتصادی شان در یك کشور همسایه.
- هراس از پیش آمدهای انقلاب اسلامی در ایران، محرك اتخاذ سیاست توقف دادن بنیادگرایی در افغانستان گردید تا به جمهوریت‌های مسلمان‌نشین آسیای‌میانه سرایت کرده نتواند.
- امریکا با از دست دادن مواضع خود در ایران، متوجه پاکستان و از آنطریق متوجه افغانستان شد. درین منطقه آسیا بدون متحد باقی نماند. توجه امریکا، مقابله شوروی را بر انگیخت. زیرا آنکشور از سال‌ها قبل، افغانستان را وابسته نظامی و اقتصادی خود ساخته و آنرا جزء ساحه نفوذ خود در منطقه می‌دانستند.
- درخواست حکومت افغانستان بخاطر کمك. زیرا مبارزات جناحی در داخل حزب د.خ.ا. موجب کاهش قدرت دفاعی دولت گردید. و بدون اردوی شوروی نمی‌توانست رژیم کابل محفوظ گردد.

احتمال دارد که هریك از انگیزه‌های فوق‌الذکر در اتخاذ تصمیم آن‌وقت شوروي‌ها کم و یا بیش مؤثر بوده باشد. اما «حفظ سرحدات جنوب»، «هراس از موج بنیادگرایی در منطقه»، «حفظ ساحه نفوذ در برابر ابرقدرت رقیب و «کشمکش جناحی در داخل ح.د.خ. ا.» شاید قوی‌ترین محرک‌های شوروی‌ها به مداخله مستقیم نظامی در افغانستان بوده باشد. یعنی نقاط استراتیژیك عمومی نقش تعین کننده داشتند.

با از هم پاشیدن شوروی، حمایت از حاکمیت ح.د.خ.ا هم منتفی گردیده و سوال

"ساحه نفوذ" دیگر قابل طرح نیست. اما دو انگیزه دیگر: «حفظ سرحدات جنوب» و «جلوگیری از بنیادگرایی در آسیای‌میانه» طوریکه حوادث بعدی نشان داد، مانند سابق به قوت خود باقی است. بخاطر همین انگیزه، روس‌ها علی‌الرغم تفاوت‌های فکری و سیاسی شان با حکومت ربانی در کابل، تضمینات و کمک‌های قابل توجهی عرضه داشتند. آنها از پیش‌روی طالبان در هراس شدند. کمك روسیه به دولت ربانی شگافی را در مناسبات دولت او با اسلام‌آباد بوجود آورد که بائیست در یك ارتباط منطقی و متقابل مطالعه گردد.

رابرت نیومن[I] سفیر سابق ایالات متحده امریکا در کابل، حالات و شرایط زمانی‌یی را که قوای شوروی در افغانستان مستقیماً مداخله کرد، اینطور بیان می‌نماید: «شوروی‌ها راه دیگری‌نداشتند. یا باید کابل را می‌گرفتند و یا آنرا رها می‌کردند.. راه وسط وجودنداشت»[۱۱۲]

چنین طرز دید جهات صرف نظامی و استراتیژیك را در قضیه بازگو می‌کند. اما واقعیت اینست که که این مداخله در محدودهٔ محاسبات استراتیژیك باقی نمانده، سایر عرصه‌های زندگی مردم را در افغانستان، اتحادشوروی و منطقه متأثر ساخت و منحیث یك محاسبه نادرست و اشتباه تاریخی بدبختی‌های فراوانی را به بار آورد.

طبق احصائیه که صدراعظم شوروی تیخانوف[II] به جلسه کنگره خلق در سال ۱۹۸۹ ارائه کرد، مصارف نظامی ده سال اتحادشوروی سابق میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۸۹ به ۴۵ ملیارد روبل و تلفات انسانی آنها سیزده هزار عسکر کشته و ۳۷ هزار زخمی بود.

اکثریت اعضای ح.د.خ.ا باطناً علاقه برای توسعه نفوذ نظامی شوروی در افغانستان نداشتند. ولی بخاطر هراس از واکنش همسایه ابرقدرت خویش، مانند حکومات سلف خود نمی‌خواستند از آن قدرت دوری کرده و با مخالف آن نزدیك شوند. چنین روحیه بعد از ختم جنگ جهانی دوم و تقسیم مجدد جهان بر تمام

[I] Robert G. Neuman
[II] \V-Ministerpräsident Tichanov, Kongress der Volksdeputierten

حکومات افغانستان مسلط بوده است. برای اعضای ح.د.خ.ا هم ناممکن بود تا مقدرات جیوپولیتیکی را مدنظر نگرفته، از تسلط همین روحیه خود را مستقل سازند. یعنی مجبور بودند تا منافع ابرقدرت‌ها را در منطقه رعایت کنند. تا آنکه جنگ سرد و افزایش جنگ مخفی ابرقدرت‌ها، آنها را به معاونت قوای شوروی وابسته ساخت. همچنانی که مخالفین دولت را زیر نام جهاد به پاکستان، سعودی و ابر قدرت امریکا متکی نمود.

۳ . تشنج زدائی میان ابرقدرت‌ها و توافقات ژنیو:

موجود یت قطعات نظامی شوروی در افغانستان، هم‌آنطوریکه پیش‌بینی می‌شد، مرحله‌ئ جدیدی از مناسبات سرد میان شرق و غرب را به وجود آورد. وجود قوای شوروی خارج از محدوده‌ای پیمان وارسا در افغانستان اساس محکومیت شوروی را در محافل بین‌المللی تشکیل داده و موجب تجرید دولت افغانستان در جهان غرب و تعلیق کرسی آن در کنفرانس اسلامی گردید.

دولت افغانستان هم درك می‌کرد که با موجودیت قوای خارجی نمی‌تواند خود را از حالت انزوا بیرون کرده و راه حلی را جهت بهبود مناسبات بین‌المللی خویش دریابد. کشورهای غیرمنسلك هم خواهان حل فوری مسأله افغانستان بوده، و می‌خواستند تا با بیرون رفت همزمان قطعات شوروی، مداخلات از طریق پاکستان و ایران نیز به افغانستان قطع شود تا حالت ثبات و توازن قوا در منطقه مجدداً احیاء گردد.

چون افغانستان و اتحادشوروی موجودیت قواء را یك موضوع ذات‌البینی میان دو کشور می‌دانستند. بناءً صرف زمانی حاضر به مذاکره درین مورد بودند که تجاوزات از طریق پاکستان و ایران اختتام می‌یافت به عبارهٔ دیگر بیرون رفت آنرا به ختم تجاوزات از طریق پاکستان و ایران مشروط می‌ساختند. لذا می‌بائیست بخاطر ختم تجاوز، آن دو همسایه نیز در تعاملات شرکت می‌کردند.. سرمنشی مؤسسه ملل‌متحد بادرنظر داشت فیصله‌های اسامبله ملل‌متحد و آمادگی‌های طرفین درگیر، حاضر به میانجیگری در مسأله افغانستان شد. سرمنشی م.م در فبروری

۱۹۸۱ معاون‌اش پریز دو کیلار[I] را منحیث نماینده خاص خود در قضیه معرفی کرد.

مساعی ملل‌متحد براه افتاد و موضعگیری‌های سرسخت طرفین پاکستان، افغانستان و ایران، انجام وظیفه نمایندۀ خاص را به بن و بست می‌کشانید. پس از انتخاب پریز دوکیلار[II] در مقام سرمنشی ملل متحد، انجام این وظیفه بغرنج به معاون او دیگو کوردویز محول شد.

کوردوویز به ادامه مساعی سلف خود در ملایم ساختن پاره‌یی از موضعگیری‌های طرفین مؤثر واقع شده و توانست که پای افغانستان و پاکستان را در جون ۱۹۸۲ به مذاکرات غیرمستقیم[III] بکشاند. در جریان مذاکرات هیأت‌های هردو کشور در اطاق‌های جداگانه می‌نشتند و مذاکرات از طریق نماینده خاص به پیش برده می‌شد. تا آنکه بخاطر امضای نهائی، هر دو هیأت در زیر یک سقف قرار گرفتند. ایران از شرکت در مذاکره اباورزیده، ولی قبل و بعد از هر دور مذاکره از طرف نماینده خاص سرمنشی ملل‌متحد در جریان مذاکرات قرار می‌گرفت.

از آغاز مساعی ملل‌متحد در فبروری ۱۹۸۱ تا انفاذ موافقات ژنیو در پانزدهم می۱۹۸۸ قریب هفت سال سپری شد. مذاکرات با طرزالعمل پیچیدۀ آن، اکثراً بخاطر موقف بدون انعطاف طرفین به بنبست مواجه می‌شد. تا اینکه با قرار گرفتن میخائیل گرباچف با شعارهای پریسترویکا و گلاسنوست[IV] در صدر حزب و دولت شوروی مواضع آنکشور به یکبارگی تغییر کرد.

گرباچف در کنگره بیست و هفتم حزب کمونست اتحادشوروی (فبروری ۱۹۸۶) افغانستان را زخم خونین تعریف کرد. اما به عوامل پیدایش زخم و طروق تداوی آن اشاره نکرد. چنان حدس زده می‌شود که میان او و رئیس جمهوری امریکا تا این مقطع هنوز تفاهم صریح در مورد به میان نیامده بود. زیرا ریگن در یازده ماه قبل

[I] Javier Perez de Cueller
[II] Diego Cordovez
[III] Proximity Talk
[IV] Michail Gorbatschow, Glasnost,Perestroika

(مارچ ۱۹۸۵) پروگرام جدید فزایش تسلیحات را به مجاهدین تائید کرده بود که ارسال حدود یکهزار ستینگر نیز شامل آن بود.

از جانب رهبری شوروی علاج زخم خونین به ادوارد شواردنازی وزیرخارجه که در گذشته‌ها مقامات بالایی را در دستگاه کا.جی.بی بعهده داشت و نیز کریچکوف[1] که در آن‌وقت معاون اول کا.جی.بی‌بود، محول گردید. دید و بازدیدهای این دو نفر از افغانستان و ملاقات‌ها با اعضای بوروی سیاسی ح.د.خ.ا آغاز گردید. این بازدیدها اثرات قابل توجهی را در سیاست جاری حزب و دولت از خود بجا گذاشته و اعضای رهبری را به طرز دیدهای گروهی و جداگانه تجهیز می‌ساخت. برای اولین بار ضرورت تعویض منشی عمومی از حلقات بالائی حزب شنیده شد که در ظرف چند روز علی‌الرغم اعتراض کادرهای حزب عملی گردید. اعتراض شکل مظاهرات خیابانی را بخود گرفت. این مظاهرات فی‌الواقع خشم درونی کادرهای حزب را در برابر عملکردهای اتحادشوروی بازتاب می‌داد. اما اعضای بوروی سیاسی نتوانستند یکبار در برابر اجتماعات صفوف ظاهر شده و در مورد اقدامات پشت پرده‌ای خویش، آنها را قناعت دهند. به این ترتیب ببرک کارمل از رهبری حزب کنار رفت و داکتر نجیب که تاهنوز چرخش در حال نضج یافتن سیاست خارجی شوروی را درست درک نکرده بود، مسئولیت بزرگ را بعهده گرفت.

کریچکوف که (بعداً رئیس کا جی بی‌مقرر شد) و شوارد نازی بارها مشترکاً بکابل سفر کردند. طوریکه حوادث بعدی نشان داد، هدف این همه مسافرت‌ها بیرون کشیدن آبرومندانه قوای شوروی از افغانستان بود که در پرتو تحولات داخل جامعه شوروی، تحقق این هدف جدی‌تر مطرح می‌گردید.

شوروی‌ها نه تنها در سطح بین‌المللی برای حل صلح آمیز مسأله افغانستان فعال‌تر شدند بلکه در داخل افغانستان نیز تاکتیك جدید را انکشاف دادند. بعد از مسافرت‌های مکرر هردو وزیر یاد شده، برای اولین بار مظاهری از تفاوت‌های نژادی در داخل حلقه رهبری حزب که تا آن‌وقت خود را به مشی بین‌المللیت پابند نشان می‌دادند، نمایان گردید. پس از نشر یك مقاله سلیمان لایق عضو بوروی

[1] Eduard Schewadnadse, Kerichkov

سیاسی و وزیر اقوام و قبایل در ارگان نشراتی حزب (حقیقت انقلاب ثور)، سلطان علی کشتمند عضو بوروی سیاسی و صدراعظم افغانستان عکس‌العمل نشان داد. پس از آن در بین اعضای بوروی سیاسی مسایل نژادی بالا کشیده شده، گرایشات و جنجال‌های قومی باعث گردید که آنها بر مبنای تعلق قومی به حزب وحدت، تنظیم جمعیت اسلامی و حزب اسلامی داخل زد و بند شدند. به این ترتیب شوروی‌ها کوشیدند تا مسایل نژادی را در محور قرار داده و بدان وسیله اختلافات آیدولوژیک را در حاشیه قرار بدهند.

طبعاً با این تاکتیك ح.د.خ.ا ضعیف شد. اما نفوذ شوروی‌ها توانست همچنان پا برجا بماند. گرباچف می کوشید تا ایالات متحده امریکا را از ارادهٔ خود مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان متیقن سازد. بعد از آنکه تغییرات معینی در سیاست داخلی و خارجی اتحادشوروی رونما گردید و کابل هم مشی مصالحه ملی را در پیش گرفت. امریکائی‌ها نسبت به «آینده شوروی» خوشبین گردیده، مشی«گرفتن انتقام ویتنام» را در افغانستان کنار گذاشتند. و راه بیرون رفت قوای شوروی را زیر پرده توافقات ژنیو باز کردند. گرباچف هم بخاطر نیل به بهبود روابطاش با غرب، خروج قوای خودرا از افغانستان به نمایش گذاشت.

توافقات ژنیو در ۱۳ اپریل ۱۹۸۸ با حضور داشت پریز دیکولار سرمنشی ملل متحد، شوارد نازی و جارج شولتس وزرای خارجه شوروی و امریکا از جانب وزرای خارجه افغانستان و پاکستان به امضاء رسید. وزرای خارجه امریکا و شوروی منحیث تضمین کنندگان و سرمنشی ملل‌متحد منحیث نظارت کننده توافقات بر روی اسناد صحه گذاشتند.

موافقتنامه دو جانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان

ماده اول: روابط جانبین عالی متعاقدین بائیست مبتنی بر پرنسیپ عدم مداخله و عدم تعرض دولت‌ها در امور دول همدیگر عیار گردد .

ماده دوم: بخاطر تحقق پرنسیپ عدم مداخله و عدم تعرض هر یك از طرفین متعاقد مکلف است تا:

۱. حاکمیت ملی، استقلال سیاسی، وحدت ملی، امنیت و موقف عدم انسلاك طرف دیگر عالی متعاقد همچنان هویت ملی و میراث فرهنگی خلق آنرا احترام نماید
۲. حاکمیت ملی و حقوق انکارناپذیر جانب دیگر عالی متعاقد را احترام نموده، و سیستم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود را از ادانه تعین نموده، روابط ملی خودرا انکشاف داده و در انطباق با خواست مردم خود بدون تعرض و مداخله، تجاوز، فشار و هر نوع تهدید از خارج حاکمیت ملی همیشگی را بر منابع طبعی خود بکار ببرد.
۳. از هرگونه شکل تهدید و استعمال قوه خودداری نمایند، بطور مثال تخطی بر سرحدات همدیگر، تضعیف نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جانب دیگر عالی متعاقد، سقوط و یا تغییر دادن سیستم سیاسی جانب دیگر عالی متعاقد یا حکومت آن و یا عامل شدن تشنج میان جانبین عالی متعاقدین.
٤. تضمین اینکه خاك آنها علیه حاکمیت ملی، استقلال سیاسی، عدم تخطی بودن تمامیت ارضی و وحدت ملی همدیگر مورد استعمال قرار نگرفته و موجب اصطکاك یا ضعف استقرار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جانب دیگر عالی متعاقد نشود.
٥. خود داری از تعرض مسلحانه، تجاوز، اشغال نظامی یا هر گونه تعرض و مداخله علنی و یا پوشیده که به مقابل جانب دیگر عالی متعاقد استقامت داشته، همچنان هر نوع اقدامات نظامی، سیاسی یا مداخله اقتصادی در امور داخلی جانب دیگر عالی متعاقد به شمول تلافی‌جوئی به وسیله استعمال قوه.
٦. خود داری از اقدامات و تلاش که بالوسیله آن استقرار جانب دیگر عالی متعاقد یا موسسات آن نامستقر و یا تضعیف شده بتواند، به هر شکل و بهانه که باشد خود داری می‌گردد.
۷. خودداری از تقویه مستقیم و یا غیرمستقیم، تشجیع، حمایت شورشیان یا اعمال تجزیه طلبی به مقابل جانب دیگر عالی متعاقد و یا سایر اعمالی

که به منظور تضعیف و یا از میان بردن وحدت یا نظام سیاسی جانب دیگر عالی متعاقد شود.

۸. ندادن اجازه در قلمروهای‌شان که اجیران، از هرجائی که باشند بمنظور اعمال خصمانه علیه جانب دیگر عالی متعاقد، تربیه، تجهیز، تمویل و جلب شوند. و یا این اجیران در قلمرو جانب دیگر عالی متعاقد گسیل گردند. از پشتیبانی و دفاع این اجیران به شمول تمویل مصارف تربیتی، تجهیز و ترانزیت آنها خودداری می‌شود.

۹. از موافقات و قراردادها با سایر دول که قصد تعرض و مداخله در امور داخلی و خارجی جانب دیگر عالی متعاقد داشته باشد، خودداری می‌شود.

۱۰. خود داری از تبلیغات جعلی، ایجاد سوء تفاهم و یا تبلیغات خصمانه به منظور تعرض و مداخله در امور داخلی جانب دیگر عالی متعاقد.

۱۱. هر نوع حمایت، بکاربرد و یا تحمل گروپ‌های تروریستی خرابکار یا تفرقه افگن علیه جانب دیگر عالی متعاقد جلوگیری می گردد.

۱۲. اجازه نمی‌دهند که اشخاص و یا گروپ‌های سیاسی، نژادی و یا انواع و امثال آن به داخل کمپ‌ها، پایگاه‌ها و جاه‌های دیگر در داخل خاک شان جابجا شده، سازمان بیابند، تربیه، تجهیز، تمویل و مسلح شوند و بدین وسیله در قلمرو جانب دیگر عالی متعاقد خرابکاری، بی‌نظمی و ناآرامی را بوجود آورند. بهمین ترتیب موافقه نمی‌نمایند که چنین اشخاص و گروپ‌ها وسایل ارتباط جمعی را بکار گرفته، سلاح، مرمی و تجهیزات نظامی را انتقال بدهند.

۱۳. هرنوع اقدام دیگری که به حیث مداخله و تعرض به شمار رفته می‌توانند، بعمل نیامده و موافقه نمی‌شوند.

ماده سوم: پاکستان بایست زمینه برگشت داوطلبانه، منظم و صلح آمیز تمام مهاجران افغان را که در سرزمین آن کشور اقامت دارند، مهیا ساخته و خود را مکلف می‌داند که در حدود امکانات کمک‌های ضروری را برای برگشت آنها مبذول دارد.

ماده چهارم: برای سازمان دهی، انسجام و مراقبت عملیات که به وسیله آن

برگشت داوطلبانه، منظم و صلح آمیز مهاجران افغان باید انجام بیابد، بائیست در مطابقت با تعامل موجود بین‌المللي يك كمسيون مختلط تشكيل شود (...)

ماده پنجم: نظر به حرکات منظم برگشت کنندگان بائیست کمسیون، نقاط عبور سرحدی را تعین و مراکز ضروری عبور را تأسیس نماید.

ماده ششم: کمیساری عالی ملل‌متحد برای مهاجران حسب‌الخواهش حکومات شامل [موافقه] با آنها مشترکاً عمل نموده و در رابطه به طرزالعمل برگشت داوطلبانه مهاجران طبق موافقتنامه حاضر پشتیبانی می‌نماید. (...)

موافقتنامه حاضر بائیست بتاریخ ۱۵ می۱۹۸۸ نافذ گردد. قواعد مطروحه در مواد چهارم و پنجم باید برای يك مدت ۱۸ ماه نافذ باقی بماند. بعد ازین مدت بائیست جوانب عالی متعاقد، نتایج برگشت را بررسی نموده و اگر ضرور باشد قواعد مزید را که ضروری پنداشته شوند، نیز مطرح می‌توانند.

اعلامیه در مورد تضمین بین‌المللی

حکومات اتحاد جماهیر سوسیالیستی اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا، موافقات سیاسی را که از طریق مذاکره میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان نایل گردیده است، حمایت می‌نمایند. و اظهار می‌دارند که این موافقات در جهت عادی ساختن روابط و انکشاف همسایگی نیک میان هردو کشور، همچنان استحکام صلح جهانی و امنیت منطقه قرار دارد.

آنها ساعی اند تا سهم شان را به خاطر نیل به اهدافی انجام دهند که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان مبتنی بر اصول احترام به حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و موقف عدم انسلاك دولت‌های شان در برابر خویش قرار داده اند آنها خودرا مکلف می‌دانند که از هرگونه شکل مداخله و تعرض در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان خود داری نموده و به آن مکلفیت‌های که در قرارداد دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان پیرامون پرنسیپ‌های روابط دو جانبه و مخصوصاً به ارتباط عدم مداخله و انصراف از تعرض مندرج اند، احترام نمایند.

هر دوی شان به تمام دولت‌ها اکیداً هوشدار می‌دهند تا بدین شیوه و ترتیب عمل نمایند.

اعلامیه حاضر به تاریخ ۱۵ می۱۹۸۸ نافذ می‌گردد. (ختم)

قبلاً اوراق مختلف اسناد توافقات ٤٥ بار از جانب وزرای خارجه هردو کشور نشانی شده بود. جهان امیدوار بود که بالاخره مسأله افغانستان حل شده و درین کشور بلاکشیده، صلح برقرار می‌گردد. اما این امید به یأس روبرو شد. زیرا خروج قوای شوروی با افزایش ارسال سلاح‌های امریکائی به مجاهدین و ارسال راکت‌های نوع سکات به دولت افغانستان توأم بود. مشاهده انکشاف بعدی اوضاع نگارنده را بر آن وامی‌دارد تا این وضع حیران کننده را که بیشتر شکل یك معما را بخود گرفته است، در مبحث بعدی بررسی نماید؛ تا حرف شکنی‌ها و رفتار غیرمسئولانه ابرقدرت‌ها از ابتدای انفاذ توافقات ژنیو به مقابل کشور کوچک افغانستان برملا گردیده و بدین وسیله گامی در جهت وضاحت جریان واقعی معضله افغانستان بردارد

٤. مساعی ناکام ملل متحد:

در آستانهٔ امضای توافقات ژنیو، نیویارك تایمز به قول از اعلامیه وزارت خارجه امریکا، تداوم ارسال اسلحه به مجاهدین را مشروط به عمل بالمثل دولت شوروی به حکومت افغانستان وانمود کرد.[۱۱۳] در حالیکه قبل ازین، امریکائی‌ها قطع ارسال اسلحه به مجاهدین را با اعلام تاریخ خروج قوای شوروی از افغانستان گره می‌زدند. این موقف جدید امریکا در حالی اتخاذ شد که تاریخ خروج قوا، نه ماه اعلان شده و تمامی اسناد توافقات ژنیو نشانی شده بود. و صرف بعد از چند روز محدود بائیست امضاء می‌گردید.

شوروی‌ها که با امضاء این توافقات راه بیرون رفت قطعات شانرا مفتوح می‌دیدند، بدون آنکه به مقابل خواسته‌های جدید امریکا اعتراضی نمایند، با نیت مشابه به نیات امریکا، یعنی ارسال سلاح به دولت افغانستان تحقق توافقات را، ظاهراً تضمین نمودند.

به اساس توافقات ژنیو می‌بائیست «هردو ابرقدرت از کمك تسلیحاتی به مؤکلین خویش خود داری می‌کردند (تناظر منفی). اتحادشوروی با حواله به تعهدات بین‌الدول خود [معاهدات جانبین از ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۸] بمقابل حکومت کابل به چنین خود داری حاضر نشد تا آنکه هردو طرف بخاطر بیرون رفت از [مناقشه] به یك «تناظر مثبت»[I] بی‌آنکه شامل توافقات شده باشد؛ توافق کردند. به این ترتیب به هر یك از دوطرف حق داده شد تا مؤکلین خود را به هر اندازه و تا هر وقتی که طرف مقابل حمایت می‌کند، حمایه نماید.»[۱۱۴]

پنجاه نفر کار شناس ملل‌متحد در کابل و اسلام‌آباد بخاطر نظارت از تحقق توافقات ژنیو مواصلت کردند. آنها از خروج قوای شوروی که بتاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تکمیل شد نظارت توانستند. اما در رابطه به ختم تجاوز از پاکستان و ایران چنین چانس به آنها داده نشد.

دکتور نجیب‌الله [چندین بار] گفت که ملل‌متحد در سرحد افغانستان با اتحادشوروی بخاطر بررسی بیرون رفت کامل قوای شوروی نقاط کنترول بوجود آورده بود. این بیرون رفت بتاریخ ۱۵ فبروری تکمیل شد. حالا وقت آنست تا چنین «نقاط کنترول» را در سرحد افغانستان پاکستان بوجود آورد.[۱۱۵]

واشنگتن پست به نقل قول از دگروال یوسف معاون آی.اس.آی گزارش می‌دهد که ارسال سلاح به مجاهدین تا جنوری ۱۹۹۲ ادامه یافت[۱۱۶] «کنگره امریکا برای سال‌های ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ بالترتیب ۳۵۹، ۳۰۰ و ۲۵۰ ملیون دالر به مجاهدین کمك تسلیحاتي کرد.[۱۱۷] همزمان با ارسال سلاح و مهمات، جنگ روانی همچنان ادامه داشت. مطبوعات غربی وقت خود را صرف آن کردند تا فضای خوف و رعب را ایجاد کرده و اهالی افغانستان را متقاعد سازند که بعد از خروج سربازان شوروی دولت کابل از هم می‌پاشد. همصدا با مطبوعات، دول غربی هم بخاطر بی‌روحیه ساختن مردم، کارکنان سفارتخانه‌های شان را از افغانستان بیرون کردند.

[I] Negative Symmetrie, Positive Symmetrie

ارسال سلاح و ایجاد رعب و اظطراب ابتداء از جانب واشنگتن و اسلام‌آباد پلان شده بود: «شولتس[I] بخاطر می‌آورد، وقتیکه وزیرخارجه اتحادشوروی شوارد نازی در سپتمبر ۱۹۸۷ در واشنگتن اقامت داشت، او تقاضای یك ملاقات شخصی را از شولتس نمود. درین ملاقات به او اطلاع داد که شوروی‌ها درباره پلان‌های عقب کشیدن تمام قطعات شان از افغانستان می‌اندیشند. شولتس می‌افزاید که رئیس جمهور ریگن، جنرال ضیاءالحق رهبر پاکستان را تیلیفون نموده و [از جانب او] اطمینان حاصل کرد: که صرف نظر از آنچه امضاء می‌شود، انتقالات اردوی امریکا هنوز هم ادامه یافته می‌تواند. شولتس می‌گوید که ضیاء به جواب این سوال ریگن که چگونه می‌توانید آنرا عملی کنید؟ گفته بود: که در اسلام مجاز است، اگر برای یك چیز خوب دروغ گفته شود»[۱۱۸]

با آنکه جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور و جنرال اختر حامیان نیرومند مجاهدین با هشت جنرال دیگر پاکستانی بتاریخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ در یك سانحه هوائی سازمان‌یافته کشته شده و راه برای تشکیل حکومت غیرنظامی هموار شد، اما موجودیت اسلم بیگ بحیث لوی درستیز، حمیدگل بحیث رئیس آی.اس.آی. و اسحاق‌خان به حیث رئیس جمهور، امکان تعقیب راه حل غیرنظامی را ناممکن می‌ساخت. پاکستان به عوض احساس مسئولیت بین‌المللی خود در برابر تحقق موافقه ژنیو به تقویت مجاهدین پرداخته، سقوط دولت افغانستان را همزمان با خروج آخرین سرباز شوروی پیش‌بینی می‌کرد. «مساعی به خرج داده شد تا یك اساس وسیع برای مجاهدین بوجود آید. این مساعی تشکیل دولت موقت عبوری مجاهدین در جلاوطن بود که در اثر ابتکار حمیدگل رئیس آی.اس.آی به میان آمد.[۱۱۹]مقامات حکومت میان گروه‌های مجاهدین (بدون گروه‌های شیعه) تقسیم شد. رهبری حکومت از جانب یك شورا که در فبروری ۱۹۸۹ در راولپندی جلسه کرد، تشکیل شد. صبغت‌الله مجددی به حیث رئیس دولت مؤقت[II] و عبدالرسول سیاف بحیث صدراعظم برگزیده شدند.

[I] -George Shultz
[II] AIG (Aeghan Interim Government)

دو هفته بعد از تشکیل دولت موقت، حمله بر جلال‌آباد صورت گرفت تا این دولت تشکیل شده در راولپندی بداخل منتقل گردد. پاکستانی‌ها درك نتوانستند، شورای که تحت رهبری خود آنها و در خارج تشکیل شده باشد، نمی‌تواند مشروعیت در جهت تشکیل حکومت و اعمال قدرت داشته باشد.«مشکل اساسی درین بود که دولت موقت هیچگاه به حیث یك حکومت جلاوطن پلان نگردیده بود بلکه (صرفاً) منحیث یك واحد بوروکراتیك که بالاخره در افغانستان باید جابجا شود، از جانب پاکستان و دوستان دیزاین شده بود و آنها در آن‌وقت فکر می‌کردندکه دولت کابل بعد از خروج قوا به سرعت سقوط می‌کند. لذا باید چنین دولتی برای تفاهم و تقسیم مقامات موجود باشد»[۱۲۰]

غلام اسحاق‌خان رئیس جمهور پاکستان تشکیل کنفدریشن افغانستان - پاکستان را از طریق به قدرت رسانیدن دولت مؤقت در خواب کمپوز می‌کرد و گلبدین حکمتیار هم تشویشی‌نداشت تا آن را زمزمه کند. انگیزه خواب اسحاق‌خان و خیالات خام حکمتیار توصیه‌های ضیاء الحق بود که قبلاً به این شکل فورمولبندی شده بود: پاکستان توانسته است اصالت یک کشوری را بدست آورد که در خط مقدم جبهه قرار گرفته و از یك ساختار جیواستراتیژیك در جنوب آسیا برخوردار می‌گردد. این هدف زمانی می‌تواند برآورده شود که دولت دوستی در کابل برقرار گردیده و به تعقیب آن دو دولت یعنی افغانستان و پاکستان در چهارچوب یك کنفدریشن با هم ادغام گردند.[۱۲۱]

اما شکست قوای متحده آی.اس.آی . و مجاهدین در جلال آباد، با آنکه از طرف صدراعظم پاکستان نواز شریف و سفیر امریکا تامسن مشترکاً مطرح شده بود، موجب بحران در دولت موقت شده و نقش آن به سطح قابل توجهی سقوط کرد. گرچه خلف نواز شریف «بوتو بعد از جنگ جلال‌آباد حمید گل [مبتکر دولت موقت] را در می۱۹۸۹ به اثر بی‌کفایتی برطرف کرد»،[۱۲۲]اما تحت تأثیر نظامیان پاکستان سیاست تعرضی را در قبال افغانستان ادامه داد.

تلاش بعدی پاکستان سازمان‌دهی کودتا به ابتکار آی.اس.آی بود. این شبکه استخباراتی از مدت‌ها قبل از طریق حزب اسلامی حکمتیار با جناح خلق ح.د.خ.ا

در تماس بود. طوریکه قبلاً تذکار یافت شوروی‌ها نیز این جناح را به نزدیك شدن با حزب اسلامی حکمتیار تشویق می کردند. که در نتیجه کودتای نافرجامی به رهبری وزیردفاع در مارچ ۱۹۹۰ براه افتاد.

ناکامی کودتا دلایل مختلف داشت. قبل از توطئه‌یی حکمتیار طی ماه مارچ حرف‌ها و آوازه‌های کافی به ارتباط وقوع یك کودتا در شهر کابل شنیده می‌شد. حتی اسناد و شواهدی وجود داشت. برخی از شرکای تنی دستگیر شده و از نزد آنها مدارکی بدست آمد که ایشان مجبور به اعتراف در برابر کمره تلویزیون شدند. آنها در محفلی که به همین مناسبت در سالون قصر ستور وزارت خارجه تدویر یافت از تماس‌های مخفی کودتاچیان با حزب اسلامی بخصوص حکمتیار پرده برداشتند. اما تعجب درین است که تنی اجازه داشت تا وظیفه خودرا به حیث وزیر دفاع هنوز هم انجام دهد.

علت دیگر ناکامی کودتا درین بود که عملیات کودتا فوراً از جانب سایر تنظیم‌های مجاهدین حمایت نشد. دلیل آن شرکت شخصیت مورد سوالی چون حکمتیار درین توطئه بود. همینطور تنی به جناح خلق ح.د.خ.ا. تعلق داشت. این ارتباط خاطره ستمگری‌های رژیم تره‌کی - امین را در ذهن مردم مجسم می‌ساخت.

این کودتای ناکام، تأثیرات منفی را در حزب و قوای مسلح از خود به جا گذاشت. گرچه دکتور نجیب‌الله کودتا را سرکوب و چهره‌های شناخته شدهٔ جناح خلق را زندانی ساخت؛ ولی به اساس تمایلات شخصی محمداسلم وطنجار، بر تعدادی از افسران مربوط به گروه تنی اعتماد صورت گرفت که همین اعتماد بعد باعث سقوط لوی ولسوالی خوست گردید. آنها جبهه را عوض کرده و با مجاهدین در تسخیر شهر خوست همکاری نمودند.

تنی با یك عضو دیگر بوروی سیاسی از جناح خلق، نیاز محمد مومند، و تعدادی از جنرال‌های گروپ خود ذریعه هلیکوپتر به پاکستان گریخت و در آنجا رسماً خود را در خدمت آی.اس.آی قرار داد. اتفاقاً در همین فرصت آی.اس.آی می‌توانست از او استحصال وظیفه نماید. زیرا «از شکست خود در جنگ ۱۹۸۹ جلال‌آباد فراگرفته بود که با چریک‌های بدون تجارب جنگ جبهه‌ئی نمی‌توان پیروزی نهائی

را از ارتش دولت کابل بدست آورد. از این رو آقای حکمتیار نیروی شش هزار نفری را زیر نظر شهنواز تنی قرار داد تا تعلیمات جنگ جبهه‌ئی را فرا بگیرند»[۱۲۳] به این ترتیب آی.اس.آی کار تربیت مجاهدین را بکمك تنی و همکارانش برای جنگ‌های جبهه‌ئی علیه افغانستان آغاز کرد.

طوریکه قبلاً اشاره شد، ملل‌متحد که پس از امضاء توافقات ژنیو کوچکترین گامی در جهت کنترول مداخله پاکستان برداشته نتوانست و حتی قدرت افشا تخطی‌های خود تضمین کنندگان توافقات را نداشت. بازهم دست بکار شده، مساعی خود را بخاطر تشکیل یك دولت با پایه‌های وسیع آغاز کرد. بینان سیوان[۱] نماینده خاص سرمنشی با طرفین درگیر تماس‌ها را برقرار ساخته مذاکراتی را با دولت‌های افغانستان، پاکستان، ایران، شوروی و امریکا، همچنان مجاهدین، شاه سابق و مامورین بلند پایه رژیم‌های سابق انجام داد.

مخالفین افغانی مستقر در پاکستان نمی‌توانستند خارج از محدوده سیاست پاکستان با دولت افغانستان داخل مذاکره شوند. همینطور شخصیت‌های مربوط به رژیم‌های گذشته افغنستان قادر نبودند که مستقل از تأثیر سایکولوژیك حکومات غربی و مجاهدین دست به ابتکار بزنند. سلیك هریسن پژوهشگر موسسه تحقیقات بین‌المللي صلح و افغانستان‌شناس امریکائی در مارچ ۱۹۹۰ برای مجله لوموند فرانسوی نوشت: «دست اندرکاران دولت امریکا مواضع یگانه‌ئی پیرامون مشکل افغانستان‌ندارند. سی.آی.ای دست در دست آی.اس.آی در موضع مخالفی در برابر خواست راه حل سیاسی عنوان شده از جانب دولت امریکا، قرار گرفته اند. سی.آی.ای. با همراهی موافقان‌اش در کنگره آرزو دارد که بتواند هر نوع راه حل سیاسی را قبل از آزمایش حمله نظامی بر کابل به تعویق اندازد و علاوه بران مایل نیست که به سردی روابط بین پاکستان و امریکا بر سر مسأله افغانستان بیافزاید»[۱۲٤]

اظهارات هریسن می‌رساند که تشکیل یک دولتی با پایه‌های وسیع صرف در حرف بود و در عمل برای صدور دولت مؤقت مجاهدین تلاش می‌شد. مقامات امریکائی

[۱] Bin Siwan

حتی از ابتکارات حزب سوسیال دیموکرات آلمان که منظور آن براه اندا ختن يك دیالوگ مستقیم میان دولت و اپوزیسیون بود، جلوگیری کرده و چنین ابتکارات را به مساعي ملل‌متحد محول ساختند. انگیزۀ اصلی جلوگیری از راه حل سیاسی و پیشکش نکردن يك طرح روشن راه حل مخصوصاً بعد از خروج قوای شوروی درین نهفته است که امریکائی‌ها و تعدادی از کشورهای غربی ترس داشتند که ح.د.خ.ا در پرتو يك راه حل سیاسی بازهم دست بالا پیدا خواهند کرد. این هراس موجب تقویت مواضع حلقات طرفدار راه حل نظامی می‌گردید.

در چنین حالت «دولت شوروی به سرمنشی ملل‌متحد اطمینان داد که بعد ازین آنها طرفدار بودن نحیب الله در پروسه نیستند.»[۱۲۵] با دادن چنین اطمینان فورمول«تناظر مثبت» هم خود بخود از میان رفت و ایالات متحده امریکا یگانه نیروی تعین کننده در حل معضلۀ افغانستان باق ماند.

شوروی‌ها با در نظر داشت اهمیت مرزهای جنوبی شان مبتنی بر تماس‌های قبلی قوای‌شان با قوماندان جمعیت اسلامی احمدشاه مسعود، هیأت دولت موقت مجاهدین را به رهبری برهان‌الدین ربانی از ۱۱ الی ۱۵ نوامبر ۱۹۹۱ در ماسکو استقبال کردند. هیأت با الف روتسکوی[I] معاون رئیس جمهور فدراتیف روسیه، ادوارد شوارد نازی عضو شورای مشورتی سیاسی ریاست جمهوری، بوریس پانکین[II] وزیر امورخارجه فدراتیو روسیه و کوزیروف وزیر دولت در امور خارجی ملاقات کرد. در پایان مذاکرات«اعلامیه مشترک در باره نتایج اقامت هیأت اپوزیسیون افغانی به مطبوعات ارائه شد. که بند ششم آن ازین قرار بود: جانب شوروی موافقه می‌کند که قبل از جنوری ۱۹۹۲ همه اکمالات تسلیحاتي، تخنيك نظامی و مواد سوخت برای وسایط جنگی را بر رژیم کابل قطع می‌کند. و تدابیر درباره کاهش اساسی و سپس احضار کامل پرسونل نظامی شوروی از افغانستان را اتخاذ می‌کند.»[۱۲۶]

انکشافات بعدی دال بر آن است که روس‌ها به نقش جمعیت اسلامی در ولایات

[I] Alexander Rutskoi
[II] Boris Pankin, Kosirov

هم مرز با اتحادشوروی سابق مانند تخار، بدخشان و هرات اهمیت زیاد قایل بودند. بناءً طرح ملل‌متحد مبنی بر تشکیل یک دولتی با پایه‌های وسیع را چشم‌پوشی نموده و صراحتاً به برهان‌الدین ربانی از تمایل شان در مورد تشکیل یك "دولت اسلامی" در کابل ابراز نظر کردند. چنین اظهارات، موجب سراسیمگی داکتر نجیب‌الله شده او را به مساعی ملل متحد، منحیث یگانه و آخرین وسیله متکی ساخت. بی‌آنکه به مردم، حزب و قوای مسلح مراجعه نماید. سیاست مصالحه ملی از طریق یك تفاهم بین‌الافغانی و توسط خود افغان‌ها قبلاً نتیجه نداده بود و مذاکرات با جانب مقابل در خارج کشور هم نتوانسته بود که از چینل‌های اطلاعاتی و از دایره سوءاستفاده گماشتگان معتمد وی بیرون گردیده و در یك سطح قابل اعتبار و از جانب انسان‌های وفادار به وطن و مردم پیش برده شود. تا راه خود را در جهت مفاهمه بگشاید.

مذاکرات از جانب چند فرد مشخص پیش برده می‌شد. آنها به عوض مفاهمه با نیروها و افراد علاقمند به صلح ملی، مصروف رفت و آمد با کسانی بودند که غیر از اهداف پولی، کدام گام عملی از آنها متصور نبود از همین جهت هردو طرف به مخفی نگهداشتن مذاکرات اصرار می‌ورزیدند.

طوریکه قبلاً بدان اشاره شد، شوروی‌ها مخصوصاً بعد از ۱۹۸٦ می‌کوشیدند که تفاوت‌ها را میان رهبری ح.د.خ.ا برجسته ساخته و آنها را علیه همدیگر شان استعمال نمایند. آنها تعلقات قومی، لسانی و محلی‌یی برخی از اعضای رهبری حزب را به گروپ‌های معین نژادی اساس قرار داده و به خاطر نزدیك ساختن آنها با تنظیم‌های مشخص دست بکار شدند. روابط حزب اسلامی، حزب وحدت و شورای نظار با تعدادی از اعضای بوروی سیاسی در خفا بوجود آمد. اما طوریکه حوادث بعدی نشان داد، این روابط نه تنها زمینه تفاهم ح.د.خ.ا را با تنظیم‌های فوق‌الذکر ممکن ساخته نتوانست؛ بلکه برعکس سوءتفاهم را در داخل حزب بوجود آورده و تأثیر زیان‌آوری را بر وحدت حزب و جامعه به بارآورد.

علاوه بر افراد و حلقات معین در داخل ح.د.خ.ا، سازمان‌های کوچک و گروپ‌های منشعب از حزب نیز وجود داشتند که بخاطر تحقق این تدابیر فعالانه مصروف

بودند. به این ترتیب بازار گرایش‌های قومی، لسانی و محلی در برابر مفکوره ملی و افغانی گرم گردید. چنین گرایشات برای پاکستان تحفه آسمانی بود. حکومت پاکستان هم به نوبه خود این گرایشات را در میان مجاهدین دامن میزد.

به این ترتیب اختلافات نژادی از جانب هردو همسایه افغانستان در داخل جامعه افغانی نقب گذاری شد. همین تحریکات عامل دیگری بود که سیاست مصالحه ملی را به ناکامی مواجه ساخته و مانع آن شد که تفاهم ملی بر پایه یك مفکوره افغانی و وسیع استوار گردد.

دلیل دیگر ناکامی سیاست مصالحه ملی درین نهفته است که رئیس جمهور نجیب‌الله جداً نکوشید تا اختلاف درون حزبی را به وسیله پرنسیپ‌های دیموکراتیك حل کند. اختلاف میان او و به اصطلاح مخالفین پلینوم ۱۸ تا سپردن قدرت به مجاهدین ادامه یافت. دکتور نجیب‌الله قدم به قدم برنامه حزب را در جهت پلاتفورم یك حزب بورژوازی ملی تغییر داد. اما همزمان با آن هیچ اقدامی بخاطر انتخاب دیموکراتیك مقامات در حزب و ارگان‌های دولت نکرد.

هر سه عامل فوقاً تذکر یافته داخلی، راه را برای تحقق موافقات مخفی کشورهای ذیدخل خارجی که علاقمند به قدرت رسیدن مجاهدین بودند، هموار ساخت.

«در ماه مارچ پاکستان و امریکا به بینان سیوان اطلاع دادند که آنها بصورت مشخص به اعلان علنی استعفی نجیب‌الله ضرورت دارند تا گارد کهنه مقاومت را تحت فشار قرار داده بتوانند. بعد از چندین نشست طولانی سیوان در کابل، نجیب‌الله لستی از کاندیدها را ارائه و موافقه کرد که تصمیم استعفای خودرا علنی سازد. در یك بیانیه خطابیه عنوانی ملت که از طریق رادیو و تلویزیون پخش شد. بتاریخ ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ بیانیه‌یی را که سیوان تهیه کرده بود، قرائت کرد. او درین بیانیه وعده داد که به مجرد تشکیل حکومت عبوری از مقام خود استعفی خواهد کرد.»[۱۲۷] اما به تصمیم‌اش مبنی بر خروج از کشور اشاره نکرد. این فشار در هنگامی بر دولت افغانستان وارد می‌شد که کمک خارجی قطع شده و در سمت شمال بنابر رفتار ناشیانه مسئولین امور، قدرت‌های ملیشائی ناراضی گردیده بودند. دکتور نجیب‌الله از اشخاص نفرین شده‌یی که مقامات ایالتی را در دست داشتند،

پشتیبانی نمود. برخورد بدون انعطاف مرکز و مداخلات پوشیده خارجی موجب شد که ائتلاف جبل‌السراج در وجود قوت‌های تحت قومانده دوستم، شورای نظار و حزب وحدت بوجود آید.

"ائتلاف شمال" سراسیمگی داکتر نجیب‌الله را به هراس مبدل ساخت. او حاضر شد، هر آنچه که بینان سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل‌متحد در امور افغانستان بگوید، عملی نماید. اعلام آمادگی رئیس جمهور بخاطر انصراف از قدرت، حالت عدم اطمینان را در قوای مسلح بوجود آورده، ناراضی‌ها و مخالفان جهت اشغال مواضع مهم نظامی دست بکار شدند. احمدشاه مسعود کنترول میدان هوائی بگرام را به همکاری ناراضیان قطعه مستقر در آنجا بدست آورد و قطعات نظامی شمال همکاری شان را با جنرال دوستم آغاز کردند. داکتر نجیب‌الله در تفاهم با سازمان ملل‌متحد استعفا، خود را به تاریخ پانزده اپریل به فرستاده خاص سرمنشی سپرده و می‌خواست که به تاریخ ١٦ اپریل با برادر و دو نفر همکار دفترش از کشور بصوب دهلی خارج گردد.

میدان هوائی کابل بعد از دهم اپریل بدستور بوروی سیاسی حزب از جانب قوای دوستم و افسران خوشبین به شورای نظار اشغال شده بود. در مدخل میدان هوائی از پرواز داکتر نجیب‌الله ممانعت صورت گرفت. او به شهر برگشته و در همان شب به دفتر نمایندگی ملل‌متحد در کابل پناه برد. پس ازین حادثه در مورد تشکیل دولت عبوری هیچ حرفی به میان نیامد. تحلیل وضع این حقیقت را روشن می‌سازد که هدف بین سیوان صرفاً اخذ استعفاء رئیس جمهور بود. نه تطبیق کدام راه حل سیاسی که ظاهراً از آن سخن زده می‌شد.

بر شهر کابل راکت‌های بی‌شماری فرود آمده و منفجر شده اند، ولی راکتی که این بار آقای بینان سیوان بر شهر کابل فیر کرد، تأثیر تخریبی آن طوری بزرگ بود که نه تنها شهر کابل، بلکه سراسر افغانستان و آینده صلح آمیز آنرا احتوا کرد.

در جریان کجراهه صلح بینان سیوان، مصادف با استعفاء داکتر نجیب الله، بتاریخ پانزدهم اپریل، رهبران تنظیم‌ها به منزل نواز شریف صدراعظم پاکستان احضار شدند. آنها بعد از هشت ساعت مباحثه[١٢٨] موفق به معرفی روسای دولت مؤقت

مجاهدین به فاصله‌های دو ماه، چهار ماه و هجده ماه شدند.

به این ترتیب بدون تبارز یك الترناتیف معقول و قابل قبول همگانی نتیجه «مساعی» بین‌المللی به آن منجر شد که گروه‌های مسلح بی‌سروپا وارد پایتخت شوند. به تاریخ ۲۵ اپریل نمایندگان احمدشاه مسعود به حمایت قوت‌های دوستم و گارنیزیون کابل وارد آن شهر شده و منتظر مواصلت اولین رئیس مؤقت از پاکستان گردیدند. خود احمدشاه مسعود بعد از آنکه نیروهای دوستم راه او را به صوب کابل گشود، یک هفته بعد وارد آن شهر شد.

صبغت‌الله مجددی بتاریخ ۲۷ اپریل قدرت را از روسای ارگان‌های ثلاثه دولت تسلیم شد. فردای آن بروز ۲۸ اپریل حکومت مؤقت مجددی از جانب پاکستان به رسمیت شناخته شد.

هنوز ۲۴ ساعت از عمر حکومت او نگذشته بود که نوازشریف صدراعظم پاکستان و شهزاده ترکی رئیس سازمان استخبارات سعودی بکابل رسیده و گام‌های بعدی را سازمان دادند. مجددی قدرت را بعد از دو ماه در زیر فشار جمعیت اسلامی به برهان‌الدین ربانی واگذار گردید.

پاکستان از یکطرف مجددی و متعاقب آن ربانی را جهت احراز مقام ریاست دولت افغانستان گسیل کرد و از جانب دیگر حکمتیار را جهت مقابله با دولت مؤقت مجاهدین به داخل افغانستان نمود تا بر شهر تاریخی کابل حمله نمایند. میان نیروهای ائتلاف شمال و حزب اسلامی حکمتیار که از حمایت افسران جناح خلق حزب د.خ.ا. برخوردار بود، زد و خوردهای شدیدی در شهر کابل صورت گرفت که در نتیجه نیروهای حکمتیار از شهر بیرون رانده شده و در ۱۸ کیلومتری جنوب کابل واقع در ولسوالی چهار آسیاب مواضع خودرا ایجاد و از آنجا شهر کابل را زیر آتش راکت و توپخانه قرار دادند.

این حالت پس از اختتام دوره مجددی و آغاز حاکمیت ربانی کماکان ادامه داشت. گرچه در ماه می۱۹۹۲ گروه‌های شامل حکومت توافق کردند که گلبدین حکمتیار پست صدارت را احراز نماید. اما او در حالیکه این مقام را برایش محفوظ می‌دانست با دولت مؤقت مجاهدین از هیچگونه مقابله دریغ نمی‌ورزید.

تعداد دیگری از رهبران هفتگانه مانند پیر سیداحمد گیلانی، مولوی محمدنبی محمدی و مولوی خالص سری به افغانستان زدند. اما دوباره به قصرهای رهایشی شان در پاکستان عودت نمودند. این‌ها نمایندگان‌شان را به مقامات دولتی معرفی داشتند. ولی خودشان حالت جلاوطنی را ترجیح دادند. به این صورت هم در حاکمیت سهیم شدند و هم در مهاجرت باقی ماندند.

مجددی هم پس از ختم دوره دو ماهه خود همانجا رفت. اما جنگ میان نیروهای وابسته به صدراعظم حکمتیار و نیروهای وابسته به رئیس جمهور ربانی کماکان ادامه داشت. ربانی پس از اتمام مدت چهار ماه پیش‌بینی شده، حاضر به تحویلدهی پست ریاست دولت مؤقت به نفر مابعد نشده و با دسایس‌الحیل بر ادامه حاکمیت محدود و معروض به خطر خود اصرار کرد.

در همین جریان بالاثر عوامل منطقوی و تناسب قواء میان ایران و سعودی، حزب وحدت اسلامی طرفدار ایران که شامل ائتلاف شمال بود و در به قدرت رسانیدن احمدشاه مسعود و ربانی نقش قابل توجه داشت، از دولت خارج ساخته شد و به عوض آن حزب اتحاد اسلامی سیاف در حکومت شامل گردید. که به این ترتیب نه تنها حزب وحدت به مخالفت مسلحانه سوق داده شد؛ بلکه تضاد عربستان و ایران در وجود گروه سیاف و حزب وحدت متبارز گردیده و غرب کابل صحنه قدرت نمایی آنها شد.

عهد شکنی احمدشاه مسعود در همین جا خاتمه نیافته، بلکه پا را فراتر گذاشت و تلاش ورزید تا جنرال دوستم و قوت‌های تحت فرمان اورا که در بقدرت رسانیدن تنظیم جمعیت نقش کلیدی داشت، از صحنه قدرت بیرون سازد. ازین وضع حکمتیار استفاده کرده و به میانجگری صبغت‌الله مجددی خودرا با دوستم و حزب وحدت نزدیک ساخت که در نتیجه، شورای هماهنگی را مرکب از خودش، مجددی، دوستم و حزب وحدت بوجود آورد. میان این شورا و حکومت ربانی جنگ‌های شدیدی در کابل آغاز یافت که به جنگ‌های جنوری کابل شهرت دارد.

با به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل، سرقت اموال عامه و خصوصی، اشغال منازل مسکونی اشخاص، اختطاف زنان، اطفال و سایر جنایات به امر روز مره

مبدل شد. طبق تخمین نمایندگی‌های موسسات بین‌المللی خیریه در سه سال اول قدرت مجاهدین تنها در کابل یکصد هزار نفر کشته شده و شمار زخمی‌ها و معلولین ازین رقم هم بیشتر است. تنها از بخش دولتی چهل هزار عراده موتر لاری و تیز رفتار به پاکستان برده شد. چهار هزار زن افغان لادرك شدند. از دو ملیون و پنجصد هزار اهالی اصلی کابل صرف سه صد هزار نفر باقی ماند که اکثریت این رقم هم اشخاص مسن و معلول می‌باشند.

منازل آن اهالی کابل که از شهر فرار داده شدند، از جانب مجاهدین و متعلقین آنها اشغال گردید. تمام مراکز کلتوری، مکاتب و پوهنتون‌ها مسدود شدند. زیربنای اقتصادی و سیستم معیشتی شهر تخریب گردید. گنجینه‌های تاریخی موزیم کابل، این با اهمیت‌ترین موزیم آسیا چپاول گردیده و اکنون در سراسر جهان در بازارهای سیاه آثار عتیقه بفروش می‌رسد. اردوی ملی افغانستان منحل شد و سلاح‌های آن در اختیار گروپ‌های درگیر جنگ قرار گرفت. کابل امروز یگانه پایتخت در جهان است که بدون شبکه برق و اب رسانی، مکتب، تیاتر، صالون‌های کنسرت و سینما می‌باشد.

سازمان عفو بین‌المللی در گزارش منتشره ماه نوامبر ۱۹۹۵ زیر عنوان «افغانستان - مسئولیت بین‌المللی بخاطر حقوق بشر» نوشت:

«با تشکیل دولت اسلامی افغانستان ماهیت جنگ داخلی و هم شیوه‌های نقض حقوق بشر تغییر یافت. کابل و شهرهای عمده دیگر که در جنگ‌های قبلی تا حدودی زیادی صدمه نادیده باقی مانده بودند، به میدان‌های جنگ برای نگهبانان مجاهدین رقیب مبدل گردید که برای کنترول موسسات اداری مختلف حریصانه رقابت کردند. اهالی غیرنظامی بطور فزاینده و به پیمانه وسیع از تخطی‌های حقوق بشر رنج بردند. در حالیکه قوماندان‌های نظامی، قدرت بیشتر برای خود، برای حزب سیاسی خود یا برای طایفه و قبیله خود جستجو می‌کردند.. مردم کابل متحمل سخت‌ترین ضربات شدند.[۱۲۹]

داعیان تاج و تخت، کابل تاریخی را به آتش توپخانه و راکت بسته و حاضر به تشکیل یك حکومت تفاهم ملی نشدند. بعد از آنکه کابل مخروبه گردید و حکمتیار

چهره سیاسی و قدرت نظامی خودرا از دست داد، شورای هماهنگی را در تابستان ۱۹۹٦ ترك گفته و پست صدارت را که تا آن‌وقت برایش محفوظ نگهداشته شده بود، اشغال کرد. ائتلاف جدید ربانی - حکمتیار آخرین تلاش بنیادگرایان برای بقای شان بوده و حکم مانور تاکتیکی را داشت. هم مردم و هم خود آنها می‌دانستند که همکاری و بقای آنها در قدرت پاینده و باقی نیست. تا آنکه به تاریخ ۲۷ اکتوبر ۱۹۹٦ از طرف یك گروه جدیدالولادهٔی بنام «طالبان» از ارگ کشیده شدند. آنها با قوای معینی خود به شمال افغانستان نزد جنرال دوستم رفتند.

طالبان کدام رهبری سیاسی و یا مشی ملی و دولتی ندارند. گرچه دو ثلث کشور در زیر سلطه آنها قرار دارد. تقریباً تمام ناظران سیاسی معتقد اند که آنها بخاطر انجام وظایف معین دو سال قبل به پول عربستان سعودی و حمایه ایالات متحده امریکا از جانب پاکستان بوجود آمده اند که در دو مبحث بعدی در مورد پیدایش و رسالت آن صحبت می‌شود.

وظیفه اولی که طالبان به مجرد مواصلت شان بکابل انجام دادند، اعدام ظالمانه رئیس جمهور داکتر نجیب‌الله و برادر جوانش بود. سیلوانا فورا[1] سخنگوی ملل‌متحد به ارتباط این جنایت ظالمانه اینطور معلومات می‌دهد:

«ساعت یك بجه و چهل دقیقه صبح، پنج مرد مسلح از دروازه آهنین عمارت نمایندگی خاص ملل‌متحد برای افغانستان داخل شدند. آنها مستقیماً به اطاق نجیب‌الله رفتند. غالباً آنها دقیقاً می‌دا نستند که او در کجا است. برای چند دقیقه با او نشستند و حرف زدند. و بعداً با زور او را همراه خود بردند...»

خانم فور می‌گوید: «که مامورین ملل‌متحد حدس می‌زنند که این مردها اعضای یك گروپ شناخته شده بنیادگرا بنام طالبان بودند که بر کابل مسلط شدند. وی افزود: مردان مسلح ساعت شش صبح برگشتند و برادر جوان آقای نجیب‌الله را گرفتند. اما تا وقتی که آنها برای بار سوم آمدند دیگر کسان مربوط به حلقه

[1] Sylvana Foa

همراهان اقای نجیب‌الله، فرار کرده بودند. رئیس جمهور گذشته پس از برکناری‌اش در تعمیر ملل‌متحد مانند یک زندانی مدت چهار سال زندگی کرد...»[۱۳۰]

اکثراً سوال می‌شود که چرا داکتر نجیب‌الله و همراهانش وقتیکه محافظین رژیم ربانی فرار نمودند، آن نمایندگی را ترک نکردند. به این ارتباط دو نوع جواب وجود دارد:

۱. هیچ انسان تصور نمی‌توانست که چنین جنایتکارانی هم وجود خواهند داشت که غیر قابل تعرض بودن یك نمایندگی بین‌المللی را به این سادگی نقض کنند. دکتور نجیب‌الله در تحت حمایه یك سازمان جهانی قابل اعتبار که به اثر مساعی آن از مقام عالی دولتی کناره گیری کرده بود، قرار داشت.
۲. طالبان مجریان دساتیری اند که به آنها صادر می‌شود. شواهدی زیادی دال برآنست که دکتور نجیب‌الله باییست از افراد معتبر بین‌المللی و افغانی اطمینان حاصل کرده بود که از جانب طالبان کدام خطری متوجه وی نخواهد بود.

اعدام داکتر نجیب‌الله بیشتر از همه یك مانور تاکتیکی بوده و بدین شیوه‌یی ماهرانه تلاش صورت گرفت تا ذهنیت عامه افغان‌ها از رسالت واقعی طالبان منحرف گردد. اما صادر کنندگان این دستور فکر نکرده بودند که چنین یك جنایت باعث اعتراض جهانی خواهد شد. دکتور نجیب‌الله قربانی«مساعی» ملل‌متحد شد. مساعی که نه با واقعیت سیاسی و نه با ادعای اخلاق عالی آن موسسه انطباق داشت.

مامورین مؤظف نمایندگی ملل‌متحد یك روز قبل از آن افغانستان را ترك گفته و پناه جوی خودرا بی‌پناه رها کرده بودند. خبرنگار انگلیسی جنتان ستیل که از سالیان متمادی گاه گاهی به افغانستان سفر می‌نماید، درین مورد بقولی یکی از مامورین آن نمایندگی که نخواست نامش افشاء شود، می‌نگارد: «ملل‌متحد بر دولت‌های عضو خود متکی است. شورای امنیت ملل‌متحد بسیار پیش ازین مصمم بود که امنیت اورا تأمین نه نماید [۱۳۱] مردم افغانستان در داخل و خارج کشور بمقابل این عمل

بیشرمانه گروه تحت‌الحمایه پاکستان اعتراض کردند. ولی تا هنوز نه از جانب ملل‌متحد و نه از جانب قدرت‌های دست اندرکار فاجعه افغانستان توضیح قناعت بخشی به آنها داده نشده است.

۵ . قدرت‌های جدید و تشنج جدید:

با فروریزی اتحادشوروی، خلای قدرت در منطقه ظهور کرد که طبعاً می‌بائیست به وسیله‌ای دولت‌های قوی‌تر و به ضرر کشورهای ضعیف پر می‌شد. افغانستان جنگ زده، از نظر اقتصادی ضعیف‌ترین کشور منطقه بوده و از تفاهم ملی نیز محروم بود. ح.د.خ.ا مدافع بین‌المللی خودرا از دست داد. اما تنظیم‌های مقیم پاکستان که هر کدام شان به حمایه و تمویل یکی از کشورهای منطقه وابسته بودند، به مجریان سیاست کشورهای منطقه در داخل افغانستان مبدل شدند. علت تمام جنگ‌های قدرت و اختلافات ذات‌البینی میان آنها را باید از لابلای تضادهای فکری، مذهبی و تقابل منافع آنها در منطقه جستجو کرد.

رقابت‌های عربستان سعودی و ایران بخاطر زیر نفوذ قرار دادن کشورهای خلیج، سال‌ها قبل در وجود تنظیم وهابی اتحاد اسلامی و شیعه‌های حزب وحدت در افغانستان نیز متبارز شده بود. این رقابت‌ها در غرب کابل شکل خونین بخود گرفت. طرفین از هیچگونه تجاوز به مال، جان و ناموس اهالی تحت سلطه شان خود داری نکردند.

جنگ‌ها فی‌مابین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی همزمان با بقدرت رسانیدن مجاهدین از جانب حکومت پاکستان بصورت هدفمند مطرح شد. هدف آنها نابودی آخرین امکانات نظامی و اقتصادی و پروسه تضعیف افغانستان و تحقق پلان «سوختاندن کابل بود» که قبلاً در تحت عنوان "جنگ" مقدس به نقل قول از منابع استخباراتی پاکستان توضیح شد. نوازشریف در پاسخ به سوال یکی از اعضای پارلمان پاکستان به این هدف پاکستان چنین اعتراف کرد:

ما در افغانستان به انجام کاری موفق شدیم که در گذشته آنرا مستحیل می‌دانستیم. ما اردوی نیرومند افغان را منحل کرده و لااقل برای پنجاه سال دیگر

گوش خود را ازین ناحیه آرام ساختیم.

«رژیم ضیا با شك و تردید علاقمند یك دولت غیرمتعهد و غیرمرکزی در افغانستان بود. و فکر می‌کرد که درانصورت هیچ دولت مقتدر در آنجا سربلند نمی‌تواند. موجودیت یك دولت با ثبات با اهداف پاکستان هماهنگ نبود»[۱۳۲] چهار تنظیم دیگر گاهی جانب این طرف ائتلاف و زمانی آنطرف ائتلاف را گرفته، با نفی و تائید حکومت ربانی سهم شان را در شعله ور نگهداشتن جنگ‌های تنظیمی تا هنوز ایفاء می‌دارند.

تنظیم‌ها، بخاطر کتمان مقاصد اصلی پاکستان، گاهی این و زمانی آن بهانه را علت جنگ‌های خود تبلیغ می‌داشتند. که دلچسپ‌ترین آن شرکت جنبش ملی اسلامی شمال به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم در دولت بود. وقتیکه جنرال دوستم شامل ائتلاف بود، حکمتیار این ائتلاف را خیانت به جهاد دانسته و دوستم را قوماندان ملیشای کمونست، گلم جم، قابل محاکمه و مواخذه می‌دانست. او ختم حملات خودرا بر کابل با بیرون ساختن ملیشاهای جنبش ملی اسلامی شمال از آن شهر مشروط می‌ساخت. اما مجددی و سپس ربانی خلاف این تقاضا عمل کردند. مجددی دوستم را به درجه سپهه‌سالاری مفتخر ساخته و لقب مجاهد کبیر و خالد بن ولید را به او واگذار شد. همینطور ربانی دوستم را پسرم خطاب می‌نمود و در هنگام سفرش به ترکیه سرپرستی دولت را به او محول کرد. ولی دیری نگذشت که با شکستن ائتلاف جبل‌السراج، حکمتیار با میانجگری مجددی در کنار دوستم قرار گرفته و شامل شورای هماهنگی شد.

در جریان جنگ‌های جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بخاطر تخت کابل، ربانی درک کرد که پاکستان می‌خواهد هر طوریکه شود حکمتیار را در تخت کابل ببیند. بعبارۀ دیگر پاکستانی‌ها هیچ علاقه به دوام حکومت او نداشتند. همینطور غربی‌ها علاقه شان را به او تبارز نمی‌دادند و او را در شمار بنیادگرایانی محسوب می‌کردند که منافع امریکا را در کشورهای اسلامی تهدید می‌دارند.

ازین جهت ربانی به روسیه مراجعه کرد. او قبلاً طی مسافرت‌اش در رأس یك هیأت حکومت جلاوطن مجاهدین در نومبر ۱۹۹۱ تعهدات محکمی از روس‌ها بدست

آورده بود. همینطور روس‌ها به ربانی علاقمند بودند. زیرا او بخاطر تعلق‌اش به قومیت تاجك روابط خوب با مخالفان حکومت تاجکستان داشته و می‌توانست میان حکومت و مخالفان در آنکشور میانجیگری نماید. و بدان وسیله خطر موجود در سرحد جنوبی کامنویلت جلوگیری شده می‌توانست. روابط سابقه و محکم قوماندان تنظیم جمعیت احمدشاه مسعود با روس‌ها منحیث عامل مطمئن در روابط ماسکو و کابل محسوب می‌شد. ماسکو سلاح‌های جدید به حکومت کابل تحویل داد و بدون پشتوانه ذخایر بانك مرکزی، بانکنوت‌های افغانی را برای کابل چاپ کرد. که به اثر آن پول افغانی قدرت خرید خودرا از دست داد.

در پرتو تقرب تهران و ماسکو روابط میان ربانی و تهران نیز بهبود یافت. اما حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری با انکشاف این مناسبات همراهی نکرد و مبارزه مسلحانه خود را علیه حکومت ربانی ادامه داد. درین جریان به ابتکار حکومت ایران گروپ کوچکی به رهبری اکبری از حزب وحدت اسلامی منشعب شد و در کنار حکومت علیه عبدالعلی مزاری و پیروان او قرار گرفت.

نفوذ پاکستانی‌ها در شمال ناچیز بود و در وجود افراد مسلح مجاهدین سابق، مخصوصاً آنهائی که هنوز هم با حکمتیار و مولوی محمدنبی محمدی در ارتباط بودند، خلاصه می‌شد. وضع تا اندازه‌یی معین مستقر بود و همه چیز در تحت کنترول «جنبش ملی اسلامی» برهبری جنرال دوستم قرار داشت. جنبش ملی اسلامی در آستانه از دست دادن قدرت ح.د.خ.ا از صفوف مخالفان مجاهدین منحیث یك حرکت نامتجانس بمیان آمد.

جمهوری ازبکستان با استقرار اوضاع در شمال افغانستان راضی بود. زیرا کدام خطری بنیادگرایی سرحدات آن کشور را تهدید نمی‌کرد. ولی از آنجائیکه ماسکو در حمایت از ربانی - مسعود قرار گرفت، می‌بائیست ازبکستان بخاطر رعایت ماسکو در دادن کمك به شمال افغانستان محطاط می‌بود. زیرا دوستم عضو شورای هماهنگی بوده و در حالت جنگ به مقابل حکومت کابل قرار داشت. همینطور روابط جنرال دوستم با ترکیه که بخاطر عامل موجود نژادی می‌توانست عمیق شود، موجب شد که هم روس‌ها و هم ایرانی‌ها در یك موقف نفی بمقابل دوستم

قرار بگیرند. زیرا ترکیه نیز در آسیای‌میانه و یا به عبارهٔ دیگر در توران بخاطر جلب خوش بینی سعی نموده و موقف بازی کن مقابل کشورهای متذکره را داشت. ترکیه می‌کوشید تا روابط خودرا بر بنیاد نژادی تحکیم بخشد. چیزی که روس‌ها مخالف آن اند. زیرا طرح چنین روابط می‌تواند پس از گذشت زمان دوباره منتج به احیای حرکات پان تورانیستی در منطقه شود. یك حرکت پان تورانیستی می‌تواند عرصه را برای فرهنگ فارسی و نیروهای بنیادگرای طرفدار ایران محدود نماید. از چنین احتمال هم روس‌ها و هم ایرانی‌ها تحت هر گونه شرایط جلوگیری خواهند کرد.

در جریان حوادث، پاکستان دریافت که نیروهای مورد حمایه و توجه آنها برهبری حکمتیار به یك نیروی فرعی تبدیل شده و توان آنرا ندارد تا مقاصد استراتیژیك آنها را در رابطه به کابل برآورده سازد. زیرا حکمتیار بحیت نفر آی.اس.آی افشاء و اعتبار خود را در جامعه وسیعاً از دست داده بود. همینطور امریکائی‌ها نمی‌توانستند روابط او را با اخوان‌المسلمین نادیده بگیرند. بناءً پاکستان نیروی جدیدی را سازمان داد تا بخاطر منافع استراتیژیك پاکستان و بخاطر استراتیژی جدید اقتصادی امریکائی‌ها به ارتباط آسیای میانه(ر.ج به مبحث بعدی) خدمت نمایند. پاکستان و ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی رادر تمویل این نیروی جدید سهیم ساختند. سعودی‌ها هم نمی‌خواستند از آن سر بزنند. زیرا نفوذ آنها در افغانستان و آسیای‌میانه خود بخود مواضع آنها را بمقابل ایرانی‌ها تقویه می‌کرد.

پاکستان این نیروی نوظهور را مسماء به «طالبان» نموده و اولین گروپ آنها را از سرحد سپین بولدك به کندهار فرستاد. آنها بتاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۹۴ بر قوماندان‌های محلی سپین بولدک در سرحد پاکستان - افغانستان حمله کردند. ده نفر را کشتند و بیست نفر را زخمی ساختند. بروز ۴ نوامبر مرکز ولایت کندهار را متصرف شده و امنیت لاری‌هائی را که روانه آسیای مرکزی بودند، تأمین کردند. طالبان در ابتدا، رسالت شان را بدرقه کاروان‌های تجارتی معرفی نمودند. ولی به زودی بر فساد، مردم آزاری و جنگ‌های قدرت فی مابین مجاهدین انگشت انتقاد گذاشته، واگذاری قدرت را از مجاهدین به مردم تقاضا نمودند.

دولت کابل از طریق سفارت خود در اسلام‌آباد بتاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۴ حرکت

طالبان را یك كوشش اسلامی و انسانی قلمداد كرد. خود ربانی آنها را یك حركت خود جوش تعریف كرد. اما بعد از آنكه طالبان به پیش‌روی در سایر مناطق تحت كنترول«جمعیت اسلامی» پا گذاشتند، قضاوت كابل تغییر خورد.

طالبان در ماه جنوری ۱۹۹۵ ولایت غزنی را متصرف شدند. در دهم فبروری ۱۹۹۵ بر ولایت لوگر و مركز ولایت وردك (میدان شهر) مسلط شدند و با گرفتن پل علم در ۱۳ فبروری به دروازه كابل رسیدند. در فبروری چهارآسیاب را گرفتند. گلبدین حكمتیار با جابجا گذاشتن تمام سلاح و مهمات جنگی خود از آنجا فرار كرد.

بتاریخ دهم مارچ طالبان در منطقه تحت كنترول حزب وحدت در كارته ۳ داخل شده و دو روز بعد از آن (۱۳ مارچ) آنها عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را كشتند. گرچه آنها بعداً از جانب دولت كابل از چهارآسیاب عقب رانده شدند، اما مانع آن نگردید كه از فتوحات آنها جلوگیری بعمل آید.

آنها بتاریخ ۳ سپتمبر ۱۹۹۰ میدان هوائی شیندند و بتاریخ پنجم همان ماه، هرات را متصرف شدند. اسماعیل‌خان والی هرات به ایران گریخت. بتاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۹٦ شخصی را كه تا آن‌وقت مردم افغانستان از وی شناخت نداشتند لقب امیرالمومنین دادند. این شخص ملاعمر یادشده و سال‌ها قبل در دامن آی.اس.آی پرورش یافته است.

طالبان در اول جنوری ۱۹۹٦ چخچران را متصرف شده و به تاریخ ۱۱ سپتمبر ولایت ننگرهار را گرفتند. حاجی قدیر والی آنجا دو روز قبل به پاكستان فرار نموده و از آنجا به جرمنی رفته و پس از توقف مختصر به شمال افغانستان برگشت. طالبان در ۱۳ سپتمبر لغمان و در ۲۲ همان ماه كنرها و سه روز بعد از آن (۲۵ سپتمبر) شهرك استراتیژیك سروبی را اشغال و از آنجا بسوب كابل و میدان هوائی بگرام پیش روی نمودند.

در ۲٦ سپتمبر كابل بدست طالبان سقوط می‌كند. رئیس جمهور ربانی و صدراعظم حكمتیار با شتاب به جانب شمال فرار می‌نمایند. به این ترتیب دیگر كدام مانعی در برابر اشغال كابل بدست آنها وجودندارد. پیشرفت برق‌آسای طالبان تعجب

محافل آگاه از اوضاع نظامی- سیاسی افغانستان را بوجود آورد. این سوال بوجود آمد که چطور یك گروه بدون سوابق تاریخی، بدون پلاتفورم و بدون رهبری، موفق می‌شود که مجاهدین تا دندان مسلح را به تسلیمی واداشته، غرب، جنوب و شرق افغانستان را تا مرکز کابل مفتوح نمایند.

در مورد طالبان ابراز نظرهای مختلف صورت گرفته است. ولی واقیعت نیرومندی، اهداف و ترکیب آنها مکتوم نگهداشته می‌شود.

ریاض درانی از جمیعت العلمای اسلام (جی.یو.ای.) در پنجاب گفت که «طالبان او از اکثریت مردم پاکستان هستند. آنان پشتیبان آیدولوژیك جمعیت‌العلمای اسلامی بوده و فضل‌الرحمان [رئیس آن جمعیت] را منحیث رهبر خود می‌شناسند»

بیگم نسیم‌خانم عبدالولی‌خان می‌گوید: « من باور کرده نمی‌توانم که آنها [طالبان] جیت را پرواز داده بتوانند، تانک‌ها را حرکت دهند، سلاح‌های مدرن را استعمال نمایند. من هرگز نشنیده ام که پیلوت‌ها و عساکر در مدارس دینی تربیه شوند. این‌ها طالبان نیستند.[۱۳۳]

درین میان هم رسالت و هم تعلق طالبان مکشوف گردیده و در میان مردم تشهیر شده اند. آنها اولتر از همه برای گره زدن افغانستان به مقاصد استراتیژیك پاکستان خدمت می‌نمایند. بخاطر این هدف باك‌ندارند که در قالب غاصب حقوق زنان به نمایش گذاشته شوند. آنها درست می‌دانند که زن تعلیم یافته افغان در برابر این مظالم زانو نمی‌زند. اما از اینکه در افغانستان امروز تنها به زبان تفنگ حرف زده می‌شود، عرصه مقاومت در داخل کشور برای زنان محدود می‌ماند. آنها مجبور اند که به امثال مردان منور کشور را ترك بگویند.

پس از بقدرت رسیدن طالبان در کابل مراکز فرهنگی و تعلیمی مسدود شدند که با انسداد آنها مقصود پاکستان مبنی بر فلج نمودن مراکز روشنفکری در افغانستان برآورده شد. بخاطر پوشیده نگهداشتن مقاصد اصلی پاکستان، طالبان می‌کوشند تا خودرا بحیث احیا کننده مجدد نظم و شریعت جا بزنند. با عنوان کردن این مطالب، طالبان مدعی تمام حقوق برای خود شده و خودها را بحیث یگانه حافظ حقوق و ممثل اراده مردم قلمداد نمودند. به این معنی که آنها با سایر افکار و

گروپ‌ها مخالفت می‌نمایند تا از سر راه پاکستان و متحدان آن تمام موانع را بردارند. این روش آنها به مقاومت دیگراندیشان و گروه‌های مختلف نژادی و مذهبی مردم و یك قسمت مجاهدین سابق مواجه شد. از طریق این مقاومت تلاش‌های متعدد طالبان بخاطر اشغال شمال افغانستان ناکام شد. آخرین تلاش پرمصرف و از مدت‌ها قبل پلان شدهٔ آنها با افتضاح پایان یافت.

بتاریخ ۱۹ می۱۹۹۷ عبدالمالک، یک برادر ناسکه پهلوان رسول مقتول در ولایت فاریاب روابط خودرا با جنرال دوستم قطع کرده و با طالبان در یک صف قرار گرفت. بتاریخ ۲۴ تعدادی از صاحب‌منصبان قطعات مسلح بطرف مالك شتافتند که اکثریت آنها در گذشته به جناح خلق. ح.د.خ.ا. منسوب بودند. بدینترتیب کودتا بمقابل جنرال دوستم تکمیل شد. دوستم با اعضای فامیل خود بصوب ترکیه فرار کرده و در آنجا با گرمی پذیرفته شد.

در همین جریان به ظرف سه روز پنجهزار طالب از قرارگاه آنها در کندهار بوسیله طیارات ترانسپورتی به مزار شریف منتقل شد. در میان آنها یك بخش بزرگ رهبری طالبان و صدها افسر و عسکر اردوی پاکستان وجود داشت. پنجهزار طالب دیگر به کمك مالك از طریق زمین بدانصوب در حرکت بودند. طالبان مواصلت کرده و فاتح فوراً به تطبیق مشی بنیادگرایانه شان در مزار شریف و حومه آن مصروف گردیدند و تلاش نمودند تا دسته‌های مسلح ملیشاها را خلع سلاح نمایند. این عمل آنها به مقاومت افراد حزب حرکت اسلامی و حزب وحدت و ملیشاها مواجه شد که در اثر یك زد و خورد مسلحانه میان طالبان و مقاومت شکل یافته، قریب دو هزار طالب کشته شده و چهار هزار دیگر اسیر شدند. در زمره آنها سه صد پاکستانی بشمول چندین صاحب منصب کشته شد. همینطور شش طیاره ترانسپورتی بدست ملیشاهای شمال افتاد.[۱۳٤]

پاکستانی‌ها می‌خواستند بصورت هدفمند یك تضاد شمال و جنوب را بوجود آورده، و تفاوت‌های مذهبی و نژادی را در یک بحران عمیق قرار بدهند. تا به وسیله آن نفوذشان را در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان استحکام بخشند.

جمهوریت‌های آسیای میانه، ازبکستان، تاجکستان و ترکمنستان علاقه شانرا به

گروپ‌های نژادی ساکن شمال افغانستان نشان می‌دهند. روسیه از سرحدات جنوبی کامنویلت تشویش دارد.

ایران مواظب اقلیت شیعه افغانی در افغانستان است. مخصوصاً که آنها از جانب طالبان به حیث غیر مسلمان درجه بندی شده اند. ایران پیشرفت طالبان را به جانب سرحدات خود منحیث بخشی از استراتیژی ایالات متحده امریکا و عربستان سعودی می‌داند که بمنظور محاصره ایران از طریق پاکستان قبلاً پروگرام آن مرتب شده و اکنون در عمل تطبیق می‌گردد. این مسأله منجر به تشنج میان تهران و اسلام‌آباد شد. روزنامه جمهوری اسلامی ایران که تحت نظر خامنه‌یی رهبر مذهبی ایران منتشر می‌شود به ارتباط سفر دولتی صدراعظم پاکستان نواز شریف نوشت: «گرچه مناسبات تهران - اسلام‌آباد همواره از جانب ایران اسلامی با حسن نیت پیگیری شده، اما تمامی شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که این مناسبات در آنجا که به مسائل افغانستان مربوط شده هیچگاه از جانب پاکستان با حسن نیت همراه نبوده است. هیچ کس فراموش نکرده است که در جریان رفت و آمدهای مکرر مقامات پاکستانی و در جریان رایزنی‌های مستمر آنها ،پاکستان همواره چنین وانمود کرده که گویا حسن نیت دارد اما در میدان عمل ثابت شده است که آن ژست فریبکارانه سیاسی با اقدامات مداخله جویانه پاکستان در افغانستان کاملاً در تضاد بوده است. نباید از نظر دور داشت که طالبان مولود یك طرح استعماری اند که طراحان امریکائیان سعی دارند از ینطریق افغانستان را به یك کانون همیشگی بحران در منطقه مبدل نموده و نگذارند تا منطقه روی صلح و آرامش بخود بگیرد.

این دردناك، اما متأسفانه واقعیت است که پاکستان همیش از نیات نیك جمهوری اسلامی در برابر افغانستان سوءاستفاده نموده و از پشت مردم افغانستان را خنجر زده و به عنوان «شریك دزد و رفیق قافله» عمل نموده است.. چطور می‌تواند اسلام‌آباد وجود انبوه اسیران نظامی پاکستانی را در افغانستان توجیه نماید.[۱۳۵]

بمقابل این موضعگیری، حکومت پاکستان موقف گرفته و وزیرخارجه پاکستان گوهر ایوب‌خان گفت: «حکومت طالبان شرایط شناخت بین‌المللی را تکمیل کرده

است او اشتهار کرد که طالبان باید علاوه بر عربستان سعودی از جانب سایر دول نیز به رسمیت شناخته شود»[۱۳۶]

هر دو کشور همسایه ایران و پاکستان متیقن شده اند که تبلیغات بنیادگرایانه آنها در افغانستان نمی‌تواند بیش ازین مؤثر باشد. به این خاطر آنها به وسایل فرهنگی و نژادی متوصل می‌شوند. طوریکه از مطبوعات ایران معلوم می‌شود، برخورد ایران در افغانستان در خود حلقات حکومتی آنکشور انتقاد می‌شود. بسیاری از انتقادکنندگان سیاست رهبری ایران را بخاطر دفاع از یك گروپ کوچك شیعه‌های افغانی (حزب وحدت) در برابر سایر گروپ‌ها اشتباه آمیز می‌داند. زیرا بوسیله این گروپ ایران نمی‌توانست به اهداف بزرگ خود نایل آید. بهتر این می‌بود، اگر یك اشتراك وسیع تمامی فارسی زبانان جستجو شده و مبتنی بر آن بخش بزرگ افغان‌ها با ایران نزدیک ساخته می‌شد. دقیق‌تر اینکه از نظر این منتقدین حمایه شیعه‌های افغان در برابر حکومت تاجکی ربانی - مسعود غلط بود. امروز تهران می‌کوشد تا اشتراك لسانی و ارزش های فرهنگی را اساس قرار داده و در پرتو آن نفوذ خود را در افغانستان تقویه کند.

ازین پروگرام در استراتیژی جدید تهران در وهله اول احمدشاه مسعود نفع می‌برد. زیرا در پرتو آن می‌تواند مناسبات خودرا با رقبای شیعه خود و تاجک‌های تنگ نظر در شمال افغانستان که از سال‌ها به اینطرف روابط نزدیك با حلقات حکومتی تاجکستان و اتحادشوروی سابق داشتند، بهبود بخشد.

همینطور پاکستان می‌کوشد تا خنجر تیز مسأله پشتونستان را دور داده و از طریق پشتون‌های مقیم در پاکستان، نفوذ خود را در میان پشتون‌های افغان پهن نماید. از همین جهت استخبارات پاکستان زیر نام طالبان از پشتون‌های هردو طرف دیورند سربازگیری می‌نماید. با این شیوه، پاکستان علی‌الرغم انکه بعد از تأسیس خود سال‌ها پشتون‌ها را در زیر ستم خود قرار داده بود، اکنون خودرا منحیث رفیق پشتون‌ها جا مبزند. این پروپاگند با تقسیم همزمان پول‌های عربستان سعودی و نفوذ رو به افزایش ایالات متحده امریکا موجب می‌شود که بسیاری پشتون‌ها رفتار و موقف گذشته عدم اعتمادشان را بمقابل پاکستان ترك بگویند. چهره‌های

شناخته شده جریان افغان ملت که در گذشته برای یك افغانستان بزرگ مبارزه می‌کردند و از همین جهت خط دیورند را نادیده می‌گرفتند، امروز در میان ملت افغان مصروف یافتن تضادها می‌باشند و کاملاً در خدمت سیاست پاکستان قرار دارند. همینطور ظاهرشاه در زیر فشار عربستان سعودی خودرا با سیاست‌های پاکستان هماهنگ ساخت. بعد از بازدید دامادش جنرال عبدالولی از اسلام‌آباد و موضعگیری‌های علنی و مکرر ظاهرشاه به نفع طالبان، بسیاری افغان‌ها انتظار داشتند که این بازی کن کهنه نیز بر ستیژ سیاسی تراژیدی افغانستان ظاهر خواهد شد. اما این تصور جامه عمل نپوشید و آمادگی‌های موصوف صرفاً در قالب الفاظ باقی ماند.

پاکستان می‌خواست که بوسیله این اعلامیه‌ها ذهن منورین افغان را منحرف نموده و طالبان را منحیث نیروی موقتی معرفی بدارد.

هم‌آنطوریکه تا حالا دیدیم بعد از سقوط اتحادشوروی سابق، قدرت‌های جدید و تشنجات جدید در افغانستان و در منطقه ظهور کردند. این تشنجات فرصت تبارز اراده آزاد و مستقل را از ملت افغان ربوده است. امروز افغانستان در برابر آزمون بزرگ قرار دارد و هر آن خطر تجزیه آنرا تهدید می‌نماید. اما طوریکه همیشه در تاریخ افغانستان بمشاهده رسیده، افغان‌ها امروز نیز قادر خواهند شد تا کشور شان را بمقابل مداخله گران و متجاوزین خارجی دفاع نمایند. مردم افغانستان با ملاحظه عملیات تخریبی و توطئه‌های بی‌شمار و بی‌مانند «دوستان» سودجوی خود، به حمایه‌یی ضرورت دارد تا هرچه بیشتر عاملین و مسببین فاجعه جاری را افشاء نماید. بعد از آنکه میان دوست و دشمن تمیز شد، یقیناً آرامش و صلح به افغانستان عودت خواهد کرد. وضع فعلی بیش از هر وقت دیگر نیازمند آنست تا موضع افغانی را تحکیم داده و به مقابل نشرات بی‌شمار ایرانی، روسی، امریکائی سعودی، پاکستانی و سایر دلچسپی‌های غیرافغانی، از دیدگاه مصالح و منافع علیای مملکت و بر پایه طرز تفکر افغانی برخورد صورت بگیرد.

٦ . تیل و یا شریعت؟ افغانستان در موقف جدید استراتیژیك، این بار کلید آسیای میانه.

موجودیت مواد خام، بخصوص تیل و گاز، در آسیای‌میانه و در مناطق اطراف بحیره کسپین پدیدهٔ جدید نیست. اما قبل بر این در بازار آزاد تبادله نشده و از آنطریق سهل‌الوصول نبود.«بطور مثال صنایع تیل باکو بسال ۱۸۸۰ شروع بکارکرد.[۱۳۷] در قرن گذشته مواد خام آسیای‌میانه مشوق روسیه تزاری گردید و دسترسی به آن مهمترین انگیزه روس‌ها به تهاجم در آن منطقه بود.

در تاجکستان ذخایر اورانیوم، نقره، ذغال، سنگ، طلا، سیماب، سرب، فولاد، سنگ سرمه (توتیای معدنی) و پنبه موجود است. در ازبکستان گاز، تیل، ذغال سنگ، طلا، اورانیوم، نقره، مس، سرب، فولاد و پنبه یافت می‌شود. ترکمنستان با چهار ملیون نفوس خود بزرگترین ذخایر تیل و گاز را در اختیار دارد.[۱۳۸]

بعد از هم پاشیدن اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی در سال ۱۹۹۱، جمهوری‌های صاحب ثروت مواد خام آسیای‌میانه روابط شان را منحیث دولت‌های مستقل با سایر کشورهای جهان برقرار نمودند. ثروت‌های طبعی آنها بروی علاقمندان کشورهای مختلف گشوده شد. اکنون بسیاری کشورها و کمپنی‌های خارجی بغرض کنترول مواد خام آنها، مخصوصاً تحصیل "طلای سیاه" مبارزه می‌نمایند.

در کشورهای آسیائی تقاضا برای تیل و گاز رشد چشمگیر می‌نماید. «بل کریستشن معاون رئیس بخش سروی بین‌المللی انرژی یونوکال پیش‌بینی می‌کند که میان سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۱۰ تقاضای تیل منطقه (آسیائی) به سطح دو چند افزایش خواهد یافت. یعنی ازدیاد تقاضای روزانه از ۱۸ ملیون بیرل به ۳۱,۷ ملیون بیرل ارتقا مي‌یابد»[۱۳۹]

به همین جهت بر سر خرید، استخراج و انتقال مواد خام از آسیای‌میانه در بازار جهانی، نه تنها در میان کشورهای منطقه بلکه در فاصله‌های دور افتاده غرب، رقابت بزرگ در گرفته است. «تیل، گاز و راه تجارتی مطرح است. ایران فعلاً کلید جدید بازی بزرگ میان قفقاز و پامیر است. واشنگتن به این انکشاف اوضاع با تشویش می‌بیند.»[۱٤۰]

از همین جهت موقعیت جغرافیائی افغانستان بار دیگر به یك شیوهٔ دید جدید که ناشی از دسترسی به مواد خام آسیای‌میانه می‌باشد.، منحیث معبر مشخص می‌گردد. هر قدر که ذخایر طبعی زیاد باشند، بهمان اندازه اهمیت افغانستان در نزد خریداران این مواد خام بیشتر می‌شود. بالاثر افزایش این دلچسپی افغانستان این بار میان بازار خرید و بازار فروش واقع شد. این کشور باید منحیث راه تجارتی انتقال تیل و گاز مطابق میل خریداران دیزاین شود. ازین نقطه نظر هم طالبان و هم مجاهدین باز هم با سلاح‌های بیشتر تجهیز و تمویل می‌شوند.

مرکز معاملات تجارتی امریکائی در تاشکند حجم سرمایگذاری‌های امریکائی را که از جانب ٦٠ کمپنی صورت گرفته است تا اخیر سال ۱۹۹۷ به سه ملیارد دالر تخمین کرده و پیش‌بینی می‌نماید که این سرمایگذاری‌ها در فاصله ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۶ هشت مرتبه افزایش یافتند.[۱٤۱]

ذخایر بزرگ تیل و گاز در سطح جهانی مقام سوم را حایز گردیده است. معامله مورد مناقشه عبارت از سی ملیارد متر مکعب گاز و شش ملیارد بیرل تیل می‌باشد. سفر مراد نیازوف، رئیس جمهور ترکمنستان با تعریف ازین ذخایر کشور خودرا کویت دیگر تعریف می‌نماید.[۱٤۲] پیش‌بینی شده است که بوسیله ۱۷۰۰ کیلومتر «پایپ لاین آسیای‌میانه» از غورد زو در ترکمنستان با عبور از افغانستان به ترمینل تیل در بندر کراچی روزانه یك ملیون بیرل تیل پمپ شود.[۱٤۳]

به ارتباط این معامله ملیارد دالری رقابت بزرك بوجود آمده است. ابتداء کمپنی ارجنتاینی شرکت بریداس انجنیرینگ» که از ۱۹۹۳ در ترکمنستان فعال است، فرمایش را بدست آورد. این کمپنی در سال ۱۹۹۵ با ترکمنستان و پاکستان قرار داد بسته و متعاقب آن در سال ۱۹۹٦ با حکومت آن‌وقت کابل بمنظور انتقال از افغانستان قرارداد انتقال را عقد کرد. اندکی بعدتر از آنکه رئیس بریداس داکتر کارلوس بلغروني یك قرارداد سی ساله در مورد اعمار پایپ لاین با برهان‌الدین ربانی امضاء نمود[۱٤٤] کمپنی امریکائی یونوکال در منطقه ظاهر شد. بالاثر فشار سیاسی از واشنگتن، در عین سال (۱۹۹۵) حکومت ترکمنستان قراردادهای بریداس را معطل کرد. یونوکال امتیاز سروی و استخراج را به عهده گرفت. در آن‌وقت کابل بدون

آنکه نام کمپنی جدید را متذکر شود، از طریق رادیو خبر داد که پایپلاین بریداس به وسیله یك کمپنی امریکائی تعویض گردیده است.[۱۴۵] سپس واشنگتن در مبارزهٔ هردو رقیب مداخله کرده، اعلام کرد که: «وزارت خارجه امریکا توسط معین خارجه خانم روبین رافائل موقف خود را اعلام داشت که علایق یونوکال منطبق با منافع ملی امریکا است.»[۱۴۶]

برهان‌الدین ربانی رئیس دولت برکنار شده از جانب طالبان، حالا افشاء می‌نماید: «مناقشه دو دیو تیل اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان را تحت تأثیر قرار داد. ما با بریداس در باره پروژه پایپ لاین تفاهم کرده بودیم. یونوکال بالنوبه برای خود پشتوانه می‌پالید تا حق‌الامتیاز را بدست آورد. افغانستان قربانی غول‌های تیل شد.»[۱۴۷]

بریداس ارجنتاینی که پشتیبانی دولت ابرقدرت را ندارد و یونوکال از آن برخوردار است، یونوکال را بخاطر «مداخله بزرگ» متهم کرده تا امتیاز اعمار پایپ لاین افغانی را بدست آورد. بریداس طي یك دعوای حقوقی ۱۴ ملیارد دالر جبران خساره از یونوکال مطالبه می‌کند. به این ترتیب "بازی بزرگ" در افغانستان زنده و تازه است. به ادامه این بازی، جدال حقوقی میان حقوق دانان هردو شرکت در یکی از صالون‌های محکمه تکساس به راه می‌افتد. نتیجه این جدال سرنوشت انکشاف اقتصادی و تیل آسیای میانه را تعین می‌نماید.[۱۴۸]

جالب اینست که هردو غول، تمدید راه ترانسپورتی شان را از ختم جنگ در افغانستان مشروط نمی‌سازند و تشویش‌ندارند که در افغانستان ستندردهای حقوقی از هم پاشیده است. شرکت ارجنتاینی بریداس اعلام داشت که مسیر انتقالات آنها همین اکنون در تحت کنترول طالبان قرار دارد و در آینده نیز چنین خواهد بود. شرکت امریکائی یونوکال معتقد است که در جهان امروز کشورهای زیادی وجود دارند که واقعاً از یك حکومت باثبات برخوردار بوده، اما باید با یك جنگ طولانی داخلی بسازند.

ازینکه کمپنی‌ها و قدرت‌های منطقه، طالبان را صرفاً اجیر خود می‌سازند، مایه نگرانی است. ملل‌متحد و منورین افغان به مقابل «شخصی ساختن جنگ» که

بوسیله کمپنی‌های تیل براه افتاده اعتراض می‌نمایند. یوشی اکاشی سکرتر جنرال امور بشری ملل‌متحد درین ارتباط چنین می‌گوید:

جنائی ساختن اقتصاد افغانی و ایجاد انترپرایزهای شخصی که با جنگ سالاران در پیوند قرار دارد، هیچ اثر مثبت بر اقتصاد ملی [افغانستان] ندارد.[۱۴۹]

ترکمنستان مسیر ترانزیت از طریق افغانستان را ترجیح می‌دهد. زیرا از یکطرف نمی‌خواهد که از روسیه وابسته باشد و از جانب دیگر طبق نظر رئیس جمهور ترکمنستان نیازوف این مسیر از ازبکستان و قزاقستان عبور می‌نماید.[۱۵۰]

اولین پایپ‌لاینی که تا حال خارج از حیطه کنترول روسیه به خارج تمدید شده است، پایپ‌لاینی می‌باشد که از طریق ایران به ترکیه می‌رود. گرچه مسیر ایران بطرف بحیره عرب کوتاه‌تر از مسیر افغانستان است، اما بانک‌های غربی بخاطر تحریم اقتصادی امریکا علیه ایران حاضر نیستند مصارف اعمار پروژه را تمویل نمایند.[۱۵۱] روسیه و ایران مخالف انتقال تیل و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان اند. در برابر آنها امریکائی‌ها، جدا سعی منمایند تا مسیر انتقالات از طریق ایران و روسیه را جلوگیری نمایند.[۱۵۲] آنها تلاش دارند تا طالبان را بکمك سعودی‌ها و پاکستان طوری حمایه نمایند که بر اوضاع مسلط شده بتواند. از همین جهت شرکت یونوکال کنسرسیومی را تشکیل کرد که در آن خودش با ۷۰٪، روس‌ها ۱۰٪، شرکت عربستان سعودی بنام ایل دلتا ۱۵٪ پاکستان ۵٪ و شرکت دولتی گاز ترکمنستان ۵٪ در معامله شریك شدند.[۱۵۳] همچنان یونوکال، افغانستان شناس‌های زیادی امریکائی را استخدام کرد تا راه خود را در میان منورین افغان باز کرده و حمایت آنها را بدست آورد. روی همین منظور محافل متعددی در کلیفورنیای جنوبی دائر شد تا توجه افغان‌های مقیم امریکا را به نکات مورد نظر یونوکال جلب نماید. «رابرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان شامل اولین گروپی بود که از جانب یونوکال استخدام شد. موصوف هنگام ماموریتش در اسلام‌آباد مساعدت‌های زیادی به مجاهدین نموده بود. اوکلی افراد دیگری از جمله یکنفر افغان امریکائی را که برای رند کارپوریشن کار می‌کند بهمین منظور استخدام کرد.[۱۵۴]

هم عربستان سعودی و هم پاکستان منافع ملی شان را در وجود دست‌نشاندگان شان در افغانستان جستجو می‌نمایند. سعودی‌ها عملیات طالبان را تمویل کرده و نه تنها تلاش می‌دارند تا نفوذ ایران را از طریق سرحد شرقی آنکشور در افغانستان محدود سازند، بلکه به کمک طالبان در آسیای‌میانه اعمال نفوذ نمایند. سعودی‌ها بدون کمك طالبان و مجاهدین سابق هیچ نوع پایگاه مشترک با کشورهای آسیای میانه ندارند. آنها می‌توانند صرفاً از طریق افغانستان با جمهوری‌های مجاور افغانستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان ارتباط قایم نمایند.

سعودی‌ها در گذشته گروپ‌های زیادی مجاهدین و قوماندانان آنها را تمویل کرده و گماشتگان زیادی در میان مجاهدین داشتند. برعلاوه بخاطر رقابت با ایران، قبلاً طی این عملیات پول‌های زیادی را مصرف کرده بود. از همین جهت شرکت یونوکال، شرکت دلتا اویل عربستان سعودی را درین پروژه شامل ساخت. تا از دلچسپی‌ها و نفوذ سعودی‌ها نفع ببرند.

پاکستان در بحرانات مختلف افغانستان دست دراز داشت. طوریکه درین مولفه با تفصیل توضیح شد، میان افغانستان و پاکستان یك اختلاف تاریخی در مورد مسیر سرحد نام‌نهاد دیورند وجود دارد. پاکستان است که افغانستان را از نگاه اقتصادی و نظامی طوری تضعیف نماید که از جانب افغان‌ها اعتراضاتی علیه قرارداد دیورند مطرح شده نتواند. از همین نقطه نظر استراتیژیك، پاکستان همیشه آرزو می‌نمود تا حکمتیار و حزب اسلامی او را در کابل بر رأس دولت ببیند. زیرا موقف و وفاداری او به منافع ملی پاکستان بیشتر از سایر رهبران گروپ‌های مجاهدین واضح و روشن بود. این خواست نظر به دلایل سه گانه نیل تحقق یافته نتوانست:

- ربانی موفق شد که به کمك روس‌ها، بشکل دریافت پول‌های طبع شده‌یی افغانی و سلاح ،قدرت خودرا در کابل و چند ولایت دیگر حفظ کند.
- برای بخش بزرگ از مجاهدین، حکمتیار شخص مورد سوال بود. او قادر نبود تا حمایت وسیعی را برای تحقق پروژه‌های جدیدی که به عهده او سپرده شده بود، بدست آورد

- امریکائی‌ها ارتباط تنگاتنگ اورا با اخوان‌المسلمین با شکاکیت دیده و او را برای وظایف جدید در آینده مساعد نمی‌یافتند. نظر به همین دلایل می‌بائیست پاکستان او را گذاشت که به زمین بخورد. اما نیروهای مسلح حزب او را حفظ کرد. این نیروها عمدتاً در صفوف طالبان تنظیم شدند.

به این ترتیب هسته ستراتیژی پاکستان بمقابل افغانستان همچنان محفوظ باقی ماند. پاکستان می‌کوشد که از شتاب زدگی شرکت‌های تیل سوءاستفاده نموده و به بهانه گرفتن امنیت راه‌های تجارتی، نفوذ خودرا در افغانستان مستحکمتر سازد. دو قدرت دیگر منطقه یعنی ایران و روسیه بخاطر منافع ملی شان مخالف انتقال گاز و تیل ترکمنستان از طریق افغانستان می‌باشند. روسیه به حالت به بن‌بست ماندن جنگ در افغانستان علاقمند است و می‌کوشد تا کشورهای دارای منابع سرشار طبعی آسیای میانه را هوشدار دهد که علیه آنها خطر بزرگ بالقوه از جنوب وجود دارد. به هر اندازه که آنها این خطر را جدی تلقی نمایند، به همان اندازه مسیر انتقال از طریق روسیه را ترجیح خواهند داد.

حکومت ایران آرزو دارد که پایپ لاین آسیایی از کشورش عبور نماید و ایران در تمویل آن سهیم باشد. در آنصورت مقام ایران در میان مسلمانان آسیای‌میانه بالا رفته و منفعت بیشتر نصیب آنکشور می‌شود. به همین جهت جمهوری اسلامی ایران نیز یا زرنگی سعی می‌نماید تا حالت بن‌بست را میان طالبان و نیروهای متحده شمال هنوز هم حفظ نماید. بدین وسیله حکومت ایران متوقع است که شرکت تیل امریکائی بیش ازین منتظر عادی شدن اوضاع در افغانستان باقی نمانده و بالاخره مسیر ایران را ترجیح خواهند داد. به عبارت دیگر نتیجه آن ختم تحریم اقتصادی امریکا علیه ایران خواهد بود.

چنان معلوم می‌شود که این پالیسی ایران موفقیت‌های را در قبال داشته باشد. همین اکنون سهولت‌های معینی از جانب واشنگتن وجود دارد. کنگره امریکا، بر انتقال دو ملیون بیرل تیل قزاقستان از طریق ایران صحه گذاشت. یك شرکت امریکائی به همین مقدار تیل خام را از قزاقستان خریداری نموده و در سرحد به

ایرانی‌ها تسلیم می‌دهد. در عوض آنها دو ملیون بیرل تیل تصفیه شده در خلیج به همان شرکت امریکائی می‌دهند.[۱۵۵]

در صورتیکه امریکائی‌ها بازهم بر تحریم شان اصرار ورزند، غالباً شرکت‌های تیل اروپائی بعوض آنها وارد عرصه شده و با سرمایگذاری‌های مشترک ایرانی‌ها، روس‌ها و چینائی‌ها در بخش تیل و گاز در منطقه آسیای‌میانه را مسخر خواهند گردید. چیزی که امریکائی‌ها نمی‌توانند آنرا بپذیرند. لذا آنها قاطعانه می‌کوشند تا به کمك سعودی‌ها و پاکستان مواضع طالبان را استحکام بخشند. در صورتیکه به این امر موفق نشوند، کوشش خواهند کرد تا از زمره نیروهای مسلح در شمال افغانستان، متحدینی را برای خویش دست و پا نمایند. هدف آنها متوجه گاز شمال افغانستان نیز است.

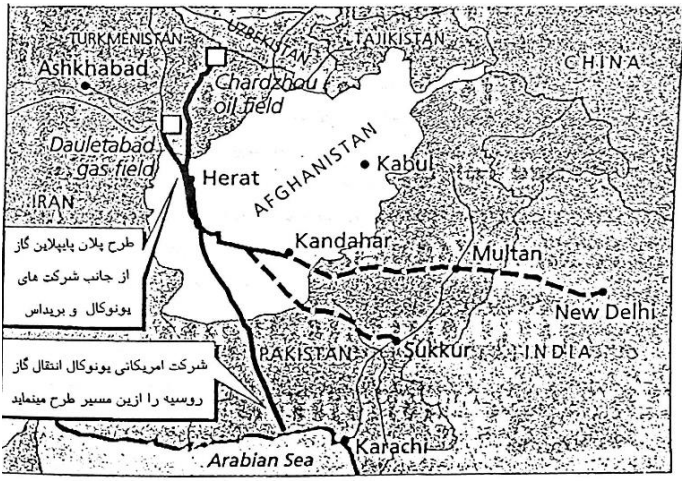
متکی بر همین محاسبه، آنها تمامی مساعی بین‌المللی را زیر تأثیر گرفته و پلان‌های غیر واقعی صلح را به وجود می‌آورند. مشاور فعلی سیاسی یونوکال چارلی سانتوس تا سال ۱۹۹۵ معاون محمود میستیری، نماینده خاص سرمنشی ملل متحد برای یافتن راه حل سیاسی بحران افغانستان بود. او یك مدافع طالبان است و آنها را ناجی و پرستوهای صلح افغانستان می‌نامد.[۱۵۶]

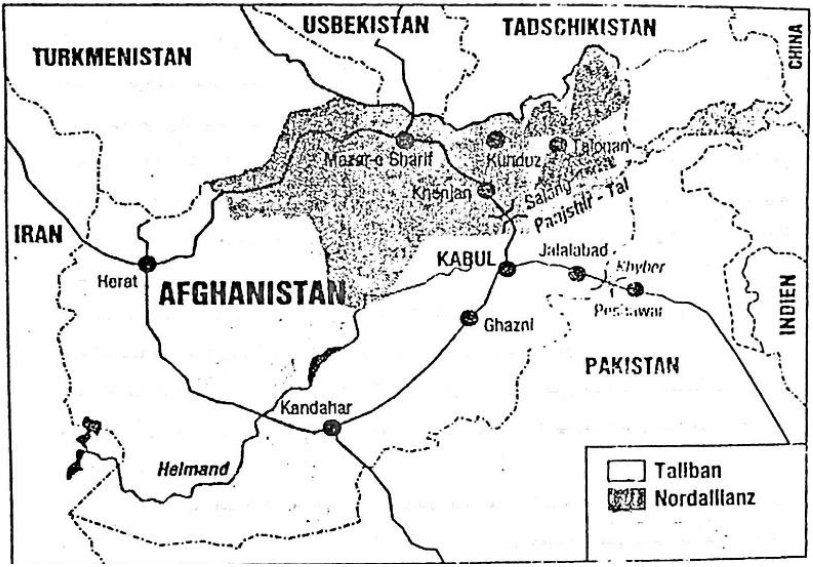
از سال‌ها به اینطرف در مورد خلیج و اولیت مقام رهبری جهان اسلام یك رقابت بزرگ میان عربستان سعودی و ایران وجود دارد. هردو کشور به جریانات مختلف اسلامی یعنی شیعه و سنی تعلق دارند. فرق دیگر اینکه سعودي‌ها متحد ایالات متحده امریکا اند و جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده امریکارا شیطان بزرگ مینامد. سعودی‌ها از طالبان حمایت می‌نمایند و ایرانی‌ها در پشتیبانی از نیروهای متحده شمال قرار دارند. ایران از گسترش مکتب وهابیت وابسطه به سعودی در افغانستان هراس دارد. به همین جهت وهابی ساختن افغانستان به مقابل ایران شیعه از جانب سعودی‌ها و متحدان غربی آنها مطرح می‌گردد. زیرا درانصورت یك وسیله دوامدار برای دشمنی با ایران در سرحدات شرق آنکشور بوجود خواهد آمد. در چنین حالت ایران بوسیله متحدان ایالات متحده امریکا محاصره خواهد شد.

همینطور ترکیه بخاطر عضویت‌اش در ناتو سعی دارد تا نفوذ ایران را در شمال افغانستان محدود سازد. ازین جهت ترکیه مسایل نژادی را طرح نموده و با استفاده از تعلقات نژادی می‌کوشد تا روابط خودرا با شمال افغانستان و جمهوری ازبکستان استحکام بخشد. بالمقابل، ایران اشتراك فرهنگی را با دری زبانان افغانستان و اهالی تاجکستان جستجو می‌نماید. در روابط فی مابین ایران و ترکیه، رقابت‌های قدیمی صفوی‌ها و عثمانی‌ها بار دیگر متبارز می‌گردد.

علاوه بر کنترول موادخام آسیای میانه، استیلا بر منابع طبعی خود افغانستان بالخاصه تیل و گاز شمال مطرح است. برای طلای سیاه آسیای میانه، همه علاقه گرفته اند. روس‌ها، چینائی‌ها، جاپان، غربی‌ها و خریداران منطقوی احتیاج شدید به تیل و گاز دارند. همه آنها می‌کوشند تا حتی‌الامکان زودتر به آن دسترسی پیدا کنند. درین راستا تسلط بر مسیر مطمئن و مساعد معضله اصلی را تشکیل می‌دهد. این اشتیاق بار دیگر نقش موقعیت جیواستراتیژیك افغانستان را در مرکز توجه قرار داده است. همانطوریکه افغانستان در قرن۱۹ کلید هندوستان تعریف شده بود، امروز اهمیت آن بمثابه کلید آسیای‌میانه بالا رفته است. قدرت‌های علاقمند به دریافت کلید از حاکمیت ملی افغانستان چشم پوشی نموده و با گروپ‌های افغانی رقیب و در گیر جنگ داخل معامله می‌شوند.

یك مسیر صلح آمیز تجارت آرزوی همه افغان‌ها می‌باشد. زیرا چنین مسیر مزایای اقتصادی را برای اقتصاد ملی آنها به ارمغان می‌آورد. افغان‌های معروض جنگ ترجیح می‌دهند که میان مارکیت خرید و مارکیت فروش زندگی نمایند، تا اینکه در میان دو جبهه مخالف قرار بگیرند. اما متأسفانه شایقین گاز و تیل شمال افغانستان و آسیای‌میانه مطابق تصورات خود می‌خواهند که زندگی افغان‌ها ، شکل دولتی و سیستم سیاسی آنرا تعین کنند چیزی که افغان‌های اصیل آنرا نمی‌خواهند.» در افغانستان پنجه‌های بعضی قدرت‌های بزرگ سوخته است.[۱۵۷] چنین حالت می‌تواند که این بار، باز هم تکرار شود.


TURKMENISTAN
UZBEKISTAN
TAJIKISTAN
CHINA
Ashkhabad
Chardzhou oil field
Dauletabad gas field
Herat
Kabul
AFGHANISTAN
IRAN
طرح پلان پایپلاین گاز
از جانب شرکت های
یونوکال و بریداس
Kandahar
Multan
New Delhi
PAKISTAN
Sukkur
INDIA
شرکت امریکانی یونوکال انتقال گاز
روسیه را ازین مسیر طرح مینماید
Arabian Sea
Karachi


USBEKISTAN
TADSCHIKISTAN
TURKMENISTAN
CHINA
Mazar-e Sharif
Kunduz
Taloqan
Khenjan
Salang
Panjshir - Tal
IRAN
KABUL
Jalalabad
Khyber
Herat
AFGHANISTAN
Peschawar
INDIEN
Ghazni
PAKISTAN
Kandahar
Helmand
Taliban
Nordallianz

مآخذ فصل چهاردهم

[۱] روبین، برنیت ر.»«منازعه افغانستان»، پوهنتون بله، کانتیکت، ۱۹۹۵ صفحه ۱۸۵
[۲] کاکر، حسن.«سقوط منارشی افغانی در ۱۹۷۳»: ژورنال بین‌المللی مطالعات شرق میانه »، انگلستان، ۱۹۷۸ صفحه ۲۰۳
[۳] کاکر، حسن، همانجا، صفحه ۲۰۲
[٤] ندیم، شاهد. «مصاحبه اختصاصی »، د هیرالد، پاکستان، می ۱۹۸۸ صفحه
[٥] کوجان، جارلس.» توامیت مؤبوط به زمان: سی.آی.ای و افغانستان در سال ۱۹۷۹ "، ژورنال پالیسی جهانی، شماره دوم، تابستان ۱۹۹۳ صفحه ٧٦
[٦] وابن بوم، ماروین ج. «جنگ و صلح در افغانستان»، ژورنال شرق میانه، شماره اول، ۱۹۹۱ صفحه ۷۹
[۷] آرنی، جارج. «افغانستان گذرگاه کشور کشایان »، پیشاور، ۱۹۹۱ صفحات ۱۳۳ - ۱۳٤
[۸] علی آبادی، علیرضا.«افغانستان »، مطبعه وزارت خارجه، تهران، ۱۹۹٤ صفحه ۲۰٦
[۹] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۲۰
[۱۰] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۲۰
[۱۱] واین بوم، ماروین ج. همانجا، صفحه ۷۷
[۱۲] واین بوم، ماروین ج. همانجا، صفحه ۷۸
[۱۳] سازمان عفو بین المللي«افغانستان - مسئولیت بین‌المللی بخاطر فاجعه حقوق بشر»، آلمان ۱۹۹۵ صفحات ۵۰ - ٦۲
[۱٤] دورونسورو، گیلیس.«جنگ داخلی افغانستان، تاریخ جاری»، شماره (۵۸۸)، جنوری ۱۹۹۰ صفحه ۳۷
[۱۵] یوسف، محمد.«عسکر خاموش»، مطبعه جنگ، پاکستان، ۱۹۹۱
[۱٦] آرنی، جارج. همانجا، صفحه ۱۳٤
[۱۷] دور ونسورو، گیلیس. همانجا، صفحه ۳۸
[۱۸] روبین، برلیت ر. همانجا، صفحه ۲٦
[۱۹] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۱۷
[۲۰] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۱۷
[۲۱] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۱۸
[۲۲] نولو، کریستینه. «واکنش‌های ضد وهابیت طی قرن ۱۹ در افغانستان»، مسلم ورد، شماره اول و دوم، جنوری - اپریل، ۱۹۹۵ صفحات ۲۳ - ۳۱
[۲۳] نولو، کریستیله. همانجا، صفحات ۲۳ - ۳۱
[۲٤] آرنی، جارج. همانجا، صفحات ۱۳۵ - ۱۳۷
[۲۵] بانکس، ارتور. «لغتنامه سیاسی جهان» ۱۹۹۳، مطبعه سی. اس. ای .، نیویارك، ۱۹۹۳ صفحه ۷
[۲٦] روبین، برلیت ر. همانجا، ۲۱۲
[۲۷] علی آبادی، علیرضا. همانجا، صفحه ۲۰۸
[۲۸] علی آبادی، علیرضا. همانجا، صفحه ۲۰۸

[۲۹] روبین، برلیت ر. همانجا، صفحه ۲۱۳
[۳۰] بانکس، ارتور. همانجا، صفحه ۷
[۳۱] کاکر، حسن، همانجا، صفحه ۲۰۲
[۳۲] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۱۱
[۳۳] آرنی، جارج. همانجا، صفحه ۱٤۰
[۳٤] روبین برنبت ر. همانجا، صفحه ۲۱۸
[۳۵] ادمك، لودویك.«لغات‌نامه تاریخی افغانستان» ، نیو جرسی، ۱۹۹۱ صفحه ۹٤
[۳٦] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۰۳
[۳۷] آرنی، جارج. همانجا، صفحه ۱۳۹
[۳۸] علی آبادی، علیرضا،«افغانستان» ،موسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۹۹۳ صفحه ۲۲۲
[۳۹] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲۲۲
[٤۰] دورونسوری، گیلیس. همانجا، صفحه ۳۸
[٤۱] میك کولوم، بل.« مخلوق سی، ای، بی»، واشنگتن پست، دهم سپتمبر ۱۹۸۹ صفحه سی ۱
[٤۲] روبین، برلیت ر. همانجا، صفحه ۱۰٤
[٤۳] اعلامیه کمسیون فرعی کمیته امور خارجی قصر سفید در مورد آسیا و پاسفیك مورخ ۱۵ می ۱۹۷۹ بلوتن وزارت خارجه، اکتوبر ۱۹۷۹ صفحه ٥٦
[٤٤] کوجان، چارلس. همانجا، صفحه ۷٦
[٤٥] فولر، گراهام بی.«جنگ بخاطر ارواح افغانستان» ، لاس انجلس تایمز، ۲۲ مارچ ۱۹۸۹ صفحه ۷
[٤٦] فولر، گراهام بی. همانجا، صفحه ۷
[٤۷] «اسناد لانه جاسوسی» انتشار از جانب دانشجویان پیرو خط امام، تهران، جلد ۳۰، ۱۹۸۰ صفحه ۲۰۳
[٤۸] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۱۹۷
[٤۹] «ارتباط افغانستان» ، مجله تایم مگزین. شماره ۱٤، چهارم اکتوبر ۱۹۹۳، صفحه ٦٤
[٥۰] «اسناد لانه جاسوسی»، همانجا، جلد ۳۰، ۱۹۸۰ صفحات ۱٦۱ - ۱٦۲
[٥۱] « اسناد لانه جاسوسی»، همانجا، جلد ۳۰ صفحات ۱٦۱ -
[٥۲] ارنی، جارج. همانجا، صفحه ۱٤٦
[٥۳] یوسف، محمد، همانجا، صفحات ۱٦ - ۱۷
[٥٤] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ۲۸
[٥٥] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ٤۷
[٥٦] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ٤٦
[٥۷] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ٥۸
[٥۸] یوسف، محمد، همانجا، صفحات ٥۸ - ٥۹
[٥۹] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ۷٥
[٦۰] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ۸۱
[٦۱] یوسف، محمد. همانجا، صفحه ۸۷

[٦٢] رشید احمد.«عسکر خامو» مجله فار ایسترن اکونومی ریو یو، شماره (٤١)، دهم اکتوبر ١٩٩١ صفحه ٠٧
[٦٣] کوجان، چارلس، همانجا، صفحه ٧٦
[٦٤] کوجان، چارلس. همانجا، صفحه ٧٦
[٦٥] رایت، روبین.«چوب بلیارد امریکا به خطا رفت و یك جمعیت افراطی بوجود آمد »، لاس انجلس تایمز، چهارم اگست ١٩٩٦ صفحه الف ٢٢
[٦٦] دونکان، کایت ت.«مداخله شوروی در افغانستان و مسئولیت ایالات متحده امریکا »، پوهنتون میسوری، میسوری،، ١٩٩٤ صفحه ١٣١
[٦٧] کول، ستیف.«در جنگ مخفی سی،ای پی در افغانستان، کلید حل در جائی است که مرزها مشخص میشوند» واشنگتن پست، ٢٠ جولائی ١٩٩٢ صفحه الف ١
[٦٨] کول، ستیف. همانجا، صفحه الف ١
[٦٩] کول، ستیف، همانجا، صفحه الف ١
[٧٠] کول، ستیف. همانجا، صفحه الف ١
[٧١] روبین، برنیت ر، همانجا، صفحه ١٧٩
[٧٢] رشید، احمد. همانجا، صفحه ٥٧
[٧٣] تایم مگزین. شماره (١٤)، چهارم اکتوبر ١٩٩٣
[٧٤] انگلند، کلوده کرستین ساینس مونیتور، شماره (٨٥)، ٢٩ مارچ ١٩٨٨ صفحه ١١
[٧٥] هیگیس، کریس. «میلیتانت‌های بی شماری در جنگ افغانستان تربیه شدند» ، نیو یارك تایمز ٢٨٠ اپریل ١٩٩٣ صفحه ٩
[٧٦] هیگیس، کریس. همانجا، صفحه ٩
[٧٧] هیگیس ، کریس. همانجا، صفحه ٩
[٧٨] هیگیس، کریس. همانجا، صفحه ٩
[٧٩] هیگیس، کریس. همانجا، صفحه ٩
[٨٠] واین بوم، ماروین. همانجا، صفحات ٧٨ - ٧٩
[٨١] هیگیس، کریس. همانجا، صفحه
[٨٢] واشنگتن پست. دهم سپتمبر ١٩٨٩ صفحه سی ١
[٨٣] کوجان، چارلیس. همانجا، صفحه ٧٩
[٨٤] آرنی، جارج. همانجا، صفحه ١٤٩
[٨٥] کوجان، چارلیس. همانجا، صفحه ٧٦
[٨٦] دونکان، کایتت. همانجا، صفحه ١٣١
[٨٧] د اکونومیست. شماره (٧٠٠)، ٢٩ اپریل ١٩٨٩ صفحه ٣٧
[٨٨] و این بوم، ماروین. همانجا، صفحه ٨٠
[٨٩] لاس انجلس تایمز، پنجم اگست ١٩٩٦ صفحه ١٠
[٩٠] گروتسبخ، ایروین، افغانستان: شنا سنامه علمی کشورها، جلد ٣٧، دارم اشتات، ١٩٩٠ صفحه ٣٧١
[٩١] بیانیه وزیر خارجه افغانستان در اسامبله ملل متحد. ١٩٨٧
[٩٢] اسناد لانه جاسوسی، جلد ٣٠، همانجا، صفحه ٧٢
[٩٣] روبین، برنیت و. همانجا، صفحه ٧١

[۹۴] اسناد لانه جاسوسی. جلد ۳۰ صفحه ٥٦
[۹۵] دابس، میشائیل.« یادداشت‌های مخفی از حمله کرملین پرده برمی‌دارد »، واشنگتن، ۱۵ نوامبر ۱۹۹۲ صفحه الف ۱
[۹۶] گروموف، جنرال بوریس. قطعات محدود»، (دری)، پیشاور ۱۹۹۷
[۹۷] اسناد لانه جاسوسی. همانجا، جلد ۳۰ صفحه ٤۲
[۹۸] لانگ، پیر. هه. «افغانستان: سیاست قدرت‌های جهانی بدون احساس»، سیاست خارجی، شماره اول، هامبورگ ۱۹۸۱ صفحه ۷۷
[۹۹] اسناد لانه جاسوسی. همانجا، جلد ۳۰ صفحات ۱٤٥ - ۱٥٥
[۱۰۰] اسناد لانه جاسوسی. همانجا، جلد ۳۰ صفحه ۱٤۷
[۱۰۱] اسناد لانه جاسوسی. همانجا، جلد ۳۰ صفحه ۱٥۸
[۱۰۲] دولکان، کایت. ت. همانجا، صفحه ۳۹
[۱۰۳] اسناد لانه جاسوسی. همانجا، جلد ۳۰ صفحه ٦۹
[۱۰٤] دابس، میشائیل. همانجا، صفحه الف ۱
[۱۰٥] قدرت در کابل مانند یك شبنم یخ زده »، مجله شپیگل. شماره سوم، ۱٤ جنوری ۱۹۸۰ صفحه ۹٦
[۱۰٦] لانگ، پیر. هه. همانجا، صفحه ۷٦
[۱۰۷] جریده هفته، شماره (۱۷)، کابل، دوم جون ۱۹۹۱
[۱۰۸] گروموف: جنرال بوریس. همانجا، صفحه ٦۰
[۱۰۹] لهند، گیرد. «افغانستان و همسایه شمالی آن »، مداخله شوروی در افغانستان، جلد ۸، آلمان ۱۹۸۰ صفحه ۸٦
[۱۱۰] لیتراتور نیا گزینه. شماره (۳۸)، ماسکو، ۲۰ سبتمبر ۱۹۸۹ صفحه ۱٤
[۱۱۱] «بحران رویه توسعه کارتر »، مجله نیوز ویك. ۷ جنوری ۱۹۸۰ صفحه ۱٦
[۱۱۲] «بحران رویه توسعه کارتر »، همانجا، صفحه ۱٦
[۱۱۳] روتبرگ، دونالد م.» شولس بازی‌های سی‌ای پی را در عصر ریگن فاش می‌نماید "، جریده ده نیشن، بنکاك دوم مارچ ۱۹۸۸
[۱۱٤] برون، دیتر.«افغانستان بعد از برگشت قطعات اتحادشوروی»، بوندیس انسیتوت برای مطالعات شرق و اوضاع بین المللي، آلمان، ۱۹۹۰ صفحه ۹۰
[۱۱٥] شورشیان افغان برای جنگ جلال آباد ضعیف مسلح شده بودند» لاس انجلس تایمز، ۲۲ مارچ ۱۹۸۹ صفحه ۹
[۱۱٦] ستیف، کال.«جنگ مخفی .سی.ای.بی در افغانستان»، کلید حل در جائی است که مرزها مشخص میشوند واشنگتن پست، بیست جولائی ۱۹۹۲ صفحه الف ٤
[۱۱۷] کوجان، جارلس. همانجا، صفحه ۷٦
[۱۱۸] روت برگ، دونالد م. «شولس بازی‌های سی. ای.بی. را در عصر ریگن فاش می‌کند» "، ده نیشن، همانجا
[۱۱۹] واین بوم، ماروین. همانجا، صفحه ۸۰
[۱۲۰] واین بوم، ماروین. همانجا، صفحه ۸۲
[۱۲۱] هیریسن، سیلیك. «دست اندرکاران سیاست امریکا مواضع یگانه پیرامون افغانستان ندارند» لوموند دیپلوماتیك، مارچ ۱۹۹۰

[۱۲۲] واین بوم، ماروین. همانجا، صفحه ۸۱
[۱۲۳] هیریسن، سیلیك. لوموند دیبلوماتیك ۱۹۹۰ همانجا
[۱۲٤] هیریسن، سیلیك. لوموند دیبلوماتیك ۱۹۹۰ همانجا
[۱۲۵] روبین، برلیت و، همانجا صفحه ۲٦۷
[۱۲٦] جریده، لیمروز .، لندن، شماره، مارچ ۱۹۹٦
[۱۲۷] روبین برلیت ر. همانجا، صفحه ۲٦۸
[۱۲۸] روبین، برنیت ر. همانجا، صفحه ۲٦۹
[۱۲۹] سازمان عفو بین الملل.«افغانستان: مسئولیت جهانی در برابر فاجعه حقوق بشر»، آلمان، نوامبر ۱۹۹۵ صفحات ۲۷ - ۲۸
[۱۳۰] رادیو صدای امریکا. ۲۷ سبتمبر ۱۹۹٦
[۱۳۱] ستیله، جاناتان. «اشتباه مرگ نجیب »، روزنامه گاردین، لندن، لهم اکتوبر ۱۹۹٦ -
[۱۳۲] واین بوم، ماروین.«جنگ و صلح در افغانستان: نقش پاکستان »، ژورنال شرق میانه، شماره اول ۱۹۹۱ صفحه ۸٤
[۱۳۳] اغا، قرار علی دگروال (متقاعد) نوشته بر دیوار، فرانتیر هست، پاکستان، ۱۷ مارچ ۱۹۹۵
[۱۳٤] دانش، مصطفی.« عملیات ناکام شاگردان قرآن»، فرانکفورتر روند شو، ۹ جون ۱۹۹۷ شماره ۱۳۰ صفحه ۱.
[۱۳۵] جریده اطلاعات. شماره (۷٤۸)، لندن، ۹ جون ۱۹۹۷ صفحه ۲
[۱۳٦] دانش، مصطفی.«عملیات ناکام شاگردان قرآن »، همانجا
[۱۳۷] سیلین ی. ۰ / مالیشینکو. الف.« آذربایجان »، آسیای‌میانه و قفقاز بعد از اتحادشوروی، پوهنتون فلوریدا ۱۹۹٤ صفحه ۱۰۰
[۱۳۸] اوینااریوس، توماس.«بازی بزرگ تا آخرین افغان»، زود دویچه سایتونگ، ۲۳ دسامبر ۱۹۹۵
[۱۳۹] بیرد، کریس. «افسران تیل امریکائی اعمار پایپ لاین افغانی را درس می‌دهند» ، خبر گزاری رویتر، ساعت ۱۲ و ٤۷ دقیقه بعد از ظهر به وقت شرق، سوم اکتوبر ۱۹۹۷
[۱٤۰] دانش، مصطفی.«حکمرانان افغانی قربانی بازی‌های شان بمقابل مردم شان میشوند»فرانکفورتر الگماینه سایتونگ، شماره (۲۳۸)، ۱٤ اکتوبر ۱۹۹۷ صفحه ۱۱
[۱٤۱] رشید، احمد.«بازی قدرت» فار ایستر ریویو، دهم اپریل ۱۹۹۷ صفحه ۲۳
[۱٤۲] مارتین، یوش.«منازعه پایپ لاین ادامه دارد»، مجله شرق میانه، شماره (۲٦۷)، می ۱۹۹۷ صفحات ۲٤ - ۲٦
[۱٤۳] رشید، احمد.«بازی قدرت»، همانجا، صفحه ۲۸
[۱٤٤] رشید، احمد. «بازی قدرت» ، صفحه ۲۵
[۱٤۵] صدای آلمان «گزارش در مورد افغانستان» ۷ مارچ ۱۹۹٦ / سازمان عفو بین‌المللي.» افغانستان: «آئینه مطبوعات »، شماره (۳٤)، اپریل ۱۹۹٦
[۱٤٦] دانش، مصطفی. «حکمرانان افغانی ...»، همانجا، صفحه ۱۱
[۱٤۷] دانش، مصطفی همانجا، صفحه ۱۱
[۱٤۸] مارتین، یوش. همانجا، صفحات ۲٤ - ۲٦
[۱٤۹] رشید، احمد. بازی قدرت »، صفحه ۳۲
[۱۵۰] مارتین، بوش، همانجا، صفحات ۲٤ - ۲٦
[۱۵۱] رشید، احمد.» بازی قدرت »، صفحه ۲٤

[۱۵۲] مارتین، بوش، همانجا، صفحات ۲٤ - ۲٦
[۱۵۳] رشید، احمد. «بازی قدرت »، صفحه ۲۸
[۱۵٤] رشید، احمد.«بازی قدرت »، صفحات ۳۲ - ۳۳
[۱۵۵] مارتین، بوش، همانجا، صفحات ۲٤ - ۲٦
[۱۵٦] حسین، وثیم.«تیل در آتش »، جریده دی ،ووخه، (هفته) آلمان
[۱۵۷] دانش، مصطفی.«عملیات ناکام شاگردان قرآن» همانجا

فصل

پانزدهم استنتاج

۱.تأثیرات موقعیت جغرافیائی، ساختار اجتماعی، وضع طبعی، استقلال‌طلبی و روحیهٔ ملی بر سیر حوادث تاریخی افغانستان:

الف - موقعیت جغرافیائی:

موقعیت جغرافیائی افغانستان در رویدادهای ماضی، حال و مستقبل افغانستان نقش فوق العاده دارد:

- روس‌ها و انگلیس‌ها طی قرن ۱۹ سیاست‌های مختلفی را در قبال افغانستان اتخاذ کرده اند. اتخاذ این سیاست‌ها به خرابی و یا بهبود روابط ذات‌البیني خود آنها در اروپا وابسته بود.
انگلیس‌ها قبلاً فرانسوی‌ها را از هند بیرون رانده بودند. آنها هم بخاطر برگشت مجددشان از طریق ایران و در همدستی با روس‌ها تلاش می‌کردند..
- قدرت‌های استعماری در شمال و در جنوب افغانستان (روس و انگلیس) هر کدام می‌کوشیدند تا:
  - افغانستان را با خود داشته و از آنطریق علیه رقیب خود پیش‌روی نمایند.
  - در حالات دیگر می‌خواستند که افغانستان میان هر دوی شان حایل شود تا از تصادم سرحدی در برابر همدیگر جلوگیری کنند. شرایط حایل بودن ایجاب می‌کرد تا از نیرومند شدن مجدد دولت افغانستان جلوگیری نمایند.
  - انگلیس‌ها می‌خواستند که افغانستان به حیث سپر در مقابل رقیب روسیان قرار بگیرد. اما این سپر نباید آنقدر بزرگ باشد که بدست برداشته شده نتواند. بناءً آنها همیشه پالیسی

کوچک ساختن افغانستان را گام به گام عملی کرده و از جوشش یکپارچه افغان‌ها جلوگیری می‌نمودند. زیرا خاطرات دولت مقتدر درانی (احمدشاه‌بابا، تیمورشاه و زمان‌شاه) برای شان هولناک بود. اگر دولت مقتدر درانی تجزیه نمی‌شد، تسخیر هندوستان هم برای شان ممکن نبود.

- بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس (جنگ آزادی‌بخش) افغان‌ها توانستند که در تحت رهبری شاه امان‌الله روابط کشورشان را بصورت متساوی‌الحقوق با شرق و غرب برقرار بسازند. اما این تساوی یك مدت کوتاه ده ساله برقرار ماند. متعاقب آن افغانستان بار دیگر در انزوا قرار گرفت. با اتخاذ اختیاری سیاست انزواپذیری افغانستان توانست خود را از تقرب به جوانب درگیر جنگ جهانی دوم کنار بکشد.

اما بالاثر وضع خراب اقتصادی بعد از جنگ، حکومت افغانستان مجبور گردید دروازه‌های کشور را بمقابل کمك‌های شرق و غرب باز کند. بعد از بیرون رفتن انگلیس‌ها از هندوستان و تقسیم نیم قاره تناسب قوا در منطقه مجدداً آرایش یافت. بالاثر آن یك سیاست جدید جیواستراتیژیك ابرقدرت‌های اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا بمیان آمد.

- افغانستان در وسط قرن ۲۰ ناخواسته در «بازی بزرگ» ابرقدرت‌های رقیب کشانیده شد و به بی‌طرفی عنعنوی آن از هردو جانب بی‌اعتنائی صورت گرفت. افغانستان در ساحه نفوذ اتحادشوروی باقی ماند و خط دیورند به سرحد جنگ سرد مبدل شد. این وضع افغانستان را بیشتر به اتحادشوروی وابسته ساخت. چیزی که بالاخره به مداخله نظامی و استقرار قطعات اردوی سرخ در افغانستان انجامید.

بحران کنونی افغانستان ظاهراً بحیث بحران داخلی معرفی می‌شود. در حالیکه محرکین بحران در خارج وجود دارند. قوت‌های درگیر ارادهٔ مستقل‌ندارند. رهبران و قوماندانان این قوت‌ها دستخوش دخالت خارجی اند. سلاح‌ها و مصارف دورانی جنگ از کجا تمویل می‌شود؟

خود این گروه‌ها چنین امکاناتی‌ندارند. کسی که خودرا قوای وطنی و ملی جا می‌زند،

باید استقلالیت خودرا به اثبات برساند. استقلالیت و تمویل از خارج ناقض همدیگر اند. وابستگی گروه‌های درگیر به کشورهای خارجی، اختلافات ذات‌البینی آن کشورها را در وطن جنگ زده ما مطرح کرده و موجب بروز اختلافات و پراگندگی دامنه‌دار ملی می‌شود. خصلت جیوپولیتیك افغانستان چنین است که نزدیکی بی‌حد به یك قطب و (یا همسایه) (معنی ضدیت با قطب دیگر (و یا همسایه دیگر) را می‌دهد. یگانه سیاست معقول و قابل قبول برای افغان‌ها ، تعقیب مشی بی‌طرفی عنعنوی است که در مقاطع حساس و سرنوشت ساز وطن ما، معقولیت آن به اثبات رسیده است.

ب - ساختار اجتماعی:

موجود یت نظام قومی و قبیله‌وی در افغانستان پدیده است که همپای موقیت جغرافیائی آن بر سیر حوادث تاریخی مؤثر می‌باشد:

همین عامل مانع نفوذ حکومات مرکزی و مهاجمین خارجی بداخل ساحهٔ اقتدار هر قوم و قبیله بوده است. طبعاً در رابطه به دفع و طرد تجاوز اجانب، نظام قومی و قبیله‌وی پهلوی مثبت خود را به نمایش میگذارد. ولی کشمکش‌های قومی و قبیله‌وی، خود مشوق استیلاگران و تجاوزکاران بداخل سرزمین افغان‌ها بوده است.

بی‌اعتنائی در برابر منافع علیای وطن و محافظت از خود مختاری‌های قومی و قبیله‌وی در طول زمان موجودیت افغانستان، موجب شده است که ساحه اقتدار قانونی حکومت‌های مرکزی محدود باقی مانده، نظم و قانون بصورت یکسان در جامعه تطبیق نگردد. که این پهلوی دیگر یك نظام قومی و قبیله‌وی یعنی جهت منفی آنرا ارائه می‌دارد.

در طول عمر افغانستان، حکومت‌های مرکزی با درنظر داشت ساختار اجتماعی وطن، همیشه یکی ازین دو راه دیل را در پیش گرفته اند:

- ساحه اقتدار اقوام و قبایل را به رسمیت شناخته و در یك مصالحه با سران اقوام و قبایل به یك حاکمیت محدود اکتفا کرده و تلاش نورزیده

اند که مقررات وضع شده حکومت مرکزی را بر آنها تحمیل کنند. بعبارۀ دیگر به یکنوع به رسمیت شناختن ساحات اقتدار فیودالی، قومی و قبیله‌وی تن در داده اند.

- و یا اینکه با مشت آهنین مقاومت اقوام و قبایل را در هم کوبیده اند. درین حالت قدرت‌های خارجی از اختلاف میان آنها و حکومت‌های مرکزی به نفع خود و به ضرر تمامیت ارضی افغانستان بهره کشی نموده اند. تنها امیر عبدالرحمن‌خان با تحقق این روش ظاهراً موفق شد. زیرا قدرت‌های رقیب روس و انگلیس به سیاست عدم پیش‌روی بمقابل افغانستان موافقه کرده و دولت او را منحیث یك «دولت حایل» پذیرفته بودند.

تا وقتی که قدرت‌های استعماری شمال و جنوب با گسترش ساحه تسلط شان، خود را به سرحدات افغانستان نزدیك نساخته بودند. حکومت مرکزی افغانستان طی نیمه دوم قرن هجده از استحکام لازم برخوردار بود. سپس دست آنها در ایجاد تفرقه میان متنفذین محلی دراز گردید. که یکی را بمقابل دیگری حمایه نموده و دولت مستحکم مرکزی افغانستان را دستخوش بحران دائمی نمودند. همین عامل تا امروز به گونه دیگر مانع ایجاد و استحکام دولت مرکزی می گردد.

یگانه روش که می‌تواند حاکمیت قدرت مرکزی را در سرتاسر کشور بدون استعمال قوه نظامی جانشین اقتدار قومی، قبایلی و ملوك‌الطوائفی سازد، در پیش گرفتن یك سیاست معقول و تدریجی است.

امکانات اقتصادی شرط اساسی تحقق همچو یك سیاست بوده که با آگاهی از خصلت‌های مشخص قومی و قبایلی، زمینه‌های همکاری آنها را با دولت فراهم می‌سازد. این همکاری تا وقتی به میان آمده نمی‌تواند که سطح آگاهی عمومی بالا نرفته و مشوق‌های اقتصادی و فرهنگی جذابیت‌نداشته باشند.

ج - وضع طبیعی:

وضع طبیعی کشور خصلت خاص دفاعی به مردم افغانستان داده است. امیر عبدالرحمن‌خان با توجه به نقش وضع طبیعی این سرزمین پیرامون مقاومت

افغان‌ها بمقابل مهاجمین خارجی در تاج‌التواریخ می‌نگارد:

«بزرگترین علت بقاء افغانستان اینست که حالت طبیعی آن سخت و محکم می‌باشد. خداوند هر قله کوهی را قلعه طبیعی برای ما قرار داده است و مردمان خارجه می‌دانند که اهل افغانستان فطرتاً جنگی می‌باشند. تا زمانیکه بتوانند خود را عقب سنگ‌ها پنهان نمایند و در میدان با دشمن مقابل نشوند. همیشه می‌توانند بجنگند».[1]

د - استقلال‌طلبی

استقلال‌طلبی یکی از خصایل بلامنازع مردم افغانستان است. در دو هزار سال گذشته، مهاجمین مختلفی بر این مرز و بوم حمله‌ور شده اند. ولی پس از مدتی همه آنها شکست خورده اند. آنها توانسته اند برای مدتی بخشی ازین کشور را تسخیر کنند، ولی موفق نشده اند که مردمان آنرا مطیع خود سازند.

به عقیده بسا مورخین، همین روحیه مدافعوی مشترك بمقابل متجا وزین خارجي علی‌الرغم تفاوت‌های قومی و لسانی - ملت واحد افغان را بوجود آورد.

ذ - روحیه ملی:

مبارزات هوتکی‌ها در غرب افغانستان بمقابل تسلط ایرانی‌ها و مبارزات روشانی‌ها در شرق بمقابل سلطهٔ مغل‌ها مبین روحیات ملی افغان‌ها و علاقمندی شان به تشکیل یك «دولت ملی» در شروع قرن ۱۸ بود. این خواسته‌ها به زعامت احمدشاه‌بابا تحقق یافت و دولت افغانستان تأسیس شد. این دولت توانست که علی‌الرغم توطئه‌ها و تجاوزات ویران کن استعمارگران روسی، انگلیسی، فرانسوی و معامله گری‌های حکومات ایرانی بازهم تجزیه نشده، بیرق افغان‌ها همچنان در احتزاز باقی ماند. بمقابل این تجاوزات مقاومت‌های ملی توأم با طرز تفکر افغانی در قلب و ذهن افغان‌ها جا گرفت. اما آیدولوژی یك دولت ملی در شروع قرن ۲۰ از جانب اولین مشروطه‌خواهان و بعداً جوانان افغان فورمول بندی شد. آنها پیشتازان و نمایندگان فکری یك دولت ملی بودند.«اتحاد در تاریخ و تفاهم نسبت به آینده» ملت افغان را بوجود آورد.

در دورهٔ امانی برای بار اول نقش و صلاحیت‌های دولت بوسیلهٔ قانون اساسی معین شد. ریفورم‌ها بخاطر مدرن ساختن کشور روی دست گرفته شد. اما اختلاف شهر (حکومت مرکزی) و دهات (و یا قبایل) بروز کرد و تکامل آیدولوژی ملی را به بحران مواجه ساخت.

۲. اثرات معکوس مسأله پشتونستان و خط تحمیلی دیورند:

در قضایای امروزی افغانستان:

الف - اختلاف ذات‌البینی دو کشور افغانستان و پاکستان که میان سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۶۳ تا اندازه‌یی فروکش کرده بود. دوباره مطرح گردید. پاکستان می‌خواست ابتکار سیاسی دولت افغانستان و تقاضاهای پشتون‌ها و بلوچ‌ها را از ریشه خشک نماید. نیل به این هدف بدون حمایت و کمك ایالات متحده امریکا ممکن نبود. بناءً افزایش نفوذ شوروی در افغانستان را عنوان کرد تا علایق خاص استراتیژیك امریکا را باردیگر و بصورت عاجل تحریك کرده باشد. امریکا درین ارتباط برای پاکستان یك نقش کلیدی را قایل گردید.

پاکستان در نیمهٔ دهه هفتاد کار تمویل، تجهیز، تربیه سوق واداره نارضیان جمهوری افغانستان را در داخل قلمرو خودسازمان داد. به این ترتیب پس از انتقال قدرت به مجاهدین، دست آن کشور در آینده افغانستان دراز گردید. پاکستان سیاست‌های جدیدی را در افغانستان به منصهٔ اجرا درآورد که فی‌الواقع ادامه همان سیاستی است که انگلیس‌ها در قرن هجده بمقابل افغانستان و مردم آن دنبال می‌کردند.

ایجاد قدرت‌های محلی و غیرمتمرکز به پاکستان فرصت می‌دهد. تا عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افغنستان را، در وابستگی بخود و به حالت ضعف نگهدارد. تا دیگر اعتراضی در مورد دیورند و یا صدائی بخاطر «پشتونستان» بلند شده نتواند .

پاکستان ازین همگام را فراتر گذاشته، جهت نیل به اهداف استراتیژیك در منطقه بخصوص در برابر هند، اهل هنود افغان را به کمك بنیادگرایان از افغانستان فرار

داد. زیرا آنها از سالیان متمادی حلقهٔ وصل تجارت میان افغانستان و هند محسوب می‌شدند.

۳ . افغانستان قربانی جنگ سرد شد:

افغانستان در فضای جنگ سرد وابسته قدرت شوروی شد. که همین وابستگی، زمینهٔ مداخله شوروی را فراهم نمود. مداخله شوروی، بنوبه خود، امکان گرفتن انتقام ویتنام را در افغانستان بوجود آورد.

مبارزه ابرقدرت‌ها در افغانستان ملیاردها دالر خساره مالی و صدها هزار تلفات انسانی را سبب شد

- ابرقدرت امریکا به مقاومت مردم علیه خودکامه‌گی‌های رژیم تره‌کی - امین صبغهٔ "بین‌المللي" داد و نگذاشت که آن مقاومت‌ها با حفظ نوامیس ملی، مفاخر وسنن اسلامی به یك "مقاومت ملی" مبدل شود. با عنوان کردن "جهاد" پای عربستان سعودی و پاکستان را مستقیماً در کشمکش داخلی دولت و مخالفان داخل ساخته، خود باعث پرورش بنیادگرائی و آموزش نظامی شانزده هزار افراطی عربی گردید. ورنه مقاومت می‌توانست با مبدل شدن به مقاومت ملی از اعتبار و اوتوریتی ملی برخوردار شده، ممثل ذهنیت‌های مختلف جامعه افغانی گردد. در آنصورت مقاومت می‌توانست خود را منحیث الترناتیف معقول در برابر حاکمیت ح.د.خ.ا ارائه کرده، با جلب توجه اقشار مختلف اجتماعی، حمایه محافل بین‌المللی و دول متحابه را در قبال داشته باشد.
- پاکستان می‌خواست که افغانستان را بوسیله یك کنفدراسیون به خود نزدیك نگهدارد. و زیر شعار «وحدت اسلامی» اختلافات تاریخی و ملی خود را با افغان‌ها کنار بگذارد. مسئولین امور آنکشور با مطالعهٔ تاریخ درخشان مردمان آزادی دوست افغانستان، بائیست این را درک می‌کردند که سیاست تحمیلی از خارج ولو که «جمهوری اسلامی پاکستان» هم باشد، مورد پذیرش افغان‌ها قرار گرفته نمی‌تواند. این اشتباه و تلاش پاکستان، به ملت افغان بی‌نهایت گران تمام شد. حمایت پاکستان از یك

جناح، مخالفت جناح دیگر را بر انگیخت. افشاء شدن پلان‌های دورنمایی پاکستان، منورین افغان را نسبت به حسن نیات آنکشور مظنون ساخت. «اگر پاکستان تقاضای بیشتر منافع را از افغانستان داشته باشد، امکان آن موجود است که تضادهای گذشته باز هم زنده شود.»[۲]

٤.راد یکالیزم فکری و سیاسی عامل انقطاب جامعه و نفاق ملی بوده، تمامیت ارضی افغان‌ها را به خطر مواجه می‌سازد:

این انقطاب که بعد از سال ١٩٦٥ در جامعه شکل گرفت، عامل دوگانه دارد:

- دورهٔ طولانی اختناق فکری میان سال‌های ١٩٢٩ - ١٩٦٥ تأثیر مستقیم بر کمبود تالیفات و نشرات افغانی داشت. سرکوب شدن جنبش‌های «جوانان افغان» و «دورهٔ هفتم شورای ملی» باعث آن شد که روشنفکران مرحلهٔ بعد از سال ١٩٦٥ آموزش فکری و سیاسی شانرا کمتر از عنعنه مبارزات مشروطه‌خواهی و دیموکراسی اکتساب نموده بتوانند. سال‌های رکود، تسلسل افکار میانه روانه و اعتدالی را با گذشته قطع نموده و موجب شد تا اساسات فکری آن مراحل درین دوره انعکاس نیابد و جنبش‌های فکری بعد از سال ١٩٦٥ از پختگی و تجربه لازم برخوردار شده نتواند.
- کمبود آثار و تالیفات افغانی موجب وابستگی و احتیاج روشنفکران این مرحله از نشرات و تحلیل‌های خارجی گردید. بازار شنیدن افکار و مطالعه نشرات خارجی گرم گردید. و بزودی نشرات کلیشهٔ خارجی بزبان‌های دری و پشتو از طروق غیررسمی در کشور سرازیر شد. انتشارات دولتی شوروی و چین، جزوه‌های اخوان‌المسلمین عربی، پاکستانی و مجلات ایرانی در انقطاب فکری افغان‌ها نقش قابل توجه داشتند.

۵ - اشتباه روشنفکران در گذشته، و رسالت آنها بخاطر وحدت ملی و وفاق همگانی در آینده:

بخشی از روشنفکران به تمایلات بین‌المللی آغشته شدند. آنها با قضایای وطن از دید بین‌المللی برخورد نمودند. چنین افراد در هردو استقامت راست و چپ سراغ می‌شود به هر اندازهئی که میلان‌های بین‌المللي بمقابل هم قرار داشتند، بهمان اندازه میان منورین افغان تضادها بوجود آمد. که این تضادها باب تفاهم و مصالحه میان آنها را مسدود ساخته و گشایش آنرا منوط به سازش‌های بین‌المللی ساخت.

روشنفکران میانه رو، علی‌الرغم انکه امیدواری‌های مردم بیشتر متوجه آنها بود، دست به ابتکار عمل نزدند. وقتی که در داخل کشور بودند، میلان‌های چپی را به طور بالفعل و یا بالواسطه حمایت کردند. و یا از سیاست سکوت کار گرفتند. پس از ترك وطن و اختیار نمودن اقامت در خارج، به حامیان سیاسی مجاهدین و حرف‌شنو کشورهای مخالف دولت افغانستان مبدل شدند. تا آنکه با احراز قدرت مجاهدین توقعات شخصی آنها برآورده نشد، آن‌وقت سیاست دولت‌های غربی را مبتنی بر مقابله با بنیاد گرایان در پیش گرفتند.

متأسفانه گروه‌های میانه‌رو تا هنوز هم فاقد یك طرح سومی و تشکل مستقل می‌باشند. تعدادی از آنها به سطح تعصبات قومی و دامن زدن تفرقه‌های مذهبی سقوط نموده اند. گرچه امکان رشد و توسعه افکار و تشکیلات مستقل ملی بخاطر مداخلات گسترده خارجی‌ها، بخصوص همسایگان ضعیف است، اما یقیناً با افشاء هر چه بیشتر این مداخلات، وطند وستان افغان بدور هم متحد شده و یکبار دیگر شعور ملی و استقلالیت خودرا برای مردم جهان به نمایش خواهد گذاشت.

٦ . زیر بنای تخریب شده‌یی اقتصادی و کمبود سرمایه انسانی مانع مهم در راه اعمار مجدد کشور است:

بالاثر جنگ‌های قبل از ۱۹۹۲ تمام سرک‌های اسفلت شده، شبکه‌های تیلیفون و برق شدیدا متضرر شدند. اراضی زراعتی مین گذاری شدند و اکثریت مکاتب دهاتی

تخریب گردیدند. تولیدات زراعتی و صنایع حرفه وی بطور اسف انگیز پایین آمد. بخش زیادی جوانان بعوض فراگیری تعلیم و مهارت مسلکی به جنگ سوق شدند که بسیاری از آنها جان‌های‌شان را از دست دادند و یا در سنین جوانی معلول گردیدند. شمار زیادی از آنها کشور را ترک گفتند. بعد از ۱۹۹۲ جنگ‌ها فی مابین مجاهدین کاملاً هدفمند به شهرها کشانیده شد که بالاثر آن نه تنها زیربنای اقتصادی، بلکه گنجینه‌های تاریخی تمدن با عظمت گذشته و تمدن معاصر از بین رفت. شهرها به مخروبه مبدل شدند و در سراسر کشور هزاران شهروند کشته یا معلول گردیدند. بسیاری از آنها جان شان را نجات داده و به خارج پناه بردند.

قیودات و فشار طالبان در برابر زنان، فرار منورین را به خارج تشدید کرد. در شهرها و قصبات تحت کنترول طالبان و یا مجاهدین مکتب و پوهنتون موجود نیست. در نتیجه یك نسل بیسواد در حال نشو ونمو می‌باشد.«کمبود معارف هنوز هم به این خاطر تشدید می‌یابد که شمار زیادی از قشر تعلیم یافته افغانی در خارج حاضر نیستند در یك افغانستان تحت حاکمیت بنیاد گرایان عودت نمایند.»[۳]

۷- تاثیرات جنگ "مقدس" در تکامل سیاسی افغانستان و کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی، مصر و الجزائر:

چون پایه و اساس این جنگ منشاء بین‌المللی داشت، لذا تأثیرات آن بر افغانستان محدود نمانده، و از سرحدات افغانستان فراتر رفت. اثرات آن امروز در کشورهای همسایه و سایر صادر کنندگان این جنگ وضاحت دارد. جهانیان بخاطر دارند که چگونه بعضی از کشورهای غربی و برخی از کشورهای عربی از بنیاد گرایان منحیث یك چهرهٔ وحشت برای مقاصد خود استفاده کرد و آنها را زیر پوشش جنگ "مقدس" تقویه می‌نمودند.

فامیل سلطنتی سعودی می‌خواست تا توجه مخالفان داخلی خود را به سوی دیگر منحرف سازد. لذا با دادن پول‌های فراوان، آنها را مصروف جنگ‌های ضد شوروی ساخت. سعودی‌ها بدست خود بنیادگراهای عربی را به هیولا مبدل ساختند.

«حالا ویتران‌های جنگ [هیولاها][I] برگشته اند تا حامیان خود را بترسانند. بمب گذاری خزان گذشته در ریاض کار "آزادی خواهان" گذشته افغانی بود. بمب گذاری در پایگاه امریکایی واقع دهران انتقام قصاص شدگان بود. به این ترتیب نه تنها سعودی‌ها، بلکه امریکایی‌ها نیز، اگر اصطلاح سی.آی.ای را بکار ببریم، هدف این عکس‌العمل (بلوبك)[II] بودند. [٤] دلیل آن اینست که دیگر شوروی منحیث چهره از دشمن برای بنیادگرایان وجودندارد. بناءً آنها مبارزات خود را بمقابل غرب و متحدین آن استقامت داده اند. انفجار ریاض موجب قتل پنج امریکائی شد. سوءقصد کنندگان اعتراف نمودند که آنها استعمال سلاح و مواد منفجره را در پاکستان فرا گرفته بودند.[٥]

عاملین سوءقصد مورخ ۲۶/۳/۱۹۹۳علیه مرکز جهانی تجارت در نیویارک که باعث کشته شدن شش تبعه امریکا، زخمی شدن یك هزار دیگر و خساره نیم ملیارد دالر گردید، در پاکستان تربیه شده بودند.[٦]

همینطور سوءقصد کنندگان علیه حسن‌الفهمي وزیرداخله مصر و عاملین سوقصد ناکام علیه حسنی مبارك از همین حلقه بودند. تعدادی از شاملین توطئه قتل انورالسادات نیز بعد از سپری کردن چند سال حبس بخاطر فراگیری فن ترور به کمپ‌های ترینینگ مجاهدین در پاکستان برگشتند.[٧]

اسامه بن لادن، پول‌دار عربی که قسمتی ازین اعمال تروریستی را تمویل می‌نماید همین حالا در افغانستان بسر می‌برد.[٨]

طبق نظر محفوظ بن نون، یك جامعه شناس الجزائری، هسته مرکزی این تروریست‌ها در پاکستان برای جنگ در افغانستان تربیه شده اند.[٩] بن نون در یك مصاحبه با مجله تایم گفت که امریکا در پیدایش این کابوس وحشت دست داشت. امروز این کابوس در برابر الجزایر و متباقی جهان قرار دارد. شانزده هزار

[I] Kriegsveteranen, Frankensteinen
[II] Blow Back

عربی که برای افغانستان تربیه شده بودند، اکنون به یك ماشین آدم کشی مبدل شده اند.[۱۰]

حکومت ایران سال‌هاست که از مهاجران افغانی مقیم در کشورش نفع می‌برد. آنها صدها هزار افغان را در میدان‌های جنگ بی‌مفهوم ایران - عراق سوق کردند. حالا قسمتی ازین مهاجران را بمقابل ارمنی‌های غیر مسلمان در آذربایجان سوق می‌دهند. «به اساس تخمین دیپلومات‌های بلندپایه، شمار آنها میان ۱۰۰۰ تا ۱۰۵۰ نفر می‌باشد.»[۱۱]

اعراب داوطلب از طرف امریکا استخدام شده، در پاکستان تربیه نظامی دیده و به جنگ در افغانستان ارسال می‌شوند. امروز آنها با آموزش نظامی از افغانستان به الجزایر، مصر و حتی خود امریکا برگشته و بمقابل غرب و رژیم‌های طرفداران دست به اعمال تروریستی می‌زنند.

مسئول اعمال آنها در گذشته و حال کیست؟ افغان‌ها که نه آنها را تربیه نظامی کرده اند و نه تسلیح و نه تمویل ! آیا باز هم کفاره گناهان آنها را بپردازند؟ و بپذیرند که کشورشان به حیث «منبع تروریسم» در جهان معرفی شود؟

۸.خصلت کثیرالاقوامی افغانستان، عینیت انکار ناپذیر دارد. رعایت این عینیت، زمینه‌های حل بحران را مهیا ساخته و مردم افغانستان را به ایجاد یك سیستم عادلانه و رژیم با ثبات قادر می‌سازد

چنین رژیم می‌تواند بر مبنای وفاق بین‌الاقوامی، ایمان راسخ به وحدت ملی و وطنپرستی عام افغانی بمیان آید. تشدید اختلافات مذهبی، منطقه پرستی و اتکا بر یك قوم و یا نفی یك و یا چند قوم سد راه رشد ناسیونالیزم افغانی گردیده، باعث خصومت و نفاق ملی شده و تراژیدی افغان‌ها را دردناک‌تر می‌سازد.

۹.مساعی بین‌المللی بخاطر اعاده صلح، بدون تفاهم بین الا افغانی، مبتنی بر ارزش‌های ملی و تاریخی و تبارز اراده ملت افغان متصور نیست:

چون بحران افغانستان معلول و محصول مداخله خارجی است. لذا برای حل آن نیز مداخله مشروع بین المللی اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. تا مردم افغانستان را

در مهار کردن همسایه‌های حریص و مداخله‌گر یاری رساند. یك مداخله مشروع وقتی مؤثر بوده می‌تواند که سازمان م.م از ماموریت‌های ناکام چندین ساله خود درس عبرت گرفته و داعیان بین‌المللی صلح افغانستان به حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن اذعان داشته و معتقد باشند که حاکمیت ملی صرف به مردم افغانستان تعلق دارد. مساعی سازمان‌های بین‌المللی منجمله ملل‌متحد بخاطری به نتیجه مثبت منتهی نمی‌شود که کدام مؤیده بخاطر تطبیق حتمی فیصله‌های آنها وجودندارد. و هیچ کشور خارجی با انصراف از منافع شان در جهت دریافت راه حل مشکل افغانستان نمی‌باشند. همین دو عامل باعث می‌شود که فیصله‌ها و آمد ورفت آنها بی‌نتیجه می‌ماند. زیرا منافع جوانب بیرونی قضیه در انطباق باهم برآورده شده نمی‌تواند.

اگر واقعاً آنها علاقمند کمك به ملت رنج کشیده افغان اند، باید حامیان بیرونی جوانب درگیر منازعات خشونت‌بار داخلی را به قطع کمك مالی و نظامی وادار نمایند.

چون عملی شدن این توقع مستحیل به نظر می‌رسد، بناءً یگانه راه حل، همانا تفاهم بین‌الافغانی است که به اراده و اتکاء خود افغان‌ها جستجو گردد. این راه تا وقتی طی شده نمی‌تواند که وابستگی قدرت رهبران و قوماندانان آنها از قدرت‌های خارجی در نزد مردم افغانستان پوشیده بماند. هر قدر که خصلت واقعی این وابستگی بیشتر افشاء گردد، به همان اندازه راه تفاهم میان افغان‌ها گشوده می‌شود. هدفی که ملت افغان در طول تاریخ همیشه به آن نایل آمده است. و این بار نیز به همت وطندوستان واقعی بدان نایل خواهد شد. اراده ملت پیروز شدنی است. هرنوع افراط و تفریط، بنیادگرایی، انحصار طلبی قومی، مذهبی و سیاسی دیر یا زود در زباله دان تاریخ قرار می‌گیرد و افغانستان آزاد و مستقل مبتنی بر ارزش‌های عام بشری و تنور راه خودرا به جلو می‌گشاید.

افغانستان عزیز جایگاه شایسته ملی و بین‌المللی خودرا نصیب خواهد شد

ملت بود آن شیر کـه هنگام تزاحم
چون بیشتر از رده شود، پیش‌تر آید

مآخذ فصل پانزدهم

[۱] امیر عبدالرحمن‌خان.«تاج التواریخ »، جلد دوم، بمبئی، ۱۹۰٤، صفحات ٥٥ - ٥٦
[۲] واین بوم، ماروین ج.«جنگ و صلح در افغانستان "، ژورنال شرق میانه، شماره اول ۱۹۹۱ صفحه ۸٥
[۳] گروتس بخ، ایروین.«افغانستان: شناخت علمی ممالك »، جلد ۳۷، دارم شتات، ۱۹۹۰ صفحه
[٤] ترور: تصادم جنگ سرد و انعکاس جهانی آن »، لاس انجلس تایمز، از جانب هیأت تحریر، چهارم اگست ۱۹۹٦ صفحه الف ۲۰
[٥] ترور: انعکاس سراسری .... همانجا، صفحه الف ۲۰
[٦] ترور: انعکاس سراسری .. »، همانجا، صفحه الف ۲۱
[۷] ترور: انعکاس سراسری »، همانجا، صفحه الف ۲۰
[۸] رایت، روبین.«چوب بلیارد ایالات متحده به خطا رفت و یك جمعیت افراطی بوجود آمد»، لاس انجلس تایمز، چهارم اگست ۱۹۹٦ صفحه الف ۲۳
[۹] دال بورگ، جان - تور. «جنگجویان سابق الجزائري منحیث هسته در مایهیم» لاس انجلس تایمز، پنجم اگست ۱۹۹٦ صفحه الف ۱۱
[۱۰] ترور: «رویاروئی، زمینه ساز تربیه افراطیون شد »، لاس انجلس تایمز، چهارم اگست ۱۹۹٦ صفحه الف ۲۱
[۱۱] له واین، ستیف، «جنگجویان افغانی در جنگ داخلی اذر بایجان همکاری مینمایند »، واشنگتن پست، هشت مارچ ۱۹۹۳ صفحه الف ۱٤

یادآوری تکمیلی:

شماری از آثار و منابعی که در این کتاب از آن استفاده شده و یا بدان اشاره شده از جانب انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال تدوین و همگانی و از لینک های زیرین کتابخانه راه پرچم و کتابخانه دیجیتال آسمایی به سهولت قابل دانلود است:

۱. انتقامجویان جگدلک
https://aasmai-book.com/books/١٠٤٤٥

۲. اکبرنامه
https://rahparcham١.org/wp-content/uploads/٢٠٢٥/٠٨/%D٨٪AV٪DA%A٩٪D٨٪A٨٪D٨٪B١٪D٩٪٨٦٪D٨٪AV٪D٩٪٨٥٪D٩٪٨V-%D٨٪AD%D٩٪٨٥٪DB%٨C%D٨٪AF-%DA%A٩٪D٨٪B٤٪D٩٪٨٥٪DB%٨C%D٨٪B١٪DB%٨C.pdf

۳. افغانستان: سرزمین و مردم افغانستان
https://aasmai-book.com/books/١٠٨٦٨

٤. جنبش مشروطیت در افغانستان
https://rahparcham١.org/wp-content/uploads/٢٠١٨/١٢/%D٨٪AC%D٩٪٨٦٪D٨٪A٨٪D٨٪B٤-%D٩٪٨٥٪D٨٪B٤٪D٨٪B١٪D٩٪٨٨٪D٨٪BV٪DB%٨C%D٨٪AA-%D٨٪AF%D٨٪B١-%D٨٪AV٪D٩٪٨١٪D٨٪BA%D٨٪AV٪D٩٪٨٦٪D٨٪B٣٪D٨٪AA%D٨٪AV٪D٩%٨٦-%D٨٪B٩٪D٨٪A٨٪D٨٪AF%D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٨٪AD%DB%٨C١٠

٥. روابط بین‌المللی افغانستان
https://rahparcham١.org/wp-content/uploads/٢٠١٨/١٠/%D٨٪B١٪D٩٪٨٨٪D٨٪AV٪D٨٪A٨٪D٨٪BV-%D٨٪A٨٪DB%٨C%D٩٪٨٦-%D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٥٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٤٪DB%٨C-%D٨٪AV٪D٩٪٨١٪D٨٪BA%D٨٪AV٪D٩٪٨٦٪D٨٪B٣٪D٨٪AA%D٨٪AV٪D٩%٨٦-%D٨٪AV٪D٨٪B٢-%D٩٪٨٦٪DA%AF%D٨٪AV٪D٩٪٨V-%D٨٪AD%D٩٪٨٢٪D٩٪٨٨٪D٩٪٨٢-%D٨٪B٩٪D٩٪٨٥٪D٩٪٨٨٪D٩٪٨٥٪DB%٨C-%D٨٪A٨٪DB%٨C%D٩٪٨٦-%D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٨٪AF%D٩٪٨٨٪D٩٪٨٤-%D٩٪٨٥٪D٩٪٨٨٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨١-%D٨٪BA%D٩٪٨٤٪D٨٪AV٪D٩٪٨٥-

%D٨٪B٣٪D٨٪AE%DB%٨C-%D٩٪٨٥٪D٨٪AA%D٩٪٨٦-
%D٨٪A٢٪D٩٪٨٥٪D٨٪AV٪D٨٪AF%D٩٪٨٧-%D٨٪B٤٪D٨٪AF%D٩٪٨٧.pdf

٦. از خاطراتم
https://aasmai-book.com/books/١٠١٥٦

سایر آثار مؤلف که از جانب انتشارات راه پرچم در فورمات دیجیتال همگانی شده است:

١. «حال و احوال وطن ما»
https://rahparcham١.org/wp-content/uploads/٢٠٢٢/١١/%D٨٪AD%D٨٪AV٪D٩٪٨٤-%D٩٪٨٨-%D٨٪AV٪D٨٪AD%D٩٪٨٨٪D٨٪AV٪D٩٪٨٤-%D٨٪B٣٪D٨٪B١٪D٨٪B٢٪D٩٪٨٥٪DB%٨C%D٩٪٨٦-%D٩٪٨٥٪D٨٪AV-%D٩٪٨٥٪D٨٪AC%D٩٪٨٥٪D٩٪٨٨٪D٨٪B٩٪DB%٨٠-%D٩٪٨٥٪D٩٪٨٢٪D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٨٪AV٪D٨٪AA-%D٩٪٨٠-%D٩٪٨٥٪DB%٨C%D٨٪B١-%D٨٪B٩٪D٩٪٨٦٪D٨٪AV٪DB%٨C%D٨٪AA-%D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٧-%D٨٪B٣٪D٨٪AV٪D٨٪AF%D٨٪AV٪D٨٪AA.pdf

٢. «سرنوشت خانواده در جوامع غربی»
https://rahparcham١.org/wp-content/uploads/٢٠٢٠/٠٦/%D٨٪B١٪D٨٪AV٪D٩٪٨٧-%D٩٪BE%D٨٪B١٪DA%٨٦٪D٩٪٨٥-%D٨٪B٣٪D٨٪B١٪D٩٪٨٦٪D٩٪٨٨٪D٨٪B٤٪D٨٪AA-%D٩٪٨٠-%D٨٪AE%D٨٪AV٪D٩٪٨٦٪D٩٪٨٨٪D٨٪AV٪D٨٪AF%D٩٪٨٧-%D٩٪٨٠-%D٨٪AF%D٨٪B١-%D٩٪٨٠-%D٨٪AC%D٩٪٨٨٪D٨٪AV٪D٩٪٨٥٪D٨٪B٩-%D٩٪٨٠-%D٨٪BA%D٨٪B١٪D٨٪AA٪DB%٨C-%D٩٪٨٠-%D٩٪٨٥٪DB%٨C%D٨٪B١-%D٩٪٨٠-%D٨٪B٩٪D٩٪٨٦٪D٨٪AV٪DB%٨C%D٨٪AA-%D٨٪AV٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٧-%D٩٪٨٠-%D٨٪B٣٪D٨٪AV٪D٨٪AF%D٨٪AV٪D٨٪AA-٢.pdf

راه‌پرچم ناشر اندیشه‌های دموکراتیک
www.rahparcham1.org